

سبب تاریخ اجتماع ایران

دکتر رضا شعبانی

خوشان و جوانان شادان
برایت کرد و برادرش
مهرکت با ناله و دنگی
میانه برادر جوان را بدید
غیامت با او نبرد آورد
بدو کشت کز پیش او روش
کرت نام شاهان و دنگی
که غنچه اویم سر بر سپر

نمی و دانش آمدن
جهاکت از او ای پسر
پندار خرد یافت سر و تن
بسک تن نیز ازینان کشید
پسر زده مارا بگرد آورد

جو سر بر سر ز تن یک
باید و مان سوی تن بر سر
بسک تن نبود و کز غایت زده
جل کشت اگر کار زارت کا
جو کتر سپر زده ایشان رسید

اگر اندرون کو تا یک
که او بود پرمایه و تاجور
پدر زنی برادرش بنام
پیش و منده و چنگلی موار
خرد و شیشه کان از مار مار
ننگی قبر زده شیران مرده
ریدت با ما بدینان پیش
مهر کرده ایران پرغاشخه



مبانی تاریخ اجتماعی ایران

(با ویرایش جدید)

تألیف:

دکتر رضا شعبانی

استاد تاریخ و دانشگاه شهید بهشتی



سرشناسه	شعبانی، رضا، - ۱۳۱۷
عنوان و پدیدآوران	مبانی تاریخ اجتماعی ایران / رضا شعبانی.
وضعیت ویراست	[ویراست ۳]
مشخصات نشر	تهران: قومس، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری	[۲۸۵] ص
شابک	: 964-5516-51-X
یادداشت	پشت جلد به انگلیسی: Reza Shabani. The fundamentals of the social history of Iran
یادداشت	چاپ پنجم: ۱۳۸۴.
یادداشت	: چاپ ششم: ۱۳۸۵.
یادداشت	چاپ هفتم: ۱۳۸۶ (فیا).
یادداشت	کتابنامه: ص. [۲۸۳-۲۸۵] همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: روابط اجتماعی - - ایران - - تاریخ
موضوع	: ایران - - اوضاع اجتماعی - - تاریخ
رده بندی کنگره	۱۳۷۹ م ۷۳/ش ۶۳ DSR
رده بندی دیویی	۹۵۵
شماره کتابخانه ملی	۱۹۸۲۸-۷۸ م

● نام کتاب	مبانی تاریخ اجتماعی ایران
● مؤلف	دکتر رضا شعبانی
● صفحه آرائی	رضا علی یاری
● نوبت چاپ	سیزدهم
● سال چاپ	۱۳۹۰
● شمارگان	۲۰۰۰ جلد
● قیمت	۵۷۰۰ تومان
● چاپ	ایران مصور
● صحافی	شکیب
● شابک	: ۹۶۴-۵۵۱۶-۵۱-X
● ناشر	نشر قومس - تهران میدان انقلاب، اول خیابان آزادی، بعداز جمالزاده، خیابان والعصر، تقاطع فرصت، شماره ۲۶ صندوق پستی ۱۳۹۱-۱۳۱۴۵ تلفن و نمابر ۶۶۹۳۲۷۹۷ - ۶۶۹۱۳۱۵۵ نشانی اینترنتی نشر قومس: www.ghoomes-pub.com

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار.....
۳	مقدمه.....

بخش اول

خصوصیات عمومی جوامع ایرانی پیش از تاریخ

۱۹	فصل اول - آمدن آریاها به فلات ایران.....
----	--

بخش دوم

حضور در تاریخ

۴۱	فصل اول - تشکیل دولت.....
۴۵	فصل دوم - پیدایش ملت.....

بخش سوم

شکل‌پذیری تاریخی اجتماعات ایرانی

۵۱	الف - روابط مبتنی بر ارزشهای مشروع اجتماعی.....
۵۵	ب - مناسبات ناشی از شکل‌گیری تطابق اجتماعی.....
۵۷	فصل اول - روستا و مشخصه‌های فرهنگی آن.....
۶۳	فصل دوم - زندگی و فرهنگ شهری.....
۶۹	فصل سوم - نموده‌های حیات شبانکارگی.....
۸۹	فصل چهارم - تأثیر موقع جغرافیایی.....
۹۹	ج - روابط مبتنی بر ادغام‌پذیری اجتماعی.....
۹۹	فصل اول - مفروضات.....
۱۰۹	فصل دوم - نهاد خانواده.....
۱۱۳	فصل سوم - طبقات اجتماعی.....
۱۴۳	د - روابط مبتنی بر جهت‌گیری اجتماعی.....
۱۴۳	فصل اول - مفروضات.....
۱۶۳	فصل دوم - سازمان سیاسی.....

فصل سوم - مشروعت سیاسی - اجتماعی حکام	۱۶۵
فصل چهارم - نوع حکومت	۱۷۳
فصل پنجم - جایگاه حکومت در جامعه	۱۷۹
فصل ششم - روابط شاه با جامعه	۱۸۷

بخش چهارم

مقاومت‌های ملی

فصل اول - مبارزه‌های فرهنگی	۲۰۳
فصل دوم - تلاش‌های سازمان یافته اجتماعی	۲۱۹
الف - عیاران	۲۱۹
ب - خانقاه‌ها و مجامع اهل طریق	۲۲۵

بخش پنجم

خصوصیات فرهنگ و تمدن ایرانی

الف - پیوستگی	۲۳۱
ب - توان جاذبه و دافعه	۲۳۳
ج - قابلیت تلفیق و تطبیق با امور و اتفاقات غیرمترقب	۲۳۷
د - ترقی خواهی و نوگرایی	۲۳۹
ه - خصیصه اطاعت از رؤسا و بزرگان قوم	۲۴۱
و - اخلاقی و مذهبی بودن	۲۴۵
ز - قهرمان پرستی	۲۴۷

منابع	۲۵۵
نمایه	۲۵۷

به نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

اندیشهٔ تألیف و جیزهٔ حاضر در خلال سال‌هایی حاصل شد که به دنبال تغییرات اتفاقیه در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها، موضوع مستقلی نیز ذیل نام «مبانی تاریخ اجتماعی ایران»، در برخی از رشته‌های علوم انسانی جا باز کرد. تلاشی که همکاران محترم دانشگاهی برای تدوین اصول و تنظیم ریزتفصیلی عنوان مزبور به کار آوردند بر اهمیت مجموعه‌ای که بتواند راهگشای اهداف تعیین شده باشد افزود و جای خالی تألیفی را هم که وافی به مقصود تواند بود، نمایانتر ساخت.

در خلال این سالها و در طی جلسات متعددی که در مراکز مسئول تدوین کتب دانشگاهی تشکیل می‌شد ضرورت همکاری متخصصان ادوار مختلف تاریخ ایران برای تألیف کتابی جامع آشکارتر گشت، ولی متأسفانه کثرت گرفتاری‌های درسی جم غفیری از آنان نیز معضلی پدید آورد که کارهای اساسی برای انجام چنان مهمی را سالها به تأخیر انداخت.

لامحاله، این ضعیف با وجود بضاعت مزجاة همت برگردآوری پیشنهادهای مختلف همکاران مقصور داشت و یادداشت‌های پراکنده‌ای را هم که در خلال سالها تهیه دیده بود، مشمول مرور مجددی قرار داد. حاصلی که اینک تقدیم می‌شود فی‌الحقیقه بیش از هر چیز نمایانگر ارشادات عالمانهٔ فضیلاي دانشمندی است که دستگیر من بنده بوده‌اند و نه تنها متن کنونی را از دید انتقادی بلندنظرانه خود گذرانیده‌اند که راهنمایی‌های سودمند نیز برای اصلاح موارد مختلف ارائه کرده‌اند. در این زمینه موظفم که بی ذکر نام مشخص از توجهات کریمانه یکایک آنان سپاسگزاری کنم و انتظار آن را داشته باشم که ترک جوش نیمه خام حاضر را به عین‌الرضا ملاحظه فرمایند و در همان حال از

تعقیب هدف علمی عمده‌ای هم که در پیش بوده است، باز نمانند، چه تدارک چنان تحقیقی به همکاری دستجمعی عموم صاحب‌نظران تاریخ اجتماعی ایران در طی زمانی مستوفی متکی است و بازخوانی و تصحیح مجدد متن‌های تهیه شده هم بالطبع مجالی دیگر می‌طلبد.

امید می‌رود در چاپ‌های آینده کتاب، برخی از کاستی‌های مشهود اصلاح پذیرد و فصول بازمانده از طرح اولیه نیز تنظیم و بدان ملحق گردد. طبعاً کار اساسی آن است که معاضدت شردمه‌ای از ارباب معرفت مجلداتی جامع و پر تفصیل در هر یک از ابواب پیش‌بینی شده تألیف شود.

از انتشارات قومس و مدیر فاضل و خردمند آن آقای دکتر همایون الهی و همکارانشان، سپاس فراوان دارم که با وجود مضایق موجود، وسیلت چاپ کتاب را فراهم می‌گردانند و با دلسوزی و مراقبت خاص به اتمام کار عنایت می‌ورزند.

دکتر رضا شعبانی

مقدمه

تاریخ اجتماعی از نگاه معلمان و محققان تاریخ، بخشی از دانش کلی تاریخ است که عناوین مختلفی چون ترکیبات جمعیتی، قشرهای گوناگون، گروه‌ها و طبقات اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد و نحوه شکل‌گیری نهادها، مؤسسات و سازمان‌های برخاسته از درون جوامع مختلف و کارکردهای عملی آنها را از مظان تحقیق می‌گذراند. بدین قیاس، نحوه به وجود آمدن واحدهای حیات جمعی از خانواده، دودمان، تیره، قبیله و قوم و ملت مورد اعتناست و نه تنها ضوابط صورت‌بندی‌های مزبور و علل پیدایش، نشو و نما، تحول و تغییر هر کدام مشمول نگاه طولی اهل فن است بلکه مناسبات به وجود آمده و برقرار آنها نیز در مدنظر واقع می‌شود و دلایل بقاء و فناء پدیده‌ها و عناصر متشکل نیز در خلال ازمنه دراز به تفحص در می‌آید.

براین اساس تاریخ اجتماعی نویسنده ناچار است که تکیه عمده خود را از تاریخ سیاسی محض و زندگانی سران و سلاطین برگیرد، به امور دیگری چون مراکز زیستی مردم عادی در روستا و کوهستان و شهرها روی آورد و مناسبات اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، دینی، عقیدتی و ... توده‌ها را در سطوح بی‌شمار فردی و جمعی آنان تحقیق کند. تشخیص و تعریف جایگاه مرد و زن در خانواده، تبیین ساختارهای خویشاوندی، نحوه تربیت فرزندان، اشتغالات عمده جوانان و شیوه حضور آنان در سطوح متعدد مسئولیتی اجتماعات و دیگر مسائلی که از زندگی فعال انسان‌ها حاصل می‌شود، در زمره اموری است که تاریخ اجتماعی نویسنده با آنها سروکار پیدا می‌کند. نکاتی که به مجموعه هنجارها، عادات، آداب، شئون و تعینات حقیقی مردمی برمی‌گردد که عضوی از یک گروه یا دسته یا طبقه اجتماعی خاصند و طبق قواعد و مقررات پذیرفته شده، در محیط زیست مشترکی با ابناء نوع بسر می‌برند. به عبارت دیگر، تاریخ اجتماعی محوریت کار خود را بی‌اینکه اولویت ویژه‌ای به دایرمداران امور سیاسی نظامی کشوری دهد، بر حیات ملی و کیفیات زندگی انسان‌ها به طور اعم می‌گذارد که طبق آن صنوف و گروه‌ها را در هر جایگاه یا پایگاه اجتماعی خاصی که قرار دارند شامل می‌شود و تحولات زیست جمعی را براساس ادوار مختلف حیات اقوام و یا به شکل پذیرفته شده آن، تسلسل حاکمیت‌هایی که یک چند کارگزار

مسائل ملک بوده‌اند و به نوبه، جای به دیگران سپرده‌اند، مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد. مهم این است که در این زمینه، هیچ پدیده‌ای را به صرفه و اتفاق نسپارد و رابطه علت و معلولی زنجیره حوادث و اتفاقات را از یاد نبرد. چه، که بزرگان و نامداران جامعه نیز در معنی، نماینده صیوررت فرهنگ و اخلاقیات و اطوار قوم خویشند و تا یک اندازه از مطاوعت رسوم و سنتی که بر آنان حاکمیت دارند، ناگزیر می‌مانند. پیداست که علوم کمکی متعددی همانند روان شناسی، روان شناسی اجتماعی، جامعه شناسی، قوم شناسی و نظایر آنها که با حیات فعال انسان سروکار دارند، مدد رسان تحقیقات تاریخنند و مورخان در کلیات امور و مسئولیت‌هایی که زی خود جستجو و تعریف می‌کنند، نه تنها به همه شعب بی‌شمار علوم انسانی، که به جمله دستاوردهای علمی دانش‌های دقیق نیز محتاجند. تا مثلاً با بررسی D.N.A. تار مویی که از ناپلئون بناپارت باقی مانده است، علل مرگ او را دریابند و به فنون مختلفی از تدابیر ملکی که در کار سیاسیون غرب در برهه ویژه‌ای متوجه است، آگاهی یابند.

از آنجا که تاریخ اجتماعی نویسان در همه جای جهان مدیدی است که نگاه خود را از حکومت‌های فردی و گروه‌های ممتاز برگرفته‌اند و به حضور مرئی و نامرئی قدرت‌های عظیمی که در بطن جوامع مدنی وجود دارد، آگاهی یافته‌اند. بدیهی می‌نماید که سازوکارهای جدیدی را برای درک تحولات اجتماعی بشناسند و اهمیت‌های بیشتری برای نیروهای به ظاهر مکتوم اکثریت خاموش قائل شوند. خاصه که اسناد و کتب موجود، عمدتاً خصر به تاریخ‌های شاهان و امراء بوده و از ذکر ساده‌ترین مناسبات متکی بر مناسبات و روابط بین گروه‌ها تغافل ورزیده است. محور بودن سیاست و نظامی‌گری بحث‌های بنیادی کتب روائی را تشکیل داده و ذکر خصوصیات و عملکرد حکام مستبد، چرخه اصلی تحولات تاریخی را به حرکت درآورده است.

زین میان کشورهای شرقی و به تعبیر سرجان مالکم، بالاختصاص ایران، از چنان ضیق اطلاعات عمومی متأثر است که در هیچ جای جهان برای خود کامگی شاهان و حاکمان آن مانند نمی‌توان یافت. مردم، به تعریف مورخان دربارها، حکم صفر مطلق را داشته‌اند که فقط در کنار اعداد فیروزمندان به چشم می‌آمده‌اند و هر آینه اگر نامداران از صحنه جهانگردی و کشورستانی و ملکداری حذف می‌شدند، سرنوشتی

سوی محکومیت و شکست در انتظارشان نمی‌بود!

تاریخ نگاری سنتی به شرح حوادث و رویدادهای سیاسی، دینی و زندگی و کارنامه شاهان و سرداران و بزرگان خلاصه و محصور بود و از زیر سلطه دریافت و تفسیر اسطوره‌ای رویدادها بیرون نمی‌آمد. نگاه قهرمان باور و پرستش روح قهرمانی حکام جایگاهی ویژه داشت و علل و عوامل ترقیات روح بشری به دلیل فقدان تکیه گاه ثابتی که جریان پیوسته رویدادها را تعریف و توصیف کند، پوشیده می‌ماند. حالی که موضوع اساسی تاریخ چیزی جز بررسی تحولات روحی انسان‌ها و نحوه تغییرپذیری آنها نیست که بالمالازمه درک خصوصیات خلقی و آدابی حیات آنان در بایست است و تکیه گاه اساسی کار نیز ضرورتاً باید بر همین امور نهاده شود.

تاریخ اجتماعی نویس کنونی می‌داند و می‌فهمد که انسان‌ها، یعنی توده‌های مردم با تکیه بر ثمره زحمات خویش زندگی کرده‌اند و آنچه که او می‌خواهد درک کند این است که جماعات انسانی، در گذشته به چه شیوه‌هایی زیسته‌اند، مناسبات خانوادگی آنها چگونه بوده است، چه هنرهایی در میانشان رواج داشته و مخترعان گمنام خیش و اژه و بیل و کلنگ یا نمایش‌ها و قصه‌های ماندنی و اشعار عامیانه آئینی و نظایر آنها که زینت بخش ذهن و روح عامه بوده، چه کسانی‌اند. کندوکار و در اجزای حیات روستائیان، شبانکارگان و کارگران و کسبه گمنام شهری بسیاری از رموز حقیقی زندگانی اجتماعی را برملا می‌کند که در روزگار ما، زیباترین دستاوردهای تحقیقات علوم اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

حقیقت این است که با روی گردانی نگاه‌ها از حیات شاهان و سرکردگان، جنبه‌های دیگری از زندگی انسان‌های پدید می‌آیند که مایه اصلی بقای اقوام و ملل تلقی می‌شوند و نقشی عظیم در پردازش امری بازی می‌کنند که ما از آن به عنوان «روح ملی» یاد می‌کنیم و باور داریم که با خلیات کسانی که به تعبیر عبیدزاکانی «اخلاق الاشراف» داشته‌اند به یکباره متفاوت است.

معلوم است که این سخن، اهمیت رویدادهای سیاسی - نظامی و روایات جا افتاده تاریخی را مخدوش نمی‌کند و کماکان اسناد و مدارک آرشیوی با دقت لازم و وسواس علمی شایسته، مورد بررسی محققان شریف قرار می‌گیرد و عینیت و واقعیت اتفاقات گذشته، جایگاه مهم خود را محفوظ نگاه می‌دارد.

نهایت این است که «انسان باوری» بر حق روزگار ما، منزلتی دیگر آفریده است که باید نخبگان هر سرزمین را نیز از صافی قبول آن عبور داد و جدول امتیازات تازه‌ای تدارک دید که بر مبنای خیر عموم و سعادت عام جوامع مختلف ارزیابی نمود. درک جایگاه حقیقی انسان آفریننده فرهنگ و تمدن، مهمترین دستاوردی است که باید از تلاش‌های تاریخ اجتماعی نویسان متوقع بود. هر چند که مشکلات کار کم نباشد و گردآوری اسناد و مدارک و شواهد مطمئن از روزن هر پدیده تاریخی، نیاز به استقصاء تمام و کوشش روزافزون داشته باشد.

با این که از دیدگاه نویسندگان تاریخ اجتماعی، همه علوم انسانی به نوعی تاریخیند و به شناخت گذشته همان قدر نیازمندند که به شناسایی زمان کنونی، نمی‌توان انکار کرد که مسائل اجتماعی و ساخت‌ها و نهادها در دوره‌های طولانی شکل گرفته‌اند و تغییراتشان نیز در ادوار مختلف تاریخی انجام می‌پذیرد. اصطلاح «زمان اجتماعی» بر این نکته تاکید دارد که حوادث در امتداد زمان شکل می‌پذیرند و به تناسب روزگاران تند یا کند می‌شوند. بررسی سرمنشأ وقایع مهم و خاصه انقلابات بزرگ هر عصر مبین همین معنی است و شارحان حوادث را بالمره به سویی هدایت می‌کند که درک درست‌تری از اسناد و مدارک موجود در طول و عرض زمان داشته باشند.

و سخن آخر این که ایران، سرزمین بزرگی است که مردم آن از گذشته‌های دور، به فضل و ادب شهره بودند، و صرف‌نظر از این که این بنده، هنوز تاریخ را در زمره علوم ادبی می‌شمارد و تکیه گاه عمده و اساسی خود را بر شناخت آثار بی‌شمار نشر و نظم آن قرار می‌دهد، از روی آوری به علوم معتبری چون باستان شناسی، روان شناسی، اقتصاد، جامعه شناسی، انسان شناسی، قوم شناسی و نظایر آنها هیچ چاره نیست. کار دقیق و ارزشمند در عرصه اجتماعی‌نویسی وقتی حاصل می‌شود که تمامی قوای فعال و جهت‌آفرین در حیات انسانی که عضو یک گروه اجتماعی است و در سرزمین مشترکی با آنها زندگی می‌کند، شناسایی شود و بی‌پیش داوری یا حب و بغض مورد ارزیابی قرار گیرد.

بخش اول

خصوصیات عمومی جوامع ایرانی پیش از تاریخ^۱

بررسی شیوه‌های زندگی و چگونگی چهره‌یابی تاریخی مردمی که هزارها سال است در عرصه معینی از زمین به سر می‌برند و یکی از با نام و نشان‌ترین و پایدارترین فرهنگ‌های جهانی را به خود اختصاص داده‌اند کار ساده‌ای نیست، به ویژه که اگر چنین مردمی در درازنای عمر پر زحمت خود مخاطره‌های بسیاری را از سر گذرانیده باشند و محیط و مسکن مألوف آنان نیز در عمر هیچ نسلی از دستبرد هجوم‌های مکرر خارجی‌ان و اغتشاش‌های کوچک و بزرگ داخلی بر کنار نمانده باشد.

علیرغم اینکه برخی از محققان ایرانیان را جوانترین ملت‌های کهن نام نهاده‌اند تردیدی نیست که سوابقی طولانی از زندگی انسان‌های پر تلاش، در خطه ایران ثبت شده و از هزارها سال پیش به این سوی، گونه‌های مشخصی از حیات جمعی و مظاهر مدنی در برخی از صفحات کشور بر جای مانده است. زندگی اقوام با نام و نشان کشور نیز دلالت دارد که از حدود ده هزار سال پیش ایران و با صفحات متفرقی از چهارگوشه آن در تصرف مردمی بوده است که میل به توطن طولانی در کشور داشته‌اند و در عرصه کشاکش‌ها و رویارویی‌های مستمر با عناصر متخالف به خلق آثار و ابزارهایی پرداخته‌اند

۱- نگارنده اعتراف دارد که تدوین مبانی تاریخ اجتماعی ایران بدست یک فرد امری متعذر است و به طور مسلم نیاز به دهه‌ها تحقیق به وسیله دهها تن محقق عالم و بصیر و بینا دارد. به همین دلیل و با خضوع تمام این وجیزه را «طرح مقدماتی برای تدوین مبانی تاریخ اجتماعی ایران» نام می‌گذارد.

که متضمن بقایشان باشد، و توفیقاتی شایسته نصیبشان گرداند.

بدین قرار هر قدر هم که بدها نام ایران مشتق از نام و خصوصیات ممتاز عناصر انسانی فعالی باشد که در زمانهایی بین سه تا چهار هزار سال پیش بدین ملک پای نهاده‌اند، مسلم است که ساکنان کنونی کشور بدون استثناء از میراثهای مشترک همه مردمی برخوردارند که از کهن‌ترین روزگاران تا امروز در آن به سر برده‌اند و آثار ماندنی بی‌شماری در عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، ادبی، نظامی، اجتماعی و غیره بر جای نهاده‌اند.

قلمرو جغرافیایی نجد ایران

به رغم تغییرات فاحشی که مرزهای تاریخی نجد در خلال هزاره‌های متعدد به خود دیده است می‌توان گفت که آنچه ذیل نام ایران شناسایی شده و با مجموع اختصاصات مدنی و فرهنگی ساکنان آن هویت واحدی پیدا کرده، بیش و کم ثابت مانده است. این تعریف با اینکه به طور خاص پس از تحولات سیاسی ارضی دو قرن اخیر شکل تازه‌ای یافته است باز به اقتضای ساختار جغرافیایی و نیز به اقتضای دستاوردهای فرهنگی - مدنی ایرانیان و حضور دیر پای آنان در همه ابعاد حیات فعال مردم منطقه بر محدوده معلوم و روشنی حکایت دارد. بر همین اساس می‌توان گفت که فلات و به تعبیر دیگر نجد^۱ ایران قلمرو جغرافیایی پهناوری است که از سوی غرب به بین‌النهرین منتهی است و در امتداد دامنه‌های گسترده باختری زاگرس، که تا دجله ادامه دارد، به آرارات و کوههای ارمنستان و دریای سیاه می‌رسد. در بخش شمال غربی سلسله جبال بلند البروز^۲ یا قفقازیه که دو قاره تاریخی آسیا و اروپا را از یکدیگر منفک می‌گرداند، تا به دریاچه مازندران یا قزوین^۳ امتداد می‌یابد و آنگاه در جبهه خاوری این دریاچه به دشت خوارزم و دریاچه آرال می‌پیوندد. آبخیز و بستر دو رود آمودریا و سیردریا خود منطقه‌ای است که از

۱- در این کتاب هر دو لغت در کنار هم و به یک معنی مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- بخش مرکزی این سلسله جبال، به نام البرز مشهور شده است.

3- Caspian

قدیمی‌ترین ایام تاریخی حوزه تلاش مدنی ایرانیان شناخته شده است، و در سیر به سوی صفحات جنوبی و شرقی کانون کهن‌ترین فرهنگهای آریایی محسوب می‌شود. در مشرق فلات، سه رشته کوه متوازی، معروف به کوههای سلیمان، قرار دارد که با پیوستن به کوه بابا به سلسله جبال هندوکش و از آنجا نیز به هیمالیا وصل می‌شود. جنوب این کشور را هم خلیج فارس و دریای فارس (بحر عمان) در برمی‌گیرد و در امتداد ساحل، حریم خشکی را تا به منطقه‌ای که گذرگاه تاریخی جدایی هندیان و ایرانیان هم نژاد از یکدیگر است وسعت می‌دهد. با اینکه به طور محسوس عوامل و تقسیمات سیاسی نقش عمده‌ای در دگرگونی‌های فلات داشته و به تبع، تغییرات گاه‌وپیگامی را بر شکل طبیعی و جغرافیایی آن تحمیل کرده است، باز می‌توان گفت که مساحت نجد ایران رقمی میان دو میلیون و ششصد هزار تا سه میلیون کیلومتر مربع است هماهنگی واحدهای جغرافیایی با یکدیگر همان معنایی را به ذهن متبادر می‌کند که شاخصه‌ها و مکمل‌های تاریخی هم بدانها اشارت دارد. ایران کنونی کمتر از دو ثلث مساحت اصلی و یکپارچه فلات را در برمی‌گیرد که بخش عظیمی از آن را نیز کوههای بلند البرز و زاگرس و کویرهای لم‌یزرع لوت و نمک اشغال کرده است.^۱

ایران چگونه پدید آمد؟

مقصود از «ایران»، حتی در مفهوم فلات و نجد، گستره و میدان جغرافیایی خاصی نیست که فرهنگ ایرانی در آن رواج داشته است چه این خود میدانی همواره گسترده بوده است بلکه کلیت یکپارچه‌ای است که در برد وسایه نهاد سیاسی مسلط و منبعث از آن که همان «نهاد دولت» بوده قرار گرفته است. بدین سان و بنا به تعریف فلسفی و جامعه‌شناختی، ملت ایران به عنوان کلی یکپارچه همراه با بُعد مکمل خود یعنی دولت ایرانی، که مشترکاً در شرایط تاریخی خاصی پدید آمده‌اند، بر روی هم ایران را پدید

1- W. B. Fisher, *The Cambridge History of Iran*, Vol. I, Cambridge, 1968, pp. 4-6

آورده‌اند و همراه با جغرافیای تاریخی مربوط کشور ایران را ایجاد کرده‌اند.^۱

هزاره‌ها پیش از آنکه ملتی و دولتی و کشوری به نام ایران وجود داشته باشد، تیره‌ها و قبیله‌های بسیاری که دارای زبان و فرهنگ ایران (اثیری)^۲ بودند، در پهنه‌های متفاوت جغرافیایی، که احتمالاً از شمال دریای سیاه تا سراسر خراسان شمالی و ماوراءالنهر را در برمی‌گرفت،^۳ می‌زیستند و اهورا و زوج مهر^۴ و ناهید^۵ و دیگر ایزدانی را که هر یک برنمودی از طبیعت و یا جلوه‌ای فرهنگی - اجتماعی فرمان می‌راندند، می‌پرستیدند.^۶

سنجش اسطوره‌های ودایی و اوستایی و دیگر نشانه‌های مکمل ما را به دوره‌ای زاهیری می‌کند که طایفه‌ها و قبیله‌های ایرانی با بنی اعمام هند و آریایی خود با هم می‌زیستند، زبان و فرهنگ مشترک و همانندی داشتند، دَیو^۷ (دیو) و زوج ایزدان مهر - وارونا (میترا - وارونا)^۸ و برخی دیگر از ایزدان را مشترکاً می‌پرستیدند.

مقایسه اسطوره‌ای و زبان شناختی میان هندیان و ایرانیان و دیگر مردمان هند و اروپایی یا آریایی نشان می‌دهد که زمانهای بسیار درازی پیش از آن تیره‌های متعددی که امروز نام هندواروپایی بر خود گرفته‌اند در کنار هم می‌زیستند و ساختمان عام زبانی و فرهنگ عمومی آنان در کالبد یگانه‌ای جای داشت. اینان «دَیئوش»^۹ را که در اصل معنای «آسمان» می‌دهد و با اندکی تغییر مورفولوژیک به صورت «دَیو» در هند و ایرانی، «دو»^{۱۰} در هندوآریایی (آریاییان هند)، «ژئوس»^{۱۱} در یونانی، «ژوپیتر»^{۱۲} (Zeus + Pater) در لاتین، «دیو»^{۱۳} در فرانسه و «دیوس»^{۱۴} اسپانیایی بازمانده است و معنای عام «خداوند» دارد و نیز «اشوین»^{۱۵} ها یا ستارگان بامدادی را می‌ستودند و پرستش می‌کردند.

۱- این تعریف نخستین بار از سوی هگل فیلسوف و متفکر معروف آلمانی عرضه شده است.

۲- Airia : آریایی

۳- روسها و همفکران غربی آنها در روزگاران سلطه دیر پای خود نام آسیای میانه را برای خراسان شمالی و ماوراءالنهر ابداع کرده‌اند.

۵- آناهیتا (Anahita)

۴- میتره (Mithra)

6- M. Schwarz, *The Cambridge History of Iran*, Vol.II, Cambridge. 19, pp.649-652.

7- Daiva

8- Mithra - Varuna

9- Dayauš

10- Deva

11- Zeus

12- Jupiter

13- Dieu

14- Dios

15- Ašuin

مقایسه گنجینه اصلی لغوی آنان یعنی واژه‌هایی که اصلی‌ترین و متداول‌ترین مفاهیم و عناصر انسانی و اجتماعی مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، زن، مرد، مردن، دیده، ابرو، لب، پا و غیره، یا مظاهر طبیعی چون آب، رود، زمین، درخت، کوه، اسب، گاو، خرس و مانند‌های آنها را دربرمی‌گیرد، نشان می‌دهد که در زمان‌های بسیار کهن مردمی که بعدها در مرزهایی به گستردگی چین تا ایرلند پراکنده شدند، با یکدیگر می‌زیستند و عناصر زبانی، فرهنگی و اجتماعی شان در محیط طبیعی و جغرافیایی مشابه با روابط انسانی و اجتماعی همانندی شکل می‌گرفت. همین آگاهی‌های اندک زبانی و اسطوره‌ای ما را به نوع و ساخت خانواده (پدرسالاری) و شکل اقتصاد (شکار و شبنانی) این جامعه کهن راهنمایی می‌کند و در برابر اینها، تفاوت واژه‌های مربوط به کشاورزی در میان تیره‌های گوناگون هند و اروپایی، شکل صوری^۱ و ریشه‌ای^۲ و شیوه ساختمانی این لغات - که زبانشناسی می‌تواند حدود زمانی پدید آمدن آنها را تعیین کند - نشان می‌دهند. دیر زمانی پیش از پدید آمدن زندگی کشاورزی و ابزارها و شیوه زندگی حاصل از آن، این تیره‌ها و به ویژه جناح خاوری هندواروپاییان (شاخه ستم)^۳ از جناح باختری آن (شاخه کنتوم)^۴ جدا شده‌اند.

جدایی قطعی میان هندوآریائی‌ان و ایرانیان از زمانی پیش آمد که بخشی از آریائی‌ان که تفاوت‌های اصولی و بنیادی با بخش‌های دیگر یافته بودند، در کوچ‌نهایی خود، به سوی جنوب شرقی و سرزمین هفت هند رفتند و بخش دیگر در خراسان بزرگ و دیگر بخش‌های فلات ایران کنونی - که نام خود را از اینان گرفت - جای گرفتند. شاخه هندی همواره خود را «آریا»^۵ و بومیان سرزمین تازه را «آهاریا»^۶ می‌نامید و شاخه ایرانی خویشان را «ائیریه» و دیگران را که جزو او نبودند «ائیریه»^۷ (بعدها «ایران» و «انیران») می‌خواند. این وضع تا زمانی که برخی از قبایل آریایی به دلایلی اشتها پذیرفتند و نام تیره یا دودمان ایشان اعتبار و آبرو یافت، ادامه داشت؛ چنانکه مثلاً «مادها» تا پیش از پایه

1- Morphologique

3- Satem

5- Ariya

7- Anairiya

2- Ethimologique

4- Caentum

6- Aharya

گذاری نخستین دولت جهانی و ایجاد حکومت مادی، چنین نامیده می‌شدند. هرودوت می‌گوید: «همگان در گذشته مادها را آریایی می‌نامیدند». گذشته‌ای که هرودوت نام می‌برد حدود سه قرن با زمان او فاصله دارد و یادآور زمانی است که مادها نیز مانند دیگر اقوام آریایی گروه‌های پراکنده‌ای از «نمان»^۱ها (دمان)^۲ «ویس»^۳ها و «زنتو»^۴ها بودند. یعنی هویت نخستین ایشان آریایی بود و وابستگی تیره‌ای و خاندانشان مادی.

هندیان نیز همین گونه عمل می‌کردند و در نوشته‌های دینی و حماسی که از خود باقی می‌نهادند «آریا» نامیده می‌شدند.

این تفاوتها در دوران تاریخی شکل قطعی به خود گرفت و جدایی اساسی میان هندیان آریایی و ایرانیان پدید آمد، ولی زمینه‌های اولیه و اشکال پیشرفته تر چنین تفاوتهایی که با کشمکش‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، دینی، و فرهنگی همراه بود، بسیار پیش از دوران تاریخی، حاصل شد، یعنی در دورانی که از آن سخن خواهد رفت و خود نقشی اساسی در شکل‌گیری آینده ملت و کشور ایران ایفا کرد.

آریاهایی که در آینده به دو گروه هندی و ایرانی تقسیم شدند، دیر زمانی با یکدیگر می‌زیستند، زندگیشان مبتنی بر اقتصاد شکار و شبنانی بود، دَیَو و زوج ایزدان میترا - وارونا را همراه با ایزدان اختصاصی تر و کم اهمیت تر می‌پرستیدند. آنچه که معلوم است این است که اینها در هیچ دوره‌ای از عمر پیش از تاریخ و یا تاریخی خود بت پرست نبوده‌اند. ایزدمهر (Misra اوستایی و میترا Mitra ودایی) ایزد جنگاوری، پیمان، مهر و دوستی و حمایت است. بداهه وجود و کارآیی همه این عناصر برای توازن چنان جامعه‌ای که مبتنی بر شکار و شبنانی بود لازم می‌نمود. مهر ایزدی است که پیمان شکنان و نابکاران را در هر کجا که باشند درهم می‌کوبد، با هزار چشم بینای خود همه چیز را می‌بیند و بر نگهدارندگان پیمان مهر می‌ورزد، این ایزد، ایزدی یکسره اجتماعی است. ایزدان دیگر هر یک وظیفه‌ای در طبیعت یا جامعه برعهده دارند و دَیَو به تعبیری همه اینان را در ساحت اعلای خویش، که آسمان است، جای می‌دهد. توازن میان گروه‌های

1- Nmana
3- Vis

2- Dmana
4- Zantu

شبانی، که عمدتاً از راه پرورش گاو و تحصیل فرآورده‌های وابسته به آن زندگی می‌کردند و در همان حال به پرورش اسب و نگهداری از آن نیز می‌پرداختند، و گروه‌های شکار پیشه‌ای که به پرورش و رام کردن اسب و استفاده از آن در شکار و غارت گرایش عمده‌ای داشتند، شکنده بود.^۱ اینان در بسیاری از عرصه‌ها با یکدیگر اصطکاک منافع داشتند و چنین برخوردهایی آثار خود را اندک اندک در زمینه‌های مختلف دینی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی نشان می‌داد. در ساحت دینی «دئو» یعنی خدایی که آزار و ستم و کشتار شبانان و دزدیدن گله‌های ایشان قانون و اراده او بود از سوی گروه شبانان نفی و بدل به ضد خود یعنی «اهریمن» شد. از همین زمانهاست که دیو در میان ایرانیان معنی تازه‌ای پیدا کرد، حال آنکه شاخه هندی همچون دیگر شاخه‌های هندواروپایی خدا را «دیو» (دو) می‌نامید. باری، گروه شبانان و کارورزان خدای زور و ستم و «بی‌سامانی» را نفی کردند و اهورا (اسورا^۲ به سنسکریت) یا خدای «خرد» و سامان را به جای آن نهادند. در آینده‌های دور «مزدا» نیز به «اهورا» اضافه شد^۳ و خداوند زرتشت سپیتمان و دین جدید او گردید.

این جدایی دینی سبب شد که شاخه دیگر، یعنی شکارگران و غارتگران، «اهورا» (اسورا)ی شبانان را به شیطان و اهریمن تعبیر کنند؛ چنانکه با همین عنوان نیز وارد کتابهای دینی و حماسی آریاییان هند شد. در ادبیات دینی و حماسی سنسکریت همواره «دو» به معنای «خدا» و «اسورا» به معنای اهریمن است.

این برخوردها موجب شد که هر دو شاخه آریایی در تقویت معنوی خود بکوشند و از نظر اجتماعی هم انسجام درونی بیشتری پیدا کنند. یگانگی و همزیستی و رفت و آمدهای داخلی هر کدام سبب شد که جریان آینده فرهنگی و زبانی آنها نیز به تدریج از هم جدا شود. چنانکه ایزد «وارونا» از فرهنگ دینی شاخه ایرانی بیرون رفت و به هنگامی که این جامعه به دوران کشاورزی پای گذاشت «آناهیتا»، ایزد بانوی آبها، باروری، برکت و خشنودی و آرامش جای آن را گرفت. اضافه کنیم که برخی از

1- Schwarz, *Ibid*, P. 657.

2- Asura

۳- اهورا مزدا = دانای یکنای بیهتا.

محققان ادیان قدیم ایران براساس آگاهی‌های ناشی از مهرپرستی دوران اشکانی و رومی، آناهیتا را مادر ایزدمهر قلمداد کرده‌اند، که منطق محکمی ندارد. در منابع دینی آغاز جدایی‌های دو شاخه آریایی، دوران سرما و تاریکی ناگهانی و آغاز نخستین کوچ بزرگ به سوی جنوب، یعنی دورانی است که به فرمان اهورا «ایمه و یونگهان»^۱، «جم پسر و یونگ»، آریاها را از سرما و تاریکی به سوی خورشید و گرمای جنوب راهنمایی می‌کرد، «جم»، که در فرهنگ ایرانی نامش با «شید» به معنی درخشش و روشنی همراه است (جمشید)، در کتابهای دینی و اعتقادهای فرهنگی هندیان «پادشاه سرزمین مردگان» دانسته می‌شود که «در تاریکی‌های زیرزمین» جای دارد. در نهایت، این برخوردهای فرهنگی و دینی و اجتماعی به دوران درازی از کشمکش‌های نظامی انجامید که سراسر پیش از تاریخ اسطوره‌ای و نیمه افسانه‌ای ایران را، که نوشته‌هایی از آن در دست است، انباشته است. این دوره در منابع ایرانی به دو عصر اصلی: (۱) «پَرذات»^۲ که در نوشته‌های پهلوی و فارسی آن را «پیشدادی» گزارش کرده‌اند و (۲) «کَویان»^۳ یا «کیانیان» تقسیم می‌شود.

دورهٔ پرذات را بسیاری از ایران‌شناسان «نخستین قانونگذاران» ترجمه کرده‌اند. کوی^۴ (کی) نیز به رهبر سیاسی - دینی معنی شده است، که آن را در اسامی «کوات»^۵ (قباد)، کاووس (کی اوس)، کیخسرو و دیگران می‌توان دید.

نام ایران

با اینکه لفظ ایران از نام آخرین اقوامی که برای سکونت دائم به این کشور آمده‌اند اشتقاق یافته، تفحص مختصری در تحول لغوی آن بی‌فایده نیست. قدیمی‌ترین نشانه‌ای که از نام سرزمین آریایی‌ها باقی مانده، در اوستاست که اسامی شانزده کشور مسکن اقوام مزبور را بدین شرح عنوان می‌کنند: (۱) آیران وَاچَ = مَمْلکت آریانه‌ها، (۲) سوغَدَه = سغد،

1- Yma Vivanghan
3- Kavaya
5- Kavata

2- Parazāt
4- Kavi

(۳) مورو = مرو، (۴) باخدی = باختر (۵) نیسایه (که بعضی آن را با محلی در دو فرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق می‌کنند)، (۶) هَرایو = هرات، (۷) وای کُرت = کابل (۸) اورو = توس یا غزنه (۹) وهرگان = گرگان، (۱۰) هَرهواتی = رُخج (در جنوب افغانستان)، (۱۱) ای تومن = وادی هیلمند یا هیرمند، (۱۲) رَگَ = ری، (۱۳) شَخْریا چَخَر = شاهرود، (۱۴) وَرَن = صفحه البرز یا خوار، (۱۵) هَپت هیندو = پنجاب هند، (۱۶) ولایاتی که در کنار رودخانه رنگاست و سر یعنی مدیر ندارد (معلوم نیست کجا بوده است).^۱

صرف نظر از اطلاق نام «ایران ویج» یا «ایران ویژه» بر منطقه‌ای از سرزمین‌های مسکونی این اقوام، آنچه از تفصیل زندگی آنها بر می‌آید، این است که ایرانیان نواحی شرق فلات که سرزمین مشترک خویش را ترک گفته بودند، بعدها با شوق و حسرت از آن یاد می‌کردند. از مفاهیمی که در متون مذهبی، خاصه در وندیداد، آمده است، چنین مستفاد می‌شود که نام مزبور برای کلیه ساکنان آریایی کشور، و فی‌المثل اقوام باختری ایران چونان مادها و پارسها نیز، کاملاً معنادار بوده و یحتمل که به منزله «بهشت گمشده آریایی» محسوب می‌شده است. سرزمین مزبور را هوایی خوش و متنزهاتی دلکش بوده و زمین‌های حاصلخیزش قوت و روزی سکنه پرکار و سخت کوش آن را تامین می‌کرده است.

محل تجمع اقوام اولیه آریایی را در صفحات مختلفی چون آسیای مرکزی و جنوب سیری، ترکستان شرقی (سین کیانگ)، شمال قفقازیه، شبه جزیره کریمه، اروپای شمالی و برخی از نواحی دیگر نیمکره شمالی دانسته‌اند و هنوز نیز به ضرس قاطع نمی‌توان عنوان کرد که آنان از چه زمانی شروع به مهاجرت و جدایی از یکدیگر کرده‌اند؛ با این همه، غالب محققان محل ایران ویج را حوالی خوارزم خوانده‌اند و از آن چون سرزمینی که عموم آریاییان شرقی یا هند و ایرانی بدان دلبستگی داشته‌اند، یاد کرده‌اند. این بهشت طلایی صحنه فرمانروایی پدران جمشید، پادشاه افسانه‌ای آنها بود و چنین برمی‌آید که رمه‌های بی‌شمار گوسفندان نیز وسیله اساسی زندگیشان به حساب می‌آمد.

۱- حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، قطع جیبی، کتاب اول، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۵۶.

گفتیم از میان آریائی‌ان آنان که به هند رفتند خود را «آری» می‌نامیدند که مفهوم شجاع و شریف داشت. سرزمینهایی را نیز که در دره سند و بخشهای شمالی شبه قاره تصرف کردند «آری ورت» خواندند. دیگر گروههایی هم که به کشور ایران آمدند، آریا نام گرفتند که باز به همان معنای دلیر و نجیب است، و ملکشان نیز به مرور نام «ایران» را بر خود پذیرفت که نشان از خلق و خوی و تعلقات شریف معنوی و اخلاقی آنان دارد.

در دوره‌های تاریخی، و خاصه در عصر هخامنشی، ذکر سلسله انساب و وابستگی‌های خانوادگی و دودمانی ایرانیان، اصل و نسب و پیوستگی آنان را به خاک و آب مشخص می‌کرده، و کلمه «ایران» که از دگرگونی حاصل در «آیران» و «اران» و «آیران» و «اران شهر» به وجود آمده، به مرور صورت کنونی را پیدا کرده است.

اشارت دیگری که در بایست است، این است که سرزمین ایران در خلال هزاره‌های متمادی نام و هویت تاریخی خود را حفظ کرده و علی‌رغم همه پیشامدهای سوء و حوادث ناموافق، کماکان به صورتی واحد، زنده و مستقل و بر سر پا باقی مانده است.

مهاجرت و اسکان قبایل و اقوام اولیه

شواهد مدنی مکشوف در مناطق غربی ایران مدلل می‌دارد که انسانهای غارنشین و وابسته به خاک از حدود صد هزار سال پیش در دامنه‌های کوههای زاگرس زندگی می‌کرده‌اند. به دست آمدن برخی از ابزارهای اولیه زندگی و نیز تخم‌های گیاهان و هسته‌های درختان میوه‌دار و گاه نمونه‌هایی از وسایل دفاع و مهاجمه، که قدمتی طولانی دارند، حدسهای باستان شناسان را به یقین نزدیکتر می‌گرداند و نشان می‌دهند که ایران از مناطق معدودی در روی زمین است که انسان مستعد تمدن را در خود پرورانیده و حفظ کرده است.

با اینکه در بررسی سوابق زیستی انسانها، عصر شکار و گله داری بر عصر سکونت دائم در زمین و تأمین معیشت از راه کشاورزی مقدم است، با این حال استفاده ایرانیان از محصولات درختی و ذخیره کردن دانه‌ها و میوه‌های خشک نیز حیرت انگیز است و

خصوصیات عمومی جوامع ایرانی پیش از تاریخ / ۱۷

کنایه از نوعی پیشرفت و یا حادثه نسبتاً نادر اقتصادی دارد. اسکان طوایفی نا مشخص در گوشه و کنارهای فلات ایران، علی الخصوص در مناطق داخلی چون شهر سوخته سیستان، دشت قزوین (زاغه و سگز آباد)، تپه سیلک کاشان و شهداد کرمان مورد بررسی‌های باستان شناسان قرار گرفته و نمونه‌هایی از حیات شهری و ساکن، که تا ده هزار سال قدمت مدنی می‌یابد؛ نیز در برخی از صفحات مزبور تأیید شده است. با اینکه هنوز نحوه ورود و استقرار دسته‌های مختلف انسانی و چگونگی ارتباطات آنها با یکدیگر کاملاً مشخص نیست اما، می‌توان باور داشت که نجد ایران به دلیل ثبات اختصاصات اقلیمی و جغرافیایی استعداد مدنیت آفرینی خود را از دیر باز به ثبوت رسانیده و در خلال همه دوره‌های تاریخی نیز حفظ کرده است. کمی بعد به این نکات خواهیم پرداخت.

وجود تمدن عظیم ایلامی در بخشهای هموار یا کوهستانی خوزستان، با جلوه‌های چشمگیر آن، فصل دیگری از تمدنهای قدیمی است که بیش از پنج هزار سال پیشینه پیدا می‌کند و از برقراری نظامات پیشرفته مدنی و تنسيق روابط اجتماعی و اختراع خط و ثبت حوادث عمده و نیز تفکرات دوام یافته پرمایه مذهبی سخن می‌راند. چنین تحولات شگرف و تغییرات پر دامنه و مفصلی محصول صدفه و اتفاق نیست و بیش از همه نماینده امکانات محیط برای جذب و نگهداری سکنه و قابلیت اقوام ساکن در باروری فکری، بلوغ اجتماعی و رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان است.

علاقمندی این قبایل به سرزمینی که در آن اقامت گزیدند و تلاش سازنده و مستمری که برای غلبه بر شداید محیط و هموار کردن راه زندگی به کار آوردند، در زمره میراثهای مشترکی است که بعدها به همه ساکنان ایران تعلق گرفت و به صورت یکی از عناصر ثابت حیات ملی مالکان دایمی نجد در آمد.

در عرصه روشنایی‌های تاریخ و در دوره ایکه به استیلا و غلبه تام عنصر آریایی منتهی شده، از اقوام و گروههای بسیاری سخن می‌رود که در هر نقطه از خاک ایران، به ویژه در صفحات غربی، مأوا داشتند. یکی از علل عمده باقی ماندن نام آنها نزدیکی با

اقوام سلطه جوی آشور است که در شمل رجز خوانیها و تذکر اعمال قهرمانی خود از اینها، که اعتبار و اهمیت چندانی نیز نداشتند، یاد کرده‌اند. در بیشتر این نواحی، حتی در مناطقی که حفاری‌های باستان شناسان قشرهای مختلف این تمدنها را نشان می‌دهد، در عین حال طرز تحول زندگی اقوام را از ده نشینی به شهرنشینی نیز می‌نمایاند، از جمله در تپه سیلک کاشان، تپه گیان نهاوند، گوی تپه در مشرق دریاچه ارومیه، تپه حسنلو در سلدوز در جنوب غربی ارومیه، تپه مارلیک در دره گوهر رود در شمال غربی رشت، املش، دیلمان و نقاطی دیگر. هرچند اظهار نظر درباره هویت مردمی که آثاری از آنان به دست آمده است، آسان نیست، اما پیدایش آنها در این نواحی، وجود زمینه‌ها و آثار تمدنی را در ادوار قبل از ورود آریایی‌ها مسلم می‌دارد اختلاط هنرهای بدوی و شهرنشینی عصر آریایی خود نماینده ادامه تمدن‌های کهن بومی است که گاه از نظر لطف و زیبایی با شاهکارهای اعصار بعدی برابری می‌کنند.

فصل اول

آمدن آریاها به فلات ایران

علل و اسباب آمدن آریاها به فلات ایران به همه حیث آشکارا نیست. آنچه از کتب مذهبی برمی آید و تحقیقات بعدی اسطوره شناسان و زبان شناسان و مورخان نیز بر آن دلالت می کند، این است که طوایف اولیه هند و ایرانی مدتهای مدید در کنار یکدیگر به سر می بردند و صاحب اختصاصات زبانی، اخلاقی، تربیتی و فرهنگی مشترکی بودند. به نظر می رسد که دلایل زیر در باب نشان دادن برخی از عوامل جابجایی های متعدد آنها بی تأثیر نبوده است :

(الف) تغییرات شدید آب و هوایی موجب پیدایش سرمای سخت و خشکی زمین مسکونی شان شده بود و آنان را، که به طور عمده گله دار و کوچنده بودند، وادار به جستجوی سرزمین های خوش آب و هواتری کرده بود.

(ب) توالد و تناسل بسیار، شمار جمعیت را روزافزون کرده و تعادل زیستی موجود در میان محیط و انسان را برهم زده بود.

(ج) وجود دشمنان قوی مهاجم و گرسنه ای که از مناطق صعب و سخت به سوی آنها حمله ور می شدند عرصه زندگی را بر سکنه بالنسبه متمدن تر آریایی تنگتر می ساخت. در اوستا سخن بر همین نهج است که ارواح بد یکباره زمین را سرد کردند، و چون زمین قوت سکنه را نمی داد، مهاجرت آغاز شد.

با اینکه زمان تفرقه این اقوام، خاصه عزیمت آنان به سوی منطقه ای که بعدها به نام خودشان «ایران» نام گرفت، روشن نیست، می توان احتمال داد که از حدود سه هزار سال پیش از میلاد آن سوتر نبوده و تقریباً تا هزاره اول قبل از میلاد ادامه داشته است. اکثر

محققانی که به بررسی حیات آریاهای ایرانی پرداخته‌اند، دوره تاریخی حضور آنها را از اواسط هزاره دوم تا میانه‌های هزاره اول محدود کرده‌اند. جریان حوادث نیز نشان می‌دهد که مهاجرت‌ها به مرور انجام شده و از گذارها و مسیرهای مختلف شمال شرقی و شمال غربی به سوی داخله فلات صورت گرفته است.

می‌شود استنباط کرد که غالب سرزمین‌های آریایی که در اوستا از آنها نام برده شده است، به ایران خاوری تعلق دارد و تحقق شرایط تاریخی و زندگی حقیقی سلسله‌های پیشدادی و کیانی نیز، با همه دشواری‌هایی که در تدوین احوال آنها وجود دارد، نماینده همین معناست. اهمیتی که بعدها ایرانیان غربی از طریق تشکیل دولت، به مفهوم واقعی کلام، کسب کردند، باعث شد که ریشه اساسی تشکیل دولت و ملت و تأمین وحدت اجتماعی به آنان بازگردد. اما محرز است که، در مجموع حکومت‌های غربی موفقتر و دیرپاتر بودند و به ملاحظه وسعت دایره فرمانروایی و نفاذ حکم و تحکیم پایه‌های قانونی حکومت‌ها، از مشروعیت و شناخت جهانی بیشتری برخوردار شدند. به علاوه، اینان خود در دوره‌هایی زندگی می‌کردند که حوادث اتفاقیه قابلیت ثبت و ضبط بیشتری می‌یافت و ملت‌های متمدنی نیز که در کنار اینان می‌زیستند، در قیاس با حکام کوچک محلی شرقی و یا دسته‌های وحشی و غارتگر مهاجم، برای ارائه هویتشان علائق افزونتری نشان می‌دادند.

باری، آریاها در هنگام ورود به ایران، از گوی تپه آذربایجان و خوروین قزوین تا تپه حصار دامغان و تورنگ تپه استرآباد، موفق شدند آثاری استوار و ماندنی از هوش و استعداد و ذکاوت ارائه دهند و اراده خود را برای اقامت مستمر در سرزمین مورد علاقه خویش ظاهر گردانند.

خصوصیات فرهنگی و مدنی آریایی‌ها

اقوام آریایی مردمی سخت کوش، پرطاقب، با انضباط، اخلاقی؛ درستکار، خلاق، شریف و با اراده بودند. آثار مادی فرهنگی و مدنی به جا مانده از آنان نیز دلالت دارد که به درجات بالایی از کمال طلبی و قانون شناسی و آداب پذیری اجتماعی نایل شده

بودند. دلاوری و شجاعت در میانشان ستوده شده و روح قهرمانی و دشمن شکنی و مقاومت در برابر حوادث غیرمترقب نضج گرفته بود. به خانواده و طایفه و قبیله و عشیره مربوط علاقه داشتند و برای نگهداری دستاوردهای زندگی اجتماعی آمادگی یافته بودند. تمکین به سلسله مراتب و اعتقاد به نظام حاکم و قبول مسئولیت جزو مستمر زندگی‌شان بود و به دلیل مشکلات متعدد زیستی و وجود دشمنان دائمی، اندیشه حفظ یک‌پارچگی و وحدت اجتماعی از عناصر لایتنجری بقای آنان محسوب می‌گردید.

صعوبت زندگی ناشی از گله‌داری و پرورش احشام و مبارزه دائمی با عوامل متخالف طبیعی، جانوری و انسانی باعث می‌شد که چهره زندگان محکم و با صلابت و استوار نموده شود و اعتنای به اصول جدی اخلاقی و موارث عملی اعتقادی جای ثابت و پردوامی در حیات عام پیدا کند.

آنچه از تلاشها و کوشش‌های آنان، از آغاز تاریخ ظهورشان در آسیای غربی و مناطق مختلف ایران کنونی، باقی مانده است نشان می‌دهد که آنان همواره اخلاقی و دینی زیسته‌اند و حتی در دوره‌های بسیار دشوار عمر ملی نیز اصرار داشته‌اند که نمونه‌های خوبی از فضیلت و تقوا و شرف و مردانگی و مروت و انسانیت را ارائه دهند. اتکا به مبانی قدرت متزه و قدسی ایرانیان را بسیار زود به سوی شناخت نیروی لایزال الهی سوق داد و بدین طریق اصول اساسی کهن‌ترین مکاتب یکتاپرستی را به جهان تمدن و فرهنگ بشری عرضه کرد.

درست است که مظاهر متعدد فرهنگ چندخدایی به صورت‌های ضعیف شده و تلطیف پذیرفته خود، حتی در دوره‌های تاریخی نیز، جلوه‌هایی داشته است، ولی از قدر و ارج تلاش‌های عمیق مردمی که نخستین لمعه از تفکرات دینی را به مرزهای غیب رسانیده‌اند و از زندگی در دنیای دیگر و امید به رستاخیز سخن گفته‌اند، چیزی کم نمی‌کند. مطالعه تحقیقی در ریشه‌های ادیان ملل و از جمله مذاهب سامی، نشان می‌دهد که اقوام یهودی نیز، گذشتن از مرز شناخت خداوند قبیله‌ای و اعتقاد به قادر یکتای مطلق که آفریننده همه کائنات است و نیز توجه به قیامت و پل صراط را از ایرانیان

آموخته‌اند، و پیش از آشنای جدی با این مردم، حوزه اقتدار خدای آنان به نظام حیات قبیله‌ای‌شان محدود می‌شده است.

در یک نظر می‌توان گفت که از دید ایرانیان اولیه مسئله خیر و شر حقیقتی انکار ناپذیر می‌نمود و تقسیم عناصر آفرینش به اهورایی و اهریمنی مسلم بود. قوایی که جانب نور و روشنایی و پاکیزگی و سعادت و شادمانی را داشتند و آدمی را به سوی راستی و درستی هدایت می‌کردند، با نیروهایی که طرفدار ظلمت و تاریکی و ادبار و شقاوت و اندوه بودند و اسباب انحراف و انحطاط نوع بشر را فراهم می‌کردند، در مبارزه بودند. از این لحاظ، انسان عاقل مکلف بود که راستای الهی را برگزیند و اختیار خود را برای انتخاب نیکویی‌ها به کار گیرد و در مبارزه‌ای بی‌امان و تاریخی با همه همسنگران خداجوی و حقیقت طلب دیگر همگام شود.

در مبانی اعتقادی انسان ایرانی آن قدر از فضیلت راستی و پاکی سخن رفته که نشان می‌دهد تا چه پایه از کژی و دروغ هراسان بوده و به سختی از آنچه بوی ناراستی و عدم صداقت دهد می‌گریخته است. در دوره‌های تاریخی عمر ملت نیز میل به درستی و پاکی اصالت بنیادین خود را حفظ کرده و در نزد دوست و دشمن، به عنوان وجه شاخص حیات مردم ایران ذکر شده است.

اخلاقی زیستن و چارچوبه نظام اخلاقی ثابتی را پذیرفتن و به اصول اساسی تقوا و شرف پایبند بودن و به تبع آنها آنچه را که خیر رسان و سعادت آفرین و خوشبختی بخش است برگزیدن، ممیزه همه ادوار عمر ملتی است که خشت اول زندگانی تاریخی خود را درست نهاده و بیش و کم تا امروز نیز با اعتقاد بدان اصول زیسته است. این ممیزات، خاصه در میان مردمی که متأسفانه در بیشتر تاریخ خود دچار مظالم حکام مستبد و آزمند بوده‌اند، و به دلیل تحمل مصیبت‌های دردناک و هجوم‌های لاینقطع ناچار از پذیرش مذلت اعوجاج و فشار و ادبار شده‌اند، طوری ریشه داشته است که حتی بد اخلاق‌ترین عناصر و یا غیر اخلاقی‌ترین قدرتمندان نیز همیشه ناچار بوده‌اند برای کسب و جاهت اجتماعی خود را به زیورهای ظاهری اخلاقی بیارایند.

طبیعی است که این خصایص جدای از ظواهری است که به ترقیات مدنی و پیشرفت‌های مادی می‌انجامد. بسیاری نیز بر آن سرند که آریاها، در ورود به فلات ایران، از حیث تمدن پست‌تر از همسایه‌های آشوری و بابلی خود بودند و بعدها، در دوران معاشرتها و مناسبات همجواری ناگزیر، چیزهای زیادی از آنها اقتباس کردند؛ با این حال در اصول اخلاقی که مایه اولیه و اصلی حرکت و فعالیت و بقایشان بود، بر آنها برتری داشتند و معتقدات مذهبی آنها سعی و عمل، یعنی کوشش و کار، را با راستی و درستی تشویق می‌کرد. در میان مجموعه‌ای از باورهای بنیادی که در نزد آنها محترم و باقی بوده مفهوم ارته (اشا) را می‌توان ذکر کرد که عبارت از اعتقاد به وجود نظم طبیعی و قاعده کلی در کار جهان و جهانیان است و ظاهراً سرچشمه واقعی اخلاق هم همین دریافت و تصور جامع نظم و انضباط اخلاقی در کائنات و کیهان است.

خانواده اولیه آریایی

منزلت خانواده در جوامع ایرانی قدیم تثبیت شده و مطمئن به نظر می‌رسد و با فرض اینکه آنها به هنگام استقرار در ایران دوره مادرسالاری را به پایان رسانیده و در مرتبت پدرسالاری جاگرفته بودند، می‌شود اذعان داشت که در دوره‌های تاریخی تا به زمان ظهور دین مقدس اسلام مرتباً بر اقتدار مردان و پدران خانواده‌ها افزوده شده باشد. با این همه در متون قدیم، خاصه اوستا، نام مرد و زن همیشه با یکدیگر و در کنار یکدیگر آمده و هر صفت نیکی که به یکی از دو جنس تعلق گرفته به آن دیگری نیز اسناد داده شده است. عباراتی چونان «زنان و مردان پارسا» و «مردان نیکوکار و زنان نیکوکار» مکرر در متون موجود به کار رفته و همدوشی و همپایگی این دو را در مهام خانواده و مسئولیت‌های اجتماعی اقرار کرده است.

در سلسله مراتب خانوادگی هم، بعد از پدر، مقام مادر اعتبار کافی داشته و به عنوان «بانوی خانه» صاحب اختیار امور داخلی منزل بوده است. اعتنا به گسترش طولی خانواده و تداوم نسلها، که شکل اولیه و اساسی اجتماعات خانوادگی، روستایی، قبیله‌ای، قومی

و ملی را به وجود می آورده نشانه‌ای از ریشه‌ای بودن موقع و مقام هسته اولیه زندگی داشت و اگر این وضع را با شرایط همسایگان آن روز ایران مقایسه کنیم، معلوم می‌شود که احترام و اهمیت زنان در ایران به مراتب بیش از جوامع متمدن دیگر بوده است. علی‌الاصول، در تثبیت منزلت کانونی پدر به عنوان کتک خوتای (خانه خدا) و فرمان پذیری فرزندان ابهامی وجود نداشت و ثبات و تداوم این امر گاه به مرتبه‌ای می‌رسید که به پدران مقام بالای روحانی و اقتدار جاوید اعطا می‌کرد. چنانکه در دوره دراز حکومت سلسله کاملاً ایرانی اشکانی نیز دیده می‌شود که منزلت ابوت تا به مرتبه قداست اعتلا پیدا کرده بود و تصاویر بسیار در گذشتگانی که بر دیوارهای قصور آنان منقوش است دلیلی بر پابندی و ماندگاری خاطره‌ها و رسم و راههای پر منزلت آنان و نفوذ مستمرشان به حساب می‌آید.

ساختار جامعه بر مبنای اقتصاد شبانی (شبانکارگی)

(۱) نمان (naman) یا دمان (dman) های مستقل (خانمان یا دودمان): این هسته‌ها، که کوچکترین واحد جمعیتی جامعه و نیز کوچکترین یاخته اجتماعی آن به شمار می‌رفتند، همان خانواده گسترده و یا گروه خانوادگی بودند که خانوارهای چندی را در خود جای می‌دادند.

(۲) ویس (vis): چند واحد خانوادگی (نمان یا دمان) بر روی هم یک «ویس» را پدید می‌آورد که خود کلّیتی مستقل به شمار می‌رفت و می‌توان آن را با «روستا» معادل دانست.

(۳) زنتو (zantu): چند ویس یک زنتو را پدید می‌آورد. زنتو خود یکان اجتماعی و جمعیتی برتری نسبت به ویس شمرده می‌شد و می‌توان آن را به «شهرستان» تشبیه کرد.

(۴) دهیو (dahyu): دو تا سه زنتو بر روی هم یک دهیو پدید می‌آورد که بزرگترین واحد جمعیتی و اجتماعی مستقل جامعه به شمار می‌رفت. بزرگ دهیو فرمانورایی بود که بر فرمانرواهای کوچکتر (زنتوها) فرمان می‌راند. تسلط یک دهیو بر دیگر دهیوها معمولاً با جنگ یا از راههای سیاسی صورت می‌گرفت و در این حال بود که تیره‌های هم

فرهنگ و هم باور متحد می‌شدند. چنین حالتی چندین بار در دوران کیانیان یا کویان بزرگ - کوات (قباد)، کوی اوسن (کاووس)، کوی هتوسروئنگه (کی خسرو)، کوی ویشتاسپه (کی گشتاسب) پدید آمد، ولی این گونه توازنها همواره شکسته بود. زنتوها، دهیوها، و حتی ویسها تا زمانهای بسیار درازی به صورت خود مختار و پراکنده می‌زیستند و عمدتاً در هنگام جنگ ایرانیان با دیگران، گردهم می‌آمدند و هم پیمان می‌شدند.

ساختمان جمعیتی جامعه به گونه‌ای بود که با نسبیّت قابل قبولی می‌توان از روی شماره ویسها و زنتوهای هر تیره حدود حداقل و حداکثر جمعیت را برآورد کرد، یا شماره تقریبی سپاه آنان را نیز محاسبه نمود.

آن دوره‌ای که در اوستا پیشدادی (para zata) نامیده شده است، دارای اهمیت زیادی از نظر حرکت ایرانیان به سوی یگانگی اجتماعی و پدید آمدن مقوله‌های اسطوره‌ای و اعتقادی و فرهنگی است زیرا که ضد آنها را در مقوله‌های متقابل ودایی و ادبیات سنسکریت می‌بینیم. دوره «کویان» یا کیانیان از نظر گسترش و تکامل این مقوله و گذر از اقتصاد شبانی به اقتصاد کشاورزی - شبانی، گرایش به شهرنشینی و اسکان، پدید آوردن اشکال جدید اجتماعی و سازمانهای نوین لشکری و سرانجام و مهمتر از همه، رسیدن به مقوله‌های مجرد فکری، یکتاپرستی، افهامی کردن^۱ مقوله سیاست و فرمانروایی و درک هویت نوین انسانی، سیاسی و اعتقادی، دارای اهمیت است.

نکته‌ای که سبب پدید آمدن نوعی سوء تفاهم در میان برخی از پژوهندگان تاریخ ایران شده و در نهایت موجب گشته است تا نتوانند هیچگونه پیوند منطقی میان ساخت اجتماعی و مقوله‌های پیچیده فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه بر قرار کنند این است که وقتی از اقتصاد شکار و شبانی سخن به میان می‌آید، بلافاصله تجسمی خاص از دوران میان سنگی و نوسنگی در ذهن برخی پدید می‌آید: انسانهای گرسنه و دردمندی مجسم می‌شوند که با ابزارهای خشن سنگی در بیشه‌ها به دنبال خوکها و خرسها و یا در کنار رودخانه‌ها به دنبال ماهی می‌گردند، گاه نیز چوپانهای فقیر و ناتوانی در ذهن‌ها مجسم

1- conceptualisation

می‌شوند که دسته‌ای بز و گوسفند را از یک دشت بی‌علف به صحرایی سوزان، و از یک کوه خشک به برهوت می‌کشند، یعنی کمابیش همان تصویری که در زمان ما مردم شناسی و جامعه‌شناسی از اقتصاد شبانکاری خاورمیانه و نزدیک و سرزمینهای پیرامون مدیترانه و شمال آفریقا در ذهن‌ها ترسیم می‌کنند و منظره‌ای از چادرهای سیاه و خانواده‌های کم‌شمار و پراکنده را می‌نمایانند. به همین دلیل نیز این‌گونه کسان به دشواری می‌توانند پیوندی منطقی میان چنین جامعه‌ای با آن همه تواناییهای نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایجاد کنند. واقعیت تاریخی شده این است که اقتصاد شبانی جامعه آریایی مبتنی بر نگهداری گله‌های بزرگ گاو و گوسفند و پرورش اسب بوده است، آن هم با اختصاصات معینی که گاه پژوهنده این جامعه را به مقایسهٔ مشابهت‌های ساختی میان گله‌داران آغازهای تاریخ با گله‌داران سده‌های هیجده و نوزده غرب آمریکا می‌کشاند و تفاوت‌های اساسی را که میان ایشان و شبانان خاور نزدیک و میانه و شمال آفریقا وجود دارد، آشکار می‌گرداند. گرچه ایرانیان در دوره‌ای متأخر گوسفند را شناختند اما گوسفند هنوز در آن دورانها نقشی واقعاً اقتصادی در زندگیشان نداشت و بیشتر در قربانیها از آن استفاده می‌کردند. به همین دلیل نیز نام آن را «گاو مقدس»^۱ گذاشتند.

نگهداری گله‌های گاو شیوهٔ دیگری از زندگی اقتصادی، اجتماعی و حتی نظامی را ایجاد می‌کرد و بازده آن نیز با اقتصاد سنتی شبانان خاور میانه و شمال آفریقا و... تفاوت داشت.

شکارگران نیز اساساً جز آنی هستند که معمولاً از اقتصاد مبتنی بر شکار انسانهای دوران نو سنگی در ذهنها نقش بسته است. اینان خود رام کنندگان گله‌های بزرگ اسب بودند، برگردونه (رته rata اوستایی و رتهه ratha سانسکریت) می‌نشستند، یعنی چرخ و شیوه استفاده از آن را می‌شناختند و زودتر از دیگران نیز از ابزارهای فلزی (مس، مفرغ، آهن و سپس فولاد) سود جستند. اینان از دیر زمانی هم به شکار گله‌های بزرگ گوزن

۱- گاو + اسپنته (gao spanta)

سرزمین‌های سردسیر می‌پرداختند و هم در جنگ و غارت گله‌های گاو هم نژادهای خود را می‌ربودند. گاو و اسب از دورانه‌های قدیمتر، و حتی در اعصار قبل از آریایی‌ها، اهلی و رام شده بود و گنجینه اساسی واژگان هند و اروپایی نشان از چنین واقعیتی دارد. باری، اقتصاد کهن ایرانی بر مدار پرورش گله‌های گاو و گوسفند و اسب استوار بود. هر نمان یا خانواده گسترده چراگاههای مشخصی از خود داشت که ملک مشترک همه افراد به شمار می‌رفت. این واحدهای اجتماعی - اقتصادی و جمعیتی، چادرنشین و بیابانگرد نبودند، بلکه کار نگهداری و پرورش گله‌ها ایجاب می‌کرد که یکجانشین^۱ و دارای مرزهای مشخص خانوادگی باشند.

نمان برای خود کومه‌هایی می‌ساخت که دارای اتاقهای^۲ متعدد و نیز تالار گردهمایی‌های مشترک بود و در جوار آنها اصطبل‌های بزرگ، برای دوشیدن شیر و نگهداری و حفاظت دامها از دستبرد غارتگران و عوامل نامساعد جوی، وجود داشت. مصالحی که برای ساختن این کومه‌ها و کته‌ها به کار می‌رفت، همانها بود که بلاواسطه از محیط زیست گرفته می‌شد. باستان‌شناسی پیش تاریخی عناصر چندی از تصویر سکونتگاهها را در اختیار ما می‌گذارد. به ویژه حفاریهای سالهای اخیر در آسیای مرکزی، گذشته از اینکه مسیر کوچ ایرانیها را از شمال سردسیر به سوی کناره‌های دریای سیاه و رودبارهای سیحون و جیحون در شمال خراسان نشان می‌دهد، عناصر ارزشمندی نیز در مورد شکل کته‌ها و کومه‌های چند هزار سال پیش عرضه می‌کند.

هر واحد خانوادگی (نمان) قشرهای لازم برای تقسیم کار اجتماعی را در خود داشت. واستریه‌ها Vastrya به دامداری (و در آینده به کشاورزی) پرداختند و گروه کاری اصلی هر یکان خانوادگی بودند. کمی دیرتر پیشه وران و صنعتگران یا هُتَخْشَه‌ها Hutaṣsa نیز به اینان افزوده شدند.

رشتاران (raoastara) یا نظامیان کار نگهبانی از گله و نمان را به عهده داشتند و رده رزمیان را تشکیل می‌دادند. اینان گرچه همیشه در کارهای تولیدی شرکت مستقیم

1- sedentary

2- kata

نداشتند، ولی نتیجه کارشان که همان جنگاوری و نگهبانی از هستی نمان بود، در دورانی که خطرهای مداوم آنها را تهدید می کرد، ارزشمند تلقی می شد. معنای ریشه‌ای آن «گردونه سوار» است رتّه اوستایی و رتّه سنسکریت ظاهراً به معنی گردونه است، ولی وظیفه و کار و کردارشان، در طول زمان، معنای رزمی و جنگنده به ایشان داده است.

پزشکان (pjšk) - که خود به دو دسته «پزشک» و «کارد پزشک» یا جراح بخش می شدند - و نیز جادوگران، در مداوای مردمان و دامها می کوشیدند نقش جادوگران در پاره‌ای مواقع همچون نقش روانپزشکان بوده است. زنان همچون مردان در تولید شرکت می کردند و تمایز خاصی، جز تمایز کارکردی^۱ میان آنان نبود. این جامعه با پول بیگانه بود، داد و ستد به ندرت و آن هم به شکل کالایی صورت می گرفت. مزد کسانی را نیز که به کارهای خدماتی (پزشکی، اورادخوانی، آموزگاری، آرایش و ...) می پرداختند، به صورت جنسی می دادند. میزان مزد نه بر حسب نوع خدمت بلکه بر اساس اعتبار و موقعیت اجتماعی استفاده کننده از خدمت تعیین می شد.

جامعه در دوره کیانی به کشاورزی متنوع می پرداخت. از همین دوره اسنادی درباره سد (haeta) سازه‌های بزرگ در اختیار است، چنانکه رود هیرمند یا هیلمند (Haetomand) خود به معنای «دارای سد» است، کشتیرانی رودخانه‌ای وجود داشت. در همان حالی که از کشتیرانی دریایی نیز در حماسه‌ها و افسانه‌ها یاد شده است. تقسیم کار در درون نمان «کارکردی» است نه براساس مالکیت یا پیوند خونی، چنانکه، افراد همخون و هم خانواده و دارای مالکیت مشترک نماتی، گروههای متفاوت کاری و شغلی پدید می آوردند، و هیچ رده و گروهی نیز بر دیگری تفوق نداشت.

هنگامی که میزان خانوارها و دانه‌های نمان به حدی می رسید که زمینها و چراگاه‌هایشان کشش مفید و موثر آن را نداشت و یا نیروی کار از اندازه معینی که برای گردش کارهای اقتصادی نمان لازم است، درمی گذشت، به خودی خود خانوارهایی از آن جدا می شدند و

1- Fonctionnel

نمان تازه‌ای را تشکیل می‌دادند. گذشته از گروه‌های اصلی کاری و شغلی باید از پرورش دهندگان اسب یاد کرد که حرفه تخصصی برخی از افراد نمانها بود (در مورد پرورش اسب رساله ای از یک آریایی میتانی (Mitani) مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد، در دست است) و نیز از حماسه خوانان و نوازندگان دوره گرد که از نمایی به نمان دیگر می‌رفتند و سرودهای رزمی می‌خواندند. جامعه به دلیل شرایط اقتصادی خاص خود با بردگی بیگانه بود و در ساخت اقتصادی - اجتماعی و مفاهیم حقوقی آن سخنی از این مقوله نیست، جز اینکه بعدها برده شدن و برده کردن در کتاب دین از بزرگترین گناهان شمرده شد.

جایگاه دین در خانواده و اجتماع

هر نمان در مقیاس ساخت و شکل‌گیری جامعه ما در کمایش دارای همه نهادها و سازمان‌های لازم اجتماعی بود. ردیف‌های کاری و شغلی، که از آنها نام برده شد، خود پدید آورنده رده‌های اجتماعی همخوان به حساب می‌آمدند. نهاد مادر همان «دین» بود که ساده‌ترین شکل سازمانی آن در نمان، و پیچیده‌ترین صورت آن در سطح زنتو و دهیو وجود داشت.

آیین‌ها و قواعد دینی ناظر بر روابط درونی جامعه انسانی از یکسو، و روابط میان انسانها با ایزدان از سوی دیگر بود. روحانیان در راس جامعه جای داشتند. آتوروانان آموزگاران دین و دانش نیز تلقی می‌شدند، نهاد سیاست و دادگستری در بطن نهاد دین استقرار داشت و به همین دلیل ارتشیان در مراتب اجتماعی پس از آنان قرار می‌گرفتند. رای زدن درباره جنگ و صلح، اجرای قانون و دادرسی، انجام امور زناشویی، آموزش امور عبادی، نظارت بر اجرای قوانین و روابط خانوادگی، تعیین تکلیف فرزندان بی‌سرپرست یا دوشیزگانی که بدون زناشویی دارای فرزند می‌شدند، و حتی طرز رفتار مردم با جانوران اهلی و برخی از جانوران غیر اهلی که مفید انگاشته می‌شدند، همه و همه به عهده ایشان بود. برای نمونه، دوشیزه‌ای که بدون داشتن شوهر باردار می‌شد به هیچ روی به صورت آگاهانه حق از میان بردن فرزند را نداشت و خانواده نمی‌بایست آن

دختر را طرد کند. مردی که فرزند از او بود، در صورت نداشتن همسر و به خواست خویش با دختر ازدواج می کرد؛ در غیر این صورت می بایست مخارج متعارف او و فرزندش را تا زمانی که سرپرستی قانونی برای ایشان یافت شود، پردازد. کسی که توانایی نگهداشتن جانوری اهلی (به ویژه سگ که جانوری مفید به شمار می رفت) را نداشت می بایست از آوردن آن به خانه خودداری کند. در صورت بروز تضییقات غذایی و یا بدرفتاری، به خوردن تازیانه محکوم می شد. بدین سان، دین نهادی گسترده و متین و مستحکم بود که از طریق سازمانها و عاملان مربوط نظم حقوقی و سیاسی جامعه را نیز برقرار نگاه می داشت.

اوسیج‌ها^۱ و کرپن‌ها^۲ که از سوی کویان پشتیبانی می شدند جادوگران و نگهبانان کهن ترین و ابتدایی ترین سنتهای اسطوره‌ای بودند. کار اینان اورادخوانی و اجرای مراسم قربانی بود. به نظر می آید که در دوره‌های آخر کیانی عمل و وظیفه عمومی ایشان تمام شده است و از ساحت فرهنگی و اجتماعی جامعه بیرون رفته‌اند. با آمدن زرتشت، سخت‌ترین نفرین‌ها و حمله‌های دینی و فکری و اجتماعی به اینان صورت می گرفت. همه جا از سوی زرتشت و گروندگان به او نفی و طرد می شدند و بدون ارائه مقاومتی جدی از عرصه جامعه حذف می گردیدند و نقش خود را به عنوان گروه اجتماعی - فرهنگی مخصوص از دست می دادند. با این همه، پاره‌ای از آداب و رسوم ایشان بدون وجود خود آنها نیز در جامعه باقی ماند.

پیوند آریاییان با ایزدان خود نه همیشه بر پایه ترس از آنان، بل براساس دوستی و مهر استقرار داشت. جامعه به یَزَتَن^۳ (جشن = نیایش شادمانه) ایشان می پرداخت و هدیه‌ها و قربانی‌هایی پیشکش می کرد تا برای مبارزه با جلوه‌های بد آسمانی (ضد ایزدان) نیرو و آمادگی بیابد. گریه و زاری گناه شمرده می شد، جامعه می بایست با خشنودی و شادی و در عرصه روشنایی به نیایش و ستایش ایزدان پردازد^۴.

1- usij
3- Yazašn

2- Kaepan

۴- ایزد = یَزَتَه (yazata) که نام شهر یزد از همین واژه و به همین معنا آمده است.

در گذشته‌های دور، آریاییان به گرد آتش جمع می‌آمدند، با نوشیدن شیرۀ گیاه هَئومَه (haoma) و با هلهله و غریو شادی به قربانی جانوری (معمولاً گاو) می‌پرداختند. بخشی از گوشت آن نیز به آتش افکنده می‌شد تا به صورت دود به ایزدان رسد. زرتشت غریوهای مستانه و افکندن گوشت قربانی در آتش و آلودن آن را، که محتملاً از یادگارهای فرهنگ دوران شکار بود، نفی کرد. کشتن جانور به رنج و تباه کردن گوشتش را کاری اهریمنی به شمار آورد. در برابر اینها، خشنودی و شادمانی از هستی و آفرینش نیک را درست دانست و برابر آرته (سامان و نظم هستی) و نیکوکارانه شمرد.

ایزدان آریایی یا جلوه‌هایی از زندگی اجتماعی بودند (مانند مهر، ناهید، بهرام) و یا از نیروهای طبیعی، مانند واته (vāta) ایزدباد، تیشتیه (Tištriya) (تیر) ایزد آب و باران مایه می‌گرفتند. پرستش هر کدام آداب و رسومی داشت که آتوروانان آنها را اجرا و سرپرستی می‌کردند. ایزدان بد در فرهنگ ایرانی یا عمدتاً همان ایزدان کهن مشترک (هند و ایرانی) هستند که پس از اینکه از سوی اهورا پرستان نفی و طرد شدند به ضد ایزد بدل گشتند (همچون دَیو، وارونا) و یا جلوه‌های بد طبیعت را که سامان هستی نیک آرته را برهم می‌زنند (همچون اژی Aži) یا اژدهای سرما که هر ساله سبب سرما و یخبندان و از میان رفتن آب و گیاه می‌شود (بدترین شخصیت اسطوره‌ای ایرانی یعنی «اژی دهاک = اژدها داد = زاده اژدها را به او منسوب کردند)، و آپئوش (Apauš) که ضد ایزد تیر است و پدید آورنده خشکسالی، جامعه از اینها نفرت داشت و نه ترس. برای گرداندن بلا، نه خواهشی از ایشان می‌کرد و نه استغاثه‌ای به درگاهشان می‌نمود بلکه با یاری دادن به ایزدان نیک به جنگ با ایشان برمی‌خواست. جنگیدن با دشمن ویرانگر و از میان بردن او از ارزش‌های اصلی این جامعه بود.

دید جامعه نسبت به آفرینش روشن و خوش بینانه و برخورد با هستی سازنده و مبتنی بر کار و سخت کوشی بود. بیکارگی و تبلی و دروغ گناه و ضد ارزش به شمار می‌آمد. چنانکه یکی از بدترین نمادهای افسانه‌ای «دیو کند» یا کندرو و تنبل است که شخصیتی همواره پریشان و خواب آلود دارد.

طبقات قدیم

زندگی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دینی مجموعاً چهره ای از یک جامعه متشکل را نشان می دهد.

اینکه ارتشیان یا نظامیان خود طبقه اجتماعی ثابتی بودند، نشانگر آن است که این جامعه باید همواره برای رزم آماده باشد و از این رو «چرا مردن» و «چگونه مردن» ارزش های ویژه پهلوانی را پدید می آورد.

رویاری پیوسته با مسئله نبرد با دشمن، استفاده از گردونه و جنگ افزارهای فلزی (نخست مس و مفرغ و سپس در پایانه های دوره کیانی آهن و فولاد) خود یکی از عمده ترین عوامل تحرک رزمی و نیروی نظامی آن روزگار بوده است. پرورش رزمیان و اسبان جنگی و پرداختن به تاکتیک های رزمی سابقه ای بسیار کهن دارد. کوچکترین هسته اجتماعی جامعه، یعنی «نمان» چه از نظر ساخت اجتماعی و سازمان اقتصادی و چه در زمینه دفاع از مرزهای خانوادگی، واحدی خودکفا و جلوه کوچکی از جامعه گسترده تر آریایی است.

روحانیان و برخی از متفکران در انجمن خاصی به نام «مَکَه» (mage) گرد می آمدند و درباره پرسش های فکری کاملاً مختلفی به گفتگو می پرداختند. «مَکَه» یکی از کانونهای پرورش فکری این جامعه است. نمانها و ویسها، که در سرزمین های بسیار پهناور گسترده بودند، واحدهای مستقلی بودند که مقوله های فکری و رزمی و هنری را به شیوه خاص خود، و در عین حال، در کالبد عام فرهنگ پرورش می دادند. مَکَه یکی از کانون های پرورش اندیشه بود که در واحدهای مستقل متفاوت رنگ و بو و تنوع زیادی به خود می گرفت. حماسه خوانان و روحانیان واسطه تقویم و معرفی این واحدها بودند. حماسه خوانان به نمانها و ویسها می آمدند، سرودهای حماسی و آوازهای رزمی می خواندند و آنچه را که در هر نمان یا ویس درباره قهرمانی های پهلوانانشان شنیده بودند، احیاناً به زبان شعر، در نمانها و ویسهای دیگر می خواندند، از دلاوریهای اینان برای آنان و از آنان برای دیگران سخن می گفتند و بدین سان واسطه پیوند جوامع مختلف با یکدیگر

می‌شدند. (ستتی که در تاریخ ایران، پیش و پس از اسلام، همیشه وجود داشته است).
نگهبانان گله‌ها و کومه‌ها، یعنی رزمیان، قهرمانان ویسها و نمانها هستند. جامعه از نظر اقتصادی باید بدان پایه از نیرومندی می‌رسید که بتواند بار کار یک طبقه اجتماعی (واستریه‌ها) را در کل جامعه تأمین و ترضیه کند بدین قرار، بخش‌های دیگر جامعه زمان لازم را برای اندیشیدن و پرورش فکر و روح و فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی در اختیار می‌گرفتند. گذشته از مسائل دینی و ادبیات (شفاهی) اساطیری، دو موضوع مهم دیگر مایهٔ اساسی فکرت جامعه بود:

یکی «خُشْتَرَه» (xsaora) یعنی سیاست و فرمانروایی، (که لغات «شهر» و «شهریاری» از آن آمده است) و دیگری «اصول نبرد». در این زمینه‌ها اسناد قابل تفسیر زیادی باقی مانده است.

اسپس‌ها^۱ یا جاسوسان در اینجا و آنجا پراکنده بودند و جامعه در خبرگیری مداوم و هوشیاری دائم برای مقابله با دشمنان به سر می‌برد.

زنان همچون مردان در سراسر این فعالیتها شرکت می‌کردند. و تاکنون سندی که بین تمایز و برتری چشمگیر مردان آریایی نسبت به زنانشان باشد، به دست نیامده است. برعکس، سندهای کافی در دست است که نشان‌دهندهٔ نقش والای اجتماعی زنان در امور سیاسی و روحانی و حتی رزمی آنان است. گروهی از اطرافیان زرتشت که نخستین مبلغان دین اویند از بانوان بودند می‌دانیم که همسر او نخستین گرونده به دین او بود و زنان دیگری نیز بودند که در اوستا ستوده شده‌اند. در افسانه‌ها و تاریخ از بانوانی نام برده شده است که به پایگاه پادشاهی در یک جامعه متحرک و سختکوش رسیده‌اند (چنانکه همای چهر آزاد نمونه‌ای از ایشان است). در بخش‌های بسیاری از اوستا نام بانوانی آمده است که به نیکی ستوده شده‌اند؛ و در «یسنا، هات هفت» از اهورا مزدا درخواست می‌شود: «شهریاران نیک، چه مرد و چه زن، به ما عطا فرما».

1- spas

خصوصیات کلی

خود کفایی نمانها و ویسها و پراکندگی کثیر اینان در پهنه‌های وسیع جغرافیایی از شمال خراسان تا شمال دریای سیاه و جنوب روسیه سبب شده بود تا در آن واحد هم شیوه‌های فکری و فرهنگی و رزمی اختصاصی به طور مستقل پدید آید و هم در جریان برخوردها و تبادل رایها در جامعه مادر و در گستره فرهنگی، افکار نو و مقوله‌های پیچیده تر اندیشه بروز کند. نیز همین امر سبب شده بود تا تعدادی از ویسها و زنتوها دارای ویژگیهای تخصصی گردند؛ چنانکه مثلاً نئوتریان (نوذریان) و پَرثوها^۱ در زمینه رزمی و سیاسی، و یا مغان در زمینه امور دینی، حالت تخصصی و حقوق موروثی یابند. وانگهی، تفاوت‌های فرهنگی و زبانی نیز که در میان تیره‌های متفاوت (پارسها، پارتها، سکاها، مادها، گرمانیها، آماردها، کادوسیان، کاسپیان، تپوریها، کردها، لرها و غیره) مشاهده می‌شود، نتیجه منطقی یک چنین ساختار اجتماعی و فرهنگی است.

نمان در عین خود کفایی واحد خانوادگی همخون و بسته‌ای است که جز از راه زناشویی به ندرت پیش می‌آید که بیگانه‌ای وارد آن شود و جزئی از آن گردد، کار، مقدس شمرده می‌شد و کارگران به هیچ روی فرو دست به شمار نمی‌آمدند؛ گفتیم که جامعه چه از نظر نیاز نهاد سیاسی، چه از نظر دینی و چه از لحاظ نوع انسجام اجتماعی با بردگی بیگانه است. در آینده نیز هنگامی که در برخورد با مردمانی از نژادهای دیگر این پدیده را کشف کرد، به نفی و طرد آن پرداخت. همان گونه که در کتابهای دینی نیز برده شدن و برده کردن گناه شمرده شده است.

جامعه، جامعه‌ای زنده^۲ و همبسته بود و نیرومندی و تحرک آن نیز در نتیجه ساخت اجتماعی آن بود. یگانگی میان ساخت رهبری جامعه و افراد آن از یک سوء و تحرک رزمی و نیروی بدنی ممتاز افراد از سوی دیگر، همراه با آشنایی کهن با مقوله‌های سیاسی و فرمانروایی، سبب می‌شد که هر یک از تیره‌های آریایی، در هر زمانی که به سرزمین بیگانه‌ای پای می‌نهاد، به سادگی بر مردم آن فرمانروا شود؛ چنانکه تیره‌های

۱- Parthava

۲- ارگانیک

میتانی^۱ و هیتی^۲ در هزاره دوم پیش از میلاد به ترتیب بر بین النهرین و آسیای صغیر فرمانروا شدند. اینان در طول قرون بسیار فرمانروایی و سیاست را از آن خود کردند و مردمان پیش از خود (خوریها، آشوریها) را در رده‌های پایین جامعه قرار دادند. هند و آریاییان نیز در هند چنین کردند؛ یعنی در مقام رهبری قرار یافتند و نژادهای پر شمار دراویدی؛ دویی، استرالوئیدی و ... در زیردست ایشان جای گرفتند. مادها و پارسها نیز، در این زمینه، تاریخ روشنی دارند.

باری تصویر کلی جامعه آریایی و خطوط اساسی چهره آن چنین ترسیم می‌شود.

الف - طبقات اجتماعی

(۱) روحانیان و آموزگاران (بالا)

(۲) رزمیان (میانه)

(۳) کشاورزان و گله داران و صنعتگران (پایین)

هر نمان دارای این طبقه بندی بود و کل جامعه نیز، که مجموعه‌ای از نمانها و ویسها بود، در سطحی گسترده‌تر و عالتر، همین تصویر را عرضه می‌کرد.

ب - جامعه یکدست و دارای انسجام حیاتی بود.

ج - توان اقتصادی آن به حدی بود که عده‌ای می‌توانستند، بدون اشتغال به کار جسمی، به کارهای فکری پردازند.

د - مصرف پروتئین در جامعه بالا بود.

ه - این جامعه بسیار زود توانست از چرخ و فلز، که از ابزارهای فنی تحرک اقتصادی و اجتماعی محسوب می‌شد، استفاده کند.

و - شیوه‌های رهبری و سیاست و فرماندهی تاریخچه‌ای بالنسبه کهن یافته بود و به صورتی جا افتاده و مقبول ارائه می‌شد.

ز - نور و روشنایی و کار و شادی ستوده می‌شد، و در برابر آن گریه و زاری و تیرگی و تن آسائی نکوهیده بود و گناه به شمار می‌رفت.

1- Mitani

2- Hitites

در نتیجه، جامعه چه در سطح واحدهای کوچک خانوادگی و چه در کل موجودیت و حیات هویت یافته خود متحول و متشکل می‌نمود.

تقسیم بندی اجتماعی ایرانیها همان است که در آینده افلاطون آن را الگوی آرمانی خویش برای معرفی اتوپیا^۱ (ناکجا آباد) قرارداد و نوع کمال مطلوب جامعه معرفی کرد:

(۱) فیلسوفان و اندیشمندان (سر)

(۲) رزمیان (سینه)

(۳) کارورزان (شکم)

در نهایت، ایران در دو گام یا دو مرحله پیش از تشکیل تاریخی خود به عنوان «ملت»، «دولت»، «کشور» و نهادی شدن وجوه سیاسی - اجتماعی (ملت - دولت) همچون کلیتی یکپارچه، چنین وضعی داشت:

(۱) گام نخست، پیدایش مقوله‌های مشخص و فراگیر دینی، سیاسی، فرهنگی، به عنوان بنیاد افهامی^۲ یگانگی و وحدت آتی.

(۲) گام دوم، تجسم بخشیدن^۳ به مقوله‌های افهامی در اشکال سازمانی و نهادی آن بود که گام نهایی تشکیل ملت به شمار می‌آید.

پیدایش زرتشت و رواج اندیشه گائانی چندین اثر تعیین کننده در تاریخ ملی ایرانیان و تاریخ جهان داشت. نیرنگ، با تعبیر ویژه‌ای که از برخی لغات می‌کند و نیز براساس منطق خاص خود، اعتقاد دارد که زرتشت از درون انجمن‌های سابق الذکر (مگه)، که به گمان او مکانی برای سماع و خلسه و بیان اندیشه‌های حسی و الهامی بود، برخاسته بود. در اینجا مجالی برای پرداختن به زندگی فردی او در میان نیست ولی از تفکر در مفهوم کلماتی که به نام خشروئیریه = xšaoravairiya کشورداری، سیاست ایزدی، و هوششتر = huxšaora بهترین فرمانروایی شناخته شده است. چنین دریافت می‌شود که توجه به حکومت ملحوظ فکرت او بوده است.

از نظر دینی و سیاسی، آنچه در نظر نخست در سخنان زرتشت دیده می‌شود، نفی

1- Utopia
3- concretisation

2- conceptuel

یکجا و بی‌چون و چرای فرهنگ اسطوره‌ای، آیین‌های بازمانده از اقتصاد شکار، اعتقادات چند ایزدی و متولیان این بینش دینی - افسانه‌ای (یعنی کرپنها و اوسیجها) و کویان پشتیبان ایشان است. یعنی او به طور یکجا، هم منطق و هم اشکال اجتماعی - فرهنگی اعتقادات سابق را نفی می‌کند. تنها آفریننده جهان نیک و انسان (mareta) مزدا اهوراست. هیچ یک از ایزدان چندگانه کهن (مهر، ناهید، بهرام، تیر، وات) نقشی در دستگاه یگانه پرستانه او ندارند. البته باور آریایی به این ایزدان و سابقه فرهنگی ستایش آنان به اندازه‌ای بود که نه تنها از میان نرفتند بلکه پس از زرتشت نیز در اشکال نوین و با منطق تازه قد علم کردند. یعنی باورهای کهن که منطقاً با دستگاه منسجم تفکر زرتشت و یگانه پرستی او مغایر بودند، ظاهر زرتشتی به خود گرفتند (به ویژه مهر و ناهید و تیر و وات) هر دو اندیشه مجرد و مطلق یعنی نیکنایی آفریننده جهان و «انسان» مجرد و رها از وابستگی‌های تیره‌ای و نژادی برای نخستین بار وارد تاریخ تفکر جهان شدند این دو همان طوری که گذشت، از میراثها و دستاوردهای مدنی مردم این مرز و بوم به شمار می‌آیند؛ به عقیده زرتشت:

آفریننده و نگهدارنده جهان یگانه و بی‌همتا است و تنها اوست که ستودنی است. او خدای همه آفریده‌هاست و تنها، خدای آریاییان نیست.

بدین سان، برای نخستین بار مفهوم^۱ آفریننده و انسان از بعد بومی و تیره‌ای و نژادی فراتر رفت و بعدی فراگیر و جهانی به خود گرفت.

جهان «سامان نیک و درست» - آشه (asa) یا آرته (arta) دارد، و برهم زدن آن کاری عداوت آمیز با عقل مطلق است و بالطبع پاسداری و پرورش آن در راستای خرد خواهد بود.

و نیز «پس آن دو گوهر همزاد (اندیشه سپنتا یا روح القدس: spabta - mainiyu) و اندیشه ناپاک (انگرمینیو: angra - mainiya) در اندیشه و کردار و گفتار نیک و بد پدید آمدند و از میان این دو نیکان درست را برگزیدند و نه بداندیشان» بدین سان «انسان»

1- concept

مستول و مختار در گزینش راه نیک و بد است.

در آینده‌های دور «انهرمینو» یا «انگره مینو» به چهره اهریمن در برابر اهورامزدا قرار گرفت، چنانکه بسیاری از سخنان دیگر نیز به سرودهای زرتشت اضافه شد که از مقوله این بحث خارج است.

اهورا مزدا فرمانروای نیک هستی است و با جلوه‌های پاک و مقدس خویش سامان درست هستی و زندگانی (ارته) را نگه می‌دارد، حفظ هستی در سخن زرتشت همان، «هو-خستره» (huxsaora) و (xsaoravairiya) است که بر مبنای نظم الهی و انسجام امور هستی استقرار پذیرفته است. طبعاً عناصر و ابزارهای کار آن نیز همان نیروهای مقدس و هماهنگ‌اند.

بخش دوم

حضور در تاریخ

آریاها در حرکت‌های جمعیتی که از اواسط هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد به سوی فلات ایران عمدتاً از صفحات شمال شرقی نجد انجام می‌شد، گرچه به صورت پراکنده و در گروه‌های خانوادگی (نمان) وویس و زنتو می‌آمدند و بالطبع شمارشان در جریان هر کوچی اندک بود؛ با این همه، تا زمان رسیدن به مرزهای امپراطوری‌های بزرگ خاور نزدیک (آشور، بابل، لیدی، اورارتو، ایلام) با هیچ‌گونه مقاومت جدی روبرو نشدند. هر ویس و زنتویی که به پیش می‌آمد، در هر آن در سرزمینی که با شرایط خود دمساز می‌دید می‌ماند؛ آنان از جنوب خراسان تا وهرکانه (گرگان) و تپورستان (طبرستان) وری سکنی گزیدند و ساکنان قدیمی این سرزمین‌ها مقاومتی جدی در برابر آنان نشان ندادند.

در حدود هزاره اول، «ویدودات» (videivdat) یا ونیدداد در بخش جغرافیایی خود مرز نهایی سرزمین‌های آریایی را «ری» (Raga) می‌نویسد. و نیز در همین زمان‌ها (سده دوم هزاره اول) سالنامه‌های آشوری از آریاها (آری بی: Aribi) در پیرامون دماوند خبر می‌دهند. از این به بعد حرکت به باختر، گرچه دشوار است ولی، وجهی تعیین کننده دارد. در سده دوم هزاره اول چندین زنتوی آریایی از «ری» (که در دست مغان بود) تا سرزمین ماننایی‌ها و لولوبی‌ها یعنی تا همدان و آذربایجان و از جهت دیگر تا اصفهان و انشان (پارس) حضور داشتند در صفحات گذشته ذکر آن رفت که در هزاره دوم پیش از میلاد میتانی‌ها و هیتی‌های آریایی در بین النهرین و آناتولی بودند، که از حوزه بحث ما بیرون است.

از حدود قرن سوم هزاره اول پیش از میلاد پدیده‌ای سیاسی در آذربایجان و ری

شکل گرفت که راستای تاریخ جهان را دگرگون ساخت و آن تشکیل دولت و ملت ایرانی «مادی» است.

کوچندگان آریایی از هنگامی که در همسایگی آشور قرار گرفتند، تا زمانی که سرانجام بخشی از ایشان با یکدیگر متحد شدند و این امپراتوری نیرومند را در هم شکستند، به صورت پراکنده و به شیوه خویش در نمانها می‌زیستند و رهبران ایشان همان بزرگان ویس‌ها و زنتوها بودند.

. این ویس‌ها و زنتوهای پراکنده و کم جمعیت به هیچ روی به تنهایی یارای مقاومت در برابر ارتش آشور را نداشتند و ناگزیر بودند که به امپراتوری مزبور خراج و گروگان دهند. سالنامه‌های آشوری سده‌های دوم و سوم هزاره اول قبل از میلاد نشان می‌دهند که این امپراتوری پیمانهای جداگانه‌ای با هر یک از بزرگان ویس‌ها می‌بست و از شاهزادگان ویس‌ها و زنتوها گروگان‌هایی نزد خود نگاه می‌داشت. بیرون آمدن از زیر فشار اقتصادی، نظامی و سیاسی آشور نیازی عاجل و بدیهی بود و این ایستادگی‌های هرساله در برابر ارتش آشور، به هنگام پرداخت خراج، منجر به برخوردهای تازه و دادن گروگان‌ها و بالطبع خراجهای تازه‌تری می‌شد، واقعیتی که نشان می‌داد وضع مزبور در آینده نزدیک تا چه پایه تحمل ناپذیر تواند بود.

فصل اول

تشکیل دولت

برخی از اتحادهای موقتی که میان بخشی از ویسهای آریایی و یا میان آریاییان و دیگر نژادهای خراجگذار آشور ایجاد شد کارساز از آب در نمی آمد و به قراری که در تواریخ آمده است بر دشواریها می افزود.

این وضع که بر زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه آثاری محتم می گذاشت از شرایط لازم برای ایجاد تحركاتی کیفی و وحدت گرای آینده بود. شرایط دیگر را می توان بدین سان برشمرد:

(۱) وجود زمینه های اعتقادی و فرهنگی مشترک.

(۲) درجه بالای مذهبی بخشی از جامعه به دلیل وجود گروه اجتماعی مغان و موروئی بودن روحانیت در میان ایشان، و در نتیجه وجود سازمانها و گروههای دینی که می توانستند در شرایط لازم برای ایجاد وحدت سازمانی جامعه یاری های عملی و جدی نشان دهند.

(۳) وجود انسجام درونی ویسها و زنتوها، که در شرایط ضروری به صورتی واحد عمل می کردند و نه چون جمعی پراکنده. از این رو، وحدت در میان سران ویسها و زنتوها به معنی وحدت کل این واحدها با یکدیگر بود. بدین طریق، وجود انسجام درونی واحدهای اجتماعی از یکسو و مشابهت های فرهنگی آنان با دیگر یکانها از طرف دیگر زمینه های یگانگی را ارائه می داد. وانگهی آریاییان که تا این زمان هرگز خراجگذار یگانگان نبودند، به طور طبیعی می توانستند از برخی امتیازهای درون گروهی به سود

همگرایی کل جامعه و به منظور ایستادگی در برابر بیگانه، چشم پیوشند. مجموعه این شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و دینی بر روی هم در اواخر قرن سوم هزاره اول و در حدود ۷۲۶ پیش از میلاد، پایه یگانگی تیره‌های ایرانی را گذارد و اولین اتحادیه منسجم تیره‌ها در این سال بنیاد گردید. در نخستین گام هفت زنتو، که تصادفاً نام یکی از آنها نیز «آریه زنتو» یا «زنتوی آریایی» بود، در این اتحاد شرکت جستند. علی‌القاعده این اتحاد باید بر قانونها و آیین‌های دینی و عرف فرهنگی جامعه استواری تام داشته باشد.

این که کدام نمان یا ویس چه تعداد سپاهی دائم یا موقت می‌باید به دهیو (نامی که براساس سنت و به طور طبیعی برای اتحادیه زنتوها پذیرفته شد) بدهد، این سپاهیان چگونه و در کجا و به چه ترتیب و زیر فرمان چه فرماندهی نگهداری شوند و مسائل دیگری که به این امر متعلق می‌گردید، تشکیلات اولیه و اشکال خام نخستین سازمان و نهاد ارتش جمعی را پدید آورد.

چون ویس‌ها و نمان‌ها می‌بایست هر ساله میزان معینی برای نگهداری سپاه و دیگر کارهای مربوط به دهیو پردازند، خزانه داری عمومی پایه‌ریزی شد. و بدان اعتبار که برخوردها و کشمکش‌های میان افراد یا نمانها و ویسها چگونه و در چه مرجعی داوری شود، پایه عدالت ریخته شد.

این اصول بر پایه قوانین و روشهای فرهنگ مذهبی تیره‌ها و قبایل، که عامترین و پذیرفته‌ترین وجه مشترک همه آنها بود، تدوین شد. هنگمتانه (Hangmatana) یعنی «جای گرد آمدن» که مقصود از آن جای گرد آمدن سازمانهای مربوط به اتحادیه و نمایندگان اتحادیه زنتوها بود، تعیین گشت و ساختمانهای لازم برای چنان تشکیلاتی عمارت یافت. در رأس همه این سازمانها «دهیوک» (dahyuka)^۱، یا «دیاکو» یعنی «رئیس دهیو» که بزرگ بزرگان زنتوها بود، قرار گرفت. او می‌بایست پاسدار اصول اتحاد و داور نهایی در امور باشد، سامان درست (ارته) اتحادیه را نگه دارد و در راه گسترش امور بکوشد.

۱- بازخوانی از تلفظ یونانی dioces.

«اتحادیه زنتوها» و سازمانهای آن موفق از آب در آمد و پایدار ماند. هرودوت در سبب تشکیل دولت ماد می گوید: «مردی روحانی و نیکوکار به نام دیوکس (Dioces) در اکبتانه نشست و آگاهی داد که در کار مردمان داوری خواهد کرد. مادها که در گذشته همگان ایشان را آریایی می نامیدند از همه سو داوری نزد وی می بردند و خوشنود باز می گشتند و چون زمانی بر این گذشت او ثروت و نیرویی فراوان یافت. کاخی هفت حصار برای خود ساخت که یک دیوار آن از برلیان، دیگری از الماس، سومی از زر، چهارمی از سیم ... بود. پس خود را از مردم پنهان کرد و نگهبانانی بر کاخ گماشت و بر مردم سخت گرفت...»^۱.

شاید دیوکس همان شکل یونانی دهیوک، یا عنوان رئیس دهیو، باشد؛ و اینکه در هنگمتانه (اکبتانه) کاخی برای او ساختند نیز درست است هرچند که هنوز باستان شناسی موفق به کاوش کامل آن نشده است؛ ولی دیگر چیزها چهره افسانه ای شده واقعی است که تقریباً حدود سه قرن پیش از هرودوت اتفاق افتاده بود.

شکل گیری اتحادیه زنتوها و عملکرد مؤثر سازمانهای ارتشی، مالی، حقوقی، دیوان وابسته، و پایدار ماندن این سازمانها به دلیل کارآیی خود، موجب حدوث تغییراتی بنیادی در شکل عمومی جامعه گشت:

- ۱) خود مختاری سنتی زنتوها و ویسها کم کم از میان رفت و بدنبال آن،
 - ۲) سازمانهای سیاسی، نظامی، حقوقی و مالی زنتوها و ویسها و دهیوها تحلیل رفتند و تا حدودی وظیفه کارکردی و ساختی آنها به سازمانهای مرکزی اتحادیه واگذار شد.
 - ۳) وجه مشترک فرهنگی مردم بر قالب عشیرتی ایشان تفوق یافت و بدل به مشخصه و هویت اساسی تازه ای گشت. از این به بعد عمدتاً فرد و خانواده پاسخگوی دستگاه مرکزی اتحادیه بودند و نه الزاماً رئیس سنتی ویس و زنتو.
- استمرار این وضع سبب نهادی شدن و در نتیجه افهامی شدن سازمانهای اتحادیه شد و برای نخستین بار تشکیلاتی را پدید آورد که «نهاد دولت» نامیده می شود. از سوی

۱- حسن پیرنیا (منیرالدوله)، ایران باستان، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۷۷.

دیگر همین وضع سبب استواری عناصر مشترک اعتقادی، فرهنگی، زبانی، حقوقی، اقتصادی و تاریخی در میان افراد گشت و هویت قویم و جامع تازه‌ای به ایشان بخشید که در خلال قرن‌ها و هزاره‌های طولانی بعد موجب شناسایی شان شد.

طبعاً سازمانهای دولتی همراه با مردمی که در حریم قانونی آن قرار می‌گرفتند دارای خصلت‌های تیره‌ای و قبیله‌ای بودند؛ اینها بنابر ماهیت ساختاری خود نیاز به استقرار مستمر در سرزمینی که به آن کوچیده بودند، داشتند و در نتیجه ناگزیر به دفاع منسجم و متشکل از آن بودند. اتحادیه سازمان یافته و نهادی شده دیگر یک قبیله نبود که بتوان آن را با زور دشمن و یا براساس نیاز به چراگاه و جز آنها از سوی قبیله خود از این سرزمین به آن سرزمین و از این چراگاه به آن چراگاه راند. اتحادیه پایدار ماند و به مرزهای سیاسی تازه خود، که با نیازهای اقتصادی و اجتماعی سازگاری داشت، وجهه‌ای قانونی و بعدی پایدار داد و بدین صورت «دولت ماد» پدید آمد. اگر به تعاریفی که از حکومت و دولت مطرح است توجه کنیم^۱ می‌توان گفت که از این مرحله به بعد بود که تاریخ جهان، که در طول چندین هزار سال پیش از آریاییان در دور بن‌بست مداومی در منطقه خاورمیانه و نزدیک و پیرامون آن گیر کرده و بعد بومی یافته بود، جهت آینده را یافت و کمی بعدتر به وسیله پارسها جهانی گشت.

۱- فرق اساسی میان حکومت و دولت در این است که حکومت یا فرمانروایی وابسته به فرد و منبعث از زور یا آیین و عرف است و جدا از فرد حاکم و پشتوانه حکومتی او وجود عینی و سازمانی نخواهد داشت، فرمانروایی‌های جهان اعم از آریایی و غیر از آن، تا پیش از تشکیل دولت ماد غالباً همین طور بودند و پس از آن هم عمدتاً تشکیل دولتهای بورژوایی جدید که بنیادی دیگر دارند چنین ماندند.

فصل دوم

پیدایش ملت

«دولت» بر عکس حکومت، مجموعه‌ای از سازمان‌های نهادی شده و نتیجتاً پایدار است و وجود آن وابسته به وجود شخص حاکم نیست. هر فرد یا گروه و یا سازمانی که بتواند این «دستگاه نهادی شده»^۱ را از آن خود گرداند و بر آن تسلط یابد ادارهٔ مجموعهٔ جامعه را در دست خواهد گرفت. به تعبیر دیگر، «دولت» کلّیتی است سیاسی که کلّیت دیگری (ملت) را راه می‌برد. به همین دلیل نیز بود که با تشکیل دولت در ایران، برای نخستین بار فرمان‌روایی، که به طور سنتی همواره در دست روحانیان بود و علی‌الرّسم رئیس و حاکم هر قوم و سرزمینی رئیس روحانی آن نیز به شمار می‌رفت از دست آنان بیرون رفت و به دست طبقه نظامی منسجمی که قدرت و نیروی تصاحب سازمانهای دولتی را داشت، افتاد. از این به بعد دیگر رئیس کشور الزاماً رئیس روحانی آن نبود.

شرایط تاریخی خاصی که ذکر شد، سبب پدید آمدن اتحادیهٔ ایرانیها گشت و آیین مملکت‌داری به صورتی در سطح جامعه عرضه شد که در مجموعه و از نظر همبستگی عمومی - اجتماعی سبب پدید آمدن نهاد سیاسی دولت از یک سو، و «ملت» از دیگر سو، شد و این دو بنابر تعریف به صورتی یکجا و متحد به تسلط خود به سرزمینی که در آن مستقر بودند و جبهه‌ای قانونی بخشیدند و کشور ایران پدید آمد.

پیش از این دوران، در تاریخ دول و ملل غالباً مردمان همخون و هم‌نژادی بودند که

1- appareil institutionalisé

در سرزمین‌های خاص براساس سنت و عرف زندگی و حکومت می‌کردند و آن طور که بر می‌آید آن دو گاه در شرایطی منسجم و گاه در شرایط خاص دیگر گسیخته و پراکنده بودند.

پس از تشکیل دولت ماد می‌بینیم که بسیاری از شاهان مادی به نحوی عنوان «شهریاری نیک» و یا عنوانی که نشان دهنده وابستگی آنان به اصول عقاید زرتشتی و فرهنگ مذهبی است همانند نام و لقب مشهور خود برمی‌گزیدند. این امر بیشتر برای تاکید به وفاداری آنان به قانون و اصول الهی فرمان‌روایی و از آن خود کردن مشروعیتی است که زمانی پیش از آن به روحانیان تعلق داشته است (حتی نخستین رئیس اتحادیه نیز که هنوز شکل منسجم سازمانی و نهادی نیافته بود یک روحانی دَهِوِک بود). باری، نام و لقب شاهانی چون فَرورَتیش (Fraortiš) یعنی کسی که «فروَرانه» (Farvarane) «شهادت زرتشتی بودن و زرتشتی شدن» را ادا کرده، یا هَوَخَشتره (Hvaxšatra) که شکل مادی «هوخشتره» (Huxšatra) اوستایی است، نمونه خوبی در این زمینه‌اند (نام این شاه در فارسی کنونی «هوخشتر» (Hovaxš atar) خوانده می‌شود).

وانگهی، همین نهادی بودن فرمان‌روایی مبتنی بر سازمانهای مشخص سبب شد که در آینده نیز هخامنشیان با تسلط بر آن به طور یکجا و همه جانبه بر جامعه ماد مسلط شوند و از این به بعد بود که قبایل دیگر آریایی از بلخی گرفته تا کرمانی و ارمنی و سکایی (سیستانی) و غیره در قالب همین ساخت عام قرار گرفتند و انسجام ملی ایرانی را پدید آوردند و با همین شکل و عنوان نیز تاریخی شدند.

پس از هخامنشیان نیز همه عناصر بیگانه از مقدونیان تا مغولان و تاتارها که موفق به حضور در صحنه تاریخ ایران شدند و بر دولت تسلط یافتند، جز در دوره‌های کوتاه اولیه تسلط خود، در همین کالبد ایرانی دولت که منبعث از اختصاصات فرهنگی، اعتقادی، و تاریخی ایرانیان بود، فرمان‌روایی کردند.

این ویژگی منحصر به فرد، هماهنگی با زبان و فرهنگ و آداب و عادات و آرمانها و خواستها و سنتها و باورهای مشترک ناشی از روح و طبیعت ملی از دلایل عمده پایداری

ایرانیان در تاریخ بوده است. نهاد دولت سبب یگانگی عمومی ساکنان ایران شده و این یگانگی وجهی افهامی یافته است. به همین دلیل می‌توان باور داشت که این ملت و این کشور هرگز و با هیچ وسیله‌ای به عنوان یک کلیت ملی و میهنی از صحنه تاریخ خارج نمی‌شوند.

اضافه کنیم که دولت‌های جدید به ویژه دولت‌هایی که در طی چند قرن اخیر در اروپا به وجود آمده‌اند، دارای بنیادهای پیدایشی دیگری هستند و ملت‌های آنان را نیز شرایط دیگری پدید آورده است. این کشورها در گذشته‌های نه چندان دور چیزی جز محدوده‌های کوچک و پراکنده فئودالی نبودند که غالباً هم در میان خود به جنگ و ستیز می‌پرداختند و تنها هنگامی که یکی از نیرومندترینشان بر دیگران تسلط می‌یافت یکی می‌شدند و ظاهری یگانه پیدا می‌کردند که بسیار شکننده بود. هویت عام آنان جز در موارد اندکی چون یونان و روم همان هویت مسیحی و ویژگی‌های فرهنگ بومی آنان است. گسترش بورژوازی، گردش روزافزون کالایی، ایجاد راه‌ها و پیوندهای منطقه‌ای با بیرون منطقه، استوار شدن حکومت مرکزی و نهایتاً شکل‌گیری نهادهای قانونی نوین و برابر شدن فئودال‌های پیشین در برابر مقررات و دستگاههای مرکزی و رهایی ایشان از پیوندهای منطقه‌ای و واسالی و ... زمینه اتحاد ملی و پیدایش دولت در این قاره بوده است که بحثی جداگانه و مستقل را می‌طلبد.



پیش‌ششم

شکل‌پذیری تاریخی اجتماعات ایرانی

بحث دربارهٔ شکل اجتماعی اقوام ایرانی و یا ساکنان ایران را به سامان نمی‌توان رسانید جز از آن راه که به شناخت اجمالی عوامل معتبر و پایدار گوناگون و از جمله عناصر مؤثر آب و هوایی و نیز شرایط ناشی از استقرار جغرافیایی ایران در منطقه خاص و حدود دخالت آن عوامل در حیات انسانها پرداخته شود. در این زمینه‌ها، همواره دو نظریه، که در دو نقطهٔ متنافر از یکدیگر قرار گرفته‌اند، وجود داشته و خودنمایی کرده است، که یکی با شاخص قرار دادن وجه تولید آسیایی، همهٔ تحولات و تغییرات اجتماعی را منبث از نظام تولیدی حاکم بر مناطق خشک و قفر و فقر و فقری چون ایران به حساب آورده و به تبع حکام و عرصه‌داران سیاسی را نیز میرابها و تقسیم‌کنندگان آب‌ها تصور کرده است، و دیگری نیز به یکباره متفرعات چنین عوامل و وجوه اثرگذار و تصویر ساز آنها را نادیده گرفته و قلمرو حیات انسان و ساختارهای سیاسی - اجتماعی زندگانی او را نفوذ آب و خاک و گیاه و باد و نظایر آنها مبری شمرده است.

اگر هزاره‌های متمادی از عمر آدمی را در نظر آوریم که در جهل گذشته و استیلای قاطع پدیده‌های طبیعی و محیطی را در شکل بخشی صوری و القای تمایلات و تحمیل عادات و آداب زیستی میسر و ظاهر ساخته است، و باز به اعتبار کلام الهی هَلْ اتی علی الانسانِ حین منَ الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً (آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی لایق ذکر هیچ نبود؟)^۱، متوجه می‌شویم که به حقیقت آنچه انسانی است خود براساس حضور موجود تکامل یافته و انسجام عقلی و اخلاقی پذیرفته‌ای عنوان شده است، که در تقابل دائمی با مشکلات به

۱- قرآن مجید، سورهٔ دهر، آیه ۱.

مروز زمان، روال زیستن را آموخته و با تجربه‌های مکرر رسم و راه حیات را اندوخته است. در خصوص ارتباط انسان و محیط زیست دست کم سه دوره مشخص: (۱) غلبه قهری و آشکارای طبیعت بر انسان، (۲) آشنایی با اسرار طبیعت و سازگاری تدریجی با آن و (۳) دوران استیلای مستمر آدمی بر طبیعت متمایز است؛ و اگر حجم ناآگاهی‌های بشری را هم با دانستنی‌های وی مقایسه کنیم، شاید بتوان گفت که هنوز سلطه آشکارا و قادر و قاهر مظاهر مختلف طبیعت بر دیگر وجوه امر متفوق است و به درستی که بر آدمیان از علم جز اندکی آموخته نشده است.

جوامع ایرانی نیز، مانند دیگر جوامع بشری، در ادوار تاریخی سیر تکوینی خاص خود را داشته‌اند و تحت تأثیر عناصر گوناگونی که منبعث از زندگانی جمعی و زیست محیطی و نیز موقع جغرافیایی خاص آنان است، قرار گرفته‌اند. مطالعه دقیق اجزا و عوامل محرک، مسیر و جهت حرکتها، سرعت تحولات، واسطه‌های گاه و بی‌گاه بازدارنده و انقطاع پدید آورنده، و نیز ماهیت الزامی تغییرات دائمی، از زمره مواردی است که در تحقیقات مربوط به کار می‌آید و راهگشای شناخت چهره حقیقی مردم ایران و تحولات تدریجی معنوی و مادی زندگی آنان می‌شود. بدین قرار در بیان کلی عوامل مؤثر در حرکت‌های تاریخی ملت ایران و شکل‌پذیری اجتماعی مجموعه مردمی که از گذشته‌های دور تاکنون در آن زیسته‌اند نکات ذیل مورد ارزیابی قرار می‌گیرد:

الف - روابط مبتنی بر ارزش‌های مشروع اجتماعی^۱

ب - روابط مبتنی بر شکل‌گیری تطابق اجتماعی^۲

ج - روابط مبتنی بر ادغام‌پذیری اجتماعی^۳

د - روابط مبتنی بر جهت‌گرایی اجتماعی^۴

بررسی هر یک از عوامل مزبور کارایی و اثربخشی آنها را روشن می‌گرداند و بر نحوه استمرار تحولات و شکل‌یابی تاریخی جوامعی که از حدود پنج هزار سال پیش تاکنون در باهمی و یگانگی زیسته‌اند، صحنه می‌گذارد.

1- Les valeurs legitimes
3- Intégration sociale

2- Adaptation social
4- Orientation sociale

الف - روابط مبتنی بر ارزش‌های مشروع اجتماعی

محققانی که از گذشته‌های دور تا امروز دربارهٔ مردم ایران، سخن گفته‌اند، ساکنان این خطه را مردمی خلیق، مؤدب آداب، صمیمی، مهمان نواز، مهربان، ایشارگر و فداکار شمرده‌اند. استحکام این مبانی در اطوار ایرانیان به صورتی است که در گمنام‌ترین روستاها و محروم‌ترین محیط‌های زیستی نیز گونه‌های متکاملی از آداب و عادات قومی رسوخ نموده و علی‌رغم همهٔ ناملایمات و شداید پیش آمده به نحوی چشمگیر قوت و قدرت بنیادین خود را حفظ کرده است. اگر متون کهن ایرانی را، که بی‌شک به زمان‌هایی راجع است که هنوز وسعت ایران از مرزهای محدود فلات در نگذشته بود، مورد توجه قرار دهیم (و فی‌المثل، اوستای زرتشت و اشارات قدیمتر از زمان او را هم که به تأکید پژوهشگران از روزگاران کهنتر باقی مانده و به صور گوناگونی در مجموعهٔ دینی و اعتقادی ایرانیان حفظ شده است)، به عباراتی از این دست فراوان برمی‌خوریم که نمودار توجه جامعه به مبانی اخلاقی استوار و پایبندی به اصول تهذیب نفسانی است:

من که به شما روی می‌آورم، ای مزدا اهورا، با منش نیک، به من ارزانی دارید آن آبادی دو جهان
خاکی و مینوی را به دستیاری اردیبهشت که به یاران گشایش دهد^۱
آن‌گاه که از برای ما تو، ای مزدا، در آغاز جهان دین آفریدی و از کنش خویش خرد بخشیدی، آن‌گاه
که به جان تن دادی، آن‌گاه که کردار و آموزش (نمودی) تاهرکس آزادکیش پذیرد^۲
این را می‌پرسم، آن نیک اندیشی که از برای افزایش دادن به توانایی خان و مان یا روستا یا کشور یا
راستی کوشاست مانند تو خواهد گردید، ای مزدا اهورا، کی او چنین خواهد شد و به کدام کردار.^۳
کدام است بزرگتر: پیرو راستی یا آنکه به دروغ گروید؟ دانایی باید دانایی را از آن ییگاهانند مباد نادان
(کسی را) پس از این بفربید، ما را تو، ای مزدا اهورا، آموزگار منش نیک باش.^۴
کسی که به دروغ پرست بد کند چه با گفتار، چه با پندار، چه با دستها یا اینکه به پیروش نیکی

۲- همان کتاب، ص ۳.

۴- همان کتاب، همان جا.

۱- گاتها، هات ۲۸، ص ۴.

۳- همان کتاب، هات ۳۱، ص ۳۴.

آموزاند، (این چنین) کسان کام مزد اهورا و خواست وی به جای آورند.^۱
 همه خوشیهای زندگی که تورا است، چه آنهایی که بودند و آنهایی که هستند و آنهایی که ای مزدا خواهند بود، به خواست خودت آنها را (به ما) ببخشی به دستاری بهمن برافزای، به دستاری شهرپور و اردیبهشت رستگاری تن.^۲
 این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کی روشنایی خوب کنش و تاریکی آفرید؟ کی خواب خوب کنش و بیداری آفرید؟ کی بامداد (و) نیمروز و شب (آفرید) که یاد آورنده برگزیدگان را به پیمان؟^۳

در دوره‌های تاریخی نیز که ناظران بیگانه بر احوال مردم متوجه بوده اند، چه از باب ارائه الگو و اسوه‌ای والا از شرافت و کمال و اعتلای مقام انسانی، و چه از حیث اعتنا به اموری که در نزد ایرانیان مهم و معظم تلقی می‌شده است، نکاتی را با اختصاص بر شمرده‌اند که فی‌الجمله به ذکر اقوال برخی از آنان چون هرودوت، گزنفون، استرابون و دیگران اشارت می‌شود:

هرودوت در بیان عادات و اخلاق پارسیان می‌نویسد: «ساختن هیکل خدایان و بنا کردن معابد و محراب در نزد آنها ممنوع است و آنهایی را که به این چیزها معتقدند، احق می‌دانند؛ جهت، چنانکه به نظر من می‌رسد، این است که پارسیها خدایان را بر خلاف یونانی‌ها به صورت انسان تصور نمی‌کنند.»^۴

از قول ژوستن مورخ قرن دوم میلادی نقل شده است که داریوش مأموری به قرطاجنه (کارتاجیا بخشی از تونس کنونی) فرستاد و از او خواست تا سه چیز را منع کند: قربانی کردن انسان، خوردن گوشت سگ و سوزانیدن اموات.^۵

ابوالکلام آزاد می‌نویسد:

مهمترین چیزی که در دین ایرانیان قدیم جلب نظر می‌کند، قانون اخلاقی آن است. در این دین، اخلاق از دین جدا نیست، بلکه جزو دین است، همچنانکه در یونان نیز چنین بود. از این جهت در نزد ایرانیان دین در حکم شعایر ملی نبود که فقط برای مراسم و تشریفات ظاهری صورت پذیرد، بلکه در حکم قانون و رژیم زندگانی فردی محسوب می‌شد. پاکی نفس و نیکی کردار محوری بود که تعالیم عالیه برگرد آن می‌چرخید

۱- همان کتاب، هات ۳۳، ص ۵۰

۲- همان کتاب، هات ۳۳، ص ۵۰

۳- همان کتاب، هات ۴۴، ص ۶۰

۴- ایران باستان، ج ۶، ص ۱۵۱۸

۵- همان کتاب، ص ۱۵۲۷

و می‌بایست اندیشه و گفتار همه جا با این قانون مذهبی توافق کامل داشته باشد.^۱
 هرودوت، آنجا که از اخلاق و عادات ایرانیان روزگار خود سخن می‌گوید، تاکید می‌کند:
 به فرزندان از سن پنج سالگی تا سن بیست فقط سه چیز می‌آموزند: اسب سواری، تیراندازی و
 راستگویی.^۲

استرابون با تاکید بر همین معنی می‌نویسد:
 از سن پنج تا بیست و چهار به آنها می‌آموزند که تیر و زوبین اندازند. سوار شوند و راست گویند،
 مربیان آنها اشخاصی بسیار پاکدامن و منزّه می‌باشند.^۳
 در کتاب «تربیت کوروش» که گزنفون مورخ یونانی نوشته است، عادات و آداب را
 به ایرانیان نسبت می‌دهد که سراسر حاکی از اعتلای اخلاقی جامعه، در روزگار زندگی
 قهرمان اصلی کتاب اوست.

گذشته از اینها، مراتبی است که در کتیبه‌های قدیم بر جای مانده و هرچند که از
 زبان شهریار بر خاسته باشد بی شبهه از انتظارات و اصولی سخن می‌راند که در
 حریم‌های اقبال و اعتنای جوامع ایرانی بوده و سزاوار ذکر و ماندگاری تلقی می‌شده. فی
 المثل در کتیبه داریوش در شوش می‌خوانیم:
 خدای بزرگی است اهورا مزدا که آسمان را آفریده، که این زمین را آفریده، که بشر را آفریده،
 که شادی را برای بشر آفریده ...^۴

و در جای دیگری این مضامین را می‌خوانیم:
 اهورا مزدا این مملکت را از دشمن بد، از قحطی و از دروغ بپایند. دشمنی بد خواه، سالی بد و
 دروغ به این مملکت نیاید. این عنایت را از اهورا مزدا و خدایان شاهی استغاثه می‌کنم. این را اهورا
 مزدا و خدایان شاهی به من اعطا کنند.
 از اوجاگرسنت، که به امر داریوش به مصر رفته بود، منقول است که مدرسه عالی
 طب را دوباره در شهر سائیس دایر کرد و چیزهای خوب، به نظارت اشخاص مجرب، به
 فرزندان گروهی از مصریان یاد داد تا به کارهای خودشان مشغول شوند:
 من برای آنها چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای آنها آماده کردم، چنانکه سابقاً معمول

۱- امام الهند مولانا ابوالکلام آزاد، ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ترجمه باستانی پاریزی، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۲۴

۲- ایران باستان، ج ۶، ص ۱۵۳۵.

۳- همان کتاب، ص ۱۵۴۳

۴- همان کتاب، ص ۱۶۰۴.

بود؛ چنین بود اقدام اعلیحضرت، چه او فایده صنایع را می‌داند و نیز از این جهت که هر مریض را شفا داده، اسامی خداها، معابد و مراسم قربانی را برقرار کند و اعیاد آنها را الی الابد بگیرند.

مهمترین درسی که از استمرار طولانی نفوذ ایرانیان در دنیای قدیم و مناطقی که به تقریب از سند تا نیل و از سیحون تا دریای هند را در برمی‌گرفته، مستفاد می‌شود، التفات به یک نظام ارزشی ثابت است یعنی مجموعه ارزشهایی که توان پایداری جامعه را، به رغم مظالم ستمگران داخلی و تعدیات طولانی همسایگان، نشان می‌دهد و استقامت و استحکام شئون اخلاقی آنان را در خلال هزاره‌ها به نمایش می‌گذارد.

ب - مناسبات ناشی از شکل گیری تطابق اجتماعی

این گونه روابط بیش از همه متأثر از شرایط جغرافیایی و اقلیمی ویژه‌ای است که بر حیات انسانها تأثیر می‌گذارد و در نهایت بسیاری از خصوصیات مشترک منطقه‌ای و محلی را به وجود می‌آورد. گروهی از علمای نژاد شناس، ترکیب و شکل ظاهری انسانها را در مقایسه با ممیزات مشترک رفتاری و کرداری آنها، که «هویت قومی» از آن نشأت می‌گیرد، ناچیز می‌شمارند و در تبیین مشخصات معنوی هر ملت و مجموعه رفتارهای متمایز ایشان بیش از هر چیز تکیه بر عوامل و اسبابی می‌کنند که جهت‌های عمده تأمین معاش و تنظیم سلوک آنان را مشخص می‌گرداند. به اعتبار این امر، دست کم ملاحظات ذیل را می‌توان دخیل شمرد:

- (۱) وجود و عدم آب کافی در هر منطقه و به تعبیر دیگر مقدار پراکندگی آب در سطوح مختلف محیط زیست.
- (۲) موقع جغرافیایی خاص هر کشور و دوری و نزدیکی نقاط پراکنده آن از خط استوا.
- (۳) وجود کوهها و کویرها یا عوارض دیگر ناشی از طبیعت.
- (۴) دوری و نزدیکی به دریاها یا اطراف و اقیانوس‌های بزرگ.
- (۵) استقرار جغرافیایی کشور با توجه به ملاحظات سیاسی - مدنی و مسائل برخاسته از برخوردهای دائمی تاریخی با همسایگان اعم از شیوه‌های مواجهه مسالمت آمیز و یا خصمانه (ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک)
- (۶) منابع زیرزمینی و نحوه بهره برداری از آنها.
- (۷) پیدایش نظام متعادل زیستی یا اکوسیستم که خلاصه یا عصاره حاصل از تأثیرات متقابل و متعامل عناصر متعدد انسانی و بومی بر یکدیگر است.
- (۸) پوشش گیاهی

۹) میزان گرما و سرما

۱۰) جریان بادهای گرم و سرد و شدت و ضعف آنها در ماهها و فصول سال.

۱۱) میزان و تنوع نزولات جوی

با توجه به مقدار کم بارندگی‌ها (۲۵ سانتیمتر متوسط سالیانه در مناطق داخلی) از دیر باز سه گونه زیست روستایی، عشیرتی و شهری در سطح فلات شکل گرفته است که در ادوار تاریخی هر کدام اختصاصات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مربوط به خود را نشان داده‌اند. اهمیت بحث ایجاب می‌کند که در فصول ذیل توضیحات مختصری درباره هر یک از زمینه‌های سه گانه مزبور داده شود.

فصل اول

روستا و مشخصه‌های فرهنگی آن

در تعریف ممیزه‌های اولیه حیات آریاییان در ایران یادآور شدیم که گسترش عرضی و طولی نمانها یا خانواده‌ها در طی زمان منتهی به تشکیل واحدهای بزرگتر حیات جمعی آنان شد و طبیعی‌ترین شکل اجتماعات روستایی را نیز به وجود آورد. این مراکز جمعی کوچک، که از ابتدای چهره‌یابی به عنوان واحدهای مستقل زیست، کانون تبلور کوششهای اقتصادی، نظامی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خاص ایران شده‌اند، به نحوی فوق‌العاده با مقتضیات جغرافیایی و اقلیمی محیط‌های کوهستانی هماهنگی یافته و در ساختهای تاریخی - اجتماعی ثابت و کم‌تغییر متجسم مانده‌اند. نبودن رودخانه‌های بزرگ در داخل کشور، به صورتی که زمینه‌ی اساسی پیدایش شهرهای طبیعی و واحدهای جمعیتی بزرگ شهری را سامان دهد و نبود عوامل و اسباب عمده اقتصادی - سیاسی تغییرپذیری که واسطه دگرگونی‌های سرنوشت ساز فرهنگی - اجتماعی شود و وجود همسایگان متعددی و متجاوز در هر دوسوی خاور و باختر، که تهاجمات تاریخی خود را بدون وقفه ادامه دادند و کوشش پی‌گیری داشتند تا ایران را از کسب ثبات سیاسی لازم برای پایه‌ریزی هرگونه تحول بنیادی محروم سازند. عوامل دیگری محسوب می‌شوند که از گسترش جوامع کوچک روستایی به سود پیدایش هسته‌های جمعیتی بزرگ شهری جلوگیری می‌کردند.

از آنجا که در این تألیف به اقتضا درباره هر یک از عناصر مؤثر داخلی یا خارجی در شیرازه‌بندی حیات ملی ایرانیان سخن خواهد رفت، در اینجا کافی است اشاره کنیم که

روستا و ممیزه‌های فرهنگی مادی و معنوی آن اساس توانمندیهای اجتماعی و بن‌مایه‌های مدنی زندگی ملت ایران را تشکیل داده‌اند و تجربه‌های تاریخی نیز لزوم حفظ روستا اتکای بدان را برای برقراری موجودیت و حیات ساکنان صبور و سخت‌کوش فلات ثابت کرده است. غلبه شئون مختلف فرهنگ روستایی بر جزء و کل مقتضیات زیستی ایرانیان تا ابتدای سده بیستم میلادی و تا زمان نفوذ و تداخل نظامات مدنی و شاخصه‌های اجتماعی - اقتصادی غربی که موجب تحولات پر دامنه و مهم و دگرگون‌سازنده بنیادی در هر زمینه شده است، در کالبد هویتی اصلی ایرانیان آشکار است ادوار پیش از آن به صورتی است که فی‌الحقیقه هزاره‌های طولانی را می‌توان تا حدودی بر یک نهج استوار به شمار آورد و عناصر مؤثر و دخیل در آنها را هم بیش و کم ثابت دانست. بدیهی است که شناسایی ده، بر مبنای جامعه‌شناسی خاص آن، فصل دیگری را شامل می‌گردد و بدهاتاً در حیطه اهلیت کسانی قرار می‌گیرد که بدین مهم می‌پردازند.^۱ در اینجا، تنها به بررسی حیات روستا در عرصه تحولات تاریخی پرداخته می‌شود و فی‌الجمله کوشش بر آن مقصور است که نمای نهاده‌ی شده تاریخی روستا مورد اعتنا قرار گیرد.

علی‌الاصول روستاها از ممیزات ذیل برخوردارند:

(۱) پراکندگی آب در مناطق متفرق پای کوهها و یا حاشیه کویرها، عامل اصلی پیدایش روستا است تا آنجا که باعث می‌شود که واحدهای جمعیتی کوچکی در پیرامون شبکه‌های باریک آب به وجود آید و با ظرفیتی محدود و معدود هسته‌های اصلی حیات فعال را شکل دهد.

(۲) تعداد این مراکز زیست در سراسر ایران تا آنجاست که در دوره‌های تاریخی رقمی میان پنجاه تا هشتاد هزار هسته اصلی جمعیتی را نشان دهد.^۲

(۳) ضعیف ارتباطات در میان واحدهای پراکنده به صورتی است که در مقیاس کم

۱- در این کتاب، روستا یا ده به واحد جمعیتی مستقر در یک حوزه زیست محیطی گفته می‌شود که به استاد تعریف یونسکو کمتر از پنج هزار نفر ساکن دارد. ر. ک: خسرو خسروی، جامعه‌شناسی ده در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.

۲- دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷، ص ۷.

حریم‌های مجزای محلی نظیر دهستانها را به وجود می‌آورد و در سطح منطقه ای سازمانهای استانی را با اختصاصات جا افتاده تاریخی عرضه می‌کند؛ به طوری که در تبیین مشخصات دهستانها و یا بلوکهای مختلف ارضی - جغرافیایی ایران می‌توان از تقسیم بندی‌های معینی استفاده کرد.

(۴) با استناد به فقره مزبور، شکل‌گیری سازمان‌های زیستی در حفاظ مدارهای نسبتاً محدود و بسته‌ای انجام می‌پذیرد و مآلاً به ایجاد نظامات حیاتی خود کفا در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و غیره منتهی می‌شود.

(۵) اختلاف فاحش جمعیت روستایی و شهری در همه ادوار زندگی ایرانیان چشمگیر است تا آنجا که می‌توان گفت که به‌طور دائم قریب دو ثلث از سکنه کشور را ده‌نشینان تشکیل می‌داده‌اند. بدیهی است که این موازنه با استناد به ارقام آماری نیم قرن اخیر، به صورت آشکارایی برهم خورده و به مرور به نفع مراکز شهری و محیط‌های بزرگتر جمعیتی تحول پذیرفته است.^۱ خلاصه سخن این است که:

- در روستا سروکار انسان ایرانی با طبیعت است و هر فرد بی واسطه با منبع رزق و تامین ماده‌المواد نیازهای اساسی خود در تماس پی گیر قرار دارد.

ثبات ابزارها و اسباب تولیدی مشهود است و کمتر وقتی دستخوش دگرگونی می‌شود. - و بر همان وجه، ثبات نسبی تولیدات تامین می‌گردد.

- فرآورده‌های صنعتی روستایی ابزارهای اولیه و ضروری را رقم می‌زند و امور تفتنی را شامل نمی‌شود.

به عبارت دیگر رنگ هنر بر آنها بیش از صنعت نقش بسته است. شاید هم به همین دلیل باشد که در ادب تاریخی فارسی هنرمند و صنعتگر از تعریف واحدی برخوردارند. - چون تولیدات به حد ذخیره نمی‌رسد و معاملات از حد پایاپای تجاوز نمی‌کند خود به خود نظام کالا - پولی شکل نمی‌گیرد.

از نظر گاه‌گذران وقت همه اجزای روستا در همه ابعاد حیات در تلاش مداومند و

۱- همان کتاب، صص ۷-۹.

تفاوتی در میان ساعات روز و یا روزهای هفته و تقریباً ماههای سال برای روستائیان وجود ندارد، آسودگی در اوقات و ایامی است که عوامل نامساعد جوی بر مزاج روستا غلبه می‌کند و عرصه تلاش و تفلّا را در مقیاس‌های فردی و جمعی محدود می‌گرداند. به عبارت دیگر، روستائیان کار و استراحت و جد و هزل و مهم و غیر مهم زندگی همه را در کنار هم نگاه می‌دارند و از یکدیگر تفکیک نمی‌کنند:

- تقسیم کار خود به خود انجام می‌گیرد و بر مبنای سن و عادات جا افتاده و کهنسال و نیز سن و جنس و برخی شاخصه‌های شبه تخصصی اولیه تحقق می‌پذیرد.

- نبض‌های ثابت و مستمر محیط زیست که برخاسته از قوانین طبیعت است بر شکل‌گیری مجموعه منتظم عادات، آداب، رسوم و سنتها تأثیر می‌گذارد و در تکوین تدریجی و تثبیت آنها نقش دارد. از این زمره است اصطلاحات سنتی شخم‌زنی، تخم‌کاری، آبیاری، درو، برداشت محصول، خرمن‌کوبی، جشنها و مراسم مخصوصی که براساس انطباق توان انسانی و همراهی طبیعت در خلال زمان‌های معینی از سال انجام می‌گیرد.^۱

و در بعد اجتماعی و ترسیم چهره هویتی تاریخی ده :

- لزومی برای استفاده از بردگان نبوده و به تبع فقدان عناصر تشکیل دهنده ساختاری، پیدایش نظام موسوم به «برده‌داری» نیز منتفی بوده است.^۲

- حفظ استقلال عمل افراد در عرصه تلاشها و تکاپوهای زیستی فردی میسر می‌شده و به ناگزیر فرهنگ مبتنی بر تک اندیشی و تکروی تعمیم یافته است.

- ضرورت حفظ و مراقبت از مرزهای اقتصادی و ایمنی روستاها آمادگی دائمی افراد و نیروهای محلی را برای نگاهداری مایملک آنان میسر و ممکن می‌گردانیده است.

۱- آمارهای جمعیتی سرشماری‌های سنوات اخیر ارقام ذیل را در اختیار ما می‌گذارد:

براساس سرشماری سال ۱۳۶۵ قریب ۸۷۴،۷۶۴،۴۹ تن ساکنان کشور که در بیست و چهار استان، ۱۹۵ شهرستان و ۴۹۷ شهر و ۱۵۸۳ دهستان زندگی می‌کنند، در مجموع ۶۵۳۱۰ آبادی مسکونی را به خود اختصاص داده‌اند. از جمعیت مزبور ۸۹۴،۹۵۲،۲۶ نفر ساکن شهرها هستند و ۴۶۳،۲۴۸ نفر خانوارهای عشایری را تشکیل می‌دهند و بقیه در روستاها می‌زیند. این برای نخستین بار است که جمعیت شهری ایران بر مجموع ساکنان روستایی و عشایری یشی گرفته است. در سرشماری‌های پیشین که هر ده سال یکبار انجام پذیرفته، ارقام ده نشینان و عشایر به ترتیب معادل ۵۵ درصد در سال ۱۳۵۵ و ۶۵ درصد در سال ۱۳۴۵ و ۷۵ درصد در سال ۱۳۳۵ از اهالی ایران را شامل می‌شده است.

۲- در این خصوص جای دیگری به اشارت سخن رفته است.

- ساکنان روستاها در همه حال، سلامت و آرامش و ایمنی را اساس هر نوع حرکت و فعالیت مستمر و پردوام خویش می‌شمرده‌اند و کارکرد تجربی و عملی ناشی از این مشی را وجه ممیز و شاخص اندیشه‌های فلسفی و سیاسی تاریخی خود قرار می‌داده‌اند.

- از آنجا که روستاها به عنوان منبع اساسی تأمین نفوس و تقویت بنیه ملی تلقی می‌شدند و کثرت توالد و تناسل نیز به نوبه خود در جوامعی که وجود «فرد» شاخصه اساسی قدرت و امتیاز خانوادگی در آنها است، فزونی دائمی و نسبی جمعیت را سبب می‌گردد. لاجرم راهمایی را برای سرریز نیروهای جدید و جوان طلب می‌کند. نیروی کار حاصل شده، سرانجام به دو صورت مهاجرت‌های آرام و یا حرکات و هجمه‌های خشن (به دلیل قحط و غلا و دشواری کاریابی در ده و یا انعکاس جاذبه‌های ثروتی مراکز بزرگ جمعیتی) انجام می‌پذیرد و مراکز شهری به طوع و کره مجبور به پذیرش نیروهای فعال تازه وارد می‌شوند.

محدودیت صحنه‌های فعالیتی زندگی روستایی، محدودی جرایم و شرارتها و مشکلات و مسائل را موجب می‌گردد و به پیروی از همین امر، شیوه‌های کدخدامنشی و حل و فصل سریع دعاوی در فضای کوچک ده جایگاه مناسبی می‌یابد. طبعاً محدوده روستا عرصه ارائه خط مشی‌ها و تفکرات عمیقی برای حل مناقشات ملی و بحران‌های جهانی نیست و قوانین پیچیده و بزرگی هم که تعیین‌کننده روابط مختلف قدرتهای فائقه با یکدیگر باشند در آن وضع نمی‌شود.

- همبستگی چاره‌ناپذیر عناصر انسانی با یکدیگر و در معرض دید بودن مرزهای ایمنی و اقتصادی و اجتماعی روستا نوعی تعاون اجباری را بر مردم تحمیل می‌کند که به موقع خود پیوندهای موجه مواصلاتی و خونی نیز بر دوام و استحکام مناسبات می‌افزاید.

- دور ماندن روستاها از مسیر هجوم‌های بزرگ تاریخی به دلیل نبودن امکانات اعاشه دائمی نیروهای غالباً مخرب و غارتگر مهاجم ثبات نسبی فرهنگی روستاییان را تضمین می‌کند و در مجموع اصالت‌های فرهنگی مردم ده و اصول ساده حاکم بر زندگانی و مناسبات بین آنان به دلیل تعرض کم از نوعی ثبات برخوردار می‌یابد.



فصل دوم

زندگی و فرهنگ شهری

در تعاریف یونسکو، شهر به محل زندگی مردمی اطلاق می‌شود که ساکنان آن در مجموع از پنج هزار تن افزون باشند. در سبب تجمع کثیر انسان‌ها و پیدایش مراکز زیست شهری در خلال ازمنه تاریخی دلایل ذیل را بر شمرده‌اند:

(۱) شهرهای طبیعی (منطبق بر وجود طبیعی‌ترین امکانات افزایش جمعیتی، به ویژه آب کافی و خاک مستعد و فراهم بودن شکل‌گیری و رشد بافتهای ضروری محیط مدنی) مانند شهرهای اصفهان و همدان و قزوین و قلمرو واقع در هلال خصیب ایران (گیلان و مازندران و کلاً حواشی دریای مازندران).

(۲) شهرهای سیاسی که به مناسبت استقرار عناصر مردمی معلوم در حریم معینی به وجود آمده‌اند و یا اهداف سیاسی مشخصی باعث پیدایش و توسعه و رشد آنها شده است؛ همانند تهران.

(۳) شهرهای نظامی که غالباً در نقاط سوق الجیشی و مرزی کشور ساخته شده‌اند چون ماکو و دربند و کرمانشاه.

(۴) شهرهای مذهبی که کانون اجتماعات عقیدتی - دینی هستند و گذشته از جذب زوار و مهاجران جم غفیری نیز در چنین مناطقی برای تامین وسایل معیشتی گروههای مزبور گرد می‌آیند، مانند اعتاب مقدسه مشهد و قم.

(۵) شهرهای تجاری که در سر راههای بزرگ کاروانرو و جاده ابریشم در صفحات شمالی و مرکزی ایران و یا جاده ادویه در بخشهای جنوبی‌تر واقع می‌شدند؛ مانند دامغان

و سمنان و شاهرود و یا کرمان و یزد و نظایر آنها.

(۶) شهرهایی که در کنار منابع غنی کانی و یا مراکز خاص ارتباطات انسانی طبیعی (مانند کویرها) قرار دارند و در مجموع عوامل مؤثری بدانها مساعدت ورزیده‌اند تا در چهره کانون‌های صنعتی جلوه گر شوند و شهرت هنری دیرپائی یابند؛ همانند کاشان و نائین.

(۷) شهرهای علمی و دانشگاهی که طبعاً محیط رشد و علم و پیشرفت تحقیقات دانش و فن در عرصه‌های گوناگونند؛ همانند جندی‌شاپور.^۱

(۸) و سرانجام شهرهایی که در سواحل دریاها جای گرفته‌اند و بالطبع از امتیازات چند گونه مواصلاتی و مراوداتی کشوری، منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردارند؛ به سان خرمشهر و بندرعباس و بندر بوشهر و بسیاری از شهر بندرهای دیگر. بدیهی است که در این مقال سخن از نحوه تشکیل شهرها در خلال تاریخ ایران و تحولات ناشی از تکامل تمدنها و تغییرات سیاسی و مناسبات مختلف اجتماعی، اقتصادی نظامی و با جغرافیای تاریخی آنها نمی‌رود و تنها به یادآوری اجمالی اصول اساسی فرهنگ شهری و تأثیرات نسبی آن بر روال زندگی عمومی بسنده می‌شود.

خصوصیات حیات شهری

(۱) نخستین امر مشهود در حیات شهری وجود جوامع ثابت و پایدار و منسجم انسانی است که غالباً در ورای مرزهای معین و محدود مناسبات خونی و قبیله‌ای شکل گرفته و جدای از اخلاق سنتی، که برخاسته از ارتباطات خانوادگی و دودمانی افراد است، به ایجاد نظامات ناشی از مناسبات مدنی یا قانونی منتهی شده است (حضور مدیران برتر متکی بر علم و فن در عرصه‌های سیاسی - اداری و)

(۲) پیدایش صنفها و به تبع تبیین مقررات مربوط به تقسیم کار و ایجاد تخصص‌ها و تضمین تعهدها و حقوق روشن.

(۳) پیدایش قوانین و قواعد ثابت و طبعاً هیئت‌های مقتنی که در هر یک از زمینه‌های زندگی اجتماعی، وظیفه انشای مقررات را بر عهده می‌گیرند.

۱- بدیهی است در روزگار ما شهرهای دانشگاهی و علمی از مرتبه و موقعیتی خاص برخوردارند.

- ۴) تشکیل نهادهایی که در بیرون از حریم روابط ضمنی مسئولیت ارشاد و هدایت افراد و تفهیم وظایف و اختیارات آنها را تصدی می کنند.
 - ۵) شکل گیری نظامات حکومتی جامعی که جهت بقا و ثبات خود به ملکداری و صنایع بازرگانی و فعالیتهای دیگر اقتصادی و سیاسی روی می نهند.
 - ۶) توسعه تمدن در مفهوم گسترده آن و تکامل اسباب و ابزارهای تولیدی.
 - ۷) تکامل وضع اقتصادی و رسیدن به مرحله کالا - پولی
 - ۸) رشد احساسات و معنویات، شگفتگی ذوقها و پیدایش هنرها.
 - ۹) ظهور زمینه هایی که کلاً به تضعیف روحیات جنگ طلبانه، جستجوی آرامش خاطر و ایمنی تلطیف احساسات و اعتنا به مسائل زینتی و تجملی یا اعتلا گرایانه می انجامد و انتظار و اراده ها را از روزمرگی و روزنامه خوانی به آرمان خواهی و کمال طلبی دیرپا سوق می دهد.
 - ۱۰) تأسیس سازمانهای پرورشی و نهادهای آموزشی برای یکسان سازی انسانها، انتقال تجارب و آگاهی های مفید نسل های گذشته به نسل های آینده و نیز تربیت افراد واجد شرایط برای قبول و اجرای مسئولیت های مدنی.
 - ۱۱) اختصاص بخشی از ظرفیت های انسانی جامعه به متفکران و اندیشمندان که می توانند از ایفای برخی کارهای روزمره معاف باشند و فارغ از تلاشهای به ظاهر مادی به کارهای عقلی و علمی پردازند.
 - ۱۲) تکامل تکنولوژی و پیدایش فن سالاران.
 - ۱۳) پیدایش طبقات اجتماعی و نظامات مبتنی بر سلسله مراتب و تخصص های موروثی.
 - ۱۴) گسترش نهادها و تثبیت کارکرد آنها تا تشکیل سازمان جامع و متوفق سیاسی دولت و حکومت.
- و اما در نگاهی گذرا، شهر و ده را باید مکمل یکدیگر و واسطه رفع نیازهای منطقی هم شناخت چه اگر در کشوری چون ایران غلبه یکی بر دیگری علنی شود، بی آنکه حدود این مناسبات و ارزش عددی آنها را بتوان دقیقاً تعیین کرد لامحاله تعادل عمومی فرهنگی - مدنی بر هم می خورد و بحرانهای حاد و گریز ناپذیری را به وجود می آورد.

اضافه کنیم که بر اساس شواهد موجود تاریخی در ایران قبل از اسلام و بنا به برخی از دلایل ذیل، اساساً برده‌داری جای محکم و ثابتی در فضای زیستی ایرانیان پیدا نکرد و به عنوان مرحله معینی از ادوار تکامل اجتماعی مطرح نگشت:

(۱) در دین زرتشتی برده‌داری نفی شده است در اوستا، به طور خاص، سخن از زمانی می‌رود که آریاهای ایرانی دوران حرکت و تلاش شکارورزی - چوپانی را می‌گذرانند و روابط و مناسبات اجتماعی نیز بر مبنای روابط خویشاوندی (نمانی، دودمانی و نژادی) اقوام مختلف آریایی مستقر است، لذا به انیران اعتماد نمی‌کردند و آنان را در حریم حیات ملی راه نمی‌دادند. تداوم نظام ارزشی عقیدتی مزبور چنان بود که در تمامی ادوار پیش از اسلام، دین زرتشتی دین ملی ایرانیان شمرده می‌شد و هیچ دولتی هیچگاه در صدد نبود که این دین را به غیر ایرانیان عرضه یا تحمیل کند.

(۲) سطح کشت محصولات و زمینهای مزروعی کشور برای قریب نود درصد از مردمی که در روستاها و مناطق عشایری متفرق بودند، تقریباً ثابت بود و مناسبات ارضی بالنسبه جا افتاده، سنتی و مداوم می‌نمود. تحول عمده‌ای نیز که بتواند مناسبات تاریخی را بر هم زند و یا تعادل پردوام موجود میان انسان و طبیعت را متغیر گرداند، ضرورتی پیدا نمی‌کرد. جامعه بی‌انقلاب بسر می‌برد (اعم از صنعتی، علمی، اقتصادی و اجتماعی و ...).

(۳) جامعه ایرانی از ثبات مدنی و در عین حال استواری مبانی فرهنگی و اخلاقی خاص خود برخوردار بود و به قدر ضرورت تخصص‌های لازم را در درون فضای حیاتی موجود پرورش می‌داد. به عبارت دیگر، نوع برده‌داری که بعدها فرضاً در میان مغولان غیر متمدن و وحشی رواج یافت و بدان گونه بود که آنان برای دوران کوتاهی از تاریخ صاحبان حرف مختلف را از سرزمین‌های تسخیر شده به دیار خود می‌بردند و در عرصه‌های متفاوت از آنان استفاده می‌کردند، در میان اقوام ایرانی که به طور نسبی در سطوح بالاتری از رشد و بلوغ هنری و صنعتی و عقلی و علمی بودند ملموس نبود.

(۴) اختلاف آب و هوای ایران و دیگر مقتضیات زیستی این سرزمین با ممالکی که حتی از آنها کنیز و کلفت و نوکر خریداری و وارد می‌شد، به قدری بود که نسل بردگان سیاه

آفریقایی امتداد نمی‌یافتند و غالب آنها در سنین جوانی و حتی قبل از سی سالگی می‌مردند. به همین واسطه آن گروه از آفریقایی تباران نیز که به عنوان خدمتکار خانگی و خواجه و دربان حرمسرا به کار می‌پرداختند فرصت و توان سازگاری با شرایط حیاتی ایران را پیدا نمی‌کردند. (۵) اسرای جنگی یا بردگان سیاسی، که غالباً در نبردهای تاریخی میان ایران و همسایگانش به چنگ می‌آمدند، در اختیار سازمانهای نظامی - سیاسی قرار می‌گرفتند و از آنان برای مقاصد کوتاه‌مدت خاصی چون پل سازی و شهر سازی و جاده‌سازی و مانند آنها استفاده می‌شد. اینان نیز به واسطه موقع تحقیرآمیز ایرانی خود امکان جذب و در جوامع شهری و روستایی را نداشتند و در پایان حیات مفید و عمر فعال از میان می‌رفتند.

با این همه، از توهماتى که برخی اصطلاحات رایج در عصر ساسانی مانند هزار بندک به برخی از ذهنها متبادر می‌شود نمی‌توان به سهولت چشم پوشید؛ چون به گمان نگارنده، این گونه اصطلاحات اخلاقیات مربوط به سنن اریاب - رعیتی موجود در نظامات سیاسی ایران و یا حتی تعارفات و گزافه‌های اشراف مآبانه را بیشتر متذکر می‌شود تا واقعیت ضرورت یک دوره از تحولات تاریخی منطبق بر فرایند رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در نظامی بالنسبه ثابت و غیر متحول. الواح گلی تخت جمشید نیز روشن می‌گرداند که حتی در دوران وسعت امپراتوری نیز به کارگران عموماً مزد تعلق می‌گرفته است و مردان و زنان براساس تخصص‌های خویش کسب عایدات می‌کرده‌اند به اضافه که اگر برخی نیز از حقوق سیاسی شهروندی محروم بودند از حقوق اجتماعی و مزایای مستقل اقتصادی برخوردار داشتند.

تاکید می‌کنیم که شرایط خاص طبیعی ملک به هیچ نسلی از فرزندان خود زندگی آسوده و آرام و بی‌دغدغه‌ای را ارزانی نمی‌داشت و هر ایرانی در کنار همه تعلیمات تجربی و عملی از همان بدو ولادت این را نیز می‌آموخت که باید تنها با کد یمین و عرق جبین زندگی کند و میهن عزیز و سرزمین مورد علاقه او مکانی برای فراغت بال و آسودگی خیال نیست. به عبارت دیگر و به زبان خودمانی‌تر، مام وطن به هیچ یک از فرزندان خود «نان مفت هدیه نمی‌داده است»!



فصل سوم

نمودهای حیات شبانکارگی

عشایر به گروههایی از ساکنان کشور اطلاق می‌شود که عمده معاش خود را از طریق گله‌داری و چوپانی می‌گذرانند و با جایگیری در بلندای کوهها و بهره‌جویی از مراتع طبیعی، بخشی از زمین را که به کار کشاورزی کمتر می‌آید، در اختیار می‌گیرند. زندگی آنان چون به طور اساسی در طریق یافتن معلف و چراگاه مفید برای احشام می‌گذرد، خواه ناخواه از حرکت و فعالیت و تلاش دائمی برخوردار است و به نسبت نبض‌های^۱ ثابت و جا افتاده و بسامان روستایی و شهری روال متحرک و نوسانی دارد.

در ایران از قدیم الایام جمعیت قابل توجهی به دامداری و دامپروری اشتغال داشته‌اند و این امر در تمامی ادوار تاریخی عمر کشور، و علی‌رغم همه حوادث تکان دهنده و دگرگون سازنده‌ای که پیش آمده، ادامه یافته است. شکل خاص زندگی شبانکارگی و مقتضیات متعدد انسانی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آن، باعث شده است که اجتماعات عشایری شکل و ترکیب خاص خود را پیدا کند و از نظام فرهنگی خاصی نیز، که تقریباً در میان تمامی کوه‌نشینان ایرانی همسان و مشترک است، برخوردار بمانند.

امکانات شبانکارگی و سوابق تاریخی آن

(۱) پیش از هر چیز وضع طبیعی ایران مؤید احوال دامداران است. چون از مجموع مساحت سه میلیون کیلومتر مربعی نجد، تقریباً، یک‌ثُلث آن را کوههای بلند و جبال

1- Rythme

سرکش و شامخ به خود اختصاص داده و در سرتاسر این خطه وسیع نشان حضور و مهابت خود را ثبت کرده است. وجود رشته جبال عظیم قفقاز یا البروز در شمال غربی نجد، که بلندیهای متوازی و متوازن البرز را در همه صفحات شمالی تا فلات پامیر نگاه داشته و نیز ارتفاعات جوان زاگرس در تمامی غرب، که با شیب مورب ملایمی تا دشتهای جنوبی و نزدیکیهای خلیج فارس پیش رفته است، همراه با دهها کوه مستقل و منفردی که در تمامی عرض و طول جغرافیایی ایران به چشم می خورد، زمینههای عمده بقا و تداوم حیات عشایری را رقم می زنند. همین خصیصه ارضی، که در حکم موهبتی برای مردم ایران است، باعث شده که ایران به عنوان واحد زمینی - جغرافیایی خاصی شناخته شود که در گستره اقلیمی آسیای غربی جا گرفته و فرزندان خود را در بستری از ایمنی طبیعی رشد داده است.

فراوانی برفهای سنگین زمستانی منابع سرشاری از پوشش های گیاهی متنوع و مغذی را برای تداوم حیات حیوانات اهلی فراهم کرده و تنوع آب و هوایی حتی در فواصل بس نزدیک باعث شده است که کوچ نشینی از ثبات و سلامت دائمی برخوردار باشد. (۲) آریاهای نخستین، که به ایران روی آوردند، به طور عمده در مراکز اولیه زیست خود به دامداری و شکار اشتغال داشتند و شاید در ابتدا نیز جستجوی دائمی آنان برای یافتن مراتع مطمئن، آنها را به سوی ایران کشانیده باشد. وجود چنان سابقه پسندیده ای از حرکت و فعالیت و نیز اعتبار شایسته فرهنگ شبانی، که مجموعه نظام شبانکارگی قدیمی ایرانیان را سامان می داده، موجب شده است که آن بخش از ظرفیت انسانی - اقتصادی جامعه که فعالیت های خود را منحصر به دامداری کرده، شیوه جا افتاده اسلاف را محترم شمارد و براساس همان سنتها و آداب مقبولیت یافته و مشروعیت پذیرفته عمل کند. اتکای ضروری انسان عشیره نشین به خوبی و درستی و برتری راه و رسم زندگیش به حدی است که دولتهای ایران را در گذشته ها و ادار به تمکین در مقابل قدرت سیاسی و نظامی آنان کرده و، دست کم در مواقع اجبار عشایر به تخته قاپو و ترک کوچ نشینی، اقداماتشان را با احتیاط بسیار همراه نگاه داشته است.

۳) وضع مخصوص اجتماعی ایران و حضور این کشور در منطقه پر کشمکش آسیای غربی و جایی که به ناگزیر حضور فاتحان زیادی را تحمل کرده است، موجب دیگری است که بار ایستادگی و مقاومت مدیدی را، از طرف مجموعه عناصر ایرانی ساکن در فلات، بر دوش کوه نشینان گذاشته و با تکیا به ظرفیت بارز جنگجویی و دلاوری و دشمن شکنی عشایر، مسئولیت مبارزه آتی آنان را سنگین تر گردانیده است. طبیعت تسلیم ناپذیر شبانان از یک سوء و شرایط استثنایی حیات کوهستانی از سوی دیگر، عزم لشکرکشان بزرگ غیر ایرانی را، برای تسخیر مواضع بلند و غالباً هم دور از دسترس آنان، سست کرده و در طول تاریخ، بسیاری از چنان یورشها را با ضعف و شکست و بی اقبالی روبه روستاخته است.

۴) در اشاره به فقره سابق الذکر می توان افزود که تعداد بسیاری از حکومت های ایرانی پیش و پس از اسلام را همین فرزندان کوهساران تشکیل داده اند و قسمت مهمی از تاریخ ایران تحت تأثیر شخصیت های بارز کوه نشین و استیلای تام اراده آنان شکل گرفته است.

۵) اهمیت سنتی اقتصاد چوپانی در مجموعه حیات ملی به حدی است که حرفه گله داری گاه در متون مذهبی پیش از اسلام به صورت مقدس معرفی شده و در دوره های تاریخی نیز، همراه با کشاورزی و یا مستقل از آن، منبع مهم زندگی و تأمین معاش بخش وسیعی از جمعیت ایران مانده است.

به طور کلی می توان اهمیت عشایر را در سه بعد معتبر فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در نظر گرفت و نقش تاریخی مردمی را که پاسدار عمده استقلال و پابندگی کشور بوده اند و هیچ گاه نیز در برابر هیچ قدرتمند متجاوز سر طاعت و عبودیت دائم خم نکرده اند مورد بررسی قرار داد :

الف - اهمیت های فرهنگی - اجتماعی

عشایر ایران، قریب یک سوم از جمعیت کشور را به خود اختصاص می داده اند و این رقم تخمینی از وضع و شمار آنان تا آغاز سده بیستم میلادی و چهاردهم هجری شمسی

است. اختصاصات فرهنگی - اجتماعی آنان را می‌توان چنین شمرد:

(۱) ملاحظات جمعیتی

- ۱-۱- خانواده هسته اصلی نظام محسوب می‌شود.
- ۲-۱- از گسترش عرضی و طولی خانواده، دودمان و تیره پدید می‌آید.
- ۳-۱- تعدد تیره‌ها طایفه را به وجود می‌آورد.
- ۴-۱- کثرت طوایف، ایل را می‌سازد.
- ۵-۱- و افزونی ایلها موجودیت اساسی «اقوام و عشایر» یک منطقه بزرگ را رقم می‌زند.
- ۶-۱- زاد و ولد در میان عشایر به فراوانی انجام می‌گیرد و به همان سان نیز مرگ و میر بیشتری نوزادان را تحریک می‌کند. نبودن بهداشت کافی و ناآگاهی از شرایط زندگی بهتر باعث از میان رفتن جم غفیری از جدیدالولاده‌ها می‌گردد و متأسفانه این گونه ضایعات انسانی غالباً تلفات سنگینی به بار می‌آورد.
- ۷-۱- ازدواج‌های عشایری گاه به چند همسری می‌انجامد. بدین معنی که نقش زنان در حیات پر تعب کوهستانی بسیار سنگین است و به حقیقت بار دشوار اداره خانواده متحرک (چادر نشین) بر دوش بانوان قرار دارد. با اعتنا به پایین بودن سن ازدواج (که گاه دختران را از نه و ده سالگی به خانه بخت می‌فرستند)، بانوی عشایری در نیمراه زندگی فرسوده و خسته می‌شود و از پای درمی‌آید. بسیار اتفاق می‌افتد که در چنین مواردی او خود به استقبال دختری جوان و فعال برای مزاجت با شوی میانسال می‌رود. نقش اجتماعی بانوی تازه وارد، به عینه همانند چاکر زنی است که باید در خدمت کدبانوی خانواده یا پادشاه زن فرهنگ ایران پیش از اسلام قرار گرفته باشد.^۱
- ۸-۱- بنابراین، جامعه عشایری پدر سالاری است و پس از مرد خانواده که ستون اساسی استواری و موجودیت چادر را تشکیل می‌دهد، اختیارات به پسر ارشد او منتقل می‌شود. زنان عشایری چنان صبورانه و در نظم به سرنوشت حیات متعبد خود خو گرفته‌اند که

۱- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۱۱، ج ۴، صص ۳۴۷-۳۴۳.

هرگز از مقام درجهٔ دومی خانوادگی، علی‌رغم نقش درجهٔ اول اقتصادی که بر عهده دارند، آزرده و خسته و نگران نمی‌شوند و سربه‌عصیان بر نمی‌دارند.

(۲) ملاحظات فرهنگی

۱-۲. حیات ایل به گونه‌ای است که نه تنها خانه به دوشی را تحمیل می‌کند بلکه خود از ضرورت‌های اولیهٔ این شیوه تلقی می‌شود.

۲-۲. به واسطهٔ فقدان نظام حیاتی مستقر و ثابت، تأسیسات آموزش و پرورش عمدتاً به خانواده‌ها و مراکز و جایگاه‌های معین و محدود منحصر می‌گردد.

۳-۲. اطلاعات و آگاهی‌هایی توان تطابق با مجموعهٔ حیات فرهنگی و فضیلت ماندگاری در نظام ارزشی عشایر را پیدا می‌کنند که تجربی و عملی باشند و از طرق عینی و فرط تکرار فایده بخشی خود را ثابت نمایند.

۴-۲. به دلیل مزبور، پیران فعال و خوشنام قوم، که به عنوان ریش سفید و بزرگتر خطاب می‌شوند، از منزلت بالایی برخوردارند.

۵-۲. آنچه حاصل تجارب عملی است، در قالب عقیده و ایمان شکل پیدا می‌کند و برای ماندگاری بیشتر، چهرهٔ «تقدس مآب» و «امر مضمون از خطا و تغییر» به خود می‌گیرد.

۶-۲. به جهت نبودن تأسیسات معتبر علمی، فرصت تحقیق عمده در هیچ زمینهٔ عقلی حاصل نمی‌شود و ساختار ارزشی جامعهٔ عشایری محدود به تعدادی امر و نهی معین و سامان یافته تاریخی می‌گردد. در موارد اختلاف رویه‌ها نقل خاطره‌های کهن حجت است.

۷-۲. تقسیم کار، به صورت اولیه است و بالتفات به عوامل ساده‌ای مانند جنسیت (مردی و زنی) و یا سن (بزرگتری و کوچکتری) و یا نوع کار همانند چرانیدن گله و رمه، دوشیدن شیر، چیدن پشم گوسفندان، تبدیل شیر به ماده‌های متعدد لبنی، درست کردن پوشاک و لوازم خانه (چون چادر، فرش)، فروش محصولات مختلف، حفاظت از حریم خانواده [چادرها] و رستهٔ دودمانی، تیره و ایل و یا نظایر آنها انجام می‌پذیرد.

۸-۲. تخصص در مفهوم واقعی کلام وجود ندارد و غالباً عادات روزمره و آداب و

مراسمی که نسل به نسل گشته و اعتبار جازم و حقانیت قطعی پیدا کرده‌اند، با همان سادگی ابتدایی و استواری و استحکام تجزیه ناپذیر، جای آنها را می‌گیرد. به عبارت دیگر، در قبال هر تجزیه و تحلیل و نقدی «عادات» دست بالا را دارند.

۹۲- سادگی زندگی و سهولت ابزارهای مورد استفاده انزوای عقلی و عملی چشمگیری در سامان حیات ایل به وجود می‌آورد که به موجب آن، هرچه را که از خود و برخاسته از طبیعت عشیرتی است مهم و معتبر می‌شمارند و هرچه را که از قاعده امور جاری (کوه، مرتع، دام و رمه، شیر و پنیر، سیاه چادر و ...) بیرون است، خوار و سزاوار طرد و تحقیر می‌انگارند.

۱۰۲- طبقات و یا گروههای اجتماعی، به صورتی که در جوامع ثابت و ساکن (اعم از ده و شهر) موجود است، شکل پیدا نمی‌کند و برعکس، نظام یکپارچه ایل، قالب سلسله مراتبی منبعث از ابتدایی‌ترین صورتهای پدرسالارانه را به خود می‌پذیرد.

۱۱۲- براساس فقره سابق‌الذکر، همه افراد ایل خود را از یک خانواده و یک ریشه و یک اصل می‌شمارند و پیوستگی‌ها به صورتی است که دوستیها منحصرأ از طریق خویشاوندی حاصل می‌شود و ارتباط خونی و قبیله‌ای مایه پیوند فرد یا کلیت بزرگتر و جامعتری، که موجودیت عشیرتی است، می‌گردد. این امر در تمامی ادوار تاریخی ایران نقش سیاسی بزرگی بازی کرده است و غالب حکمرانان برای حفظ مناسبات صحیح با ایل مورد نظر به انتخاب همسری از همان ایل پرداخته و در حقیقت، با به میان کشیدن پای زنان در معادله‌های اجتماعی - سیاسی، قدرت مرکزی و ملی را به کانون اقتدار محلی نزدیک کرده‌اند.

۱۲۲- تکیه بر اساطیر و افسانه‌ها اهمیت بسزایی دارد، و از آنجا که کوهنشین باید برای ارائه قهرمانیها و دلاوریهای خود الگو و اسوه حسنه‌ای در برابرچشم داشته باشد، سازش و پردازش داستان‌های حماسی و نقل آنها در مجامع مختلف مذهبی و ملی مجاز و معمول است. فرزندان کوهسار، که طبعی پرشور و سری پر سودا دارند، طبعاً نمونه‌های مقبول زندگانی پرزحمت خود را از میان شجاعان تاریخ وطن و حتی منطقه

خود برمی‌گزینند و با یادآوری مستمر حکایات قهرمانانه آنان یادشان را در اذهان نسلها زنده نگه می‌دارند.

۲-۱۳. مرد در جامعه عشایری از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و با اینکه بار عظیم مسئولیتها بر دوش زنان است که گوسفندان را می‌دوشند، شیر را به مواد مختلف لبنی تبدیل می‌کنند، پشم را می‌ریسند و البسه و پوشاک متعدد و نیز گلیم و جاجیم و چادر از آن می‌بافند، غذا می‌پزند، احشام بیمار را تیمار می‌کنند، به هنگام کوچ و حرکتهای جمعی بخش مهمی از وسایل ساده زندگی را بر سر و دوش می‌کشند، و در نهایت، دیگر امور مکلف جامعه نسوان را در نظام‌های ستی بر عهده دارند؛ باز مقام برتر از آن مرد است و فرهنگ عشایری مرد را صاحب اختیار تام خانواده و مسئول مستقیم و اساسی سرنوشت آن و تصمیم گیرنده متکی به خود در مهام امور می‌شناسد و به همین ملاحظات تأمین آسایش او را بر هر امر دیگری مقدم می‌داند.

۲-۱۴. اطلاعات تجربی بهداشتی و پزشکی عشایری در حدی است که غالباً آنان را از مراجعات روزمره به مراکز ساکن اطراف بی‌نیاز نگاه می‌دارد. زنان و مردان ایل نه تنها آگاهی‌های مطمئنی از انواع گیاهان و داروهای محلی دارند بلکه در موارد مختلف شکسته‌بندی و زخم‌بندی و درمان بیماریهای بومی و عمومی را بر عهده می‌گیرند و معلومات تجربی و عملی و مفید خود را در خدمت جامعه و داراییهای اساسی آن (احشام و اغنام) قرار می‌دهند.

۲-۱۵. بر روی هم، جامعه عشایری را می‌توان در چارچوبه فرهنگی خاص خود مستقل شمرد. اخلاقیات آنان مبتنی بر تجارب عینی و عملی زندگی است، و به همین صورت از احشا و زواید بیگانه است. آنچه به درد یک زندگی سالم و آبرومند می‌خورد، جایی در نظام فکری مسدود کوه‌نشینی به خود اختصاص می‌دهد و آنچه از این مقوله مبرا است اعتبار و ثباتی به دست نمی‌آورد. به همین دلیل، در اقبال به معتقدات مذهبی نیز به جنبه‌های عملی آن در زندگانی پر تحرک خود بیشتر توجه دارند و زمینه‌های ذهنی و نظری عارفانه و سیر و سلوک و عبادات زاهدانه نقش کمتری در

میانشان ایفاء می‌کند. در مجموع، پیران طریق و مرشدان راه، به جهت نزدیکی بیشتر خود با ساده دلان کوهستانی، به نسبت پیشوایان مذهبی و مشایخ مساجد و معابد جای بیشتری به خود اختصاص می‌دهند و تسامح و تساهل اخلاقی اهمیت چشمگیری در افکار و اعمال و کردارهای روزمره آنان کسب می‌کند. رواج انواعی از توت‌ها و تابوها جزو لاینفک زندگی است، مهر تأیید قرون و هزاره را بر چهره دارند.

۱۶-۲. اگر مقصد نهایی عناصر و عوامل فعال فرهنگی را در سه قالب «رشد فردی»، «تربیت اجتماعی» و «آموزش حرفه‌ای» یا «آماده سازی فرد برای قبول مسئولیت‌های اجتماعی» قرار دهیم، بدیهی است که حوزه عمل و نیز میزان کارکرد آنها بهتر روشن می‌شود. فرد عشایری باید انسانی قوی، نیرومند؛ توانا، جنگجو و دلاور بار آید تا همانند صخره‌های کوهستانها در برابر برف و باران و باد و سرما و گرما و خستگی و گرسنگی و پدیده‌های ناموافق دیگر محیط قدرت پایداری و قوت ماندگاری پیدا کند؛ و از طرفی، جامعه خود را به راستی بشناسد و راههای سازگاری با آن را تشخیص دهد؛ به علاوه، در چارچوب مقررات و موازینی جای گیرد که حدود تکالیف و اختیارات او را روشن می‌گرداند و بر عضو قبیله و قوم بودن او مهر تأیید می‌زند؛ بدین ملاحظات، فرهنگ پویای عشایری با در دسترس قرار دادن کلیه عناصر تأثیرگذار بر شرایط رشد و بلوغ و مسئولیت‌پذیری فرد، او را انسانی طبیعی، واقع‌گرا، منطقی و عملی بار می‌آورد. درست است که بی‌دفاعی انسان کوه‌نشین در برابر بسیاری از پدیده‌های متخالف چون بیماریها، سیلها، طوفان‌های تند و شدید طاق فرسا، جمع زیادی را به ناگهان از میان می‌برد، ولی بی‌گمان آنها که می‌مانند (غالباً از میان تعداد کثیر فرزندان هر خانواده نیمی از آنها به دلایل مختلف، پیش از رسیدن به سن بلوغ از میان می‌روند) مردمی خوش قامت و با استقامت و سخت برومندند، ناملایمات چهره با صلابتی بدانها می‌دهد که به آسانی شدايد را می‌پذیرند و مواجهه دائمی با مشکلات را در شمار توفیقات و یا واجبات روزمره قلمداد می‌کنند، برای دوستان پناه‌اند و جهت دشمنان هراس‌انگیز، در محبت ثابت قدمند و در طاعت از مهتران قوم یکرو و متفق. سوارکارانی خوب، تیراندازانی ماهر، سربازانی دلاور، و پاسدارانی

هوشیار از مرزهای قومی و قبیله‌ای و ملی‌اند. جوانمردی و بخشندگی و رافتشان عموماً تا حدی است که حتی دشمنانی را هم که بدانها پناه می‌برند در حمایت می‌گیرند و در عمق فقر و تهیدستی نیز بلند نظری و مهمان نوازی و گشاده دستی را فراموش نمی‌کنند.

ب - اهمیت‌های سیاسی

برای ایل نشینان زندگی فردی و به حساب امروز «مجرد زیستن» و «انزوای روشنفکرانه» را پذیرفتن تقریباً غیرممکن است. از این رو، حیات گروهی دارند و در قوالب کوچک و بزرگ (خانواده یا سیاه چادر + دودمان، تیره + طایفه + ایل) از روح جمعی خاص خود برخوردار می‌شوند. از این نظر و بخصوص با اعتنا به تربیت‌های رزمی و ماجراجویانه دائمی، که وصف‌الحال عادی کوه‌نشینان است، در هر جا که جمعیت عشایری وجود داشته باشد؛ به طور بالقوه و بالفعل قوای فعالی هم هست که مستعد و متتهز حرکت‌های نظامی و سیاسی سریع است.

موقع و مقام سیاسی عشایر ایران، با اتکا به عوامل فرهنگی، تربیتی، اجتماعی و اقتصادی حیات ایلی، طوری است که در کشمکش‌های تاریخی کشور، تا آغاز سده بیستم میلادی همیشه وزنه سنگین و تعیین کننده‌ای بوده‌اند و این وضع بیشتر مدیون خصایصی است که از شاکله‌های حیات فردی و جمعی کوه‌نشینان مایه می‌گیرد.

(۱) نقش وضع طبیعی کوه نشینان

۱-۱- استقرار در مناطق کوهستانی و قلل بلندی که حصر بدانهاست.

۱-۲- برخورداری از اطلاعات محلی و منطقه‌ای و خاصه شناخت گذرگاه‌های

حساس بومی.

۱-۳- صعوبت ارتباطات و نقل و انتقالات پشتیبانی نیروهای خارجی (اعزام افراد و

مهمات جنگی و تامین غذای آنها)

۱-۴- وجود برفهای سنگین و بادهای تند و سهمگین و دیگر شدایدی که همدم

دائمی ایل نشینان است و برای غیر آنها، به ویژه در درازمدت، طاقت فرسات.

۱-۵. فقدان زمین زراعی کافی برای اعاشه درازمدت نیروهای مهاجم.

(۲) تأثیر وضع قریبیتی کوه نشینان

- ۱-۲. اینان از آنجا که عموماً با مضایق مداوم مواجه اند قوی و پرقوت و با استقامت‌اند.
- ۲-۲. مبارزه دائمی با مخاطرات طبیعی (شداید محیط) و حیوانی (وحوش) و انسانی (مهاجمان) آنان را جنگجو و ستیزه گر بار می‌آورد، به نحوی که در سبق ایام فرد عشایری در عرصه‌های جنگی تنها نیاز به حضور در جبهه داشت و به تعبیر دیگر، فقط پوشیدن لباس نظامی و شنیدن غریو طبل جنگ او را به آمادگی و مبارزه می‌کشاند.
- ۳-۲. انضباط‌پذیری ایلاتی و اصغای بی‌گفتگوی اوامر فرماندهان. بدین‌سان، کوه‌نشین در پناه درفش خودی تا آخرین نفس می‌جنگید و راهی جز آن نمی‌شناخت. اغتشاش عمده‌ای که در نظام سربازگیری ایران از زمان عباس میرزای قاجار، به وجود آمد به طوری روال نامناسب نظامی جدید غربی را معمول ساخت و بخشی از نیروهای جنگاور عشایری را تابع امر و نهی فرماندهان بیگانه و غیریایی کرد که از آن به بعد، می‌توان گفت که وفاداری ایلات به فرماندهان محلی خود از میان رفت و مدتها طول کشید تا احترام به پرچم و پیوستگی به واحد اجتماعی بزرگتر و بالاتر (کشور و ملت) جای آن را بگیرد. این امر را یکی از علل اساسی ناکارآمدی ارتش ایران در برابر دشمنان شمرده‌اند.
- ۴-۲. حفظ نظام سلسله مراتبی ایلی (کدخدا، کلانتر، خان، ایلخان^۱) که به صورتی در همه ادوار حیات عشایری وجود داشته، موجب وحدت و یکپارچگی آنان بوده و اعضای یک ایل را به صورت روح و اراده‌ای واحد معرفی کرده است.

(۳) وضع اجتماعی کوه نشینان

- ۱-۳. علی‌العموم جمعیت عشایر روز افزون بوده و به نسبت توالد و تناسل شهری از رشد بیشتری برخوردار داشته است.

۱- ایلخان در یکی دو قرن اخیر معنای اصیل تاریخی خود را که را «مطیع‌خان»، یعنی خان بزرگ است، از دست داده است.

۲-۳- در حالی که مهاجرت از مناطق ساکن (شهر و روستا) به عشایر هیچگاه انجام نمی گرفته بر عکس این مهاجرت از کوه و کوهستان به مراکز همجوار همواره و به صورت دائمی تحقق می پذیرفته است.

۳-۳- همچنین است هجوم های تاریخی که منظمأ از بلندیها به سوی پستیها جاری می شده است.

۴-۳- تعلقات عمومی و اجتماعی ساکنان جبال، به نسبت دیگران، بسیار کمتر است و لابد گسستن از علایق خانوادگی و روی آوری به عرصه های ماجراجویانه دلایل موجه تری دارد. این نوع دلبستگی ها که منشاء تعلیماتی و اکتسابی دارد بالطبع در محیط هایی که زمینه رشد و بروز آنها کمتر است، مجال موسعی برای نشو و نما پیدا نمی کند و خواه ناخواه نیروهای فردی و گروهی را مستعد جولان در عرصه های دیگر می گرداند.

۴) نقایح وضع اقتصادی کوه نشینان

۴-۱- چون اقتصاد عشایری بسیار محدود و در اساس تنگ مایه و فقیرانه است به حقیقت همیشه همان شکل و روال ما قبل تاریخی خود را دارد، بنابراین کوه نشین به راحتی از آنچه که دارد دست می شوید و به طمع غالب چیزهایی که ندارد (و محتملاً دیگران دارند) تن به مشقت می دهد.

۴-۲- هجوم هایی که به هوای کسب غنیمت و منفعت از سوی مردم مناطق ساکن به صوب ایلات انجام شده باشد، نادر و در حکم معدود است. هجوم های غیرعشایری غالباً جنبه سیاسی داشته و غرض اساسی هم تمکین ظاهری سران ایل به نظام ثابت و دولت مرکزی بوده و در واقع به صورت نوعی «دفع دخل مقدر» شناخته شده است. به عبارت دیگر، کوه نشینان هیچ گاه چیزهای مهمی نداشته اند که مشوق دیگران برای تصاحب آنها باشد و آنچه هم بوده به زحمت گرفتن و نگاه داشتن نمی ارزیده است!

۴-۳- زندگی شبانکارگی، بدون هیاهو و هیجان نمی گذرد و نمی توان هم بگذرد. مردمی که بطور دائم در مبارزه با عوامل پیش بینی شده و پیش بینی نشده طبیعی و

غیره‌اند، اگر هر آینه به حال خود واگذار شوند، به جان هم می‌افتند و ناچار به ایراد زیان، و ایجاد خسران می‌گردند. استعداهای حادثه آفرینی ناگزیر باید به جانب عناصر غیرایلی و یا حتی ایلات صاحب نام و اعتبار مجاور هدایت شود تا هم از برخوردهای درون ایلی جلوگیری گردد و هم افتخارات و غنائیم تازه‌ای به دست آید. این رمزی است که قدرتمندان برخاسته از ایلات همیشه بدان توجه داشته‌اند و با علم کردن خصومت‌های کهنه و نو، نیروهای سرگردان و بی هدف شبانی را برای تحقق اهداف خویش هماهنگ گردانیده‌اند.

۵) تشکل سیاسی و یکپارچه کوه نشینان

۱-۵ در ایل نقطه مرکزی استقرار و کانون محوری و عمده قدرت رئیس ایل است که در واقع جایگاه سستی سرپرست خانواده گسترده و منصب رئیس سستی و دودمانی همگانی را پیدا کرده است. کسب جایگاه و مقام او برای عناصر غیرایلی و یا حتی افراد دیگر ایل غیرممکن است و کمابیش از همان ساز و کارهای نهادینه شده‌ای استفاده می‌کنند که در حیات «ویس پت»های کهن آریایی و «شاه»های کوچک، معمول و مجری بوده است. بدین قرار، رئیس ایل جامع همه مقامات و امتیازات سیاسی، نظامی، قضایی، قانونگذاری و گاه دینی است که علی القاعده در جوامع ثابت بر عهده سازمانها و نهادهای فعال اجرایی متعدد قرار داده شده است.

۲-۵ فرد ایلی در مقام مقایسه خود را همانند کارگران کندوهای زنبور عسل می‌داند که موظف است کار کند و حیات ملکه و یا یک تن را، که «رئیس» قوم تلقی می‌شود، تامین نماید. او به طور تجربی تشخیص داده است که بقاء و دوام حیات شخصی و خانوادگی در ضمان استمرار موجودیت کسی است که در جایگاه رهبری ایل قرار گرفته و تجلی کالبد یکپارچه و وحدت اراده و موجودیت عام آن را به عهده گرفته است.

۳-۵ شاید چیزی که بیش از همه بر یگانگی ایل و عناصر مرکب آن تأثیر می‌گذارد، وحدت خونی آنان است. بی‌گمان پیوستگی مظاهر حیاتی متعدد دیگر مانند زبان،

مذهب، عادات و سوم، شیوه‌های معاش و مانده‌های آنها، نکاتی است که پس از کسب عنصر کلیدی اولیه به کار می‌آید و برای تحکیم پایه‌های قدرتی نظام ایلی جایگاه درست خود را می‌یابد.

۴۵- قدرت سیاسی ایل ناشی از توان نظامی آن است و آن نیز به نوبه خود از وحدت فرماندهی و نظام تابعیت محض سرچشمه می‌گیرد. در حیات عشایری چون و چرا در تصمیم‌های رئیس ایل جای مهمی ندارد. انضباط شرط اساسی بقاست و به طور مرتب در همه اجزای حیات روزمره کوه نشینان تجربه و تمرین می‌شود.

۵۵- قوه سیاسی ایل در بدو امر برای این به کار می‌آید که ضامن موجودیت و منافع عمومی باشد، پیوستگی و وحدت همه اجزا را با نهاد حاکم حفظ کند و آن گاه در معادله‌های اساسی و عمده کشوری جایگاه ایل را به درستی تعیین و تثبیت نماید. این تعاملات با قدرت مرکزی ایران همیشه مشخص سازنده حدود دخالتهای فرمانروای کل مملکت در امور منطقه و چگونگی واگذاری امتیازهای همان مقام و نهاد فراگیر برای نگرانی از مرزهای کشور، حفظ مصالح ملی و ایجاد توازن در نظام یکپارچه داخلی بوده است.

قدرت‌های مرکزی ایران، به دلیل تجربه متمادی تاریخی، دریافته‌اند که جدال با مردم یکپارچه‌ای که چیزی برای از دست دادن ندارند و در پناه کوهها و صخره‌های بلند مآمنی استوار و تسخیر ناشدنی یافته‌اند، هرگز مقرون به صلاح و صرفه نیست. پس همان که بتوانند ایل را وادار به احترام به حقوق همسایگان سلیم و صبور خود گردانند و در مواقع لازم از نیروهای کارآمد آنها جهت قلع و قمع دشمنان و متعرضان داخلی و خارجی استفاده کنند، برایشان کافی بوده است. در حقیقت حدود داد و ستدها به طور سنتی تعریف شده و قواعد عملی و اجرایی خود را یافته بوده است.

۶۵- قدرت متمرکز عشایر از دیرباز به گونه‌ای در صحنه حیات سیاسی ایران جلوه‌گری کرده و وارد میدان عمل شده است که نه تنها اکثریت حکومت‌های ایران را شبانکارگان تشکیل داده‌اند، بلکه طولانی‌ترین عمر حکومتها نیز بدانان اختصاص یافته

است. شاید در جدول ذیل بتوان بطور خلاصه منشأ عشایری برخی از حکومت‌های مستقر در ایران را ذکر کرد :

- ۱- تشکیل دولت ماد (۷۱۲-۵۵۰ ق.م)
- ۲- تشکیل دولت هخامنشی یا ساسانیان منشأ شبانی و دامداری داشتند (۳۳۰-۵۵۰ ق.م)
- ۳- تشکیل دولت اشکانی (۲۲۶م - ۲۵۰ ق.م)
- ۴- تشکیل دولت غزنوی (۳۷۵-۵۸۲ ه. ق)
- ۵- تشکیل دولت سلجوقی (۴۲۹-۷۰۰ ه. ق)
- ۶- تشکیل دولت خوارزمشاهی (۶۲۸-۴۷۰ ه. ق)
- ۷- تشکیل دولت ایلخانی (۷۳۶-۶۵۴ ه. ق)
- ۸- تشکیل دولت قراقویونلو (۸۷۴-۷۸۰ ه. ق)
- ۹- تشکیل دولت آق قویونلو (۹۰۷-۷۸۰ ه. ق)
- ۱۰- تشکیل دولت صفوی (۱۱۴۸-۹۰۷ ه. ق)
- ۱۱- تشکیل دولت افشاری (۱۱۶۰-۱۱۴۸ ه. ق)
- ۱۲- تشکیل دولت زندی (۱۲۰۹-۱۱۶۳ ه. ق)
- ۱۳- تشکیل دولت قاجاری (۱۳۴۴-۱۲۱۰ ه. ق)

و اینها البته بدان شرط است که تاریخ نگاران سلسله‌های دیگری چون آل بویه، آل زیار و تیموریان و گروه‌های کوچک و بزرگ متعددی را که همزمان با یکدیگر در اقصی نقاط ایران حکومت کرده‌اند و بطور عمده تکیه بر جمعیت‌های مهاجم و مبارز عشایری ایرانی و انیرانی داشته‌اند، از ایلات متوطن شمارند. به صورت تقریبی می‌توان ادعا کرد که بیش از $\frac{2}{3}$ حکومت‌های مستقر شده در ایران و نزدیک به هشتاد درصد طول ادوار حکمرانی کشور در اختیار جماعات ایلاتی قرار داشته و به عبارت دیگر غلبه سیاسی - نظامی تام کوه را بر دشت، و حیات متحرک را بر حیات ساکن شکل و واقعیت داده است!

۷-۵- در ارتباط با فقره پیشین، ظرفیت بالقوه و بالفعل حکومت ساز و حکومتگر

عشایر ایران موجب می‌شد که رؤسای ایلات نه تنها قدرتهای محلی را در منطقه مربوط به ایل و یا صفحات مجاور آن تحت تأثیر اراده خویش داشته باشند بلکه سهم عمده‌ای از ظرفیت حکمرانی را در کل کشور به خود اختصاص دهند. برجستگان و نخبگان شهری ایران (اشراف اهل قلم) به طور معمول امور اداری و دیوانی را در اختیار می‌گرفتند و اشراف اهل سیف هم غالباً از میان رؤسای ایلات و شمشیرزنان داخلی و خارجی برگزیده می‌شدند.

۵۵- با ذکر تمامی مراتبی که رفت، اقتدار سیاسی ایلات را با دانش سیاسی، بینش سیاسی و بلوغ سیاسی ضروری در مملکتداری که ناشی از کارکرد منظم (سیستمیک) تدابیر است ممزوج نباید کرد. برجستگان عشایری، مادام که کار به شمشیر حواله می‌شد، در پیشبرد اهداف موفق بودند ولی آن گاه که مسئولیت اداره امور کشور مطرح می‌گشت، ناگزیر به جانب دیوانیان و اهل قلم، که نماینده فرهنگ پیشرفته شهری محسوب می‌شدند، روی می‌آوردند.

ج) اهمیت اقتصادی

کوه‌نشینان نه فقط به ملاحظات سیاسی و انسانی، از اصیل‌ترین ایرانیان و ساکنان این سرزمین تلقی می‌شوند بلکه به رعایت امور اقتصادی و موازین عمومی تاریخی نیز بیشترین شباهت را به اسلاف کهن آریایی خود دارند؛ همان‌گونه که از دیدگاههای فرهنگی هم دست نخورده‌ترین و سالمترین قشرهای اجتماعی ایران را تشکیل می‌دهند. اقتصاد عشایری نه تنها مرحله بدوی اقتصاد کالایی را دارد بلکه نوعاً هم مجموعه نیازهای ابتدایی زندگانی را در برمی‌گیرد و در ساده‌ترین تحلیل‌ها به صورت شیوه‌ای از خودکفایی است که در برآیند سه عنصر نوعی «خواسته یا دارایی، میزان و شیوه تولید و نحوه توزیع آن»، از اصول تعیین شده و سنتی ثابتی پیروی می‌کند.

۱) نوع دارایی عشایری: از آنجا که در دوره‌های تاریخی جمع‌قابل توجهی از ایرانیان در مناطق ثابت ده و شهر ساکن و مقیم بوده‌اند و بالطبع بخش مهمی از زمین‌های قابل استفاده را نیز به صورت کشتزارها و مزارع در اختیار گرفته‌اند، لامحاله صنعت دامداری

برای مردمی که در این فصل مورد نظر است، به تربیت گوسفند و بز نضج و رونق گرفته است. این دو حیوان به راحتی می‌توانند ارتفاعات صعب را در زیر پا قرار دهند و از منابع طبیعی و مناطق کوهستانی استفاده نمایند. در دوره‌های تاریخی پرورش گاو و چهار پایان دیگری نظیر خر و استر و مادیان و اسب به صورت محدود و محدود انجام می‌شود و برای بهره برداریهای زراعی و یا حمل و نقل مورد اعتنا قرار می‌گیرد. در ادوار متأخر اتکای انسان عشایری منحصر به تکثیر دو حیوان اصلی گوسفند و بز بوده است که می‌توانند در گله‌های بزرگ نگاهداری شوند و به سهولت مراتع ناهموار را پیمایند. میزان غذایی که مورد استفاده آنهاست طبیعتاً محدودتر است و تهیه آن نیز به وسیله حیوان سبک رو و تیزپا آسانتر انجام می‌گیرد. به علاوه تجربه‌های عملی نظام شبنی حکم می‌کند که میزان اتلاف دام را نیز در مواقع دشواری کمتر کنند و از لطافت گوشت، شیر و سایر اجزای دام بهره بیشتری برند.

۲) مقدار و نوع تولید: تولیدات عشایری را به دو دسته مواد خام و ساخته شده می‌توان تقسیم کرد:

۱-۲. آنچه مواد خام اقتصاد عشایری را تشکیل می‌دهد شیر، پشم، موی، گوشت و دیگر چیزهایی است که بلاواسطه از حیوان به دست می‌آید و غالباً وزن و وضع ثابتی دارد. گفتنی است که عشایر هیچ چیز دام را به دور نمی‌اندازند و از همه اجزای وجود آن به قاعده مقبول بهره بر می‌گیرند.

۲-۲. تولیدات صنعتی عشایری نیز به گونه‌ای است که به سرمایه‌گذاری و تخصص‌های پیچیده نیاز ندارد و به سهولت از تغییر شکل مواد خامی حاصل می‌شود که در درجه اول با دخالت دست انجام می‌گیرد و در مرتبه دوم احتیاجات عمده ابتدایی زیستی خود ایل نشینان را بر آورده می‌کند. از آنجا که مناسبات اقتصادی آنان با خودیها و یا ساکنان مناطق همجوار به صورت کالا - کالا انجام می‌گیرد، احیاناً بخشی از تولیدات نیز به کار مبادله‌های کوچک تجاری می‌آید.

سهم پایه‌ای تولیدات بر شیر متکی است که به فرآورده‌های متعددی چون کره،

سرشیر، ماست، روغن، پنیر، کشک، دوغ و دیگر مواد لبنی تبدیل می‌شود و چون ذخیره‌سازی طولانی آنها دشوار است، ناگزیر به طور روزمره به مصرف حوایج خانواده‌ها می‌رسد بخش دیگری نیز که موجب اساسی رونق حیات عشایری است، فروش دام به طور زنده و نیز بهره‌گیری از پشم، پوست، موی و دیگر اجزای وجود دامی است که به صور مختلف تن پوش (جوراب، شال، کلاه، پیراهن، قبا و ...)، چادر (سیاه چادرها)، فرش (گلیم، نمد، خرسک، جاجیم، قالی) و مانندهای آنها در می‌آید.

مقدار تولیدات دامی علی‌الرسم از مقادیر ثابتی پیروی می‌کند و جز در مواقع بیماری‌های شدید مواشی و یا قحط سالیها و حوادث غیرمترقب (سیل، لطمات جانوران موذی، هجوم دشمنان دور و نزدیک، اجحافات حکومت‌های محلی و مرکزی و...) حدود معاش ساده و پرزحمت و بی‌رونق عشایری را آشکارنگاه می‌دارد.

۳) نحوه توزیع: محدودیت‌های مختلف طبیعی و اجتماعی چنان برخورد روشنی با کل نظام حیاتی ایلات دارد که خصصیه‌های تکاثری را در آن راهی نمی‌ماند و به تبع پیدایش قطب‌های مسلط سرمایه‌دار و یا زیر سلطه (پرولتر) را ناممکن می‌گرداند. این اختصاصات قسمتی انسانی است، بدان معنی که:

- تخصص‌های پیچیده وجود ندارد و دعوی اولویت یا ارجحیتی مسموع نمی‌شود.
- فرد بیکاره نمی‌تواند وجود داشته باشد و همگان باید الزاماً در هر مرحله‌ای از عمر به خدمتی فراخور توان شخصی و نیاز گروهی مشغول باشند.
برخلاف الزامات حیات ساکن، در مجموعه تحرکات عشایری فرد به تنهایی و استقلال نمی‌تواند زندگی کند و ناچار است که در قالب خانوار (چادر) حیات اقتصادی فعال داشته باشد.

- فرد غریب و غیرعشایری نمی‌تواند در میان ایل زندگی ثمر بخش و فعال اقتصادی داشته باشد.

- سرمایه‌گذاری در خارج از نظام جاری و مشخص ایلی وجود ندارد: «حشم داری تنها برای کسانی مقرون به صرفه است که فرضاً مرد خانوار گوسفندها را بچرانند، زن

خانوار همانها را بدو شد، پسر خانوار به بره‌ها و برغاله‌ها برسد و دختر خانواده به کار تبدیل مواد لبنی پردازد. اجیر کردن افراد برای انجام هر یک از مراحل حیات ایلی نه امکان پذیر است و نه در صلاح و صرفه!^۱

- فضای حیاتی هر کس مشخص است و به همان نحو جو فعالیت‌های اقتصادی او، بنابراین دخل و خرجها هم باید به گونه‌ای منظم باشد که اجحافی بر دیگران نشود. در میان ایلات، به طور عام، نه سرمایه‌دار بزرگ می‌توان یافت و نه آن کس را که هیچ نداشته باشد جستجو توان کرد. مفهوم دیگری از ضرب‌المثل مشهور فارسی «هر که بامش بیش برفش بیشتر» مصداق واقعی دارد؛ تلفات دامی و خسارات مالی حشم‌داران عمده به نحوی است که میانه‌گزینی را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌گرداند.

در مجموع، ایل انضباط اقتصادی خود را بر مبنای نوعی تساوی در فقر، که وجه بارز حیات کوه‌نشینان است، حفظ می‌کند. محدودیت‌های فرهنگ و دید و آرمانهای زندگی بدوی نیز اجازه نمی‌دهد که ثروت به صورت «کنز» ذخیره شود و عرصه‌های کاملاً بدیعی (در خارج از فضای عمومی مالدار) برای عرصه داراییها و تعیین طلبیها به وجود آید. در خاتمه این بحث لازم است که به دو نکته دیگر نیز اشاراتی شود که یکی عبارت از خصوصیات عام ساکنان دشتهای داخلی ایران اعم از روستائیان و گله‌داران و شهریان است و دیگری نیز مناسبات تاریخی موجود در میان سه قشر اجتماعی مزبور که با نگاهی سریع در می‌گذریم.

الف) مناسبات تاریخی موجود میان شهریان و آنشهریگان (روستائیان و شبانکارگان)

این مناسبات از دیدگاه‌های متعددی قابل بررسی است چنانکه می‌توان گفت:

۱- نیروی کار و خون تازه (به صورت مهاجران جدید) از روستاها به شهرها روان است.

۲- مواد غذایی از روستاها به شهرها سرازیر می‌شود.

۳- سیطره سیاسی و نظامی عمدتاً از آن روستائیان و عشایر و ایلات است و البته متقابلاً:

۱- منقول از سخنان محمدعلی شاه به درباریان خود که از قول نادرشاه افشار ایراد کرده است.

- ۴- این مصنوعات شهری است که به ده و عشیره فرستاده می‌شود.
- ۵- ابتکار و خلاقیت دماغی شهری است که روستایی را مشغول و شیفته خود می‌گرداند.
- ۶- و باز استیلای معنوی و فکری شهریان است که از طریق کوشش‌های تحصیل کرده‌ها، عالمان، روحانیان، قانونگذاران، قضات، مصلحت‌اندیشان و مدیران مدبر ملک، روستاییان و کوه‌نشینان را در حیطه اراده و اداره خود نگاه می‌دارد.

ب) خصوصیات عام ساکنان دشتهای داخلی ایران

صرفنظر از خطه باریک کرانه‌های ساحلی دریای مازندران، برخی از اختصاصات عمومی فرهنگی ساکنان جنوبی البرز کمابیش چنین است:

- ۱- عرصه اساسی فعالیت‌های فرهنگی در فلات ایران به صورت گسترده به دست عناصر ایرانی بوده و در تحلیل نهائی خارجیان را جز مطاوعت راهی در پیش نبوده است.
- ۲- با توجه به قلت وسائل ارتباطی و صعوبت ارتباطات در میان سکنه محیط‌های زندگی انسانها بسته و عمدتاً به حصار فلات محدود بوده است.
- ۳- سوانح و اتفاقات بزرگ و غیر مترقب در محدوده حیات روستایی و عشیرتی معدود بوده و در مقیاس کشوری متعدد می‌شده است.
- ۴- در عرصه حوادث تاریخی، پیشامدها، هر قدر هم که کوچک بوده اند باز جایی برای ماندن در ذهنهای توده‌ها پیدا می‌کرده‌اند.
- ۵- در دریای عمیق و پهناور و ثابت فلات، چهره‌های نا آشنا و غریب بیگانه چون حباب بر آب فرو رفته و محو شده‌اند.
- ۶- و اما در عرصه تاریخ مردم ایران نه حادثه‌ها به فراموشی سپرده می‌شدند و نه چهره‌ها از یاد می‌رفتند و شاید بتوان گفت که کمتر ملتی به اندازه ایرانیان حافظه تاریخی و تاریخ شفاهی دارد و تلخی‌ها و تباهی‌های پیش آمده را در خاطره‌ها ثبت و نگهداری کرده است.
- ۷- مردم ایران به دلیل شداید بی‌شمار حیاتی و ضرورت مبرم پیدا کردن راه حل‌های

متنوع و متغیر، عموماً تیز هوش و زیرک و با ذکاوت‌اند و مبارزه جویی‌های دائمی عناصر متخالف نیز بالمال آنان را هوشیار و بیدار نگاه داشته است.

۸- سخاوت‌مندی و ایثار و از خود گذشتگی از صفات برجسته اخلاقی مردم است و بدون آنها غلبه بر مشکلات محال بوده است.

۹- بلندپروازی، نوجویی، کمال‌گرایی و فی‌الجمله ترقی‌خواهی با طبیعت متعالی و آرمانخواهانه مردم هماهنگی یافته است.

۱۰- حرکت‌های اجتماعی و تغییرات تاریخی کند و غالباً با توجه به استبداد داخلی و ضدمات خارجی بطئی بوده است.

۱۱- طبیعت اقلیمی ایران و محیط‌های زیستی روستایی و عشایری و شهری به گونه‌ای هماهنگ و در همه ابعاد، نقش تعیین‌کننده و جهت‌دهنده‌ای در شکل بخشی زندگی ملی داشته و روند حرکت‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌داده است.

۱۲- تغییر عادات و آداب و رسوم در خلال قرن‌ها و هزاره‌ها به کندی صورت می‌پذیرفته و در مجموع در مقایسه با نظامات سیاسی کشور از آسیب‌های دهر لطمه کمتری دیده است.

فصل چهارم

تأثیر موقع جغرافیایی

موقع جغرافیایی را به دو مفهوم مشخصات عرض جغرافیایی یا فاصله هر نقطه از خط استوا و نیز طول جغرافیایی آن نقطه با مکان دیگری که به عنوان مبدأ تعیین شده باشد تعریف کرده‌اند که به این صورت هر نقطه در شمال یا جنوب خط استوا و در شرق یا غرب مکان مورد نظر قرار گرفته است. درباره اهمیت و اعتبار و ویژگی‌های این دو مشخصه پیش از این سخن بسیار رفته است ولی وجه سومی که باید براین دو افزوده، نحوه استقرار جغرافیایی کشور از بعد ژئواستراتژیکی آن است که حائز بیشترین حد توجه از دیدگاه این بحث است. به عبارت دیگر ایران را باید در کنار همسایگان طبیعی و اجباریش شناخت و موقع جغرافیایی آن را نیز از دیدگاه انسانی و تمدنی و تاریخی و سوق الجیشی مربوط ارزیابی کرد.

ایران به ملاحظات جغرافیایی و آب و هوایی در منطقه‌ای از زمین قرار گرفته است که از دیرباز استقرار تمدن در آن امکان‌پذیر بوده است.^۱ بدین معنی که در پهنه فلات از باران‌های دائمی آسیب رسان خبری نیست، و همچنین خشکیها در چنان سطح و حد معقولی است که زندگانی زندگان اولیه را امکان‌پذیر گردانیده است. فصل‌های مشخص و جا افتاده و طبیعی که تغییرات آب و هوایی را می‌فهماند و آدمی را ناگزیر به درک محیط و جستجو برای یافتن راههای مقابله با گرما و سرما و متعارفی می‌کند. وجود آسمان‌های صاف و پاک و منزّه که ذهنها را فعال و متجسس می‌کند و افق‌های دید را روشن می‌گرداند، و به عبارت دیگر فرد آدمی را به وجود و حضور نظم ثابتی در جهان

۱- ر. ک: دکتر یوسف مجیدزاده، آغاز شهرنشینی در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸.

هستی آگاه می‌سازد و از روی حرکت‌های ستارگان توالی امور کاینات و خاصه سال و ماه و هفته و روز و تقسیم‌بندیهای دیگر ایام و ساعات را بدو می‌آموزاند. هستی کوههایی که به وقت ضرورت مأمنی تلقی می‌شوند و دشتهایی که با سبزی و خرمی گاه به گاه چشمها را خیره می‌کنند و لذت برخورداری از نعمتهای مختلفی را که در پوشش‌های گیاهی ارزانی بندگان خدا شده است، بدانها حالی می‌نمایند، و بر روی هم اعتدال نسبی هوا و برقرار ماندن تقریبی طول روزها و شبها که ثبات طبیعی را ایجاد می‌کند و یا انشعابات و گسل‌های کوهستانی که در هر یک از فواصل ارتفاعات و تپه‌هاورها موجود است و امکان استقرار جمعیت‌های مستقل و گذران بالنسبه بی‌درد سر و کم‌تراجم آنان را فراهم می‌گرداند. کمبود نسبی جانوران خرابکار و مهلک که بقای کم‌دفاع نسل‌های انسانی و حیات بی‌دغدغه آنان را میسر می‌سازد و دهها عامل اساسی دیگر، زمینه‌های زیست و پای‌گیری فرهنگ و پیدایش تمدن را در منطقه آسیای غربی و خاصه ایران عملی ساخته است. در جهت مخالف می‌توان ادعا کرد که فرضاً اگر:

- بارندگیها در سطحی بود که امروز در بسیاری از کشورهای غربی وجود دارد.
- پوشش‌های گیاهی به صورتی بود که مناطق جنگلی طبیعی انبوهی را شکل می‌داد.
- سرما و گرمای هوا به حدی بود که در قطبها یا مناطق استوایی دیده می‌شود.
- رودهای پر آب به گونه‌ای وجود داشت که در حوالی گنگ و سند و نظایر آنها به چشم می‌آید.

- غلظت ابرها طوری می‌شد که تشخیص آسمان و ستاره‌ها یا ایام و ساعات را به دشواری می‌کشانید.

- حیات وحش چنان غلظت می‌یافت که زندگی انسان اولیه و بی‌دفاع را به مخاطره می‌افکند ...

- سختی و نازایی زمین (به دلیل شوره زاری و یا کوهستانی بودن کامل) عرصه را بر رشد و نمو گیاه تنگ و متخدر می‌گردانید.

- و ...

ایران منطقه مستعدی برای حضور و بقای انسان و مهمتر از آن جوانه زنی فرهنگ و گسترش عمیق ریشه‌های مدنی نمی‌گردید. درست است که در دوره‌های تاریخی غلبه تدریجی آدمیان بر عناصر ناسازگار طبیعت تحقق یافته و به مرور تا امروز نقطه‌ای از جهان نیست که اثر تصرف دست و استیلای اندیشه انسانها را بر خود ندیده باشد، ولی نقشی که ممالک فرهنگ آفرین و تمدن زای خاورمیانه و بالاخص ایران در عرصه حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تاریخی جهانی داشته‌اند: به قدمت بشریت است و از اهمیت‌های اساسی آن نیز کم نشده است. سطحی‌ترین ملاحظات نشان می‌دهد که کلیه مناطق مختلف فلات از نوعی وحدت جغرافیایی خاص برخوردار است که همزمان و به طور عمده وحدت طبیعی و اقلیمی یکپارچه‌ای را نیز به همراه داشته است. ساکنان قدیم و جدید ملک نیز چنان به مرور زمان با امکانات و مقدورات و یا متاعب و مشکلات آن خو گرفته‌اند که در دوره‌های تاریخی وحدت فرهنگی و انسانی متمایز و مشخصی پیدا کرده‌اند. تلازم دائمی کنشها و واکنش‌های هماهنگ انسان ایرانی با طبیعت و اقلیم به توافق‌های زیستی و مدنی گسترده و پایدار و ژرفی انجامیده است که در مجموع، حیات تاریخی دشوار ساکنان این دیار را رقم می‌زند و به ارائه نقش و مسئولیت مهم و آگاهانه آنها در خلال هزاره‌ها تا امروز می‌رسد.

مبالغه نیست اگر بگوییم خصوصیات ژئوپلیتیکی ایران توان حرکتی و فعالیتی مخصوصی به ساکنان کشور داده است که ناگزیر بوده‌اند در هماره ایام «بیدار» و «مستول» زندگی کنند. خلاء قدرتی که بعد از انهدام حکومت‌های قدیمی بین‌النهرین و آسیای صغیر از حدود قرن‌های ششم و هفتم پیش از میلاد حاصل شد، موجب گردید که عنصر یا فرهنگ ایرانی بتواند جای تثبیت شده‌ای در عرصه حوادث علمی، عقلی، اجتماعی، سیاسی و مدنی منطقه کسب کند و نحوه رفتار منصفانه‌ای که در بیش از یک هزاره از آنان به ظهور رسید، مقامی برجسته در تبیین و تدبیر مقدرات منطقه به آنان واگذارد. این نقش مهم تاریخی که با خمیر مایه فرهنگی انسان ایرانی عجین است، حتی در دوره‌های بعد از اسلام نیز که ایران تا یک دو قرن شاخصیت سیاسی - نظامی محوری

نداشت، برقرار بود و هنوز هم گرانیگاه اساسی ترقی خواهی و تعالی طلبی و پیشرفت تلقی می‌شد. شاید بعد از تشکیل سلسله صفوی و تندرویهای شعارگونه سیاسی آنهاست که بتوان گفت تا یک اندازه نقش منطقه‌ای و حتی جهانی مهم و مؤثر ایران به نقشی ملی محدود شد و همراه با تحولات عظیمی که در عرصه‌های مختلف نظامی و اقتصادی و فرهنگی و علمی جهانیان حاصل گشت، چالشهای مختلفی را به عرصه آورد و اما در بخش‌های شرقی و جنوب شرقی فلات مناسبات مختلف ایران با دنیای هند و آریایی جنبه‌های مودت‌زای خود را حفظ کرده است و جدای از برخی تهاجمات تاریخی گاه و بی‌گاه، که از سوی ایران زمینیان و ایران مدارها به شبه قاره هند انجام گرفته، ایران بطور اصولی به عنوان کانون مهم قوت و قدرت مادی و معنوی و برادر بزرگ پشتیبان مواریث کهن همگان محسوب گشته است، به طوری که در خلال دو‌یست سال اخیر هم، که غرب سلطه استعماری ظالمانه‌ای بر منطقه داشت، باز چشم امید ساکنان دیار هند همیشه به سوی ایران بود و همواره انتظار آن را داشتند که کمک شایسته‌ای از این سوی برای نجات قطعی و حمایت مطمئن و حتمی آنها فرارسد.

سخن دیگری که باید افزود مناسبات فرهنگی - مدنی دیرپای ایران با منطقه ماوراءالنهر است که علی‌رغم هجومهای مکرر عناصر جدید نژادی ترک و مغول و تاتار و ازبک و ترکمن، سلطه اساسی معنوی با ایران بوده و این امر کمابیش تا پایان سده نوزدهم میلادی، که آغاز استیلای همه جانبه روسها بر آسیای میانه است، ادامه داشته است. تمایزاتی هم که بعدها تحقیقات اروپاییان بر آنها مبتنی شد و اختلافات مذهبی - نژادی، شیعی - سنی و تاجیک و ترک و نظایر آنها را مطرح ساخت، دست کم تا آغاز سده بیستم میلادی، محملی نداشت و جداسریهای مورد نظر محققان روسی و هم‌تایان غربی آنها عملاً جای مهمی در زمینه‌های عمیق روابط فرهنگی - مدنی به خود نمی‌دید. جهت‌گیری عمومی حوادث مختلف منطقه را باید منبعث از ضعف سیاسی - نظامی شرقیان و خاصه حکومت‌های ایرانی دانست که به دلایل مختلفی حاصل شده است؛ خلاصه کنیم که:

۱- ایران در بین دو منطقه عظیم جمعیتی شرق و غرب عالم قرار دارد و در همه تاریخ حیات خود نیز معبر تجارتي و سياحتي و حرکتی (قهرآمیز) ساکنان دو بخش آسیای مرکزی و شرقی از یک طرف و آسیای غربی و اروپا از طرف دیگر بوده است. اختلاطهای انسانی ناشی از هجومهای پر دوام دو قطب جمعیتی جهان قدیم و دنیای جدید بر کل حیات سیاسی ملت و رویدادهای کشور آثار پایداری باقی نهاده است.

۲- موقعیت جغرافیایی مزبور موجب شده است که ایرانیان از برکات تمدنهای بزرگ چین و هند و نیز مدنیت‌های بین النهرین و مصر و یونان و روم بی نصیب نمانند و در حقیقت در کنار فرهنگ ملی خود و همراه با نگاهداری و حفظ و مراقبت جنبه‌های مثبت و مؤثر و سودمند آن، از فضایل مادی و معنوی ملل راقیه نیز بهره جویند و هر آنچه را که قابل انطباق با وضع خویش می‌دیدند، جذب و جلب کنند.

۳- موقع خاص ارضی ایران به گونه‌ای است که این کشور را بر سه قاره آسیا و اروپا و افریقا مشرف و مسلط نگاه می‌دارد و آثار ژئوپلیتیکی ناشی از سلطه ناگزیر بر ابواب ارتباطی دیروز و امروز را هویدا می‌گرداند. به عبارت دیگر، در هماره تاریخ، حکومتی (اعم از ایرانی و بیگانه) که ایران را در اختیار می‌داشته، بر منطقه، استیلای محقق می‌یافته و اگر نه، عمر و اقامت گذرا پیدا می‌کرده و به تثبیت دیر پای سلطه خویش موفق نمی‌شده است.

۴- اشراف به آبهای گرم و آزاد خلیج فارس و اقیانوس هند راهگشای ارتباطات جهانی بوده و خیزشهای مکرر ایرانیان را برای نفوذ در اقصی بلاد شرقی و غربی گیتی امکان پذیر می‌گردانیده است.^۱

۵- تنوع اقلیمی و ارضی در پهنه وسیع نجد به گونه‌ای است که همه واحدهای دور و نزدیک، از کرانه‌های هم قدم هند تا کوههای قفقاز و از دجله تا جیحون، را مکمل طبیعی یکدیگر می‌گرداند و به صورت واحدی پیوسته و وابسته به اجزای خویش نشان می‌دهد.

۱- به تعبیر آلفونس دالبوکرک، ایران در خلیج فارس با در دست داشتن تنگه هرمز یکی از سه نقطه مهم مدنی و ارتباطی اصلی جهان را در اختیار دارد. دو نقطه دیگر بندر عدن و تنگه مالاکا شناخته شده‌اند که تا آغاز عصر انفجارات اتمی موقع خاصشان را حفظ کرده‌اند.

۶- تأثیرات انسانی - اجتماعی - اقتصادی فقره سابق الذکر به صورت اشکارا مناطق وسیع فلات را در پوشش سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی واحدی قرار داده و به تبع آن، وحدت استوار و متین و بی تزلزلی را در مجموعه متشکل ایران و شکل گیری همه جانبه اجزاء آن ارائه نموده است.

۷- موقع ایران طوری است که از یک سوء مهاجمان تنگدست و فقیر همسایه را، که در طول مرزهای شرقی و غربی پراکنده بودند به داخل کشور می کشانیده و از طرف دیگر به واسطه استقرار کشور در کنار مرزهای هند، که سرزمینی همیشه آباد و پر برکت محسوب می شده، متجاوزان مناطق دور دستی چون یونان و روم و مغولستان و اخلاف متعدد و مختلف آنان را به خود متوجه می ساخته است. همین امر باعث شده است که روحیات گریز از بیگانگان و آمادگی برای مبارزه علیه چهره های ناشناس یا دشمن، دائمی شود و در شمار خصلت های قومی و ملی ایرانیان درآید. افسانه های قدیم و جدید ایرانی و نیز ادبیات کهن این ملک انباشته از روایاتی است که دشمنی با هر بیگانه را طبیعی می شمارد و مبارزه با آنان را امری مسلم و موجه قلمداد می کند.

۸- شرایط جغرافیایی ایران زمینه ساز تمدنهای تلفیقی است و این خصیصه به طور مشابه در تمامی ادوار عمر ملت ایران مجال ظهور و بروز پیدا نموده است. طبیعت کشور نیز همیشه به انجام این مهم کمک کرده است. غنای معدنی و گیاهی ایران و تنوع شرایط مختلف اقلیمی آن واسطه ای بوده تا تمدنهای متفاوت از هر کجا که منشاء می گرفته اند، بتوانند با حال و هوای مردم و مملکت سازگار شوند و مجال ماندگاری و تحول و تغیر و حتی تکامل بیشتری بیابند. بدیهی است که سهم اقتباس در تمدن و فرهنگ پر جاذبه و عمیق ایرانی هیچ گاه به حدی نبوده که بر اصالت و خلاقیت و ابتکار ملت لطمه وارد آورد و آثار بدیعی را که از دیرباز در زمینه های گوناگون هنری، ادبی، فلسفی، معماری و دیگر صور حیات پدید آمده است، تحت الشعاع قرار دهد. نمونه های تلفیقی تمدن ایرانی را در ساختمان کاخهای هخامنشیان روستر می بینیم:

«پرکردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم اگد بود، چوب سدر که استعمال

شده آن را از محلی آورده اند که کوه ...^۱ نامیده می‌شود، مردمان ایبرناری^۲ این چوب را آوردند، از مملکت بابل کروساوین (یونانی‌های آسیای صغیر) تا شوش آنها را آوردند. چوب میش مکن که در اینجا استعمال شده از گندار و ... طلایی که در اینجا به کار رفته از سارد و باختر آورده‌اند. سنگ لاجورد (سیرگرد) را از مملکت سغد آورده‌اند ...، نقره که استعمال شده از مصر است، تزیینات برجسته قصر از یون آورده شده، عاجی که به کار رفته از کوش، هند و رنج است، ستونهای مرمر که در اینجا به کار رفته از شهری است که آفرودی سیاس اوکی‌یی نام دارد و تا اینجا آمده، از آنجا اهالی یون و سارد آنها را آورده اند.^۳ اما پیدا است که هنرمندان ایرانی، تنها به اقتباس از ملل تابع دلخوش نبوده‌اند و خود تمامی دستاوردها و امکانات مفید آنها را به تناسب نیاز با هم ترکیب کرده و بناهای معظمی به وجود آورده‌اند که چون نیک بنگریم، من حیث المجموع، نه آشوری است، نه مصری و نه یونانی و نه در هیچ جای دیگری مشابه دارد، بلکه فقط ایرانی است. تناسبی که در ترکیب شیوه‌های مختلف به کار رفته و تصرفاتی که در اجزاء به عمل آمده، هرچه را که از پیشینیان بوده، زیباتر و ظریف‌تر و دلپسندتر کرده است. ایرانیان همیشه قابلیت‌های منحصر به فردی داشته‌اند و صاحب هنران ایران اختصاصات فرهنگی خود را در عرصه‌های متنوع ذوقیات و صنایع و هنرها چنان ابتکار آمیز و بدیع نشان داده اند که بر غنا و شکوه دستاوردهای فنی، علمی، ادبی و عقلی بشری بسیار افزوده شده است. به تعبیر آرتور اِبهام پوپ: «فرهنگ ایرانی هدیه دائمی ملت ایران به بشریت است».^۴

۹- ایران کلید اساسی تسلط بر منطقه مدنی خاورمیانه است. واقعیت این امر از مطالعه تاریخ سه هزار ساله اخیر ناحیه روشن می‌شود. قوم و قدرتی که حاکمیت سیاسی این کشور را در دست داشته، بی‌تردید بر عناصر و ارکان سازمانهای ارتباطی مسلط بوده و

۱- ظاهر آجیل لبنان است.

۲- مقصود ماورای فرات است: (پیرنیا، ایران باستان، ج ۶، ص ۱۶۰۵)

۳- از کتیبه داریوش، پیرنیا، ایران باستان، همان جا.

۴- آرتور اِبهام پوپ

اگر هر آینه در صدد اثبات اراده خود بر می آمده، اعمال نظر را چندان دشوار نمی یافته است. این نکته حتی درباره دسته های مهاجمی از ترک و تاتار نیز، که در طلب آب و دانه به هر سو می دویند و هر دری را می کویند، صادق است؛ چه وقتی که، به هر واسطه، ایران را تسخیر می کردند و بساط قدرت و کامرانی در آن می گسترده، آرام آرام تمکن قلب و توطن نفس می یافتند و حتی در میان ملل منطقه نیز جایگاهی ثابت و ماندنی زی خود ادعا می کردند. تا بدان جا که از حلب تا کاشغر در ملکشان قرار می گرفت.

پیشرفت صنعت و دانش فنی و تکنولوژی و به تبع آن همه تغییراتی که در ساخت و ترکیب قدرتها و دولت های جدید جهانی حاصل شده و بالضروره مناسبات سیاسی - نظامی تازه ای را عرضه کرده، نه تنها از اعتبار موقع ایران چیزی نکاسته بلکه اهمیت های اساسی و پایدار آن را هم صریحتر گردانیده است.

۱۰- نکته دیگر اینکه استقرار در ایران به گونه ای است که از دیدگاه اخلاقی جماعات مختلف انسانی را با یکدیگر به سازش و همخوانی می کشاند. به این ملاحظه، ایران را از قدیم به آسیای تشبیه کرده اند که هر چه در آن فرو ریزند نرم می شود و ناگزیر از تداخل و آمیزش با عنصر اصلی و توان غالب مستقر در کالبد فرهنگی مجموعه مردم ساکن در فلات می گردد. سهولت اختلاط و امتزاج با مردم ایران و نیز پذیرش عوامل پایدار ارزشی فرهنگ ایرانی به گونه ای است که حتی اقوام تشخص جوی بیگانه نیز پس از چندی به طوع و کره خود را ایرانی شمرده اند و خواه ناخواه در فضای حیات پر عمق و پر بار ملت ایران رنگ باخته اند. اجتماع ویژگی های ارزشی ایرانیان را به کاشیهای معرقی نیز تشبیه کرده اند که اجزای مرکبه، همانند ساکنان هر یک از مناطق مختلف، تمایزات خود را حفظ نموده اند. ولی در کل از هویت واحدی برخوردارند که در عین حفظ وجوه خاص هر کدام، کلیت یگانه و ممتازی را نشان می دهد. در حقیقت، بررسی مجموعه نظام فرهنگی - اجتماعی ایرانیان وجوه اساسی مشترک و پر برکت حیات ملی را جلوه می دهد که، همچون زبان فارسی، به رغم همه تداخلها و نفوذهای مرئی و نامرئی چارچوبه اصالتی صرف و نحوی خود را حفظ کرده است.

- لذا با اعتنا به موقع جغرافیایی کشور می‌توان استنتاج کرد که در ایران:
- ۱- ثبات اقتدار حکومت مرکزی امری الزامی است و ضرورت آن در حفظ نظامات حیاتی مردم و خاصه نفس دوام حیات و ماندگاری قومی آنان معلوم می‌شود.
 - ۲- ضعف حکومت مرکزی دشمنان خارجی را تحریض و آشوب‌های داخلی را تحریک کرده و تقارن نامیمون و نامبارک این دو، نقطه‌های عطف و دردناک تاریخ کشور را رقم زده است.
 - ۳- ساکنان همیشگی ملک در برابر دشمنان دائمی و تعرضات مستمر آنان به آب و خاک و میهن علاقه‌مند مانده‌اند و در ادوار دراز تاریخ، حتی با چنگ و دندان از میهن دفاع کرده‌اند.
 - ۴- ایرانیان همیشه نسبت به کار وطن و حفظ کلیت آن هوشیار و نگران و مواظب و حساس مانده‌اند و هیچگاه دوستی دشمنان مسلم آب و خاک خود را جدی نگرفته‌اند؛ پدیده‌ای که در برخی از حالات و اطوار اجتماعی می‌تواند به بیگانه‌گری مزمن تعبیر شود.
 - ۵- وجود فواصل بالنسبه طویل بین مناطق زیستی، فرهنگ‌های فرعی و محلی را بارور و متنوع گردانیده و به نوبه خود مایه غنای هرچه بیشتر ابواب گوناگون فرهنگ ملی شده است.
 - ۶- عناصر اساسی وحدت و پیوستگی ملی همانند دین، زبان، تاریخ، آداب، شعائر، رسوم و نظایر آنها علی‌الدوام پافشرده‌اند و نظام ارتباطی استوار و با استقامتی را که عامل اصلی بقای همه اجزا و آحاد فرهنگ و ملیت ایرانی است، با خود حفظ کرده‌اند.
 - ۷- نقش ایرانیان و فرهنگ و تمدن ایرانی در منطقه‌ای که از پامیر تا مدیترانه وسعت دارد، به صورت اطمینان بخش و فراگیر وجود داشته است و به رغم اختلافات کوچک و بزرگ درونی ساکنان این خطه وسیع، بخش مهمی از هویت پابرجای فرهنگی آنان را تشکیل داده است.
 - ۸- و با توجه به فقره پیشین، حضور قوی ایران در عرصه پیشامدهای سیاسی - نظامی

منطقه، نه تنها موجب تفرقه خاطر ملل و عناصر قومی مختلف نمی‌شده، بلکه مایه تأمین موجودیت و بقای حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با ثبات آنان نیز بوده است. عمق و وسعت جهان بینی ایرانی طوری است که مجالی برای ظهور نظر تنگی و بُخل و رفتارهای کودکانه باقی نمی‌گذارد.

ج - روابط مبتنی بر ادغام پذیری اجتماعی^۱

فصل اول - مفروضات

روابط اجتماعی بر مبنای ضرورت‌هایی حاصل می‌شود که در محیط‌زیست مشترک پدید می‌آید و تجربه و تکرار، فایده آنها را ثابت می‌کند؛ پس آن گاه در طول زمان از صافیهای متعدد تجربی می‌گذرد و بر اثر اصطکاک و تداخل با دیگر امور و پدیده‌های اجتماعی، مقررات، و قواعد ویژه‌ای می‌یابد؛ و وقتی که حدود اعتبار آن بر اساس دو امر تکلیف و اختیار مسلم گردید، جای مناسب خود را در چارچوبه یک تأسیس و نهاد خاص قراردادی بدست می‌آورد. بدیهی است که جلب نفع و دفع ضرر همواره از ضرورت‌های اساسی پیدایش، تحول، ماندگاری و یا زوال هر امر اجتماعی است و در درازمدت هم آن چیزی قابلیت دوام و بقا پیدا می‌کند که در سازگاری با امور واقع^۲ و نیازهای مختلف فردی، اجتماعی و تاریخی اثربخشی و کارآیی خود را نشان داده باشد.

جوامع هم ریشه و همخوان بر اثر شرایط ناشی از ادغام پذیری اجتماعی زودتر به تثبیت وضع خود موفق می‌شوند و به تأسیس نهادهای مختلف نظامی، سیاسی، تربیتی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، مذهبی، اخلاقی و غیره نایل می‌گردند. علی‌القاعده اختلاف‌های برخاسته از تضادها و تقابل‌های اقتصادی و اجتماعی مسیرهای سنجیده و عاقلانه‌ای را پیدا می‌کند و به مرور زمان، مناسبات ضروری را در بین:

- ۱- فرد با فرد.
- ۲- فرد با گروه اجتماعی (درون گروهی).
- ۳- گروه‌های اجتماعی با یکدیگر.
- ۴- گروه‌های اجتماعی با کل بزرگتری که به نام دولت و حکومت مسئولیت هماهنگی

همه آنها را بر عهده دارد.

بر اساس قواعد عمومی و قراردادهای اجتماعی مکتوب و یا نانوشته و اما جازم و لازم الاجرا برقرار می‌گردد. بدیهی است که جستجوی همه عوامل و علل کوچک و بزرگی که در تکوین هویت اجتماعی یک مجموعه انسانی مؤثرند کار دشواری است و مهمتر از آن درک اهمیت‌های زمانی و مکانی یک یا چندین موجب خاص و تفوق استثنایی آنها در برهه‌ای معین است که باز باید به نوبه خود مورد بررسی واقع شود. پیوستگی امور اجتماعی به یکدیگر نیز در زمره نکاتی است که تعیین حد و مرزها را دشوار می‌کند و بدهاتاً ضرورت به میان کشیدن عوامل مختلف محرک و حدود تأثیر و تأثر آنها را بر یکدیگر به تکرار می‌کشاند.

باری، عناصر دخیل در شکل‌یابی هویت اجتماعی را بدین نحوی توان خلاصه کرد:

۱- عوامل ناشی از قراردادهای اجتماعی (زبان، خط، عادات، آداب، رسوم، سنن، شعائر، اخلاقیات و دیگر وجوه فرهنگ عامه).

۲- عوامل ناشی از محیط‌زیست (منابع زمینی و زیرزمینی، پوشش‌های گیاهی و جنگلها).

۳- عوامل خارجی (همسایگان و دشمنان دور و نزدیک)

۴- عوامل ناشی از حرکتهای اجتماعی (تشکیل نهادهای خانواده، تربیتی و تعلیماتی، مذهبی، قانونگذاری، اقتصادی و فرهنگی و پیدایش قشرها و طبقات اجتماعی).

روشن است که تفکیک فقرات مزبور و دست کم برخی از وجوه نزدیک و مشابه آنها از یکدیگر، کار مشکلی است و نحوه تقسیم‌بندی‌های امور نیز در نزد محققان مختلف تفاوت دارد. با این همه، غرض عمده توضیح نحوه تشکل ملی مردمی است که هزارها سال تجربه مفید تاریخی را در پشت سر نهاده‌اند و هم از آغاز حضور مستمر و بلاانقطاع خود در عرصه فلات ایران، صاحب هویت و حیثیت یگانه‌ای بوده‌اند. اینک در باب نقش هر یک از عناصر دخیل در این بحث، توضیح مختصری داده می‌شود و پس از آن نهادهای اجتماعی و کارکرد تاریخی آنها مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱- عوامل ناشی از قراردادهای اجتماعی: شاید بتوان مجموعه مورد نظر را به عنوان میراث فرهنگی جامعه برشمرد که خمیر مایه دوام و قوام یک ملت و معرف همبستگی ملی آنهاست. مجموعه عادت و آداب و آرمانها و خواستها و سنتها و باورهای مشترک، فرهنگ ملی یک جامعه را تشکیل می دهد که به صورت های گوناگونی مانند ادبیات منظوم و منثور، مظاهر هنری و فرهنگ عامه تجلی پیدا می کند. نحوه انتقال آنها نیز سینه به سینه است و دست به دست از نسلی به نسل دیگر می گردد. به دلایل سنتی بودن جوامع ایرانی در جای خود اشاره شده است،^۱ و من باب ربط مقال، یادآوری می شود که حضور بیش از نود درصد ساکنان ملک در مناطق کوچک جمعیتی (روستایی و عشایری) و تابعیت الزامی آنان از نظام های حاکم بر محیط های زیست، و به خصوص غلبه آشکار بود و نبود آب، عرصه های مشابهی از حیات فعال را پدید آورده است. تعدد روستاها و فراوانی جمعیت غیرشهری ایران بالطبع فرهنگ غیرمکتوب و غیرشهری را در طول تاریخ متفوق نگاه داشته و با ملاحظه تعدیات مداوم بیگانگان بر کل موجودیت معنوی و مادی جوامع ایرانی، این گروه را که همیشه نسبت به اقلیت شهرنشین در اکثریت بوده اند، حافظ اساسی میراث های فرهنگی قرار داده است. با این همه، استواری عادات و آداب و رسوم ملی در صفحات وسیع فلات ایران به صورتی مقبول و متین و جا افتاده است که گذشت قرن ها و هزاره ها نیز تغییر کمی در آنها به وجود آورده و فی المثل اخلاقیات عمومی و عملی مبتنی بر بردباری، انسان دوستی، رابطه غیر تخریبی با عوامل خارجی، سازگاری با پیشامدها، تنوع طلبی و ترقی خواهی، پرهیز از خشونت، هدایتگری و مسئولیت پذیری اجتماعی، دلاوری، بخشندگی، جوانمردی، خوب سخن گویی، کرامت نفس، فداکاری، حجب و حیا، مهمان پذیری، بلندپروازی، احترام به بزرگان و بزرگترها، اطاعت از قدرتمندان و احیاناً عمله جور و نظایر آنها را به صورتی یکسان عرضه داشته است.

درست است که تا آغازهای سده بیستم میلادی، دلایل فرهنگی مقنعی برای برهم

۱- ر.ک: فصل روابط مبتنی بر شکل گیری تطابق اجتماعی با ملاحظه عوامل اقلیمی و جغرافیایی.

خوردن سنتهای محافظه کارانه جوامع باستانی و جابه جایی آنها به وسیله شتون و رسوم دیگر وجود نداشته، ولی پیشامدهای تلخ و مداوم سیاسی - نظامی و جابجایی قطبها و کانونهای قدرت داخلی نیز به هیچ صورت نتوانسته است که اساس نظامات موجود را برهم زند و متزلزل گرداند کما این که حتی با وجود چیرگی متمادی سیاسی اعراب و اقوام ترک و مغول و تاتار، می بینیم که زبان فارسی کماکان برقرار مانده و به عنوان یکی از مهمترین و فعال ترین واسطه های حفظ وحدت و موجودیت یکپارچه ساکنان این ملک شناخته شده است.

شاخصه های ممتاز هنرهای ایرانی چون شعر و شاعری، کاشی سازی، خطنگاری، کتابت، قالی بافی، موسیقی و ساختمان، اعتبار و هویت پا برجای خود را حفظ کرده اند و با وجود جزر و مدهای فراوان تاریخی، هر جا که فرصتی به دست آمده، به تجلی ذات ایرانی پرداخته اند.

۲- عوامل ناشی از محیط زیست: ایران را سرزمین تنوع خوانده اند و می توان افزود که مشاهده یگانگی های مشهود در زندگی اجتماعی ایرانیان، همان گونه که زیبایی تک درختان را می نمایاند، کثرت در عین وحدت سبزه زارها و جویباران را هم عرضه می کند. فراوانی عناصر گیاهی و تعدد محصولات مختلف باعث شده است که سفره ایرانیان رنگین، لباسهایشان متنوع و ذهنشان بارور و مشربشان نیز به همان روال گسترده باشد. اینکه شرایط زیستی جامعه ای بدان صورت اقتضا کند که همراه با اندیشه فعال و خوش بین، از انواع نعم الهی بهره وافی بردارد و فرضاً چند صد گونه خوراک متنوع یا ترشیجات متعدد و یا نانهای خوش خوراک و خوش طعم فراهم بیاورد، به همان حد حایز اهمیت است که غنای منابع زیرزمینی آن، همه گونه امکان ترقی و تعالی صنعتی را ایجاب می کند و به صورتی بنیادی کشور را مستعد تمدنی پیشرفته و فراگیر می گرداند. پراکندگی معادن ایران نیز به صورتی است که، مانند تعدد شرایط اقلیمی آن، موجب قوت و قدرت هر ناحیه از فلات می گردد و مجموعه مکمل و بالنسبه هماهنگی را برای صنعتی شدن کشور ارائه می دهد.

۳- عوامل خارجی: تجربه‌های مکرر نشان می‌دهد که مهاجمان تاریخی ایران، از هر سوی مرزها که شروع به تهاجم کرده اند، به سراسر آن تاخته‌اند و در حقیقت همان گاه که وحدت سیاسی کشور به خطر افتاده، وحدت ارضی آن نیز دستخوش مصیبت شده است. نیز مشخص است که حکومت‌های مستقر در ایران، حتی آنها که مشروعیت خود را به ضرب شمشیر کسب کرده‌اند، به مجرد تکیه بر او رنگ حکومت بی‌درنگ مسئولیت‌های ناشی از ایرانیان را متوجه شده‌اند و به محض شروع تهاجم خارجی بعدی، خود را مکلف به حفظ حدود و ثغور تاریخی کشور ایران شمرده‌اند. لامحاله، غمها و رنج‌های برخاسته از تجاوزات دشمنان و مشاهده کشتارهای فراوان آنان از فرزندان ملک، به همان صورت ایرانیان را به وحدت اجتماعی کشانیده که شادیا و سربلندی‌های ناشی از پیروزی‌های سپاهیان خودی در خلال رویارویی‌هایی که با قدرتهای دور و نزدیک پیدا کرده‌اند. درست است که تسخیر شهرها و مراکز عمده اقتصادی و سیاسی و نظامی اهداف اولیه هر قدرت متجاوز بوده است ولی بدان هنگام که مقاومت‌های اساسی درهم شکسته شده، تلاش برای نفوذ بخشی به قدرت جدید و ابلاغ حکم آن تا دورترین نقاط آغاز گردیده و به رغم پهناوری ملک هیچ نقطه‌ای از تعدی محفوظ نمانده است. به عبارت دیگر، کلیت موجودیتی ایران به خانه‌ای مانند شده است که تلاش زورمندان، حصر به گشادن دروازه آن بوده و آنگاه که به جبر و عنف، در به روی دولتمردان تازه باز شده، به ندرت نقطه مقاومتی در فضای داخلی ملک، جوانه زده است.

محملاً در تاریخ ایران هیچ عنصری به حد تجاوزات مستمر همسایگان طامع در پیوستگی صفوف اجتماعی و همبستگی دلها و روانها برای جلوگیری از تخاصم و حفظ موجودیت و اصالت ملت تاثیر نداشته است و حتی آنجا که تیغهای مبارزان خودی شکسته است و دشنه بیداد دشمنان پهلوهایی دلیران را خسته، به نوع دیگری زبان و قلم و فرهنگ عمومی و مردمی به یاری ملت برخاسته و از طریق نكوهش بدیها و ستایش قهرمانیها و یادآوری خوبیهای گذشته مجادله‌ای طولانی را برای بقا دامن زده است.

دواوین شعرای بزرگ پارسی گوی پر است از نصایحی که به قدرتمندان ستمگر می کنند و تعالیمی که به افتادگان مضطر می دهند، آن یک را آداب مردمی و ملکداری می آموزند و این دیگری را به پایداری و حفظ حیثیت و شرف و جوهر مردمی خویش فرا می خوانند و تحریض می کنند.

۴- عوامل ناشی از حرکت‌های مردمی: زمینه‌های تشکیل نهادهای اجتماعی را بیش از همه در ضرورتها برشمرده اند. نهاد، حسب تعریف مجموعه ای از تکالیف و اختیارات اجتماعی را شامل می شود که در عرصه مشترک زیست و در زمان معینی شکل می پذیرد و قواعد، شیوه‌های عمل، اثربخشی و کارایی خاص خود را برای تنظیم امور جامعه به دست می آورد. توافق اجتماعی برای تشکیل نهادها، تدوین مقررات لازم آنها و یافتن راههای ضمانت اجرایی شان از جمله اموری است که بر اثر حدوث یک سلسله اتفاقات ضروری و تکرار تجربی آنها حاصل می گردد و سازگاری اجزاء با بقای کل جامعه و حفظ منافع فردی و جمعی به اثبات می رسد.

بدیهی است که تفکیک مسئولیت نهادهای اجتماعی، به دلیل سروکار داشتن انسان با همه زمینه‌های موجودیتی خود در همه زمانها، کار دشواری است و تداخل امور آنها با یکدیگر خاصه در جوامع روبه رشد، امری مبرهن است، ولی تقسیم بندی نهادها به پایه و صورت یا زیرنا و روینا و سپردن نقش‌های اساسی تاریخی و همیشگی بدانها نیز دشوار است. به خصوص در جوامع شرقی که عمدتاً بر مدار اخلاق و مذهب، روابط خاص معنوی انسانی و حفظ شئون و احترامات فردی و خانوادگی و قبیله‌ای حرکت می کند و جز در مواقع بحرانهای ناشی از جنگها و قحطیها و حوادث غیرقابل پیش بینی، مادیات علی‌الظاهر نقش درجه دومی می یابد.

توجه انسان ایرانی به آخرت، همانند تلاش‌های متفکرانه او برای یافتن راز و رمز هستی، موجب شده است که نخستین افتخار ابدی شناسایی قادر متعال لم یزل و لایزال که نظام کل هستی به دست اوست، به وی تعلق گیرد. همچنین است برداشتهای اندیشمندانه ایرانیان درباره جهان دیگر و محاسبه ثواب و عقاب اعمال این جهانی در روز بازپسین،

گذشتن از پل چینوت (صراط) و نیل به بهشت آسمانی و یا سقوط در دوزخ سهمگین. به شهادت تاریخ، اقوام سامی اندیشه‌های متوجه به خالق کلّ عالم و سرای دیگر را از وقتی در عقاید مذهبی خود دخالت دادند که به یمن کشور گشایی‌های ایرانیان، با آنها روبه رو شدند و در ذیل عاطفت و عنایت و هدایت این قوم قرار گرفتند.^۱

نقش مذهب، به خصوص در حیات مردم ایران، گذشته از جنبه‌های اخلاقی، نقشی قانونگذار، تنظیم کننده امور، مسئول، حمایتگر، تمثیت بخش، تربیتی و ترفیخواهانه بوده است. روحانیون، از همان ابتدای حضور عناصر آریایی در ایران، در ردیف یکی از طبقات سه گانه «روحانیان»، «گله‌داران و کشاورزان» و «جنگاوران» جوامع خود منظور می‌شدند و چون جای خاصی برای پزشکان، منجمان و دیگر قشرهای فرهنگی نبود و به شهادت بینات ادوار بعد (و از جمله دوره ساسانیان) می‌تواند گفت که مسئولیت‌های مزبور را نیز همانان بر عهده داشته‌اند. افسانه‌ها و روایات متعدد تاریخی نیز که در شاهنامه فردوسی علیه‌الرحمه مندرج است، همین تأکید بلیغ را دارد و مقام آنان را مهمترین جایگاه اجتماعی در جامعه می‌شمارد.^۲

با این همه، بر خلاف برخی از اقوام غیر آریایی، منزلت روحانی از جایگاه حکومتی جداست و فرمانروایان، که در درجات مختلف سلسله مراتب (عمودی) از نمان، ویس، زنتو و دهیو انتخاب می‌شدند، مقام خود را از آنان مجزا می‌دانستند. این وضع در دوره‌های بعد نیز، به زعم نزدیکی‌های فراوانی که بین دو قطب مسلط جامعه حاصل شد و به خصوص مداخلات متعددی که بزرگان دینی در عزل و نصب سلاطین ساسانی به عمل آوردند (و با توجه به اینکه ساسانیان خود از اساس نسب به روحانیت می‌رسانیدند) همچنان برقرار ماند و در نهایت به تعبیر فردوسی:

چنان دان که شاهی و پیغمبری	دو گوهر بود در یک انگشتری
نه بی‌تخت شاهی بود دین به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به جای ^۳

1- M. Schwarz, *The Cambridge History of Iran*, Vol. II, Cambridge, 1983. pp. 644-645 and onward.

2- Ibid, pp. 650-651.

۳- شاهنامه، تصحیح سعید نفیسی، ج ۷، چاپخانه بروخیم، تهران، ۱۳۱۴، ص ۱۹۹۵.

این استظهار به مقام ربوبی و روحانی چنان چهره با اعتبار و شکوهمندی دارد که مقتدرترین سلاطین ایران پیش از اسلام نیز همیشه اتکای معنوی خود را به ساحت قدسی اظهار داشته اند و خویشتن را متمکن به دین و مؤید من عندالله شمرده‌اند. داریوش در کتیبه شوش می‌گوید: «خدای بزرگی است اهورا مزدا که آسمان را آفریده، که این زمین را آفریده که بشر را آفریده، که شادی را برای بشر آفریده، که داریوش را شاه کرده، یگانه شاهی از بسیاری، یگانه فرمانروایی از بسیاری»^۱، نه این سخنان برای جلب محبت و مساعدت ملل تابعه بوده است که بل برای ایرانیان اصیل مزداپرست خود وی نوشته شده است. یعنی همانها که در عین داشتن یک امپراتوری وسیع، سراسر فلات ایران را پر کرده بودند.

دین در میان مردم ایران واسطه یا محرک جهانگیری و کشورگشایی نبود و وسعت نظر ایرانیان در ادوار مختلف حیات سیاسی آنان غالباً به نحوی ارائه می‌شد که به ملل و مردم تابع اجازه می‌داد. تا در چارچوب اعتقادات مقبول خود زندگی کنند، ولی در همان حال مبانی دینی چنان استواری شبهه ناپذیری داشت که از ارکان مهم ملیت ایرانی و ایرانی بودن تلقی می‌شد. در نیمه دوم عمر ساسانیان (از زمان شاپور دوم به بعد) که منازعات مرزی با روم شرقی مسیحی اوج یافت، اعتقاد به دین رسمی زرتشتی نیز بار سیاسی به خود گرفت و از وجوه مهم پیوستگی و صداقت افراد و گروههایی محسوب شد که عمدتاً در مظان تهمت عدم وفاداری سیاسی قرار می‌گرفتند.

التهابه، جوامع ایرانی را در همه ادوار عمر خود، چه پیش از اسلام و چه بعد از ظهور دین مبین اسلام و قبولی عام آن در نزد اکثریت ملت باید مذهبی خواند و مبانی اعتقادی دینی را مهمترین واسطه زندگی آنان شمرد. اگر در یونان قدیم بتوان موضوع تفکر و تعلق عمومی مردم را فلسفه نامید، و قرضاً در دوره‌های جدیدتر انگلیسی‌ها را مردمی سیاسی خواند، ایرانیان قدیم و جدید همه وقت مذهبی بوده‌اند و حریم اندیشه این قوم

۱- ایران باستان، ج ۲، ص ۱۶۰۴ و نیز:

M. Schwarz, The Religion of Achaemenian Iran, Cambridge History of Iran, Vol. II, Cambridge, 1983, pp. 664 and 684.

در محدوده تأملات و تدبیرهای حیاتی عمیقاً دینی بوده است. این امر حتی در نهضت‌های مختلف ایرانی قبل و بعد از اسلام نیز چنان تأثیر داشته است که تا روزگار ما، تنها جنبش‌هایی موفق به جلب نظر توده‌های وسیع مردم شده‌اند که مایه و پایه مذهبی داشته‌اند و قیامهای سیاسی محض، با هر مایه از صداقتی که در سر قائدين و راهبران قوم بوده، توفیق چندانی برای حفظ و تداوم یکپارچگی‌ها به دست نیاورده‌اند و به صورت «جنبشها و شورشهای زودگذر، قلع و قمع شده‌اند».

روح مذهبی مردم و جامعه آن چنان قوی است که می‌توان گفت که تاکنون در فضای تاریخی فرهنگ ایرانی انسان غیرمذهبی نزیسته است و به عبارت دیگر هیچ واقعه‌ای جز اینکه اعتماد مذهب رایج را به خویش جلب کرده باشد، فرصت و یا رخصت ارائه و ماندگاری نیافته است. به همین دلیل، قهرمانان ملی ایران، حتی در دوره‌های افسانه‌ای و اساطیری آن نیز، مردمی و مذهبی و اخلاقی شناخته شده‌اند و می‌باید چنان زیند که از اصول و قواعد مبتنی بر دین تخطی نکنند. آنان ناگزیر بوده‌اند نگاهبان نوامیسی باشند که از اصول و قواعد دینی نشأت گرفته باشد و در همان حال پاسدار شعایری می‌بودند که برای حفظ و بقای ملک و ملت معتنی به و مقبول عنه بوده است. به عبارت دیگر، ملیت ایرانی و یکپارچگی و تمامیت آن با مذهب چنان عجین است که تقویت هر کدام باعث نیرومندی دیگری است و ایرانیان در خلال ادوار دراز تاریخ خود، در قبل و بعد از اسلام، همیشه دین را مهمترین مظهر تجلی وحدت ملی دانسته‌اند و بهترین ایام در زندگی ملت وقتی بوده است که هر دو نیروی مغنوی و مادی جامعه (نهاد روحانیت و سازمان دولت) در جهت تأمین حیات و منافع ملی و اهداف استراتژیک جامعه ایرانی اتفاق نظر داشته‌اند.

استواری و سامان نهاد دینی به توانمندی نهادهای دیگر اجتماعی چون قانون گذاری و دادگری و فرهنگی و خانواده نیز کمک بسیار کند. درست است که منشأ قوانین در ایران نیز منابع متعددی چون:

- طبیعی (آزاد به دنیا آمدن انسان و برخورداری او از حقوق حقه زیست).

- حکومتی (منشأ قانونی داشتن اراده فرمانروایان).
 - عرفی (مقررات و قواعد مبتنی بر سنن و آداب)
 - مذهبی (تعالیم و اوامر و نواهی مبتنی بر شرع)
 - اخلاقی (متکی بر اعتقاد به خیر و شر)
- داشته است، ولی در مجموع، می توان خصوصیات عام آنها را که برازنده این نام است بر «باید» های ذیل خلاصه کرد:
- ۱- ضرورت های حیاتی جامعه را در نظر گیرند،
 - ۲- با نیازهای درازمدت هماهنگی یابند،
 - ۳- توانایی ماندگاری و دیرپایی داشته باشند،
 - ۴- با مبانی اخلاقی و عرفی جامعه در تضاد قرار نگیرند،
 - ۵- با توجه به مفاهیم و اعتبارات هر عصر، منصفانه و عدالت خواهانه باشند،
 - ۶- با خصوصیات اقلیمی، جغرافیایی و طبیعی ملک همراه و همساز باشند،
 - ۷- بر مبنای نیازهای حقیقی روندهای توسعه و ترقی حاصل شده باشند و به عبارت دیگر، ترقی خواهانه و کمال گرایانه باشند،
 - ۸- منافع عمومی و یا دست کم اکثریت قریب به اتفاق مردم را تأمین کنند،
 - ۹- در جهت تقویت روح و اراده ملی باشند،
 - ۱۰- با دو ساختار اساسی دولت و روحانیت در تضاد قرار نگیرند،
 - ۱۱- عقل گرایانه و منطقی باشند،
 - ۱۲- تأمین مصالح و امنیت ملی را نصب العین قرار دهند.

فصل دوم

نهاد خانواده

نهاد خانواده، به عنوان اصلی‌ترین هستهٔ حیاتی و واحد فعالیت زیستی در کشور از آغاز ظهور ایرانیان در تاریخ صورتی منسجم و معتبر و مقدس دارد و به طور واضح از ممیزه‌های ذیل برخوردار است:^۱

- اقتدار مرد خانه در کارها مسلم و قطعیت حکم او در فیصلهٔ امور خانواده مبرهن است؛ به عبارت دیگر، جامعه پدرسالار است و مراحل اولیهٔ گذر از دوران‌های مادر سالاری را پشت سر نهاده است.

- اهمیت نهاد در حدی است که کانون اصلی نشأت موجودیت و احراز هویت فردی محسوب می‌شود و مهمترین معرف او برای کسب هرگونه موقع و مقام و منزلت اجتماعی - سیاسی تلقی می‌گردد؛ به طوری که همه کس برای حضور در صحنهٔ فعالیت‌های مختلف اجتماعی ناچار به ارجاع و اتکاء بدان می‌گردد. فی‌المثل قهرمانان شاهنامه نمونه‌های خوبی از پیوستگی‌های دودمانی را عرضه می‌کنند.

- اعتبار حقوقی - قانونی مشروع دارد و مورد حمایت جدی نهاد والای مذهبی قرار می‌گیرد؛ به طوری که با احراز حقانیت تأسیس، در شمار نوامیس اجتماعی جلوه می‌کند.^۲

- سازمان نهادی آن حرکت‌های فعال خود را در روندهای افزایشی و گسترشی طولی

۱- کریستن سن تشکیل خانواده را به عنوان یکی از ارکان اساسی تقویم موجودیت ایرانیان از قدیمی‌ترین ازمه می‌شمارد و معتقد است که به همراه آن بنیادهای حیاتی دیگر ده و قبیله و کشور نیز ظاهر شده است.

Arthur Christensen, *L Iran Sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944. p. 15

۲- در این تعریف «ناموس» به مفهوم امر یا موجود مقدس است.

و عرضی به دست آورده و نه تنها مشروعیت سلسله مراتب اجتماعی را کسب کرده است بلکه ساختارهای روستا، قبیله، شهر و کشور نیز هر کدام به نحوی از آن ناشی شده است. - با وجود برتری مشخص مرد در تصمیم گیری‌های نهایی، مقام زن به عنوان عضو محترم یا ناموس خانواده تثبیت شده است. زنان اوستا همه جا با مرد برابرند و در ادعیه مختلف همواره نام آنان در کنار نام مردان و مساوی با آنان ذکر می‌شود. این امر البته در دوره‌های تاریخی به مرور تخفیف پیدا می‌کند و در عین حفظ حرمت‌های تاریخی زنان، اختیارات و اقتدارات آنان را در محدوده‌های حیات ساکن (شهر و روستا) تنزل می‌دهد. - نظام تربیتی جامعه، با وجود تفریق مسئولیت‌های هر کدام از زن و مرد، رعایت شئون تعلیماتی هر جنس را ضروری می‌شمارد و آموزش‌های عمومی را برای رشد فردی و قبول تکالیف اجتماعی و ایفای نقشی که بر عهده مرد یا زن متصور است در قالب‌های مقبول عرضه می‌کند.

- خانواده به عنوان نخستین و مهمترین کانون حیات اجتماعی، به طور نسبی، واحد مستقلی است که مسئولیت‌های متعدد خود را برای تکثیر و تربیت فرزندان، آموزش فنون و حرفه‌های مختلف، تأمین زمینه‌های رشد و فعالیت‌های اقتصادی، مذهبی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آنان بر عهده دارد و انسان‌های ریشه‌دار و در همان حال سازگار با کل موجودیت نظام را تربیت می‌کند.

- خانواده پاسدار اصالت و حیثیت و حرمت انسان است، عضو جدا شده را معمولاً طرد و گاه محکوم به مرگ می‌کند و بالعکس عنصر مفید و سزاوار قبول را وادار به سازگاری با خود و پذیرش اصول حاکم می‌سازد و به او جواز زیست و رشد و حرکت و فعالیت می‌دهد. جوی کوچکی از نهر بزرگ ملی است که عیناً صفات و اختصاصات آن را به درون خانه منتقل می‌کند و پس از ارتزاق و اعاشه معنوی و مادی اهل خانه، رشته پیوند خود را با همه خصوصیات که بوی یگانگی و پیوستگی از آنها برمی‌خیزد، به رودخانه اصلی می‌رساند. به همین دلیل است که استحکام خانواده را در فرهنگ ایرانی به کهن‌دژ تشبیه کرده‌اند که مرد در آن سالار است و برای تسخیر کنگره‌ها و باروهای متعدد پیدا و

پنهان آن ناچار باید از تمهیدات خاص استفاده برد. به تعبیر دیگر فرد ایرانی قدرت خود را از خانواده می‌گیرد و به نوبه خود نیز مایه افزایش اعتبار آن می‌شود.

- خانواده ضروری‌ترین و به همان صورت سنتی‌ترین واحد حیات جمعی است و ساختار اجتماعی^۱ آن در مقیاس جمعی پدیدار شناسی^۲ منطبق بر شکل‌های وسیع‌تر و گسترده‌تر اجتماعات ایرانی است در تاریخ ایران کار تعین و تشخیص آن به مرور تا به جای رسید که یکی از دو رکن مهم تشکیل طبقات اجتماعی شد^۳ با این همه، نظم فراگیر و برتر جامعه خانواده را تا حدی مجاز می‌گرداند تا به اصول اساسی ساختارهای سیاسی - اجتماعی لطمه ای وارد نیاورد و همراهی و هم‌رنگی خود را با مجموعه مقررات زیستی حاکم اظهار بدارد. بنابراین، در تقسیم‌بندی مسئولیت‌ها و اختیارات اجتماعی، خانواده ناگزیر است که به کارکرد^۴ محتوم و منتظر گردن نهد و به وظایف مربوطه خویش با «اعتقاد» و «ایمان» عمل کند.

- ضوابط معین و مقررات متعددی که برای تشکیل خانواده وجود دارد و کمایش می‌توان اعتماد داشت که در جوامع بسیار سنتی و مقید به آداب ایران در سراسر تاریخ و در همه اقطار حیات شهری و روستایی و عشایری آن برقرار بوده است، نماینده توجه فراوان عموم به این کانون و اهمیت‌های عظیم آن برای وادار کردن مرد و زن به تفهم و اجرای نقش اجتماعی کارساز خود محسوب می‌شود؛ به نحوی که می‌توان باور داشت که مهمترین اتفاق مساعد زندگی هر مرد و زنی را تشکیل خانواده مستقل او رقم می‌زند و در کنار دهها تشریفات کوچک و بزرگ اجتماعی که از آغاز آشنایی دو نفر تا ازدواج آنها و به وجود آوردن هسته جدید حیات جمعی برگذار شده و می‌شود، تعلیمات متعددی منظور گشته است؛ به طوری که حدوث هیچ واقعه تکان‌دهنده و تايخ‌سازی نیز نتوانسته است در تحت تأثیر شرط و بدعتی به اساس آن لطمه و خلل وارد سازد.

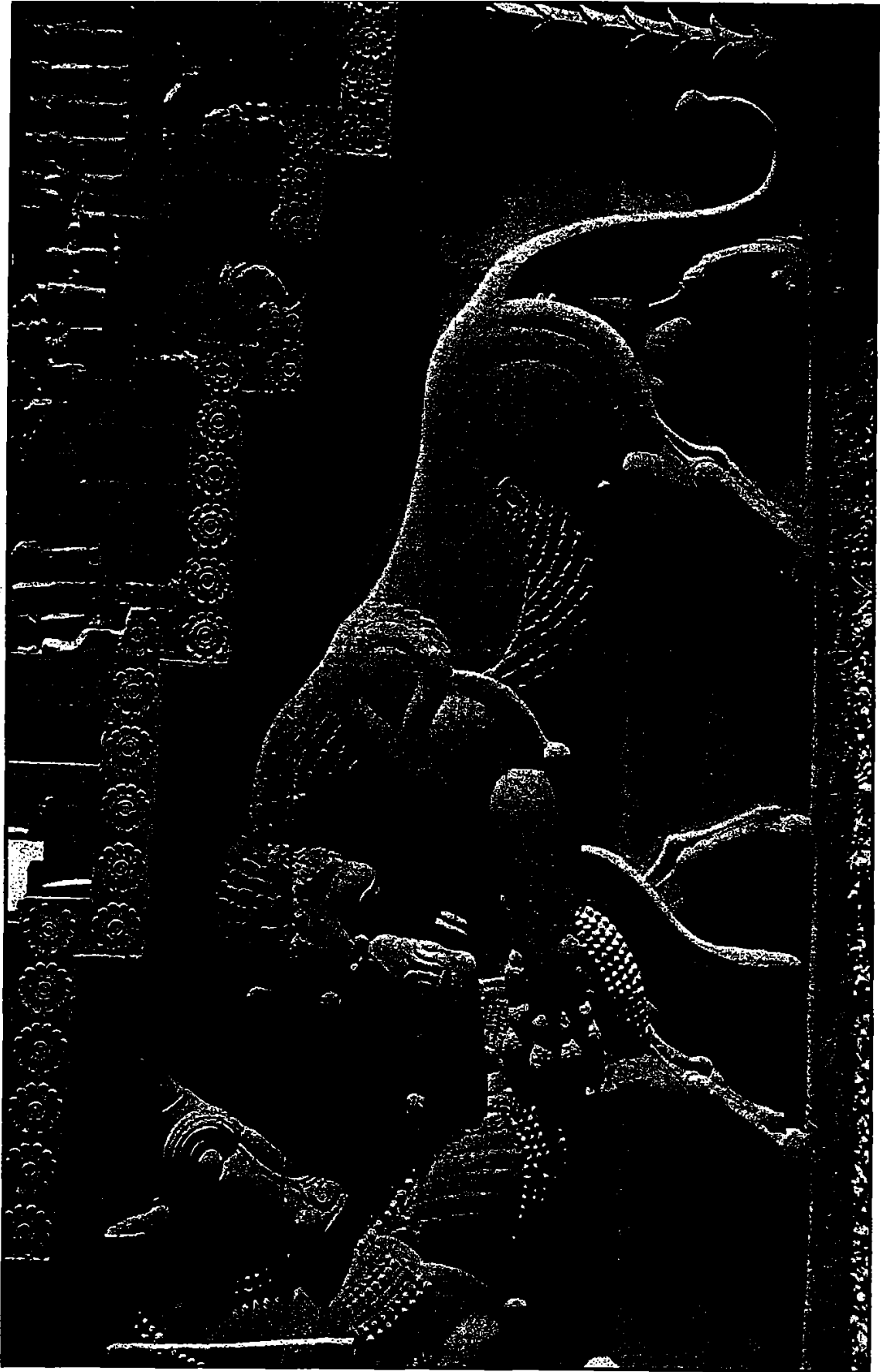
1- Structure sociale

2- phenomenologie sociale

۳- از این دو رکن به عنوان «خون» و «تمکن» یا «نژاد» و «مالکیت» نام می‌برند. ر.ک:

L' Iran sous les Sassanides, p. 316.

4- Fonction



فصل سوم

طبقات اجتماعی

سابقه تشکیل طبقات اجتماعی در ایران و جهان بر هر مجموعه‌ای از علل که استوار بوده باشد، این نکته بدیهی می‌نماید که ایرانیان آریایی از بدو ظهور خود در منطقه فلات، به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و تفکیک مسئولیت‌ها و تشخیص تواناییها و تعلقات خاص در میان خویش رسیده بودند که بتوانند از تقسیم‌بندیهای اجتماعی مبتنی بر کار و پیشه سخن بگویند. نسک‌هایی از اوستا که قدیمی‌تر است و محتملاً به روزگاران قبل از ظهور زرتشت پیامبر ایرانی می‌رسد، از حضور سه قشر اجتماعی «روحانیان»، «گله داران کشاورزان» و «جنگاوران» در صحنه فعالیت‌های حیاتی حکایت دارد.^۱

این امر بداهتاً به ساخت عرضی اجتماع متعرض است. در مراتب تحولات مدنی بعدی نیز می‌بینیم که گروه اجتماعی دیگری به نام صنعتگران به صحنه پای نهاده‌اند. هر چند که این تقسیم بندی تنها یک بار در اوستا (یسنا ۱۹، هات ۱۷) به کار رفته است ولی تردیدی نیست که قدمت این فصل به صوتی است که نشان از کهنترین ادوار حیات ایرانیان دارد.^۲

التهایه، چون در بخش اول این کتاب، یک بار در باب ساختار اجتماعی ایران کهن سخن رفته است، در اینجا به تحولات تاریخی اجتماعات ایرانی در دوره‌های بعد پرداخته می‌شود که منابع موجود به نحو صریح‌تری از آن به یاد کرده‌اند.^۳ در عصر مادها، که به تأسیس نخستین امپراتوری بزرگ ایرانی نایل آمدند، جنگاوران

1- M. Schwarz, Ibid, pp. 649-652.

2- Ibid, p. 651.

۳- ر.ک: کتاب حاضر طبقات قدیم.

نقش برجسته‌ای در حیات سیاسی ملت بر عهده گرفتند و لزوم داشتن سپاهی قوی، هم برای جلوگیری از تعرضات اقوام سکایی و حکام آشوری و هم برای پیشبرد اهداف بلندپروازانه سلاطین قدرتمند این سلسله، ضروری بود. در کنار آنها روحانیان و یا مغان اهمیت عمده‌ای داشتند و به طوری که می‌بینیم در خلال حوادث مختلفی که حتی به عصر هخامنشیان می‌رسد، فعالانه در تغییرات و تحولات سیاسی کشور دخالت می‌ورزیدند. پیداست که شبانکارگان قدیم آریایی تا این زمان مدیدی را در سرزمین‌های متصرف شده به کشت و زرع پرداخته بودند و مناطق شهری معتبری چون همدان را، که از قدیمی‌ترین شهرهای بر سرپای جهان است و سوابق آن تا هزار و یکصد سال پیش از میلاد می‌رسد، به وجود آورده بودند. با اینکه توسعه حیات شهری و به دنبال آن حدوث الزامی پیدایش قشر صنعتگر و هنرمند در همه صفحات کشور، به یکسان صورت نگرفته است و ضرورتاً مبین تعالی صنعتی فراگیری نیست ولی با توجه به سوابق درازمدت مدنیت در نقاط مختلف ایران و از جمله شهر سوخته سیستان، تپه سیلک کاشان، چشمه‌علی دامغان، سگزآباد و زاغه دشت قزوین، منطقه زیوه در کردستان، شهر شوش و تمدن ایلامی در خوزستان، تپه حسنلو در لرستان، ناحیه مارلیک در رودبار گیلان، شهداد و جیرفت کرمان و مراکز پراکنده دیگر که سفالینه‌ها و آثار فلزی متعددی را در معرض تحقیق قرار داده‌اند، تردیدی نمی‌ماند که ایرانیان درجات بالایی از تمدن را تجربه کرده بودند، و نه تنها استفاده از محصولات کشاورزی در میان آنان به وسعت و فراوانی معمول بوده است بلکه طبقه اجتماعی دیگری به نام صنعتگران، جای ویژه خود را در کنار روحانیان و نظامیان و کشاورزان و گله داران به دست آورده بودند.^۱

تقسیم‌بندی‌های درون جامعه‌ای شاید در اساس به نحوی انجام می‌گرفته که تمایز خاصی را برای طبقات معینی به وجود نمی‌آورده است و همان طور که فرضاً اهمیت کشاورزان و گله داران برای تأمین معاش و تداوم زندگی همه ساکنان کشور محرز بودند، وجود رزم آوران نیز برای ایفای وظایف خاص خویش - که بی شک بسیار بیشتر از حفظ

۱- دکتر یوسف مجیدزاده، آغاز شهرنشینی در ایران، یاد شده، صص ۶۸-۶۹.

امنیت قبیله‌ای و یا منطقه‌ای و حتی محدودهٔ مرزی فلات ایران و آریاییان ساکن در آن بودند - اهمیت بسیاری کسب می‌کرده است.

سازمان‌بندی ساختار قدرت و یا تقسیم هر می شکل نظام اقتدار را در این دوره می‌توان همانند عصر اول آریایی شمرد که سلسله مراتب سنتی خانواده، روستا، قبیله و کشور در آن ملحوظ بود و کمایش تا پایان کار اشکانیان به نحوی ادامه داشت. نمایندگان خانوارها، رؤسای روستاها را بر می‌گزیدند و آنان به نوبه خود امرای قبایل (یا استانداردهای عصر هخامنشی) را انتخاب می‌کردند و چنانکه معروف است، رؤسای قبایل و یا شاهان کوچک نیز در انتخاب پادشاه دخالت داشتند. رسم و یا قاعدهٔ پابرجای نفوذ هفت خانوادهٔ اصلی در کار تعیین شاه بزرگ، که مورد توجه بسیاری از ناظران و مورخان یونانی بود، کنایه از ترتیباتی دارد که از زمان مادها معمول شده و با وجود برخی جابه‌جایی‌های ضروری در عناصر متکی به خاندانهای حکومتگر، اعتبار تاریخی خود را دست کم تا ظهور اسلام حفظ کرده است.

شاید مشخصهٔ بارز طبقات اجتماعی دوره‌های مادی و هخامنشی را بر روی هم بتوان این طور شمرد که جامعهٔ ایران اساساً دورهٔ شکوفایی و اعتلا و عزت را می‌گذرانید و هر فرد، که پا به عرصهٔ حیات می‌نهاد، از امتیاز برجستهٔ ایرانی بودن استفاده می‌کرد و به محض رسیدن به دوره‌ای از رشد، که کفایت‌های شخصی و تمایلات وجودی او را اشکار کند، به نحو مطلوب جای مناسب خود را در صحنهٔ فعالیت‌های یک امپراتوری پهناور به دست می‌آورد. لزوم ادارهٔ صحیح سرزمین‌های وسیعی که از سیحون تا دانوب و از سند تا نیل را در بر می‌گرفت، برخورداری از استعدادهای تمامی مردمی بود که در بادی امر شناسنامهٔ ایرانی داشتند و در مرحلهٔ بعد از عناصر حمایت‌کنندهٔ حکومت شمرده می‌شدند. هم مادی‌ها و هم هخامنشیان، تقرب نژادی و قومی را به طور عمده رعایت می‌کردند و در انتصاب‌های خود اولویت را به کسانی می‌دادند که، با توجه به ملاحظات مزبور، بدانها نزدیکتر بودند. محرز است که جامعه‌ای چنان متحول تنها در صورتی می‌توانست تکالیف خود را درست بیابد و درست‌تر عمل کند که نکات ذیل را نصب‌العین قرار دهد:

۱- اساس وحدت انسانی را در درون کشور و به تعبیر دیگر در خاستگاه اجتماعی

خویش بشناسد و حفظ و تقویت نماید.

۲- عناصر لازم را برای حمایت مستمر از موجودیت خود پیروراند و پایگاه سیاسی - نظامی ثابتی داشته باشد.

۳- ارتباطات زنده^۱ و دائمی اجزای مرگبه ساختار قدرت سیاسی - اجتماعی را از طریق آموزش‌های عملی لازم حفظ نماید و منافع اساسی آنها (اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و ...) را به نحو مقتضی تأمین کند. به عبارت دیگر، دولت (حکومت) و ملت را عناصر یکپارچه و متحدی تشکیل می‌دادند که به مثابه یک کل سیاسی - نظامی و به تبع اجتماعی - فرهنگی واحد عمل می‌کردند و لازم و ملزوم هم تلقی می‌شدند. هر یک از افراد مملکت از طریق مشارکت در نظام طبقه‌بندی سلسله مراتبی جامعه تعیین نماینده خاص روستا، قبیله و استان به نحوی مؤثر در حفظ اقتدار سیاسی دخیل بود و جایگاه مناسب رشد و عرضه شخصیت و کفایت خویش را نیز در صحنه‌ای به وسعت سند تا قرطاجنه به دست می‌آورد.

آزادمنشی و دموکرات مآبی خاص ایرانیان در امور مذهبی و سیاسی و فرهنگی، که زبانزد خویش و بیگانه و دوست و دشمن است، طبعاً باید از بلوغ اجتماعی و تربیت مسئولانه آنان برای دنیاداری برخاسته باشد و نشان از انضباط یکپارچه جامعه‌ای دهد که اختلافات درون مرزی را حل کرده بودند و برای انجام تکالیف تاریخی خود زبان و اندیشه و عزم و اراده واحدی یافته بودند.

در فاصله کوتاه فترتی که در میان هجوم اسکندر مقدونی و روی کار آمدن شعبه دیگری از مردم آریایی نژاد پارتنی پدید آمد (۲۵۰-۳۳۰ ق.م) و به عمر کامل یک نسل منتهی شد، می‌توان گفت که هیچ حادثه تازه‌ای در زندگی ملت پیش نیامد. چه، فاتح بیگانه خود به زودی دریافت که ایرانیان در جهان‌داری به مراتب بالایی دست یافته‌اند که نمی‌توان تجارب آنان را نادیده گرفت؛ و همان‌طور که معروف است، اسکندر خود به تقلید از زندگی پادشاهان و نظامات پیشین مستقر در ایران پرداخت و بی‌اینکه بخواهد و

یا بتواند تغییرات بنیادی معتبری برای بقای متصرفات گسترده‌اش ایجاد کند، سرایا «ایرانی مآب» شد و جانشینان او نیز لامحاله سنت سلف را در پیش گرفتند. نظامات اجتماعی ایران آن چنان استحکام و متانتی در خود می‌دید که دستخوش هیچ تحول تازه‌ای نشد و قوم غالب را به سرعتی باور نکردنی وادار به تقلید و تبعیت کرد.

طبقات اجتماعی ایران اشکانی در خلال تقریباً پنج سده عمر حکمرانان این سلسله (۲۵۰ ق.م تا ۲۲۶ م) بر مدار سنت‌هایی دور زد که تا آن روز ثابت و پابرجای مانده بود. کشاورزان و گله‌داران، که خود پارتیان به طور عمده از گروه اخیر متشکل شده بودند، جمعیت غالب را تشکیل می‌دادند. نظامیان، با توجه به حملات مکرر دشمنان شرقی (زردپوستان مهاجم) و غربی (امپراطوری روم) و ملاحظه این نکته که عمده وقت غالب پادشاهان این سلسله به جنگهای خارجی گذشت، طرف حمایت قرار داشتند. روحانیان به مرور جای خود را در صحنه سیاست (انجمن مغان: مسمغان یا سنای اشکانی که عهده‌دار مسولیت‌های اساسی بود و صلح و جنگ و روابط با کشورهای دیگر و حتی تعیین پادشاه جدید را با جذب عناصر قدرتمند لشکری و دیوانی در حوزه توجه داشت) و امور داخلی به دست آوردند؛ و اگر درست باشد که اسکندر مقدونی کتاب اوستا را آتش زده است،^۱ به گردآوری مجدد آن در زمان بلاش اول (۵۱-۵۲ تا ۸۰ - ۷۹ م.) اقدام کردند، عمارات و آثار متعددی که از شهرهای اشکانی مانده است، خاصه در نسا (عشق آباد یا اشک آباد کنونی) و قصرالحمراء در اورفا (رها) باید نشانی از آن داشته باشد که صنایع و آثار هنری شهری نیز، به رغم عشایری بودن و ایلاتی ماندن حکمرانان این سلسله، رشدی قابل اعتنا داشته است.^۲

این توضیح ضروری است که در ایران علوم و هنرهای که مستلزم اکتساب بود غالباً در خانواده‌ها باقی می‌ماند و از طریق آموزش پدران به فرزندان منتقل می‌گشت و البته این امر فرع بر آگاهی‌های عمومی و تعلیماتی است که کودکان و نوجوانان می‌بایست

۱- پیرنیا، ایران باستان، ج ۷، ص ۱۹۴۷-۱۹۴۰.

۲- کریستن سن این احتمال را بعید نمی‌داند که گردآوری اوستا در زمان بلاش سوم (۱۹۱-۱۴۸ م.) انجام گرفته باشد: L. Iran Sous les Sassanides, p. 38

در سنینی میان هفت و ده سالگی آغاز کنند و فرضاً ادعیه خاص دینی و صور عبادات و مبانی مذهبی را فرا گیرند.^۱ اکثر مردم به شیوه اسلاف زندگی می کردند و دلایل توجیهی معتبری نیز وجود ندارد که پنداریم نظام طبقاتی کشور برهم خورده و سازمان سنتی خود را از دست داده بود. شاید تنها تغییر مهم را بتوان در جابه جایی اشرافی دانست که بداهتاً با تغییر سلسله حکومتی، از هخامنشینی به اشکانی، روی کار آمدند و در تعیین مهمات کشوری و دولتی به نوبه خود نقش برجسته تری بر عهده گرفتند.

دوره پنج قرنی مزبور، از این خصیصه نیز برخوردار است که به دنبال گسترش روابط سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایرانیان با یونانیها، زندگی شهری و توسعه مظاهر آن از رشد بیشتری برخوردار شد و طبیعتاً مردم زیادتری نیز به سکونت در مراکز زیستی وسیعتر و بزرگتر ترغیب شدند.^۲ این واقعه به سهم خود تغییراتی را در ساختار جمعیتی (دهنشین و عشایر) ایران وارد کرد؛ و با اینکه متأسفانه، به واسطه فقد مدارک مطمئن تعیین حدود آن میسر نیست ولی محرز است که بر تعداد صنعتگران و هنرمندان و پیشه‌وران اصناف مختلف افزوده و به تجارت بین شرق و غرب نیز بعد تازه‌ای داده است.

اگر در نظر آوریم که دولت ساسانی، که متعاقب انقراض سلسله اشکانی به وسیله اردشیر اول تشکیل شد، برخاسته از قهر اجتماعی طبقات شهری در برابر عناصر کاملاً عشیرتی و شبانکاره اشکانی است، آن گاه می توان، برای دوره ای از تاریخ ایران، چنین تصور کرد که محیط ساکن بر متحرک غلبه کرده و به عبارت دیگر، نیروی دشت بر کوه فائق آمده است؛ امری که در تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام به ندرت تکرار شده است.

از طرف دیگر، اختصاصات حکام برخاسته از متن فرهنگ مذهبی - سیاسی جنوب ایران، که کانون اندیشه‌های خاص روحانی ریشه دار زرتشتی بود، بدانها اجازه می داد که با توجه به شرایط روز نظام ثابت و استواری داشته باشند و از طبقات اجتماعی شناخته شده‌ای حمایت کنند. این خصوصیات را می توان چنین برشمرد:

۱- تا آغاز حکومت ساسانیان، دست کم هزار سال از تأسیس نهاد دولت در ایران

1- J. Duchense-Guillemin, *The Cambridge Histort of Iran*, Vol.3 (2), Cambridge. 1983, p. 897

2- Carsten colpe, *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3 (2), pp. 823-826.

گذشته بود و به همان اندازه همزاد سیاسی آن، ملت، شکل اجتماعی پا برجا و محرزی یافته بود.

۲- مرزهای ایران همچنان از وسعت یک امپراطوری هزار ساله و پاینده و بالنده برخوردار بود و جامعه ایرانی در عین اشعار به محدوده میهنی فلات، که عمدتاً عناصر همخون و هم نژاد را در خود حفظ می کرد، به مسئولیت های مهم جهان بینی و پاسداری از فرهنگ و تمدن ایرانی و منطقه ای وقوف داشت. اضافه کنیم که ایران آن روز وارث مدنیت های کهنی بود که در تمامی صفحات بین النهرین و آسیای غربی تا دامنه های سند و پنجاب و استپ های آسیای میانه شکل گرفته بودند و میراث همگانی تمامی ساکنان این خطه وسیع تلقی می شد.

۳- در دوره های تاریخی چند هزار ساله ای که زندگی شهری و حیات ساکن در گستره فلات قوت و وسعت داشت، مشاغل جدیدی مازاد بر گله داری و کشاورزی شناخته شده و جمع قابل توجهی از صنعتگران و اهل حرف به زمره ارباب ثروت و مکنت و به تبع صاحب نام اضافه شده بودند. اینان طبعاً مخلوق نیازهای مبرم جوامع توسعه یافته شهری امپراتوری ایران بودند و با ارائه خدمات لازم و مفید خود جای معینی نیز به دست آورده بودند.

۴- مبارزات هزار ساله مستمر ایرانیان با دشمنان دائمی، جنگاوری و سلحشوری را به عنوان یک حرفه ضروری و ممتاز معرفی کرده بود که نه تنها اختصاصات بدنی و جسمی شایسته ای در بایست داشت، بلکه تربیت نظامی لازم را نیز طلب می کرد. این طبقه به مرور سلسله مراتب منضبط و مسلّم خود را یافته بودند و با استقرار در واحدهای رزمی مشخص، قدرتهای منطقه ای ملکدار (فتودال) یا حکام منتصب از سوی دولت مرکزی را پوشش دهنده مطمئن حمایتی خویش می شناختند. به عبارت دیگر، هر واحد از نیروهای جنگی ایران (اعم از سواران و پیاده نظام) در تحت هدایت فرمانده محلی یا مرکزی وظایف روشنی را بر عهده داشت که ناگزیر بود به طور مرتب و با آگاهی کامل بدانها پردازد.

۵- پیشرفت فنون کشورداری همراه با توسعه و ترقی سازمان دیوانی ایران، جمعیت

قابل اعتنا و سنجیده و تربیت شده اداری را به صحنه مهمات مملکت کشانیده و اختیارات مربوط به نظم و نسق امور دبیران را بدانان سپرده بود. این قشر، که خواه ناخواه از زمان تأسیس نهاد دولت و حکومت در ایران مصدر خدمات مهم و قابل اعتنای کشوری بودند، از میان مرقه‌ترین، آگاهترین، باسوادترین و شایسته‌اعتمادترین مردم ایران انتخاب می‌شدند و کارآمدترین مسئولیت‌ها را نیز بر عهده داشتند.

۶- تلفیق و ترکیب دو رکن مهم روحانیت و حکومت در تشکیلات ساسانی، مقام ممتاز جامعه روحانی را به همه حیث تثبیت کرده و برای نخستین بار در تاریخ ایران دولت بر سر کار را وامدار آنان ساخته بود. ضرورت حمایت بی‌دریغ بزرگان روحانی از سلاطین مختلف این سلسله و نقش پراهمیتی که در بقای شخصیت‌های حاکم ایفا می‌کردند، به خوبی نشان از دستاوردهای فراوان و قدر اول آنان دارد.

۷- و نکته نهایی اینکه بیش از چهارصد سال برقراری و استمرار قدرت در این سلسله (۶۵۲-۲۲۶م.) باعث شد که ملک به کمال سامان گیرد و هر کس در جای مناسب خویش استقرار پذیرد. استاد توس در «تدبیر ساختن اردشیر در کار پادشاهی» سخنانی دارد که نماینده برخی از مهمات تشکیلات اجتماعی عصر ساسانی و دست کم منویات صالحه آنان است:

فرستاد بر هر سوی رهنمون	به درگاه چون خواست لشکرفزون
نماید که بالا کند بی‌هنر	که تا هر کسی را که دارد پسر
به گرز و کمان و به تیر خدنگ	سواری بیاموزد و رسم جنگ
بدان نامور بارگاه آمدی	ز کشور به درگاه شاه آمدی
بیاراستی کاخ و میدان اوی	نوشتی عرض نام و دیوان اوی
که پهنای ایشان ستاره ندید	چنین تا سپاهش به جایی رسید

به بنی دانشان کار نگذاشتی -	به دیوانش کار آگهان داشتی
کسی کو بدی چیره بر یک نقط	بلاغت نگه داشتندی و خط
شهنشاه کردیش روزی فزون	چو برداشتی آن سخن رهنمون

نرفتی به دیوان شاه اردشیر
قلم زن بماندی بر شهریار
همه پادشا بر نهان من اند
بدو شاه گفتمی درم خوار دار
که برکس نماند سرای سپنج
ز تو دور باد آرز و دیوانگی
سپاه آنکه من دادمت یار بس

کسی را که کمتر بدی خط و ویر
سوی کارداران شدند به کار
دبیران چو پیوند جان من اند
چو رفتی سوی کشوری کاردار
نباید که مردم فروشی به گنج
همه راستی جوی و فرزاندگی
ز پیوند و خویشان مبر هیچ کس

وزان آگهی یافتی شهریار
نماندی چنان تیره بازار اوی
پرستنده و مردم زیر دست
نگشتی نهانش به شهر آشکار
سپردی چو بودی از آهنگیان
همان جای آتش پرستان بدی^۱

چوبی مایه گشتی یکی مایه دار
چو بایست بر ساختی کار اوی
زمین برومند و جای نشست
بیاراستی چون ببایست کار
همان کودکش را به فرهنگیان
به هر برزن اندر دبستان بدی

و باز آنجا که اردشیر کار پادشاهی را به شاپور می سپرد، می خوانیم که:

برادر شود پادشاهی و دین
نه بی دین بود شهریاری به جای
بر آورده پیش خرد تافته
نه بی دین بود شاه را آفرین
تو گویی که در زیر یک چادرند
دو انباز دیدمشان نیک ساز
تو این هردو را جز برادر مخوان^۲

چو بر دین کند شهریار آفرین
نه بی تخت شاهی بود دین به پای
دو بنیاد یک بر دگر بافته
نه از پادشا بی نیازست دین
چنین پاسبانان یکدیگرند^۳
نه آن زین نه این زان بود بی نیاز
چو دین را بود پادشاه پاسبان

۱- شاهنامه، ج ۷، صص ۱۹۸۷-۱۹۸۰.

۲- این مصراع به صورت ذیل هم در برخی نسخ آمده است: چنان دین و شاهی به یکدیگرند.

۳- همان کتاب، صص ۱۹۹۶-۱۹۹۵.

بدین قرار، می‌توان سازمان بندی طبقات اجتماعی آخرین دوران حیات امپراتوری ایران در عصر ساسانی را بر مبنای تعامل و تقابل پنج عنصر اساسی خون (نژاد)، مالکیت (اشرافیت)، تخصص و تجربه (جنگاوری و امور دیوانی)، علم و فضیلت (امور روحانی و دینی) و شیوه‌های تولید و بهره برداری (کشاورزی و گله داری) به شرح زیر بیان داشت:

اول: گروه‌های قدرتی جامعه مرکب از:

۱- شاهزادگان (ویسپوهران)، شهرداران (استانداران) و امرای درباری.

۲- روحانیان، پزشکان، ستاره شناسان و دانشمندان مختلف.

۳- مالکان بزرگ اراضی.

۴- نظامیان.

۵- دیوانیان (دیران و صاحبان مشاغل دولتی).

با اینکه نه از جمعیت ایران در دوران مورد نظر رقم درستی در دست است و نه از تعداد خانواده‌ها یا اشخاص متصدی مقامات عمده مزبور، ولی با این همه بر حسب سوابق طولانی گروه‌های حاکم، به زحمت می‌توان ظرفیت انسانی مجموعه سابق‌الذکر را از یک تا دو درصد کل ساکنان کشور بیشتر دانست و به اعتقاد ما این تعداد، البته جمعیت نظامیان کشور را نیز که به اقتضای نبردهای دائمی با دشمنان شرقی و غربی از اجزاء ضروری هر دولت و دستگاهی بوده‌اند، در برمی‌گیرد.^۱

دوم: گروه‌های غیر حاکم متشکل از:

۱- کشاورزان

۲- گله داران

۳- صنعتگران و پیشه وران شهری و بازرگانان

۴- کارگران شهری

آن طور که رسم و راه زندگی در ایران است، مقام اجتماعی و شخصیت انسانی و حیثیت خانوادگی و اعتبارات قومی و منطقه‌ای هر کس تنها از طریق حفظ ارتباط با هسته

۱- اصطلاح نه چندان دقیق ولی بالنسبه معنی خش «هزار فامیل».

مرکزی قدرت با دربار و شخص شاه (یا جانشین فرضی او) تأمین می‌شد. به همین صورت، طبقات حاکم و غیرحاکم پیش گرفته نیز هر کدام رؤسای به شرح ذیل داشته‌اند که واسطه ارتباطی آنها با بالاترین مقام اجرایی و تقنینی و قضایی کشور بوده‌اند:

۱- موبدان موبد

۲- ارتشتاران سالار

۳- ایران دبیربد

۴- واستریوشان سالار (رئیس کشاورزان و گله داران)

۵- هتخشان بد (سرپرست اصناف)

طبقات اجتماعی ایران در ادوار بعد از اسلام

اساس زندگی ملی ایرانیان در دوره‌های بعد از اسلام با گذشته تاریخی آنان تفاوت چندانی نداشت. چون اگر در نظر آوریم که اکثریت تقریبی نود درصد از ساکنان مملکت همیشه در روستاها و کوهستانها زندگی می‌کردند و همان‌گونه که در توصیف روال حیات آنان گذشت، به صورت واحدهای کوچک خودکفا و بالنسبه مستقلی در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی بودند و نیز به دلیل دور بودن این حوزه‌های کوچک زیستی از تپاول هجوم‌های بزرگ تاریخی و به تبع فاصله گرفتن از جزر و مد‌های مکرر سیاسی، ضایعات کمتری را تحمل کرده‌اند.

در نهایت، لطمات بزرگی نیز که از قبل نابسامانی‌های مستمر بر کل نظام و موجودیت جامعه ایرانی وارد شد و پای اقوام و طوایف دیگری را به داخل کشور باز کرد، چیزی نیست که نادیده گرفته شود. چون عاقبت بارفاقه‌ی تمامی لشکرکشی‌های خودی و بیگانه بردوش رعایای بی‌پناه نهاده می‌شد و این جمعیت فقیر و مستأصل و بی‌دفاع بود که می‌باید تاوان بی‌لیاقتی‌های حکام را پس بدهد و جور دست به دست گشتن اقتدار سیاسی - نظامی ملک را بپردازد. لذا با اعتنا به چند عامل مهم حیاتی می‌توان به ارائه فرضیات ذیل از حضور نوعی گروه‌بندی اجتماعی تا آغاز قرن بیستم میلادی دست یافت:

۱- درهم پاشیده شدن نظام امپراتوری یکپارچه ایران کهن و پراکندگی اجزای ملک به مدتهای طولانی.

۲- تسلط حکومت‌های ینگانه، بدان نحو که زبان مشترکی با کل جمعیت ساکن در کشور نداشتند و بد و خوب خود را بد و خوب مردم مملکت نمی‌شمردند. بدیهی است که در این صورت، نفس حکومت و سلطه به عنوان یک امر ناگزیر شناخته می‌شد و نه نحوه حکومت کردن و متوجه خوب و بد عواقب کارها بودن. به عبارت دیگر، رابطه حاکم با زیردست، به صورتی که نماینده اراده او باشد، قطع شد و تنها ملاک ماندگاری حکومت قدرت بی‌شائبه شمشیر گشت. حکام ایران بعد از اسلام، به دلیل انقطاع حیاتی ارگانیک و بریدگی از کل پیوندهای جامعه و عدم تعلق حساس بدان، خود را مسئول امور کوچک و بزرگ خلق نمی‌شمردند و به جهت اتکا به زور، در واقع مدیون کسی نیز نبودند، تا آنجا بر سرکار می‌ماندند که رقیبان را دفع کنند و بر دشمنان دور و نزدیک فایز آیند؛ هرگاه نیز که شمشیرشان درهم می‌شکست، سپر را می‌افکندند، صحنه را خالی می‌کردند، روبه فرار می‌نهادند و نیک می‌دانستند که پایگاه و ملاذ و مأمنی در میان ملت ایران ندارند.

۳- تنوع متمادی عناصر متخالفی که بر ملک فرمان می‌راندند. بدین معنی که پس از ظهور دین مقدس اسلام ابتدا اعراب اموی و به دنبال آنان بنی‌عباس حاکمیت یافتند. از سده سوم هجری حکام کوچک داخلی به تشکیل حکومت‌های متقارن دست یازیدند و آن گاه نوبت به سه تیره مختلف ترک غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی رسید. در آغاز سده هفتم هجری مغولان وحشی حملات ویرانگر و بنیاد برانداز خود را آغاز کردند و هنوز سایه سیاه و تباه آنان محو نشده بود که تاتاران به هجوم‌های گسترده پرداختند. دورانی نیز امرای کوچک ترکمان قراقویونلو و آق‌قویونلو در اینجا و آنجا صحنه‌آرایی کردند، تا سرانجام دولت صفوی با حمایت قطعی امرای ترکمن و ایلات داخلی ایران بر سرکار آمد و به تشکیل حکومت ثابتی موفق شد.^۱ بنا انقراض آل صفی، چندی دیگر

1- James J. Reid. Tribalism and Society in Islamic Iran 1500-1629, Undena Publication Malibu, California, 1983, pp. 1-3.

مؤلف مزبور اعتقاد دارد که به رغم تکلم به زبان ترکی اکثر ایالات حامی صفویان ایرانی تبار بودند و ریشه در همین خاک داشتند.

کشور عرصهٔ منازعات نابود کنندهٔ عشایر و قبایل ترک و لر افشاری و زندگی قرار گرفت و سرانجام دولت ترکمن قاجار که به ملک و ملت تعلقی نداشت و کشور را تیول شمشیرزان بی‌رحم و شاهزادگان فزون از شمار فرومایهٔ خویش می‌شمرد، به مدت یکصد و چهل سال، تا آغاز قرن چهاردهم هجری شمسی، استیلا یافت.

۴- دست به دست گشتن اراضی مستعد زراعتی کشور و پیدایش مالکیت‌های ناپایدار و تشدید مبارزات ارباب - رعیتی.

۵- گسترش اختلافات مذهبی و ناامنی‌های اجتماعی

۶- افزایش فقر عمومی و همزمان تشدید نابرابری‌های اجتماعی

۷- درهم ریختگی نظام اجتماعی و پریشانی و بی‌سامانی قشرها و گروه‌های مختلف.

۸- بازگشت نظام زندگی استبی به ایران، به دلیل نفوذ مجدد قبایل مغول و تاتار و ترکمن

در مقیاس‌های وسیع و زمان‌های طولانی (ده قرن هجوم‌های متوالی آنان در بعد از اسلام).

۹- از میان رفتن قشرهای با سابقهٔ با فرهنگ دهقانان که از تمکن مادی کافی

برخوردار بودند و به تبع مشوق علما و اندیشمندان و فضلا می‌شدند و فقر فرهنگی آشکارایی که مخصوصاً پس از هجوم مغولان پدیدار شد.

۱۰- اختلال در مرکزیت اقتصادی ایران که واسطهٔ العقد ارتباطات تجاری شرق و

غرب عالم بود و نه تنها عاملی برای تشویق و توسعهٔ صنایع شهری می‌شد بلکه کالاهای

آمادهٔ آنان را نیز به بازارهای جهانی عرضه می‌کرد. در حقیقت جامعهٔ شهرنشین ایران

نتوانست که در این دوران از رشد مناسب برخوردار شود و پایه‌های جوامع مرفعی دیگر

عالم حرکت کند.

۱۱- با التفات به فقرهٔ مذکور، نظام حقوقی پا برجایی نیز شکل نیافت و سازمان‌های

قضایی خلق الساعة حکومتها هم، نتوانستند مجموعهٔ مقررات معتبر و ثابتی تدوین کنند.

نهادهای پاسدار نیز به وجود نیامد و روابط مختلف فردی، درون گروهی و ملت - دولت

(حاکمیت) و بالعکس، از شکل تثبیت شده و سازمان یافته‌ای برخوردار نشد.

۱۲- با ظهور رزم‌آوران بیگانه، شمشیرزنی ایرانیان، بالاختصاص، هواداران فراوانی را

جلب نمی‌کرد و حکام کوچک و بزرگ غیرایرانی نیز، به دلایل مختلف و به صورت عمده تکیه بر حمایت نظامی هم زبانان خویش داشتند.

۱۳- تنزل تدریجی اخلاقیات در برخی از ادوار صورت واضحی یافت و این خود استقرار در مرتبه و موضعی ثابت و چشمگیر را دشوارتر می‌کرد.

۱۴- با محور شدن «قدرت سیاسی» که بر «قائم شمشیر» استوار بود، ارزشهای بلندمرتبه اجتماعی، که حاصل سده‌ها و بلکه هزاره‌ها تحول تاریخی و تجربه عملی و فخیم تلقی می‌شد به سستی روی نهاد و اعتبار خود را از دست داد. به همین سبب، هر عیب که سلطان می‌پسندید هنر می‌شد و هر روز که می‌خواست شب جلوه کند برهانی در خور می‌یافت، علی‌هذا می‌توان بر مبنای نیروهای عمل‌کننده اصلی ذیل در پهنه‌های حیات اجتماعی:

- دین
- قدرت نظامی
- و به تبع فقره مزبور، نیروهای سیاسی حاصل از آن به صورت حکومت و سلطنت.
- علوم و اطلاعات تجربی
- اشرافیت ناشی از زمینداری
- سنن و موارث اجتماعی
- به نوعی طبقه بندی اجتماعی دست یافت که در ساده ترین تحلیلها به دو گروه مشخص حاکم و غیر حاکم منقسم می‌شود:

اول - گروه‌های حاکم

۱- قشر ممتاز جامعه: که محدود به خانواده خان حاکم و اقربای تراز اول هر دودمان سلطنتی است. اینان، در همین قلت عددی، از چنان کثرت نفوذی برخوردارند که به هیچ طریق در مقام مقایسه با دیگر ابنای نوع قرار نمی‌گیرند. مسئله اساسی در ایران بعد از اسلام هیچ گاه این نبود که چگونه کسی و با چه تمهیداتی بر اریکه اقتدار جلوس کرده است، ولی همین که امر ملک بر شخصی مسلم می‌شد، به تمامه واجد اختیاراتی

می شد که در خور حکام ذوی الاقتدار ایران بود، خود و کسان وی، مادام که بر سر نیزه تکیه داشتند، از همه امتیازات موروث و مکسب برخوردار می ماندند؛ چنانکه در مبحث «حکومت و دولت» شرح آن بیاید.

۲- گروه نظامیان: به خصوص فرماندهان رده های بالا، علی قدر مراتبهم، از امتیازات ویژه برخوردار بودند و از تیول و اقطاع بهره می بردند. تکیه حکامی که از مردم زیر دست و تحت سلطه خود متفاوت بودند، به طور عمده بر این جماعات استوار بود. وفاداریشان را گاه به قیمت های گزاف پریشانی ملک و استثمار مردم بی پناه، می خریدند و دستشان را برای هر نوع تطاولی که بر رعیت می رفت، باز و دراز می کردند. با اینکه قشرهای پایین نظامی، بالضروره، نمی توانستند از همه منافع فرماندهان خود برخوردار شوند ولی بر روی هم و به طرز قیاس، در همه ادوار از رفاه و آسودگی مالی بیشتری متمتع بودند. سران اینان را اشراف اهل شمشیر قلمداد می کردند و محرز است که صرف نظر از ثبات یا زوال موقع فردی، از منزلت نسبی اجتماعی بهره می بردند. تعداد آنها، بر حسب شرایط مختلف سیاسی - اجتماعی کشور، تغییر می کرد ولی به طور عام حدوث انقلابات عمومی و تغییرات دائمی ایجاب می نمود که هر پادشاهی برای تنبیه منازعان داخلی و تدمیر دشمنان خارجی، از قوای معتابهی استفاده کند و سپاهیان دائمی و تربیت شده و مجهزی در اختیار داشته باشد. از آنجا که غالب حکومت های ایران بعد از اسلام از میان خارجیان برخاسته اند، می توان هواداران و هواخواهان جنگاور آنان را نیز، علی الرسم از همزبانان اصلی دستگاه حکومتی محسوب داشت. بسیاری از آنان، به مروری که در کشور و در میان مردم ایران می زیستند، آداب و عادات ملی ایرانیان و زبان و فرهنگ آنان را می پذیرفتند و به وسیله ازدواج با عناصر بومی، در طی نسلهای متعدد خصایص اولیه و حتی مشاغل نظامی را از دست می دادند، و نیز با تغییر سلسله ها و عدم لزوم حمایت نظامی از فرمانروای بعدی، خود به خود در ردیف مردم عادی جای می گرفتند، اما طبیعی بود که همان نسبت، جنگجویان دیگری در عرصه های پیکار مداوم رهبران قومی و قبیله ای پدیدار شوند و وظایف مختلفی را، که بر

سپاهیگری متصور بود، بر عهده گیرند. دگرگونی‌های پردامنه و مداوم سیاسی ایران به قدرت اجازه داده است که خانواده‌های حکومتگری، نظیر آنان که در دوره‌های پیش از اسلام بر مناطق مختلف کشور استیلا داشتند و خود چون شاه کوچکی با دربار و دستگاه متین و جا افتاده زندگی می‌کردند؛ به وجود آیند و به رغم تطاول آن همه بادهای تند و خشن باز ریشه طبقاتی یابند.

۳- دیوانیان: شاید اطلاق عنوان «طبقه» بر این جمع کار دشواری باشد و بیشتر به عنوان «قشر اجتماعی»^۱ معینی که عهده‌دار مسئولیت‌های مشخصی در خلال تاریخ ایران بوده‌اند، بتوان از دارندگان تکالیف مربوط نام برد. جایگاه آنان البته در میان گروه‌های حاکم و یا به اصطلاح درست‌تر طبقه حاکمه جامعه است اینان بر عکس نظامیان عمدتاً و اصالتاً از ایرانیان تشکیل می‌شدند. مشخصات آنها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- از عناصر برجسته و ثابت جوامع ایرانی هستند و به عبارت دیگر خاستگاه و پایگاه اجتماعی ثابت و معینی دارند.

- تخصص‌ها و اطلاعات تجربی و عملی مفیدی کسب کرده‌اند که با وجود عمومی بودن نوع تحصیلات، تقریباً اختصاصی هم است و به وسیله پدران به فرزندان و اقارب‌تر از اول منتقل می‌شود.

- در جبهه‌بندیها و منازعات داخلی دخالت نمی‌کنند و روحیات عمیقاً محافظه کارانه‌ای دارند که آنان را در برابر قدرت حاکم مطیع نگاه می‌دارد و در برابر عناصر قدرت طلب جامعه متواضع.

- ارتباط آنان با قشرهای محروم و مستضعف جامعه آن چنان است که در حکم رابط آنها با گروه‌های قدرتی مسلط تلقی می‌شوند و حسب ضرورت و شاید هم به طور دائم، واسطه ابراز اجحافات و تعرضات این جمع واقع می‌گردند.

- شیرازه بندی عمومی جامعه، حفظ نظم کشور و استواری واقعی نظام حاکم، به وجود آنان متکی است. تمامی سازمانها و دواوینی که برای استیفاء عرض، رسایل، برید،

قضاء، تنسیقات عمومی، نظم و انتظام داخلی (اشراف) تعیین مقرریها، روابط و مناسبات بین دول و غیره در نهادهای دولتی کشور متشکل است، به دست آنها اداره می‌شود و به تعبیر دیگر، خشونت آمرانه حکومت و فرامین بی‌حساب و کتاب دستگاه قدرت و گروه حکومت کننده را حتی المقدور به صور مصالحه آمیز به مردم زیر دست منتقل می‌کنند.

- بالاترین مقام سیاسی - اداری - اجرایی داخلی جامعه، بعد از شخص دور از دسترس حاکم از میان این قشر برمی‌خیزد و برحسب شرایط اجتماعی، مقتضیات دستگاه حکومتی و کفایات فردی با عنوانهای مختلف نظام الملک، اعتمادالدوله، وزیر، حاجب سالار، وکیل الدوله، صدراعظم و نظایر آنها، که طبعاً به نسبت هر روزگار و سلسله‌ای تغییر می‌کند^۱ به ایفای نقش می‌پردازند.

از آنجا که اکثر حاکمان ایران بعد از اسلام را مردان شمشیر و متکی به زور و غیرایرانی تشکیل داده‌اند، نقش بی‌اندازه مهم این واسطه‌های دیوانی تراز اول ایرانی را، که به ناگزیر در عرصه حاکمیت همه فرمانروایان کوچک و بزرگ حضور داشته‌اند، در تنسیق امور جامعه و حل معضلات برخاسته از توقعات بی‌حد و حصر غارتگران بیگانه، نمی‌توان نادیده گرفت. خوشبخت‌ترین ادوار حیات ایرانی را روزگارانی تشکیل می‌دهد که یک یا چند تنی از نمایندگان برجسته این قشر به مناصب معتبر و معزز دست یافته‌اند و لجام گسیختگی‌ها و بی‌حسابی‌های قدرتمندان را به نحو میسری محدود و تحمل‌پذیر کرده‌اند.

در برابر اشراف اهل سیف، اینان را اشراف اهل قلم می‌شمردند و به تعبیر ساده مردمی شاید سر رشته امور داخلی کشور را از زمان داریوش و پیدایش تنسیقات ماندگار و منطبق بر احوال اداری او تا امروز بتوان در ید کفایت آنان دانست. در نهایت، وجود ساختار اجرایی منضبطی که همه عناصر لازم فعالیت و سازوکارهای عملی زیستی را در خود داشته دوام جامعه را تضمین می‌نموده است.

- منابع مالی آنان محدود به وظیفه و ادرار است که دستگاه حاکم برقرار می‌دارد و آن نیز از طریق مالیات‌های واصله از رعیت تأمین می‌شود. برجستگان دیوانی، نه تنها

۱- مقام «دوم شخص» جامعه به طور عام و معمول، پیش از اینکه تابع تشکیلات (fonction) باشد، متکی به تواناییهای مختلف شخص شاغل (fonctionnaire) بوده است.

خود ضیاع و عقاری تحصیل می کردند بلکه، دست کم از زمان سلجوقیان به بعد به طور مستمر، از نظام مالکیت اقطاعی برخوردار می شدند و مادام که مشاغل ممتاز را حفظ می نمودند در توسیع املاک و تکاثر اموال نیز توانا بودند.

باز بدیهی است که اوضاع آشفته ایران و حضور شمشیر بدستان بی ملاحظه، هرگز این اجازت را روا نمی داشت که استطاعتی فراتر از حد معین کسب کنند. چون تجربه های بی شمار ثابت کرده بود که کمتر صاحب قدرتی است که به دلیل تمکن و اعتبار، محسود دیگران واقع نشده و سر و دارایی را یکجا از دست نداده باشد! حصول این معنی در تاریخ ایران بعد از اسلام چنان مکرر است که می توان گفت اکثر قریب به اتفاق وزرای برجسته و صاحب دولتان متشخص و با نام ایرانی، از برامکه و خاندان سهل و خواجه نظام الملک تا خواجه رشیدالدین فضل الله و حاجی میرزا ابراهیم اعتمادالدوله و قائم مقام و میرزا تقی خان امیرکبیر، پس از ارائه همه خدمات صادقانه به ولی نعمت های زبان نافهم خویش، قلع و قمع و معدوم شده اند.

- نقش تاریخی این قشر باسواد، تحصیل کرده و با فرهنگ ایران در پاسداری از نوامیس و عادات و آداب مردمی در مجموع آنچه که به نام «فرهنگ ملی» از آن یاد می شود، عظیم است. مشوق واقعی شاهانی که حتی مسلم نیست زبان فارسی را به درستی می فهمیده اند، در تمجید و حمایت از گویندگان نثر و نظم، همینانند، به اضافه که معمولاً محافل دیوانی را به وجود ارباب فضل و فضیلت آراسته نگاه می داشتند و با اهدای صلات و هدایا یا برقراری مواجب و مستمری، آنان را به ادامه کارهای علمی و ادبی و فلسفی و غیره تحریض می نمودند. حضور اینان را در صحنه های مختلف حیات ملی، گاه تا حد ارائه عکس العمل طبیعی جامعه برای حفظ و بقای نام و ننگ خویش می توان بالا برد، چون حتی در ادوار دهشت و وحشت هم تهور خود را از دست نداده اند و برای حمایت ضمنی از مردم به فداکاری های جانبازانه دست زده اند.

- در باب تعداد خانواده های دیوانی و نیز مقامات شاغل رقمی در دست نیست که بتوان براساس آن حدود استقرار و پراکندگی یا حریم کار و زندگی قشر موردنظر را

تعیین کرد. مقتضیات گوناگون حرفه‌ای، مالی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی ایران حکم می‌کند که با فرض‌های واقع بینانه به حضور چهار تا شش هزار عضو فعال دیوانی در کل سازمانهای کشوری گردن نهیم و اداره امور داخلی جمعیت را برعهده آنها بدانیم. حدس مزبور البته بیشتر به عصر صفوی متوجه است که در حقیقت عنوان پایدارترین حکومت ایرانی بعد از اسلام را به خود اختصاص داده و همزمان، نظام دیوانی جا افتاده و کارآمد آن، بهترین و موجه‌ترین خصایص مورد بحث را ارائه نموده است. دگرگونی‌های جامعه در سده بیستم میلادی محققاً بحث دیگری را به میان می‌کشد که از حوصله این مجیزه بیرون است.

۴- روحانیون: با اینکه اصطلاح روحانی، در مفهوم رایج خود در اسلام، سابقه کمی دارد ولی به دشواری می‌توان باور داشت که جایگزینی طبقه روحانی قبل از اسلام ایران، که به طور سنتی مسائل و مشکلات دینی عامه را بررسی می‌کردند و بدانها پاسخ می‌دادند، به وسیله جمعیت دیگری می‌توانست تحقق پذیرد. توده مردم خاصه آنها که دین را مع‌الواسطه پذیرفته بودند و زبان و فرهنگ دیگری داشتند، ناگزیر بودند که به افراد و شخصیت‌های بارزی روی کنند و ضرورت‌های متعدد زندگانی خود را با مراجع و سازمانهایی در میان گذارند. پیدایش نهاد روحانیت بر مبنای عملکرد دقیق و مداوم دو قطب معین مذکور، حتی به دور از کشمکش‌های عقلی و نقلی متفکران، متکلمان، فقیهان، حکیمان، صاحب‌نظران و خاصه قدرتمندان سیاسی جوامع اسلامی، ضرورتی انکارناپذیر بود و ظهور مدرسه و مسجد که جایگاه تحصیل و تحقیق و بحث و فحص در مسائل نظری تلقی می‌شد و به طور عمده علوم مختلف دینی را مورد تتبع قرار می‌داد به سازمانی شدن امور و وقفیات و اشخاص کمک می‌کرد.^۱

گسترده‌گی فضای حیاتی جوامع ایرانی در پهنه‌ای به وسعت ایران، و تعدد واحدهای زیستی ایرانیان به شمارش بیش از هشتاد هزار روستای بالنسبه مستقل از یکدیگر و نیز پراکندگی شهرهای کوچک و بزرگ خاصه با رعایت ملاحظات مادرشهری که به عنوان

۱- وقف در ایران پیش از اسلام نیز سابقه معتابهی دارد و توسعه کمی و کیفی آن در ایران بعد از اسلام نهاد نیرومندی را به وجود آورده است.

تختگاه شناخته می‌شد و برجسته‌ترین عناصر سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی جامعه را در خود می‌داشت، التزام قهری حضور برجسته‌ترین و بزرگترین دانشمندان مذهبی و صاحبان رای را نیز ارائه می‌کرد. می‌بینیم که با وجود اختلافات کوچک و بزرگ مذهبی در کشور و حتی در هر شهر حضور چشمگیر ارباب فضیلت و فضل دینی، که علی‌الاصال کفه معنویت را در مقابل قدرت قهار سیاسی سنگین نگاه می‌داشتند، تا چه اندازه مبرم و ضروری بوده است.

با توجه به اقبال عمومی از دین و تصریح این نکته که جامعه ایرانی اساساً جامعه‌ای معتقد و به همه جهت دینی است، و رشد و توسعه نهاد وقف، از زمان صفویان که به منظور تقویت مبانی اخلاقی و اعتقادی مردم به طور عمده در خدمت روحانیت قرار دارد و مایه تقویت اساسی و استقلال جدی آن در برابر نهاد سیاسی (حکومت و دولت) است، دین مقام مهمی را که در ایران پیش از اسلام داشت بازیافت و حتی بی‌قاعدگی‌های اطوار مردان بر سرکار اموی و عباسی نیز در مبادی اعتقادات جامعه تأثیر مهمی بر جای نگذاشت. نکته مؤید دیگر گرایش دولتمردان ترک و تاتار و مغول و ترکمن به مذهب بود که در حقیقت بدین وسیله وجدان جامعه را به خود متمایل می‌ساختند و با ملاحظه منویات و خدمات دینی آنان، از تلخی و کراهت چهره خارجی و رعونت مشکلاتی که برای مردم خلق می‌کردند، می‌کاستند. برای فرمانروایان ترک و مغول ایران مبادی آداب شدن و در جامعه دین و فرهنگ عمومی جامعه ظاهر گشتن، دو عنصر اساسی ماندگاری بود و می‌بینیم که حاکمی چون محمود غزنوی، پس از آنکه نمازگزاری دو مؤمن حنفی و شافعی را معاینه می‌کند تصمیم به پذیرش مذهب حنفی می‌گیرد، غزای دینی را بر خود حکم واجب می‌بیند و چنانکه گفته‌اند، هفده بار به قصد مسلمان کردن مردم هند راه جهاد را در پیش می‌گیرد.^۱

باری، به رغم تمایزات چشمگیر موجود در دو دنیای عالم و عابد، می‌توان دانست

۱- کم نیستند محققانی که غزوات محمودی را از دید جمع مال و فزونی خزانه پادشاهی نیز نگریسته‌اند و نیز اقبال او را به اشاعه ادب پارسی، صرفنظر از زاده شدن از بطن مادری زابلی، نمونه‌ای از تلاش برای اجتماعی شدن و فرهنگ پذیری ظاهری وی و اطرافیانش شمرده‌اند.

که فضای عمومی کلیه تعلیمات و محیط‌های تعلیماتی دینی بود و صاحب‌دلان برای پیمودن راه میان مدرسه و خانقاه تفاوتها و دشواریهای جدی در میان نمی‌دیدند. از این روی، می‌توان دانشمندان رشته‌های مختلف علوم را کلاً کسانی دانست که مقدم بر هر رشته تحصیلی تخصصی، از علوم دینی سرمایه می‌گرفتند و پس از کسب مدارج کافی در این زمینه به شعب دیگری چون ادب، تاریخ، پزشکی، داروسازی، نجوم، ریاضی، هندسه، فلسفه، حکمت و غیره روی می‌آوردند.

دوم - گروه غیر حاکم

بی‌شک در انتخاب گروهها، نظر اساسی بر نهاد حکومت است؛ بدین معنی که افراد و گروهها به میزان تقرب یا دوری از دستگاه مرکزی عمده قدرت در ایران، مورد توجه تشکیلات بر سر کار جامعه قرار می‌گرفتند و از مزایای متعددی که چنان مجاورتهایی داشت، برخوردار می‌شدند و یا در محاق گمنامی جای می‌گرفتند و بار سنگین مشکلات و متاعب طاقت فرسا را بر دوش می‌کشیدند. بدیهی است بحث اساسی در این باب را باید به بخش تشکیل حکومت و دولت در ایران پس از اسلام ارجاع داد و در اینجا به اقتضار از قشر بندیهای اجتماعی ایران سخن به میان آورد. با نظری اجمالی بر اختصاصات جمعیتی ایران مشخصات گروههای غیر حاکم را می‌توان چنین بر شمرد:

- ۱- کثرت جمعیت: به نحوی که اکثریت ساکنان ایران را به خود اختصاص می‌دهند و جز شمار معدودی از اشراف ساکن در روستاها یا نمایندگان برجسته سران ایلات، که همراه و هم قدم آنان می‌زیند، بقیه اهالی متفرق در دهات و مراکز زیست عشایر کشور را شامل می‌شوند. به اضافه، قشر عمده کاسبکار و پیشه‌ور و خدمتگزار و کارگر شهری نیز لامحاله بدین جمع افزوده می‌شوند و در کل، به واسطه فقدان یا قلت فاحش عددی قشر واسطه و طبقه متوسط، رقم سنگینی چون نود تا نود و هفت درصد شهروندان را تشکیل می‌دهند.
- ۲- نداشتن آگاهی طبقاتی^۱ و فقد روحیه حاکمیت^۲: بر این جمع، همواره نامهایی چون

1- Conscience

2-mentalite supreme

عوام الناس، عوام، رعیت باب، و رعیت نهاده‌اند و از نظر خود آنان نیز بلا استثنا پذیرفته شده است. مهمترین وجه اختصاصی آنان را شاید بتوان همین «فقدان فرهنگ سروری» و نداشتن روحیه «برتری طلبی» و امتیاز خواهی دانست. سری متواضع و فرو افتاده طبعی سلیم و حرف شنو و روحی سخت پر تمکین و طاعت پذیر دارند و هرگز از خویشتن نمی‌پرسند که سهم آنان از حاکمیت و قدرت و سروری و سیادت چیست. گردیزی در شرح حال عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۳ هـ. ق) از حگام طاهریان خراسان می‌نویسد: «مر عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است. یکی آن است که به همه کاردانان نامه نوشت که حجت برگرفتم شما را تا از خواب بیدار شوید و از خیرگی بیرون آید و صلاح خوش بجوید و با برزگران ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به جای خویش باز آرید که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است و از زبانهای ایشان سلام کرده است و بیداد کردن بر ایشان حرام کرده است...»^۳

نهایت این است که اینان به ملاحظات تاریخی یاور همه حکومت‌هایی بوده‌اند که بر آنها غالب می‌شده‌اند و اطاعت از کسانی را می‌پذیرفته‌اند که فرمانروایی بی‌چون و چرا داشته‌اند.

۳- محل استقرار: موطن آنان روستاهای ایران و دامنه کوههایی است که از مراکز قدرت به حد کافی دور است. بخشی از این مردم نیز خدمات شهری را بر عهده دارند و به عناصر همیشه حاکم سلام و طاعت می‌نمایند.

۴- نحوه اشتغال: از آنجا که «دستهای» اینان باید «طعام» جمعیت بر سر کار را فراهم آورد، ناچار اکثریتی در تلاش و تعب می‌مانند تا حاصل کار و دسترنج خود را تقدیم و نثار گروه اقلیت کنند و هر اندازه که زندگی روستائینان و گله‌داران به قناعت می‌گذشته، متقابلاً حیات متجمل مصرف‌گرایان، به اسراف متمایل می‌شده است. بنابراین، تدارک مایحتاج غذایی، پوشاکی و وسیلتی جامعه بر عهده کسانی بوده است

۱- ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی یا زین الاخبار، با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، تهران، ۱۳۲۷، ص ۴-۳.

که در بادی نخست به کشاورزی و آنگاه دامپروری و سپس به صنایع و حرف اقبال داشته‌اند و با تغییر شکل مواد و ارائه خدمات ارتباطی مختلف راحت و رفاه «اقلیت حاکم» را امکان پذیر می‌ساخته‌اند.

۵- اختصاصات فرهنگی: در حقیقت؛ آنچه از فرهنگ مردمی ایرانیان شهرت پیدا کرده و در خلال اعصار و قرون متعدد پایدار و ثابت مانده است به این گروه تعلق دارد. خصایص مردمی، جوانمردی، کمال گرایی، مهمان نوازی، انسان دوستی و اخلاقیات دیگری که به دور از ریاکاری‌ها و تزاویر و ترسها و تردیدهای حاکم بر زندگی مردان سیاست و تدبیر در عمق و بطن جامعه ایرانی وجود و تسری پیدا کرده است، مخلوق خصوصیات عقلی و اجتماعی «اکثریت» است و جایگاه استوار و با منزلت خود را در میان همین مردم پیدا و حفظ کرده است. «اخلاق الاشراف» و به طور خاص رفتار و گفتار و اندیشه قدرتمندان همیشه از مقوله دیگری بوده و از آن توده‌های کثیر منفک و مجزا مانده است. بدیهی است که این دوگانگی اخلاقی، به طور عمده، در میان کسانی مشهود بوده است که عمدتاً تکیه به دربارها و مراجع ظاهری قدرت داشته‌اند و مظاهر قابل تقلید حیات آنان نیز شخصیت‌های سیاسی و نظامی بر سرکار در هر عصر و هر دوره بوده‌اند. و گرنه اصحاب فضیلت و فضلی که به مقتضای حفظ نوامیس اجتماعی و شئون دینی و مذهبی و ملی در مراتب بالا جای می‌گرفته‌اند، فی الحقیقه همان نمایندگان منویات اساسی اکثریت تلقی می‌شده‌اند و در مواقع بحرانی و حساس نیز سعی بر آن می‌داشته‌اند که تعادل روانی و معنوی و اخلاقی جامعه را حفظ کنند یا بدان باز گردانند.

۶- وضعیت ارتباط با گروه حاکم: مناسبات موجود بر مبنای حقوقی تصور می‌شده است که جامعه زیر دست در خلال اعصار به دست آورده و از تمامیت آن نیز همواره قدرتمندانه دفاع و حمایت کرده است. ریشه تفاوت‌های ماهوی دو قطب مسلط و زیر سلطه جامعه ایرانی شاید به ادوار تاریخی پیش از اسلام برسد و به زعم یکدست بودن اکثریت ملت و از یک قوم و تبار تلقی شدن مردم ممتاز و اکثریت بی‌امتياز، پایه‌های خود را در نظام طبقاتی و نسبتاً کاستی شده ساسانی محکم کرده باشد. اما شاید محنت بار عمر

ایرانیان در روزگارانی که غالب عناصر فرمانفرما از ییگانگان بودند، افزایش پذیرفت و به خصوص ظهور هزار ساله ترکان، مغولان، تاتاران، اوزبکان، ترکمنان و دیگر مهاجمان زرد پوست، که گاه نیز در ایران ماندند و حاکمیت خود را همراه با حفظ ممیزات قومی به زور و جبر بر مردم بی‌پناه تحمیل نمودند، باعث افزایش اختلافات شد و کارها را به جایی رسانید که از نظر گاه گروه قدرتمند:

- زندگانی مردم بها نداشت.

- عموم کسانی که بر سر کار نبودند، بی‌هیچ اتهام و علت صریحی گناهکار و خاطی تلقی می‌شدند.

- هیچ کس مصون از تعرض و تجاوز تصور نمی‌شد.

و از آنجا که اکثریت حکام، به تعبیر ابن خلدون، فاقد «عصیت قدرت و رهبری» بودند، جامعه را به ناچار در شرایط ادبار نگاه می‌داشتند تا ضعفهای فاحش خود آنان بر ملا نگردد و دشمنی‌های خلق با مردم بی‌کفایت و بریده از مصالح اجتماعی مجال ظهور و تشکل پیدا نکند. آمد و رفت‌های سریع آنان نیز موجب می‌گشت که ثبات عمومی متزلزل بماند و خواه ناخواه توازن و تعادل جامعه در حال حرکت، از دست برود. سکوتی که به قهر و غلبه بر مردم بی‌پناه تحمیل می‌شد، فی‌الواقع پاسدار ثبات معقول اجتماع نبود بلکه نماینده خشم و طغیان کسانی بود که قلمرو تحت فرمان خویش را به سرزمین مردگان بدل می‌کردند و هیچگونه نوای مخالفی را بر هیچ کس نمی‌پسندیدند و به نحو اولی بر هیچ کس نیز نمی‌بخشودند. رواج اصطلاحاتی چون «عوام» و «رعیت»، که بالطبع مخلوق ذهن «خواص» و «اریاب» بود، موقعیتی متزلزل را به ذهنها تداعی می‌کرد که حکایت از شکاف عظیم بین دو قطب اجتماعی داشت و به یک تعبیر خصوصیات تغییرناپذیر میان آنان را انشاء می‌نمود. آنچه در عرصه زیست مشترک، ممدوح، پسندیده، مرقی، شریف و متعالی جلوه می‌کرد، بالطبع به داعیه‌داران می‌برازید و عکس آن نیز البته خصیصه‌های «اجامر و اوباش و اوسط الناس» را نشان می‌داد؛ توده‌ها فقط ارقامی به نظر می‌آمدند که می‌باید خار خورند و بار برند؛ نه در قید کم و کیف اموری برآیند که بر آنان می‌رود و نه

در بند سرنوشتی باشند که بدانها تحمیل می‌گردد. جامعه به یکباره از حقوق سیاسی و شهروندی محروم بود و در معادلات دایماً متغیر رکنهای ثابت اقتدار اجتماعی، محلی از اعراب نمی‌یافت. قدر و منزلت آنان تنها در خلوص بی‌پایان برای فرمانبری و خاکساری خلاصه می‌گشت و نهاد یا سازمان حمایتگری که بتواند از پایمال شدن عرض و ناموس مردمان جلوگیری کند، وجود نداشت. کین و نفرت عناصر غیر حاکم تنها در هنگامه کشمکش‌هایی که در میان قدرتمندان به ظهور می‌آمد و به صورت خاموشی گزیدن و از گروه یا دسته معینی جانبداری نکردن، ظاهر می‌شد، آن نیز البته جزای خود را می‌یافت، بدین گونه که هر کدام از متخاصمین که بر حریف مسلط می‌شد، پرچم یداد و ستم را بر سر بی‌دست و پایان به حرکت در می‌آورد!

به طور صریح، حاکمیت را پروای زیر دستان نبود، و چون قوانین شرعی و عرفی نیز به تناسب قدرتمندی ارباب زور، تضعیف و حتی نادیده انگاشته می‌شد، این است که خداوندان شمشیر تنها به اتکای خلیقات و خصوصیات خویش و اطرافیان قدر اول در جامعه حکم می‌راندند و مصالح آنی و آتی خود و گروه حاکم را ملاک و معیار هر گونه ارتباط به حساب می‌آوردند. فاصله‌های کوتاه رفت و آمد سلاطین و تغییر سلسله‌ها هم بالطبع مجالی فراهم می‌آورد تا توده‌ها شهروند در آنها نفسی تازه کند و شانه‌ای بتکاند.

۷- میزان درآمدها: کمبود و نبود پول در جامعه‌ای بسته محدود و بالنسبه خودکفا، باعث می‌شد که حتی صاحبان مشاغل حساس کشوری و لشکری نیز، که بالطبع با تولید هر نوع کالایی بیگانه بودند و فقط به صورت مصرف کننده تلقی می‌شدند، قسمت عمدهٔ مواجب خود را به صورت «جنس» دریافت کنند و به طور اساسی به همان عایدات مکتسب از اقطاع و تیول و سیور غال قانع باشند. گردش پول به هیچ وجه اهمیت اعصار کنونی را نداشت و حتی از دوران صفویان به بعد نیز، که شهرنشینی رونق گرفت و مراکز بزرگ جمعیتی به وجود آمد و آرامش طولانی دویست و پنجاه ساله امکان رشد صنایع و تکامل حرفه‌های مختلف و پیدایش اصناف را پدیدار ساخت و به خصوص

حمایت مشهور برخی از سلاطین مقتدر این سلسله از هنرمندان و اهل ذوق چهره‌ای ماندگار به آثار و مآثر بخشید، باز پول به عنوان کالایی تجملی و زینتی خودنمایی می‌کرد. جهانگردان بیگانه و خاصه اروپایی که در این روزگار به ایران آمده‌اند، با وجود اذعان به بهتری زندگی کشاورزان و کارگران ایرانی نسبت به هم‌تایان غربی خود، یادآوری می‌کنند که طلا و نقره در بازارهای مالی و مراکز خرید و فروش کالاها کمیاب بوده و غالباً به صورت دستبند و گوشواره و گردنبند و یا ابزارهای زینتی دیگر، در خانواده‌های مختلف شهری و روستایی به کار می‌آمده است. حوصله تجمل‌خواهی بی‌حد و حصر سلاطین و به پیروی از آنها دودمانهای وابسته نیز چنان از شوکت و وسعتی برخوردار بود که آحاد ناس را چاره جز پیرهن دریدن نمی‌ماند و به اقتضای «الناس علی دین ملوکهم» هر جا که قصد خود نمایی داشتند، بدانان اقتفا می‌جستند!

بهترین حکمرانان جامعه را کسانی تشکیل می‌دادند که خزانه را پر نگاه می‌داشتند، از رعیت دو می‌ستدند و یک خرج می‌کردند و حسب حال آنان مؤید گفتار شیخ اجل است که:

اگر گنجی کنی بر عامیان بخش رسد هر کدخدایی را برنجی
چرا نستانی از هر یک جوی سیم که تا گرد آیدت هر روز گنجی؟^۱

حرص و شره رجال سیاسی ایران و «دست بگیر داشتن» آنان، در اصطلاح عوام چنان مشهور است که بی‌گمان کمتر شاه و شاهزاده و یا منتسب به گروه حاکمی را می‌توان یافت که استثناء بر قاعده باشد و پول را، به چهره متاعی کمیاب و گرانبها، ذخیره نکند و جایی برای بازگشت مجدد آن به درون جامعه و فرضاً سرمایه‌گذاری برای رفاه عام و خاص باقی بگذارد. بالمره، مرد سعادت‌مند نیز کسی بود که می‌توانست ذهب و ذهاب و مذهب خود را از چشم دیگران دور نگاه دارد!^۲

از طرفی نیز طبقه مولد ثروت، اعم از کشاورز و دامدار و کارگر صنعتی و بازرگان،

۱- مرحوم فروغی این مصراع را بدین گونه آورده است: «که گرد آید تو را هر وقت گنجی» ر.ک. گلستان سعدی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۳۶.

۲- استرژمبک و ذهابک و مذهبک.

به نحوه‌های مختلف مورد آزار قرار می‌گرفت و گاه، در ایام دشواری و هجوم استیلای بیگانگان ناگزیر به پرداخت چهل گونه مالیات و عوارض و تحمیلات شاق کمر شکن می‌شد.^۱ ملاحظاتی چون تغییرات مکرر حکومتها و دست به دست گشتن مراکز قدرت و مآلاً جابه جایی عناصر سلطه و کارگزاران آنها به نوبه خود باعث می‌گشت که:

- ثبات سیاسی متزلزل شود، و به تبع آن:

- امنیت اجتماعی دچار نقصان گردد، والزاماً:

- مال و خواسته هیچ کس بر وی مسلّم نماند، و:

- لامحاله جامعه از روزمرگی بیرون نیاید و همیشه به قدر روز و به قید اقل مایقنع

بگذراند.

مردم خوشبخت نیز کسانی تلقی می‌شدند که می‌توانستند در فضای متشنج و پر تشویش کشور مایحتاج یک ساله را تدارک ببینند و به همان چند قلم لوازم ضروری نان و پنیر و شیر و انگور و میوه‌های خشک شده سر کنند. در میان آنها البته کم نبودند خانواده‌هایی که استطاعت پرورش گوسفندی را داشتند و از نمک سود به موقع آن، در مواقع حساس زندگی، خورشتی می‌ساختند. پوشاک و لوازم دیگر خانواده‌ها مانند فرش و چادر عموماً به دست همت خود آنان تهیه می‌شد و در اقلیم اقتصاد روستایی و عشایری هیچ چیز از زمره آنها که در دسترس بود، بی‌مصرف یا تباه محسوب نمی‌شد. هیچ چیز را به دور نمی‌انداختند و هیچ چیز را زاید و زیادی نمی‌شمردند. مختصر حوایج خود را نیز از طریق مبادله کالاها رفع می‌کردند و بی‌شک جای مهمی به سود جویی و التذاذ نمی‌دادند. طبیعت متنوع ایران، آنچه واسطه بقاست در اختیارشان قرار داده بود و شکوه قناعت و خرسندی به داده و داشته چنان فضای ذهنی و اخلاقی ایرانیان را انباشته بود که بر هر چه که نویایی مازاد بر نیاز بوده چشم بی‌اعتباری می‌نگریستند.

بدین نحو، جامعه ایرانی در هماره تاریخ خود، در عین فقر در غنا می‌زیست و در تداوم کشمکش‌های طولانی با عناصر ناسازگار حیات، به غرور ملی و افتخار به فضایل

1- A.K.S. Lambton, Landlord & Peasant in Persia, London, 1953.pp.78,80,84,106.

پسندیده و خصایل شریف اخلاقی اعتنایی تمام یافت. سجایای مشهور مردمی ایرانیان، که به طور خاص در ادبیات و حماسه‌های باستانی و حتی در آثار فنون ظریفه و هنرهای مستظرفه چونان تصویرگری و معماری و امور دیگر به خوبی مشهود است، به حدّ زیادی ناشی از رغبت مردم به معنویت و میل به ابدیت است که آثار پایدار خود را در تمامی مظاهر فکری و تجلیات هنری ایران، مانند مذهب و علوم و فنون و مسائل اقتصادی و بازرگانی و انواع پیشه‌ها و هنرها، باقی نهاده است. احساس استقلال اقتصادی، خصوصیات انحصاری دیگری نیز به کلّ جامعه می‌بخشید که از جمله آزادی و سرافرازی و بی‌نیازی از اطاعت عناصر تنک مایه و ضعیف بی فرهنگ بود؛ روال توجیهی خردمندانه‌ای از حاشیه‌گزینی اکثریت ملت، رها سازی زمام حکومت و دولت به دست داعیه داران پر مدّعا و غیر مسئولی بود که شمارشان هرگز کاستی نمی‌پذیرفت! ^۱ باری حدود معاش مردمی چنان پرتوان و زحمتکش و بردبار بسی محدود بود، و چون اکثریت زارعان دستی در ملک خود نداشتند و به طور عمده زمین در اختیار حکام مرکزی و نمایندگان محلی آنها بود، درآمدها نیز به ناگزیر در حداقل سیر می‌کرد. هیچ یک از منابع تحقیقی تاکنون نتوانسته است مدّلل دارد که زارعان ایرانی تا چه اندازه خود مالک زمینهایی بوده اند که در آنها به کشت و زرع می‌پرداخته اند، در هم ریختگی اسناد نیز حکایت از آن دارد که تا حدوث انقلاب مشروطیت و استقرار نوعی قانون در جامعه، این دشواریها و بی‌سرو سامانی‌ها برقرار بوده است. آخرین اقداماتی که در عصر مظفرالدین شاه - و کمی پیش از صدور فرمان مشروطیت - انجام شده، در عین نشان دادن وضع بد خزانه و پریشانی احوال عمومی، مؤید آن است که هنوز دولت و حکومت مالک اصلی و متصرف املاک قابل اعتنای کشور شمرده می‌شد. بر این مبنا، تقسیم بندی ذیل مجری و مقرر بوده است:

- | | |
|--|---|
| <p>۱- گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
گفتار خواجه بلند نام کتابه از حقیقتی والا در فرهنگ پر مایه معنوی ایران دارد: دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۲۹.</p> | <p>گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم</p> |
|--|---|

- ۱- املاک دیوانی یا خالصجات حقیقی که به وسیله مباشرین اداره می‌شد.
 - ۲- املاک ضبطی که سابقاً متعلق به یاغیان و متمردان بوده و موقتاً ضبط شده بودند یا املاک مجهول المالك که صاحبان آنها شناخته نمی‌شدند.
 - ۳- املاک انتقالی یعنی خالصجاتی که در مقابل پرداخت سالانه مقداری جنس و نقد به دولت، به اشخاص واگذار شده بودند.
 - ۴- املاک ثبتی که در تصرف دولت نبودند ولی در دفاتر و رقبات دیوانی منظور شده بودند (سابقه این املاک به حدود قرن‌ها پیش از عصر تسلط حکام ترک زبان می‌رسد).
 - ۵- املاک بذری یعنی آنهایی که در نتیجه خشکسالی و قحطی بایر افتاده بودند و دولت برای مساعدت به صاحبان آنها بذر می‌داد و تا موقعی که طلب خود را از آن بابت وصول نکرده بود، ملک در دست دولت می‌ماند. بعدها نیز، با وجود اینکه پس از وصول طلب به صاحبان اولیه مسترد می‌گردید، مع‌ذلک در دفاتر دولتی همچنان به عنوان ملک دولت باقی می‌ماند.
- علاوه بر مالیاتی که از محصول و باغات و حشم گرفته می‌شد، بعضی عوارض هم از رعایا و املاک دریافت یا به آنها تحمیل می‌گردید، از قبیل «بیگاری» برای ساختن راهها؛ چه که کلیه مردان مجبور بودند در راه‌سازی خدمت کنند و کلیه افراد ذکور ساکن دهات، از شانزده تا پنجاه سال، می‌بایست سالی چند روز برای نگهداری راهها کار کنند، و اگر توانایی جسمی نداشتند مبلغی پردازند تا دیگری به جای آنها این وظیفه را انجام دهد.^۱ گذشته از کشاورزان، که با همه سختیها از زندگانی بالنسبه ثابت و ساکنی برخوردار بودند، کارگرانی را می‌توان نام برد که به دو دسته فنی و حرفه‌ای و بی‌تخصص تقسیم می‌شدند. اشتغال عمده دسته اول در صنایع «دستی و فعالیت‌های سازنده‌ای» بود که در سطوح مختلف حیات شهری (پارچه بافی، صنایع ظریفه، رنگریزی، کفشگری، آهنکاری و نظایر آنها) و روستایی (آهنگری، نجاری، نانواپی،

۱- احمد حسین عدل، ایرانشهر، نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۱، بخش ۴، تهران، ۱۳۴۳ هـ. ش. ۱۹۶۴ م. صص ۱۵۹۹-۱۵۹۸.

بنایی و مانند آنها) به چشم می خورد. اینها هم، با اینکه از حداقل عایدات برخوردار بودند، به نسبت کارگران عادی موقع اطمینان بخش تری داشتند؛ ولی دسته دوم را غالباً کارگران فصلی کشاورزی و خدمه ساختمانی تشکیل می دادند که روزگارشان با تلاطم بیشتری می گذشت و عمدتاً با قبول کارهای سخت و کوتاه مدت و بی تأمین امروز را به فردا می رساندند. از آنجا که درباره دامداران و زندگانی سخت عشایری در فصل دیگری از این تألیف سخن رفته است، اضافه می کنیم که بر روی هم تفاوت چندانی در حدود معاش گروه غیر حاکم محسوس نبود و به قیاس ثابت ترین وضعی که جامعه ایرانی بعد از اسلام، در دوران صفویان (۱۱۴۸-۹۰۷ ه. ق) داشته و بهترین درآمدهایی که نصیب کارگران خوش اقبال دریاری می شده، مزد متوسط سالیانه آنان به زحمت از دو تومن تجاوز می کرده است. تفاوت معاش و درآمد آنان با اقشار حاکم وقتی بهتر آشکارا می شود که در نظر گیریم صاحبان مشاغل عمده دریاری و حکومتی ارقام بالایی چون پانصد تا یک هزار و هشتصد تومان را به خود اختصاص می دادند و بی اینکه از درآمدهای پیدا و پنهان دیگر آنان سخنی به میان آید، فاصله عایداتشان را به صورت غیرقابل باوری حفظ می کردند.^۱

اوضاع اسفناک مزبور بی گمان تا پایان عصر قاجار، با تغییرات محتمل اندکی، برقرار بود و حدود غارت قشرهای حاکم را از اکثریت بی دفاع و مستأصل جامعه ایرانی به نمایش می گذاشت.

۱- تذکرت الملوک، «در ذکر مبلغ و قدار مواجب و رسوم ارباب مناصب درگاه معلی و مداخل و تعدد ملازم امراء سرحدات و ولایات ایران» چاپ عکسی، برگهای ۸۴ تا ۱۳۰ از نسخه اصلی.

د - روابط مبتنی بر جهت‌گیری اجتماعی

(تشکیل دولت و حکومت)

فصل اول - مفروضات

تشکیل دولت و حکومت را عالیت‌ترین مرحلهٔ تکامل جوامع پویا شمرده‌اند. در این تردیدی نیست که دولت مهمترین و پیچیده‌ترین و واپسین نهادهایی است که بر اثر رشد هماهنگ دیگر نهادها و سازمانهای اجتماعی به وجود می‌آید و به منزلهٔ نهاد برتر مسئولیت دشوار هماهنگ سازی کلیه آنها را بر عهده می‌گیرد. راست است که جامعهٔ بدون دولت فاقد نیروی اساسی حافظ نظم و مقررات موضوعه است و به توده‌های پراکندهٔ انسانی حق می‌دهد که در تفرّد و تفرّق زندگی کنند و مستوجب هر نوع مصیبت و ادباری بمانند. بنابراین، در سبب تشکیل دولت و حکومت می‌توان به شناسایی و تعیین حدود دخالت عوامل ذیل توجه کرد:

۱- وجود مردمی که به عنوان سنگ پایهٔ هر نوع تحول و تغییر تاریخی محسوب می‌شوند و تشکّل نهایی آنها به چهرهٔ «ملت» وقتی انجام می‌پذیرد که نهاد دیگر همپایهٔ آن «دولت» شکل گرفته باشد.

۲- وجود سرزمینی که حیات و هستی مشترک و زیستگاه عمومی مردم مزبور در آن صورت بندد و باتعین حدود و مرزهای صریح، حریم فعالیت و تکاپوی فرزندان جامعه را مشخص نماید و به آنان احساس تعلق به آب و خاک معین، هوا و فضای معین و داراییها و مشترکات معین را عطا کند. به عبارت دیگر، پیوستگی‌های انسان با محیط زندگی و تغذیه و اعاشه و رشد و نمو او را چنان دائمی نگاه دارد که جزوی از طبیعت و

هستی وی شود و در حکم «ناموس»^۱ او تلقی گردد. بدیهی است که بخش عمده این تعریف را معنویت و احساسات متعالی آدمی در برمی گیرد و مفهوم وطن، در ساده ترین و طبیعی ترین تعاریف، با مفهوم مادر و زندگی دهنده شخص نزدیک و بلکه مشابه می شود. بدین معنی، «هیچ چیز به آرامشی نمی ماند که برای شخص در بودن در جایی که در آن به دنیا آمده است، احساس می شود؛ جایی که در آن اشیا پیش از آنکه رنج انتخاب را بر خود هموار کند، برای او عزیز شده اند، و جایی که دنیای خارج از وی ادامه وجود خود اوست».^۲

۳- شکل یابی مقررات و قواعدی که مناسبات اجتماعی را در مقیاسهای فردی، فردی و گروهی و نیز گروههای مختلف با یکدیگر تعیین و تسهیل کند، زندگانی در نظم و امنیت بگذرد و اعتقاد به اصول و عدالت را ضروری بشمارد.

اینکه حکومت و دولت چگونه چهره پیدا می کند و چه نوع مردمی می توانند نخستین سنگ بنای چنان تشکیلات منضبطی را بگذارند، حسب تعریف ماکس وبر خود سه منشاء تشکیل نهاد مزبور را به صورت زیر عرضه می کند:

۱- حکومت های مبنی بر تعالیم دینی و الهی (موهبتی و کاریزماتیک)

۲- حکومت های مبتنی بر سنن و آداب اجتماعی

۳- حکومت های مبتنی بر تکامل اجتماعات و تدوین قوانین موضوعه.

شاید نخستین پایه گذاران حکومتها در هر جامعه خود کسانی هستند که مخلوق ضرورت های چاره ناپذیر تشکیل این نهادند و می توانند ممیزاتی را که در سه فقره سابق-الذکر بر شمرده ایم همه را یکجا ارائه دهند.

و اما روشن است که حکومت، پیش از اینکه متکی به فرد باشد و یا امری فردی تلقی شود، امری اجتماعی و مبتنی بر همکاری جمع مشخصی با یکدیگر است. بر این اساس، از همان ابتدای شکل گیری خود، عناصر ثابتی را همراه نگاه می دارد که به یکی

۱- ناموس در تعریف عبارت است از امر یا شیء مقدس.

۲- جرج الیوت.

از دلایل چهار گانه ذیل:

- ۱- تأسیس نهاد دولت و حکومت.
 - ۲- انتقال قدرت از دسته و گروهی به دسته و گروه دیگر.
 - ۳- مشارکت در امر حکمرانی.
 - ۴- انتفاع میسر و ممکن یک جمع از قدرت دولت و حکومت.
- با آن موافقت داشته‌اند و در سود و زیان حاصل از حضور در چنان تشکیلاتی سهیم‌اند. از اینجاست که جمع متشکل مزبور ناگزیر است تا آنجا که می‌تواند از تمامی تمهیدات بهره گیرد و برای حفظ ثبات و توانمندی تشکیلاتی بکوشد که ناگزیر است بر اساس تعریف «تنها نهادی باشد که توانایی استفاده از قدرت زور را به صورت انحصاری دارد». شاید به همین دلیل هم باشد که برخی از متفکران سیاسی وجود حکومت را در هر جامعه به منزله «شر لازم»^۱ تلقی کرده‌اند و از اینکه جوامع انسانی مجبورند به حکم حکامی تن در دهند که همیشه مصداق کامل «حاکمان حکیم» و یا «حکیمان حاکم» نیستند، ابراز تأسف کنند. متفکران قدیم یونانی اشکال حکومت را سه گونه:

- متکی بر فرد واحد یا پادشاهی^۲
 - متکی بر گروه مشخص یا برگزیدگان^۳
 - متکی بر اراده جمع یا ملی^۴
- دانسته‌اند و هر کدام را نیز به نحوهای خوب یا بد آن تقسیم کرده‌اند، ولی هر قدر هم که فرد یا جمعیت حکومت کننده قوی و متحد و کاردان به نظر رسد، باز شک نیست که حکومت نهادی اجتماعی است و در آن هماهنگی و یک جهتی نیروهای مؤثر و کارآمدی دخیل است که برای دوام و بقای خود ناگزیرند به اصول ذیل توجه داشته باشند:
- ۱- منافع اکثریت مردم و یا دست کم اکثریت فعال و مؤثر سرمایه گذاران در امر حکومت را حفظ کنند.
 - ۲- قوانین و قواعد لازم الاجرائی را وضع و تدوین و اعلام نمایند.

1- malnecessaire
3- aristocratic

2- monocratic
4- democratic

- ۳- نیروی مناسب را برای اجرای مقررات فقره مزبور تدارک ببینند.
 - ۴- ترقی طلب و پیشرو باشند.
 - ۵- در شرایط تاریخی معین خود عدالت را معمول دارند و از ظلم و ستم پرهیزند.
 - ۶- برای حفظ نظم در داخل مرزها و جلوگیری از تجاوز دشمنان در سرحدات قوای نظامی کافی نگاه دارند.
 - ۷- به مبانی اساسی اعتقادی جامعه (دین و مذهب و اخلاقیات) احترام بگذارند.
 - ۸- آداب و رسوم سنتهای اجتماعی را محترم بشمارند.
 - ۹- به زبان مردمی که بر آنها حکم می‌رانند سخن گویند و باب مراوده و مکالمه را مفتوح نگاه دارند.
 - ۱۰- ثروت ملی و منابع تأمین آن را در نظر گیرند و از فقر فاحش مردمان اندیشه کنند.
 - ۱۱- آرمانهای اساسی عمومی را خوار نگیرند و تعظیم شعایر را واجب بشمارند.
 - ۱۲- گروههای مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، و نظامی بالقوه جامعه خود را بشناسند و عنداللزوم در جای خود از هر کدام بهره مناسب و محتوم بگیرند.
 - ۱۳- به تعادل و توازن ضروری میان معنویات و مادیات در درون جامعه اعتنا کنند و سود عظیم یک دسته را به زیان فاحش دیگران نخواهند.
 - ۱۴- و سرانجام، فرمانروایان را سزااست که نمونه بارزی از خصوصیات معتبر و خلقیات شریف جامعه‌ای باشند که بدانان نام و نشان داده است و با اطوار پسندیده کردار مناسب و پذیرفته خود همانند الگویی قرار گیرند که افراد عادی از آن تقلید کنند و وصول بدان درجات متعالی را غایت و هدف آرمانی خود بشمارند.
- در روزگار ما که مسئولیت حکومتها چندان افزایش یافته است که در جزء و کل حیات فرد و جامعه دخالت می‌ورزند و در هر زمینه از ضرورت‌های بی شمار زندگی تعهدات روز افزون می‌پذیرند - یا ناگزیرند که بپذیرند - و خواه ناخواه در برابر هر واقعه‌ای نیز جوابگو باید باشند، سخن از طوایف حکمرانان گفتن، پهنه‌ای به وسعت همه ابواب زندگی می‌خواهد و مسئولیت‌های دولتیان را شمردن عرصه‌ای به عدت همه

د - روابط مبتنی بر جهت گرایی اجتماعی / ۱۴۷

شهروندان. شرط اوّل در تکوین موجودیت هر ملت و تشکیل هر مملکت، وجود دولت مردمی و برخاسته از متن و بطن موجودیت همان جامعه است و استقلال صحیح هر دولتی نیز متکی به حضور عناصر صالح و لایق و خدمت گزار از میان مردم اصلی و اصیل آن می‌باشد. حکومت‌هایی ملی و آزاد شناخته می‌شوند که اصرار ورزند تا اعوانشان حدود دخالت در سرنوشت جامعه تحت حکم را هر چه محدودتر کنند و خدمتگزاری صادقانه و صمیمانه به اهل کشور را هر چه مستندتر سازند و بی‌شک هر روز مردمی‌تر جلوه نمایند.

اما در سوابق تاریخی حکومتها، به خصوص آن دسته که به حکم شمشیر بر خلاقیت سمت سروری و رتبه برتری یافته‌اند، مسائل دیگری مکتوم است که ناگزیر باید در یک ارزیابی جدی مورد اعتنا قرار گیرد و علل تشکیل بسیاری از آنها و روال ماندنشان بر سر کار و نیز کیفیت ارتباط یابی‌شان با مردم زیردست و نقش‌هایی که در ادوار مختلف بر عهده داشته‌اند شناخته و تبیین گردد. به ویژه که در ایران پس از آمدن و استقرار آریاها، حوادثی صورت بست که مسئولیتی بسیار مهم به کشور و ملت ایران در عرصه اتفاقات جهانی بخشید و از قریب به سه هزار سال پیش تا زمانی نزدیک به ما، دولتهای مستقر در این ملک سکان حیات و ممات مردم بی‌شماری را در منطقه‌ای به پهنای نیمه آسیا در دست گرفتند. علی‌ای^۱ حال، شاید نقش تاریخی و غیر قابل اغماض همه حکومت‌هایی که بر دیواره‌های باروی بلند فرهنگ و تمدن ایرانی جایی برای ثبت و ضبط نام و نشان خویش یافته‌اند، در «دریافت‌های تاریخی ایرانیان از قدرت»^۱ بتواند چنین خلاصه شود:

۱- شناسایی ایران به عنوان مرکز ثقل تحولات مناطق آسیای غربی و مرکزی و

جنوبی

۲- پذیرفتن نام ایرانی به صورت پاسدار میراث‌های گرانبها و عظیمی که از حکومتها و ملتی با نام و نشان باقی است.

۳- پاسداری از مرزهای جغرافیایی کشور در حد شناسایی نجد ایران.

1- La conception Historique du pouvoir des Iraniens.

۴- جلوگیری از هجوم‌های بلاوقفه نیروهای بیگانه‌ای که از هر سوی مرزها به داخل آن روی می‌نهند. هجمه‌های مزبور تا سده نوزدهم میلادی، به طور عمده از دو سوی شرقی و غربی انجام می‌گرفت و از این زمان به بعد، بیشتر از صفحات شمالی و جنوبی صورت می‌پذیرفت. تامین تمامیت ارضی ایران بزرگ، به حقیقت از مهمترین مسئولیتهای حکومت‌های بر سر کار بوده است.

۵- تأمین وحدت داخلی و جلوگیری از نفوذ خانها و ملوک طوایف محلی، به نحوی که از یک سوی اقتدار حکومت مرکزی دچار تزلزل و تعطیل نگردد و از دیگر سوی، توده‌های مردم از فشار ارباب جور عاصی نشوند. توانمند بودن هسته مرکزی قدرت، همیشه این ثمر را داشته است که تعديات حکام محلی و زورآوران منطقه‌ای را مانع شود و از تجاوزات مستمر آنان بر رعیت بکاهد.

۶- بسط کشاورزی و تدارک اسباب معاش اصلی ساکنان فلات ایران از طریق حمایت جدی از آنان با اینکه در داخل فلات رودهای بزرگ متعددی جاری نیست که وظیفه بزرگ «میرابی» را بر دوش حکومتها بگذارد، مع الوصف همان تعداد نه‌رهای که مانند هیرمند، جیحون، زاینده رود، کارون، اترک یا کر و ارس وجود داشته، موجب شده است که اهتمامات عمرانی حکومتها را بر انگیزد و تسهیلات قدرت متمرکز را خواستار شود. دوره‌های طلایی تاریخ ایران همواره با رونق کشاورزی و رفاه برزگران همراه بوده است. لایروبی قناتهای دراز، تأسیس سدهای کوچک و بزرگ، مداخله در تقسیم آبهای سطح الارضی، رسانیدن آذوقه به مناطق قحطی زده و آفت دیده، در زمره اقداماتی است که از هر حاکم عاقلی انتظار می‌رفته و به تبع دعای خیر و حق شناسی توده‌ها را جلب می‌نموده است.

۷- حمایت از نیروهای اقتصادی همراه کشاورزی، که گله داری در رأس آن است، و نه تنها هم و غم مجموع انسانهای پر تلاش را به خود معطوف می‌داشته، که در بین زارعان نیز جای مهمی داشته و بخشی از کفاف معاش آنان را بدین واسطه تامین می‌کرده است. توجه خاص به طبیعت عشایر، ملاحظه سهمیه صحیح آنان در صفحات ییلاقی و قشلاقی

کشور، جلوگیری از تجاوزات برخی از ایل نشینان به مردم ساکن در نواحی سردسیری و گرمسیری و بین راه، و نیز تصادمات اجباری در میان ایلات مختلف و حتی دسته‌ها و طوایف متعدد داخلی هر ایل، نیاز به قدرتی متبوع و قابل ملاحظه را الزامی کرده است. دوره‌های ادبار و دشواری تاریخ ایران شاهد بی‌سامانیهای بی‌شماری است که از قبل اعمال بی‌حساب برخی از عناصر گردنکش و ماجراجو پدیدار گشته است.

۸- حمایت از اهل حرف، صاحبان صنایع، هنرمندان و صنعتگران ایرانی نیز بی‌شبهه بخش مهمی از وظایف حکومت‌های صالح بوده است. در ایران کهن، هتخشان بد و واستریوشان سالار را به درگاه پادشاهان راه بود و بی‌تردید نقش عمده بازار در ایران اسلامی نیز هیچ‌گاه دست کم گرفته نمی‌شده است.

۹- از آنجا که توجه به علم و معنویت و کمال، در فرهنگ ایرانی، مقام بلند و والایی داشته است و از طرفی جستجوگران این گونه مشاغل نیز هیچ‌گاه از عایدات ثابت و روشنی برخوردار نبوده‌اند و یا در سطح جامعه دستگاهها و سازمانهای موظفی برای حمایت از آنان وجود نداشته یا فعال نبوده است، خواه ناخواه دربارهای امرا و حکام و شاهان کوچک و بزرگ ملجائی برای اقبال اهل علم و ادیبان و متفکران بوده است. نسبت مستقیمی نیز بالطبع همیشه وجود می‌داشته که ارباب قدرت، به همان سان که حامی گروه‌های دانشی و فضلی جامعه می‌بودند، از قبول عام و اقبال عمومی برخوردار می‌شدند و در دیباچه کتب و متون شعری و ادبی جا می‌گشادند. فضیلت اخلاقی و اعتلای علمی دانشمندان نامدار، بر ثبات حیات حکومتها و خوشنامی حاکمان تأثیرات آشکارایی بر جای می‌گذاشت و به حقیقت موجب دوام نام و شهرت نیک و با اعتبار آنان می‌شد.

۱۰- به مناسبت باید یادآور شد که جز در دوره کوتاهی از حیات ایرانیان در بعد از اسلام، که مغولان خونخوار و بی‌فرهنگ بر ملک استیلا یافتند، حکام مختلف کشور از دیانت رسمی و مذهب غالب پیروی داشتند و بدان معتقد بودند. استیلای مغول نیز زمان درازی نپایید تا آنگاه که حکام دودمان به حلیت دین تجلی یافتند و به زیورهای مردمی آراسته شدند و نه تنها سلاطین سلسله ایلخانی از احمد تکودار و محمود غازان به بعد،

که به طور عمده قاطبه لشکریان و سرداران سپاه نیز، تبعیت از دستورهای الهی را پذیره شدند به تبع جایگاه مطمئن تر و ثابت تری زی خود در میان مردم کسب کردند. تعبّد شاهان و اُمرا و حتی تظاهر آنان به دینداری، عامل مؤثری برای قبول مشروعیتشان تلقی می‌شد و در عین جلب احترام طبقه روحانی کشور، زمینه حمایت از تأسیسات مذهبی مانند بقاع متبرّکه، مساجد و مدارس، اوقاف کثیر و نیز جوامع علمی و مذهبی را فراهم می‌ساخت. نکته قابل ذکر، همگامی ظاهری توده با حکمرانان مختلف است که گاه بر اثر صلابت تند قدرت و صولت چشمگیر شمشیر حکم غالب را بدانان می‌داده. ولی در دراز مدت اصولی برقرار می‌مانده و کامن می‌شده است که با طبیعت مهربان و عدل گرا و ظلم ستیز ایرانی هماهنگی داشته باشد. رفتارهای غیر قابل توجیه خلفای اموی و عباسی و بسیاری از فرمانروایان وابسته به دستگاه خلافت، که در اساس با مبانی دینی در تضاد بود، به همان حساب سلطنت مآبی ارباب قدرت گذاشته می‌شد و در بنیادهای اخلاقی و اعتقادی مردم تزلزلی ایجاد نمی‌کرد. باری، در روزگاران ثبات و جا افتادگی، پادشاهان ناگزیر بودند به آیین رسمی کشور احترام بگذارند و حامی آن باشند؛ بدون کسب چنین حمایتی از سوی مراجع معتبر روحانی، ادامه کار برای آنان ممتنع و غیر میسر و شاید هم محال بود.

۱۱- سازگاری با فرهنگ و تمدن ایرانی و به عبارت دیگر، ایرانی شدن حکمرانان عنصر مهمی برای حضور و نفوذشان در قلب مردم مملکت بوده است. در تاریخ ایران و در متن جاذبه‌های فرهنگی آن کشش عظیمی وجود دارد تا غیر ایرانیان را ایرانی گرداند و حوادث ناگزیر جامعه را صورتی «خودی» و «داخلی» دهد این نکته که در بین اکثر ملل با سابقه و با فرهنگ قدیم هم وجود داشته، به یک تعبیر، مؤید آن است که حالت کانونی و محوری جوامع معتبر را حفظ کند و از ادخال عناصر غیر و مغایر با شأن و حرمت و خلوص ابدی و تقدّس یافته ملتها جلوگیری نماید. به همین دلیل است که می‌بینیم اسکندر مقدونی، که در فرهنگ کهن «گجستک ابالیش» خوانده می‌شد، بعدها نسب به دارای اکبر می‌رساند و گاه در فرهنگ مردمی منزلتی رفیع و ابدال گونه پیدا

می‌کند. از سوی دیگر هم مشهود است که ترک‌تازان مهاجم آسیای میانه در ورود به ایران آداب ایرانی آموختند، به دین اسلام، که متعلق اکثریت بود، گرایش یافتند، از زبان و ادب فارسی حمایت کردند، بر رجال کارآمد و مجرب دیوانی اتکا نمودند و از رای و تدبیر و مصلحت دید آنان در امور ملت و مملکت بهره جستند. بسیاری از آنان نیز که به فاصله یک یا دو نسل با زنان ایرانی ازدواج کردند، خود را ایرانی نامیدند و حتی ریشه‌های قومی و نژادی تازه‌ای زی خود دست و پا کردند. بداهتاً حق هم همین است که هر شخص متولد در ایران خود را ایرانی بخواند و هرگاه که برای فرد خارجی مزاجتی در یک نسل با همسری ایرانی حاصل شود، سلاله و تبار بعدی وی ایرانی تلقی گردد. فضیلت ایرانی بودن آنچنان عزیز و شریف است که حتی مردمی را که از تبار بیگانه در این کشور به دنیا آمده‌اند نیز بی‌شائبه در برگرفته و به درستی جامعه فضیلت‌ها و معنویات ملی را بر تن آنان پوشانیده است. به اضافه که، جامعه بزرگ ایرانی نیز، همراستای با فرهنگ غنی مردم آن، به عینه چون دریاست و هم بدان گونه رودهای کوچک و بزرگ را به مرور در خود جذب و مستحیل کرده و مهر و نشان اخلاق مردمی و روال با اعتلای انسانی خویش را بر آنان زده است. عناصر قومی البته مجاز بوده‌اند که مانند ساکنان استانها و مناطق مختلف کشور، که از طبیعت متنوع جامعه و سرزمینی گسترده متمتع‌اند، از ممیزات ویژه خود برخوردار شوند و تا آن جا که سلوک آنان را با همسایگان‌شان دشوار نگردانند، حتی مظاهر و ظواهر مطبوع و ملایم فرهنگ‌های فرعی و محلی خود را محفوظ نگه دارند.

نکته دیگری که باید در همین جا ملحوظ شود این است که در فضای زندگی ایرانیان بعد از اسلام، ملاحظات نژادی جای مهمی نداشته است و دستورالعمل‌های دین مقدس اسلام به مضمون آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۱ که مطالع و متبع جامعه ایرانی است، برای هیچ کس از ایرانی و انیرانی جای ویژه‌ای باقی نگذاشته است.

۱- قرآن کریم، سوره حجرات، آیه ۱۳.

۱۲- شاید یکی از مهمترین وظایف حکومت‌های مستقر در ایران را بتوان ایجاد تعادل در نظامهای مسلط جهانی دانست. چه در روزگاری که ایرانیان خود یکی از دو پایه سنگین توازن دنیایی بودند و چه در دورانی که ایرانیان مقارنه استواری با جهانبنانی نشان نمی‌داد، درک موقعیت استراتژیک بسیار مهم ایران در منطقه‌ای که به حق کانون پیدایش و تعالی قدیمی‌ترین و معتبرترین ادیان الهی و نیز کهن‌ترین و پرمایه‌ترین تمدنهای بزرگ بشری است، برای حکومتها کار دشواری نبوده است؛ آنچه سزاوار بوده، استفاده از امتیازات بی‌شماری است که چنین موقعیت ممتازی برای ایرانی و ایران پدید می‌آورده است. دارندگان این کشور بزرگ، می‌باید آگاهی داشته باشند که بر سه قاره مهم جهانی اشراف دارند و آسیا و اروپا و آفریقا، از کهن‌ترین ازمینه تاریخی، در قلمرو جغرافیایی و فرهنگی و سیاسی ایران با یکدیگر تلاقی یافته‌اند. مسئولیت ایرانی بودن، توجه بر اهمیت‌های متعددی است که از قبل پاسداری از دستاوردهای جاودانی بشری و نگاهداری سکان‌های ثبات و تعالی مردم متمدن منطقه برمی‌خیزد و در تماس و ارتباط با کلیه قدرتهایی که در شعاعهای دور و نزدیک به سر برده و می‌برند، نقش و موقع آنان را حفظ می‌کند.

کافی است در نظر گیریم که ایران از پرسالتین کشورهایی است که در آن زندگی متمدنی شکل گرفته و تواناییهای مختلف ارضی اقلیمی‌اش، دست به دست استعدادهای قابل اعتنای انسانی ساکنان آن به پیدایش، رشد و نضج فرهنگ‌های اصیل و پویا کمک رسانیده است. از منطقه فلات پامیر و دشتهای استپی آسیای میانه تا دریای مدیترانه همواره ملل و مردم و تمدنهایی به عرصه رسیده‌اند که تکیه عمده آنها بر فرهنگ‌های ایرانی و تواناییهای کامن در طبایع خلاق و ابتکار آفرین و تشکیلات نهنده و امتزاج دهنده ایرانیان بوده است. خصوصیات عدالت‌گرا و اعتدال بخش و سلیم و صبور و مردمی ساکنان این خطه به نحوی است که هیچ چیز مفید از هیچ گروه و دسته انسانی متمایزی را هم به دور نیفکنده و هیچ پدیده‌ای را از حوصله مطالعه و ارزیابی و تحلیل دائمی خویش کنار نزده است. به همین دلایل است که حتی در روزگاران برقراری

د - روابط مبتنی بر جهت‌گرایی اجتماعی / ۱۵۳

سلطه نظامی - سیاسی ایرانیان بر صفحات مذکور نیز نامردمی‌ها و خشونت‌های وحشیانه بسیاری از ملل جهانگیر از سوی ایشان اعمال نشده است و برعکس، نظم و تربیت ناشی از قوانین مناسب و درخور جهانی آنان که نشأت از دید و جهان بینی متعالی‌تری دارد، جای خود را در فرهنگ سیاسی و بین‌المللی باز کرده است.

اینکه مردم ایران و به تبع آنان حکام ملک، همیشه در پس افکار و تظاهرات فردی و جمعی خود جایی برای تلفیق نظرهای جهانی و تدابیر عمومی دارند، فی‌الحقیقه ناشی از سوابق طولانی آنان در مقابله با امور منطقه و بسیط ارض است و حتی در روزگاران غلبه مصایب و محن نیز کم نبوده‌اند مردمی که در لباس فقر کار اهل دولت کرده‌اند و عندالضروره فسحت میدان عنایت خویش را به امصار و بلاد دور و نزدیک نشان داده‌اند.

۱۳- وسعت دائمی قلمرو مناطق ایرانی نشین، خاصه با ملاحظه سرزمین فلات همیشه ایجاب می‌کرده که تنوع عادات و خلیقات بر آن حاکم باشد و به تبع تعدد شیوه‌های زندگی امری پذیرفته و مقبول به حساب آید. بدین ملاحظه، فرمانروایان حوزه مرکزی ناگزیر بودند که در عین حفظ اقتدار کامل برای تأمین امنیت عمومی و تسهیل ارتباطات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سراسری، ملاحظه شئون خاص مردم هر ناحیه را نیز داشته باشند و به روال زندگی اجتماعی منطقه‌ای آنان و نیز نیازها و خصوصیات هر محل توجه و احترام خاص نشان دهند. این است که از روزگاران کهن ضوابطی شناسا مستلزم ایران‌بانی بوده است که فرمانروایان عاقل و دوراندیش بدانها اعتنا داشتند و در تصمیم‌گیری‌های مختلف خویش رعایت می‌کردند:

نخست آنکه، بلند نظری در مسائل اعتقادی جامعه را وجهه همت گمارند و از تعرض به خصوصیات شخصی افراد اجتناب ورزند. درگیری در مناقشات داخلی توان حکومتها را سست می‌کرد و بر اغتشاشاتی که همواره هوادارانی داشت، دامن می‌زد. خود این امر موجب تضعیف قدرت مرکزی و تحریص دشمنان و مدعیان می‌گشت و امور جامعه را از ثبات و نظم طبیعی دور نگاه می‌داشت. مصلحت رهبران مرکزی همیشه در آن بوده که از مرز درگیریها برتر بمانند و با جانبداری‌های عقیدتی و رویتی خاص

نسبت به گروهها و دسته‌های معین بهانه به دست بدخواهان ندهند. در عین حال نیز پاس خاطر رعیت را نگاه دارند و از تعدیات ناموجه زورگویان و تجاوزطلبان پیشگیری کنند. دوّم آنکه، برای تقرّب هرچه بیشتر سازمان مرکزی حکومت با اجزای اداری و دیوانی، حتی‌المقدور سران حکومت را در ولایات و ایالات مختلف از میان سرجنابان و صاحبان نفوذ محلی انتخاب کنند و با گماشتن مردم خوشنام در رأس کارهای هر منطقه، اعتماد رعیت را به سلامت رأی و بی‌غرضی دستگاه مرکزی جلب نمایند. این امر بطور عمده دامن گردانندگان اصلی را از لوّث گرفتاری‌های داخلی میرا می‌گردانید و در همان حال تحمیل سلطه ناگزیر کانونی را بر آحاد ناس آسان می‌ساخت.

سه دیگر آنکه، بسیاری از فرمانروایان ایران می‌کوشیدند از میان گروهها و قبایل صاحب نفوذ کشور، خاصّه در مناطق عشایری، زن طلب کنند و با ایجاد رابطه نسبی و خونی در میان دربار و مردم مناطق مختلف، آنان را به خود و خود را بدانان نزدیک گردانند. نقش زنان در ایجاد توازن سیاسی در جوامع ایرانی شایسته تعمق بسیار است و فی‌الحقیقه به تشکیلات حرمسرای دربارهای ایرانی ابعاد سیاسی - اجتماعی دیگری می‌دهد. این نوع انتخابها علی‌الاصول همواره براساس زیباییهای زنان و تشخیص‌های اصلح خواجگان حرم انجام نمی‌گرفته بلکه بر معیار قوّت و قدرت محلی خانواده‌ها و نفوذ گروههای متعین و معتبر اجتماعی صورت می‌پذیرفته و به هر واسطه راهی برای جلب قلوب و تألیف نظرها بوده است.

چهارمین نکته، رعایت‌های ویژه‌ای است که در نواحی مختلف کشور انجام می‌پذیرفته و هسته اصلی حکومت فراگیر را وادار می‌ساخته است که در موقع مقتضی: - به تأسیس ابواب خیر و سازمانهای عام‌المنفعه محلی اقدام کند.

- تخفیف‌های مالیاتی مخصوص در نظر گیرد یا حتی برخی از مالیاتها را در سال و زمان معینی ببخشد.

- از خزانه مرکزی کمک‌های معینی را برای نواحی بلادیده و ستم رسیده منظور دارد و در تخفیف آلام جامعه بکوشد. به خصوص اگر در نظر آوریم که بیماریهای

د - روابط مبتنی بر جهت‌گرایی اجتماعی / ۱۵۵

خاصی چون مالاریا، آبله، سل، حصبه، وبا و طاعون بلاانقطاع برای مناطقی از کشور بومی بود و نیز آفات دامی متعددی همواره در کمین ثروت ناچیز گله‌داران و عشایر می‌نشست بر این احصائیه‌ها می‌توان حوادث غیرمنتظره‌ای چون زلزله، سیل، خشکسالی و قحطی و نظایر آنها را اضافه کرد و راههایی را که همانند موارد ذیل به حمایت فوری و دائمی سازمان مرکزی حکومت منتهی می‌گردید، برشمرد.

- مسافرتهاى متعدد شخص شاه به صفحات مهم و حساس سیاسى - نظامی.

- گماشتن ساخلوهای معین در نواحی مرزی و مراکز معتبر.

- استقرار یکی از برجستگان دولتی و معمولاً ولیعهدها در مهمترین منطقه مُلک، که هم تجربه کشورداری آموزد و هم سگان دیار را در دستهایی مطمئن نگاه دارد. نوع ناپسندیده و توجیه‌ناپذیر آن تیول بخشی پادشاهان قاجار به افراد خاندان خویش بود که با وجود تعدد زاد و ولدهای آنان، تقریباً سراسر مملکت را در اختیار گرفته بودند و بدون استثنا در همه جا وِیال گردن مردم بی‌پناه و مایه ادبار ملک و زوال قدرت مرکزی شده بودند.

۱۴- برای اداره امور سرزمین وسیعی چون ایران، وجود اقتدار حکومت مرکزی و مسلم بودن توان اداری آن بسیار مهم تلقی می‌شده است؛ هر چند که این قوت، همان گونه که طبیعت زور اقتضا دارد، غالباً موجب فساد و تباهی اشخاص و حکومتها می‌شد و به طور سنتی، به استبداد و خودمحوری و مطلق‌گرایی جابره می‌انجامید، ولی در روزگار سلامت و اعتدال نسبی اعتنا به نیروهای محلی و خاصه سران قوم را واجب و ضروری می‌شمرد. در تاریخ ایران به شواهدی برمی‌خوریم که حکایت از آن دارد که:

- خانواده‌های محلی صاحب نفوذ در هر یک از امصار و بلاد کم نبوده‌اند و از میان

آنها محترم‌ترین و معتبرترینشان به نیابت جمع حکومت منطقه را در اختیار داشته‌اند.

- مجالس مختلفی در جایگاه نهاد اصلی قدرت یا در دربار تشکیل می‌شده و در آنها

نمایندگان خانواده‌های عمده حکومتگر، روحانیون قدر اول جامعه و برجستگان دیوانی حضور می‌یافته‌اند. بسیاری از امور اساسی کشور چون انتخاب ولیعهد و یا حاکم ذی

الاقتدار بعدی، اعلان جنگ به دشمنان و یا عقد معاهدات صلح، پذیرش تغییرات مهم و شاید هم نصب و عزل سران برجسته کشوری و لشکری، و گاه عزل سلطانی که فاقد قابلیت و کفایت لازم برای اداره امور به شمار می آمده، در همین مجالس حل و فصل می شده است. حضور مستمر هفت خانواده سرشناس در تمامی ادوار تاریخ ایران پیش از اسلام (از مادها تا پایان کار ساسانیان) و احاطه و تسلط آنها بر امور مملکت، امری بالنسبه بدیهی است و جدای از آنها نیز، در منابع، سخن از مجالس مخصوص روحانیون عمده، شاهزادگان درجه اول و یا اشراف برجسته می رود که همتای سنای رم بودند و بر بخشی از مسئولیت های بزرگ ملک نظارت داشتند.

با اعتنا به اینکه پریشانی های بی شمار اداری و اجتماعی ایران در ادوار استیلای اعراب و ترکها و مغولان و تاتاران کم نیست، اما همان که جامعه ایرانی توانست در نخستین فرصت، حکومتی ملی پدید آورد و در چارچوب مرزهای مشخص به تأسیس دولت با ثبات صفوی دست یازد، رسوم کهن که در حقیقت ضروری تدبیر و پایداری ملک بود، جان گرفت و «نهاد شوری» در بطن تشکیلات عمیقاً مقتدر و متمرکز صفوی به وجود آمد. دگر باره مجلسی مشابه عصر هخامنشیان با مسئولانی در همان رده های بالای مذهبی، سیاسی، نظامی و دیوانی تأسیس شد و کارگزارانی^۱، که دقیقاً عهده دار مهمات مملکت شناخته می شدند، در آن جای گرفتند. این امر به خودی خود سلامت روان سیاسی نهاد حاکمیت را تأمین می کرد و از لغزشها و لرزشهای متعددی که می توانست بدانها دچار شود، ایمن نگاه می داشت. ثبات حکومتی که طولانی ترین عمرها را در تاریخ بعد از اسلام ایران داشته است، مؤید درستی شیوه های عمل حکومتگران آن بود و جای نیز که در دل های اکثریت ایرانیان به دست آورد، حتی تا امروز، قابل ملاحظه و احصاست.

سازمان مشورتی مزبور، به لحاظ درستی کارکرد آن، حتی با تغییرات مختصری در ظاهر، در دوره های آشفتگی و تلاطم افشاری و زندی نیز ادامه پیدا کرد و به یک اعتبار

1- Les fonctionnaires.

تا زمان پیدایش نظامات جدید غربی در ایران عصر قاجار و قبول اصل حاکمیت ملت در تعیین سرنوشت خود، برقرار ماند.

۱۵- با آنکه حکومت در کشور همیشه انحصاری تلقی شده و در اختیار فرد صاحب اراده و مافوق افراد دیگری - چنانکه توضیح داده خواهد شد - قرار داشته است، تبیین آشکاری در میان هیأت حاکم و نظام اداری و اجرایی مملکت با «حکومت» وجود دارد. به این تعبیر، حکومت‌های متعددی در ایران آمده و به تناوب فرمانروایی کرده و رخت به دیگری سپرده‌اند، ولی نظام دولتی کشور با اتکا بر عناصر کارآمد و مجرب داخلی، همواره برقرار مانده و توالی تاریخی حیات سیاسی ملت را با شیرازه بندی محکم و اصولی و منضبطی حفظ کرده است. سازمان دیوانی ایران، که در نوع خود از کهن‌ترین، کارآمدترین، آزموده‌ترین و مفیدترین تشکیلات بر سر پای اداری جهانی است، از چنان تنسیقات صحیح و منطبق بر واقعیتی برخوردار می‌شده که تا زمان تحول ناگهانی امور در آغاز سده بیستم میلادی، مهمترین نقشها را ایفا کرده و حکومت‌های مختلف ایرانی و غیر ایرانی را که زمامدار ظاهری امور بوده‌اند، برای اداره صحیح نظام داخلی هدایت نموده است.^۱

نکته قابل ذکر در این فصل وجود مردان برگزیده‌ای است که در همه دوره‌های عمر ملت ایران در صحنه فعالیت‌های دیوانی حضور داشته‌اند و با ایفای نقشهای مهم رایزنی، صدارت، وکالت حاجب سالاری، وزارت و نظایر آنها عهده‌دار امور مهم کشور بوده‌اند. با اینکه شرح زندگی بسیاری از این خبرگان و برجستگان ملت و حتی نام و نشان آنها نیز دانسته نیست ولی قرائن و اسناد مختلف از سنگ‌های منقور بر دل کوهستانها (نقشهای برجسته هخامنشی) تا تصاویر و یادگارهای دیگری که در دست است (آثار عصر ساسانی و نیز سخنان و اندرزنامه‌ها و یادداشت‌های منتسب به اردشیر، انوشیروان، کرتیر و تنسر و بزرگمهر) و تألیفاتی که جای جای از آنان باقی مانده است (آثار خواجه نصیرالدین طوسی، جهانگشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی و ...)

۱- ر.ک: طبقات اجتماعی ایران (دیوانیان و امور دیوانی) در همین کتاب.

حکایت از آن دارد که ایران هیچ گاه بدون حضورچنین مردم کارآمد و دلسوز و مطلع و بصیری اداره نمی شده است.

سلاطین موفق و کامکار کسانی بودند که رأی ثاقب و صائب خیراندیشان را در مهم امور می طلبید و بجا از آن استفاده می کردند. اگر نیز وقتی صواب اندیشی آنان موافق ثواب نبوده است، جهات دیگر کارها را باید در نظر گرفت و نه مضرت ریزنی با آزمودگان ملت را. طبری، در مطاوی احوال یزدگرد سوم و توصیف حوادثی که منجر به شکست نهایی او و سقوط امپراتوری ساسانی شد می نویسد که وقتی شاه از شکست جلولا خبر یافت در حلوان بود: «یاران و خاصان خویش را بخواست و موبد را نیز حاضر آورد. بعد از آن گفت که این قوم عرب هر سپاه که ما پیش آنها فرستیم می شکند. رای چیست؟ موبد گفت رای آن است که تو از این شهر بیرون آیی و به استخر روی که خانه ملک است و سپس از آنجا لشکر فرستی. این رای را یزدگرد پسندید و به سوی اصفهان رفت ...»^۱.

۱۶- علی رغم همه ضعفها و نکبات اخلاقی که بر جامعه گذشته و بر وجدان عمومی شدیداً لطمه وارد کرده است، باز در ادب و فرهنگ ایرانی مفاهیم صریحی از عدالت، انسان دوستی، احترام به مقدسات، دستگیری از درماندگان و حفظ حرمت و کرامت انسانی وجود دارد که، ولو به صورت آرمانی، انتظار می رفته است که حاکمان عاقل آنها را در نظر آورند و با رعایت راهنمایی های حق طلبانه بر شأن خویش بیفزایند. به عبارت دیگر تلاشی که خرد و بزرگ جامعه ایرانی برای تعظیم به مقام فرمانروای کل به عمل می آوردند و او را چونان ملکه کندوی زنبوران عسل، با گوشت و مال جان و هستی خود تغذیه می کردند، ماحصل باید این فایده را در برمی داشت که توانی چنان عظیم در خدمت به انتظارات مردمی قرار گیرد و عزت و اعتبار او نیز شأنی بر حیات و حیثیات ملی بیفزاید. تنزل این سطح و مبتذل کردن برداشتها و توقعات ذهنیت یافته جوامع ایرانی از کمال و فتوت و بزرگمردی و سالاری و دلاوری و شجاعت و مجموع صفات مستحسن امری است که کراراً حادث شده و به طور طبیعی از فرمانروایان ملک

۱- تاریخ طبری، ج ۳، طبع مصر، ص ۱۸۵-۶ به نقل از شادروان دکتر عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت (سرگذشت، حوادث اضلاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان)، ج ۳، تهران، ۱۳۴۴، ص ۶۳-۶۴.

چهره ناموفق تصویر نموده است.

مرور حوادث لاتعد و لاتحصی و تجربه‌های کثیر تاریخی، از ایرانیان مردمی صالح و صبور و کم توقع و با گذشت و فداکار ساخته و فرهنگ خاص ایرانی را با مایه‌های عمیق ایثار و جان نثاری و اخلاص و صمیمیت بی نظیر عجین و ممزوج گردانیده است. با این همه، در همین فرهنگ وسیع و غنی مردمی تشخیص نیکی از بدی، بلندی از پستی، صداقت از نیرنگ، دادگری از بیداد، ملت دوستی از غیر خواهی و بسیاری از امور دیگر همانند وجود روشنی و تاریکی و روز و شب صراحت داشته است. آنها که در هر مرتبه‌ای از عمر، از بخشایش الهی برخوردار شده‌اند و نامی نیک زی خود دست و پا کرده‌اند، همانان‌اند که اتکا به وجدانهای صالح مردم نیک فطرت و شریف را ناچیز نینگاشته‌اند و در مقام قدرت، دغلی و فریب و شعوذه و نیرنگ را رنگی ثابت و پابرجای نداده‌اند. چرا که در مقیاس قضاوتها، کمتر مردمی به اندازه ایرانیان از حافظه خوب و قدرت ضبط و قضاوت صریح در امور برخوردارند و به تعبیر دیگر، می‌توان افزود که کمتر ملتی به حد ایرانی حادثه‌های شیرین و تلخ تاریخی دیده و از توالی ایام تجربه‌ها اندوخته است. جامعه در عین سکوت و ملایمت، چه بسا سخن‌ها در دل داشته و در همان حال اضطبار و استرضا چه بسیار کینه‌ها و خشمها را فرو خورده است.^۱

۱۷- و سرانجام، سخن در این است که به حکم تحولات و تغییرات تاریخی و مقدرات اجتماعی، چنین بوده است که حاکمان ایرانی منشاء جمیع قوتها و قدرتها تلقی شوند و تمامی تقسیماتی که در روزگار ما ذیل قوای اجرای قضایی و تقنینی گرد هم آمده‌اند، در وجود یک شخص - که به حکم انسانی همیشه نیز در محل نسیان و خطا قرار می‌گرفته - تمرکز و تجسم پیدا کند. این چنین کسی می‌توانست، به رغم وجود مقررات هزاران ساله حکومتی که سنت مألوف کشور داری شناخته می‌شد، خود قواعد تازه‌ای انشا کند و حتی با وجود شریعت و قوانین الهی ابدی و خدشه‌ناپذیر، تصمیمات خلافی

۱- خواجه می‌فرماید:

شد آن که اهل نظر برکناره می‌رفتند، هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش،

خانلری، جلد ۱، ص ۵۷۲

اتخاذ نماید و در مقام عمل نیز، فارغ از دغدغه حضور قضات شرع، به نحوه مناسب میل خویش اجرا کند. سابقه و ساوس شخصیه سلاطین به قدمت همه تاریخ می‌رسد و چنانکه در احوال کمبوجیه نیز آورده‌اند - و آن خود به حقیقت نمونه ای از طرز تفکر و عمل تقریباً همه حکمرانان ایران بوده است - وی در باب مزاجت با خواهر خویش با سران و بزرگان دینی و کشوری به مشاورت پرداخت و پاسخی که شنید چنین بود: «در تعالیم مذهبی، جایی برای ازدواج برادر و خواهر وجود ندارد، اما در قواعد مملکتداری نکته‌ای است که شاه می‌تواند بر هر چه که مصلحت بیند عمل کند؛ تو نیز اگر خواهی چنان کنی توانی». و او نیز بی وقفه چنان کرد و پسایی با دو دختر کوروش، که خواهرانش بودند ازدواج کرد.^۱

بدیهی است که این اندازه اختیار تنها به آزادی یک نفر در سطح جامعه می‌انجامد که ظاهراً حق خلق تاریخ و گردانیدن چرخ‌های آن را به تنهایی پیدا می‌کند، ولی تجربه نشان می‌دهد که حتی قدرتمندترین مردان جهان نیز بیش از نود درصد اعمال خویش را براساس نیازهای جامعه عصر و داده‌ها و خواست‌های اجتماعی انجام می‌دهند و به زحمت می‌توان تصور کرد که در تاریخ ایران نیز کسانی بوده‌اند که، به رغم شدت عملها و تمایلات نفس سرکش و بی لگام، توانسته باشند نظامات ثابت و محکم اجتماعی را، آن هم در میان مجموعه مردمی که از سستی‌ترین جوامع بشری تلقی می‌شوند، به یکباره درهم ریزند. به خصوص که همین تاریخ ساکت و صامت، باید علی القاعده به هر یک از اخلاف، درسهایی از زندگی اسلاف داده باشد و حسب حال بیش از سی درصد از فرمانروایان بزرگ و کوچک پیشین را که به مرگهای غیرطبیعی در گذشته‌اند و حمایتی نیز از مردم زیر دست کسب نکرده‌اند، برای آنها بازگو نماید.^۲ چنین امری چنان در تاریخ حیات ملت رایج است که حتی در روزگار سلطنت نخستین دولت ملی ایران بعد از اسلام (صفوی)، که با هیمنه و اقتداری غیرقابل رقابت با

۱- پیرنیا، ایران باستان، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۲- این رقم، با ملاحظه قتل‌های مکرر سلاطین در ادوار قبل و بعد از اسلام ارائه شده است و به حقیقت درصد واقعی از این نیز فزونتر می‌آید.

گذشتگان و آیندگان خود در همه فلات به سر برده و عناصر و عوامل شدیداً مردمی و محبوب جامعه را نیز به خدمت دولت و حکومت درآورده بود، به زحمت حتی یک تن از شاهان آن سلسله را می‌توان یافت که به مرگ طبیعی در گذشته و از حمایت همه جانبه ملت برخوردار مانده باشد.

اختصاصات عمده ملکرانان ایران در «ساختار سیاسی جامعه»

هرودوت در چگونگی به قدرت رسیدن بزرگترین پادشاه مملکتدار همه تاریخ ایران، داریوش اول، مقدماتی را برمی‌شمارد که از یک سو نشان‌دهنده اطلاع سران ایران از شیوه‌های حکومت در میان ملل دیگر عالم است و از جهتی نماینده خواست‌های آرمانی جامعه در انتخاب بهترین و شایسته‌ترین افراد برای تعهد بزرگترین، پیچیده‌ترین و مهمترین مشاغل کشور.^۱ ولی تردیدی نیست که همتای یونانی دیگر او، گزنفون، که خود اسرار زندگی جوامع ایرانی را از نزدیک دیده و با کوروش کوچک نیز مدت‌ها همداستان و همسفر بوده است، واقع‌بینانه تر از وی به امر حکومت در میان مردم ایران نگرسته و از حقایق روشنتری آگاهی داشته است. حکمرانی درست، و یا بهتر گفته شود نمونه اعلای حکمرانی، همان است که او بی‌شائبه در قالب تمثیلی زندگانی کوروش^۲ ارائه داده، و نه تنها برای عصر کوروش و مردمی که کوروش از میان آنها برخاسته است، بلکه برای ملل و مردم و اعصار دیگری نیز توجه به چنان کسی را واجب شمرده است. درست است که اسوه حسنه زمامداری گزنفون تا یک اندازه «تخیلی» است و او در اجتماع صفاتی که برای اداره امور ممالک به بهترین صورتهای ضروری است راه مبالغه پیموده است، وی منابع مختلف دینی، ادبی، تاریخی، داستانی و اساطیری ایران نیز از قدیم الایام همیشه به ذکر خصوصیات از حکمرانان پرداخته‌اند که کمابیش با معیارهای مورخ یونانی مطابقت دارد و در عین آرمانی بودن آنها، حدود

۱- ایران باستان، ج ۲، ص ۵۲۶ تا ۵۲۵.

۲- سیروپدی (تاریت کوروش)، از این کتاب ترجمه‌های متعددی به فارسی در دست است.

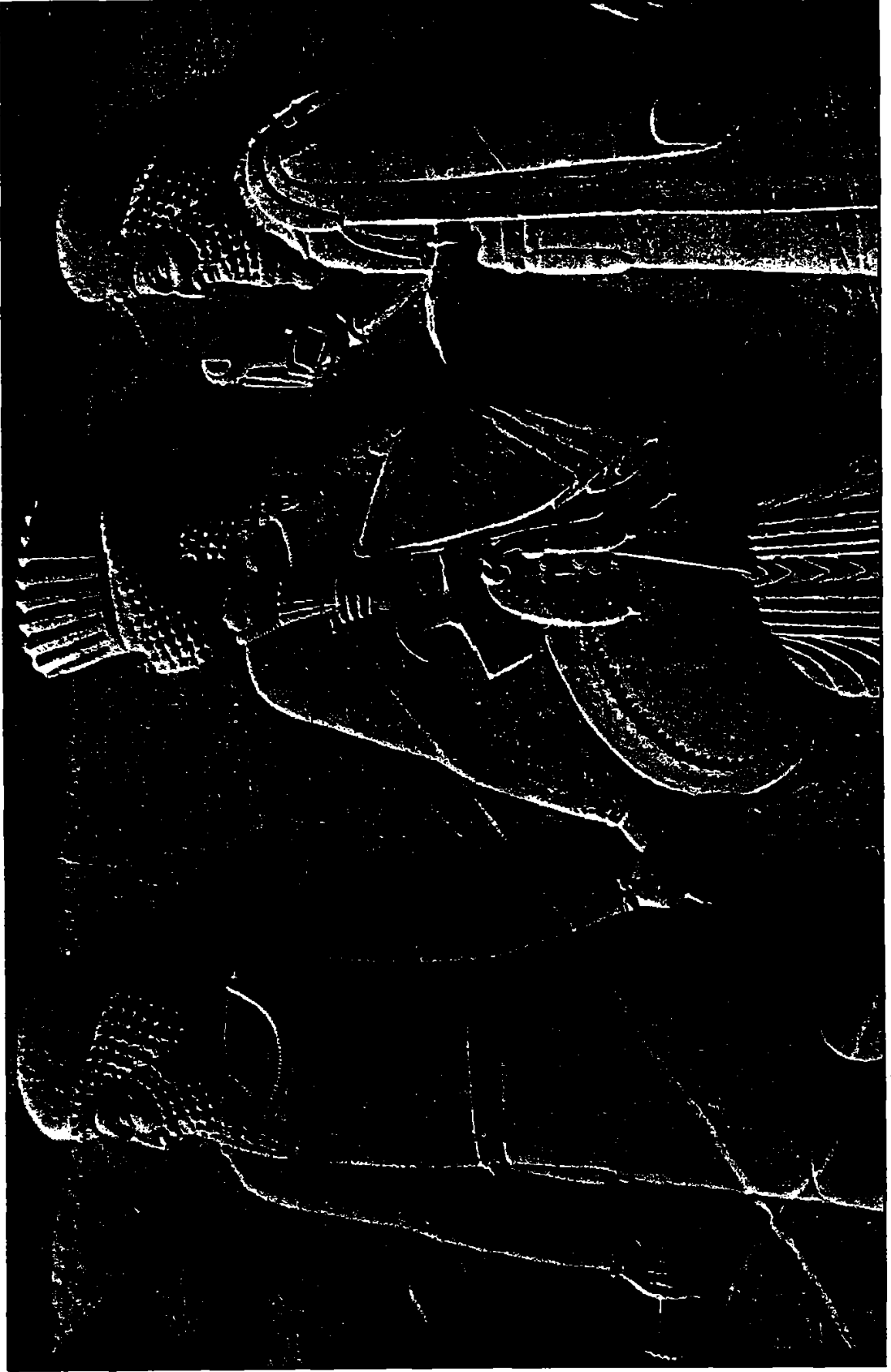
توقع و انتظار مردم بلاکشیده و زجر دیده را نیز پاسداری می کند. برخی از این خصوصیات، در نگاه به «دریافتهای تاریخی ایرانیان از قدرت» خلاصه شد و اینک در «ساختار سیاسی جامعه» باید به شرح دقیقی پرداخت که داعیه داران را زبینه و برازنده بوده است.

فصل دوم

سازمان سیاسی

حکومت‌های ایرانی عموماً فردی، مطلقه، استبدادی و خود محور بوده‌اند و این امر، همان گونه که در پیشینه بحث نیز به کرات یادآوری شده است، تمامی قدرت‌های حاکمی را در برمی گیرد که اعم از ایرانی و انیرانی در تمامی ادوار عمر مردم ایران بر کشور فرمان رانده‌اند.

نظام حکومت نیز متکی بر سلسله مراتب زنجیره دراز قدرت بود که از سر حلقه اصلی آن، «شاه»، نشأت می گرفت و در درجات پایینتر تا استانداران، فرمانداران، بخشداران و حتی کدخداهای ادامه پیدا می کرد. بدیهی است که بعد از عصر اوّل آریایی، که حکام مختلف در سلسله مراتب نماینده و منتخب اجزای کهنتر خود تا به حلقه‌های اتصال مردم بودند، به مرور زمان سرمنشأ ملی قدرت روبه فراموشی و خاموشی نهاد و از عصر ساسانی به بعد، به طور عمده، حکام کوچکتر منتصب زیر دست تران بودند و دیگر جای مهمی برای ارائه اراده ملت و نمایندگان برگزیده آنها وجود نداشت. اما روایات و شواهد حکایت می کند که باز هیچ فردی را بدون رعایت ضوابط اصولی کشور دارای برای انجام مسئولیتهای مهم انتخاب نمی کردند و داشتن شرایط اولیه و اصولی قابلیت و تجربیت و کفایت، امری ناگزیر و قطعی بوده است، چنانکه در فصل بعد بیاید.



فصل سوم

مشروعیت پذیری سیاسی - اجتماعی حکام

گفتیم که جوامع متشکل تاریخی شده ایران سازمان سیاسی و نهاد دولت و حکومت از جا افتادگی و قبول عام صوری برخوردار بود؛ به سخن دیگر، ایرانیان به هنگام ظهور موجودیت و اعتبار تاریخی در سرزمینی که به نام خود آنان ایران خطاب شده است، ادغام اجتماعی کافی پیدا کرده بودند و به مشترکات نژادی و قومی و قبیله‌ای یکدیگر پی برده و به هویت واحدی دست یافته بودند؛ به صورتی که تشکیل دولت، چهره‌یابی ملت و پیدایش و نام گذاری سرزمین مشترک آنان به عنوان کشور سه امر تحقق یافته تلقی می‌شد. این امر در مجموع فرهنگ سیاسی و خصوصیات مدنی آنان را در برمی گرفت و همراه با زبان و معتقدات مذهبی و سنن و رسوم ملی هستی ایرانیّت را به دور و نزدیک می‌شناسانید.

براساس باورهای عمومی ایرانیان کهن فردی که زمام امور جامعه بزرگ را در دست می‌رفت و می‌بایست از خصوصیات ذیل برخوردار بوده باشد:

- ۱- سلامت جسمی کامل داشته باشند. به عبارت دیگر، مردمی که از هرگونه نقص عضو رنج می‌بردند، نمی‌توانستند در مقام فرمانروایی قرار گیرند.^۱
- ۲- سلامت کامل روحی (عقل و نیروی تمیز و هوش لازم).
- ۳- رسیدن به سن بلوغ (کودکان و نوجوانان پس از حضور نایب السلطنه قانونی به مقام خویش دست می‌یافتند).

۴- قبول مقام از طریق وراثت (نزدیک ترین فرد نسبت به سلف متفی).

۱- محتملاً از دلایلی است که بردیا، برادر کمبوجیه، برقع به روی خود می‌افکند، چون گوشه‌های خود را، به اراده برادر، از دست داده بود.

۵- نژاده بودن (برخاستن از دودمان خاص و به دیگر سخن، خون خانواده و تبار مخصوص حکومتگر را در خود داشتن). این امر در تاریخ قدیم ایران چنان اهمیت داشت که ساسانیان و اشکانیان هر دو خود را به هخامنشیان منتسب می کردند و آنان نیز خود را به مادها پیوند می دادند. در بعد از اسلام نیز شکل های دیگری از این نوع وابستگیها وجود داشته و آنها که اصرار برای ارائه پیوند با گذشتگان بلند نام پیشین داشته اند، کم نبوده اند.

۶- برخورداری از فره ایزدی و کسب مشروعیت از طریق جلب بخشایش و رحمت و عنایت الهی، عنوانی که سلاطین مختلف بعد از اسلام، با عبارت «ظَلَّ اللَّهُ»، برخورد می نهادند، تا یک اندازه ترجمان همین باور است.

۷- دیندار و معتقد عملی به مذهب رسمی کشور.

۸- عالم و بصیر و بینا بودن که کنایه از تهذیب نفس و تربیت سزاوار است که لازمه زندگی و فعالیت هر فرد در گفتار و کردار و اندیشه و پندار اوست. براساس سنت اجتماعی، هر حاکم محکم رایی در آغاز فرمانروایی خود خطابه ای انشاء می کرد و هنرهای دانشی و توانایی های عقلی و کمالات اخلاقی خود را در ضمن آن به نمایش می گذاشت. به هنگام وصول مرگ نیز چنین عملی ضروری بود و سخنان واپسین اندرزهای مفید او را برای هدایت خلف صالح و پیرامونیان وی شامل می شد. فردوسی در روایت پادشاهی منوچهر می سراید:

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد	جهان را سراسر همه مژده داد
به داد و به آیین و مردانگی	به نیکی و پاکی و فرزاندگی
منم گفت بر تخت گردان سپهر	همم خشم و جنگست و هم داد و مهر
زمین بنده و چرخ یار من است	سر تاجداران شکار من است
همم دین و هم فره ایزدیست	همم بخت نیکی و هم بخردیست
شب تار جوینده کین منم	همان آتش تیز برزین منم
خداوند شمشیر و زرینه کفش	فرازنده کاویانی درفش
فروزنده میغ و برنده تیغ	به جنگ اندرون جان ندارم دریغ
که بزم دریا دو دست من است	دم آتش از بر نشست من است
بدان را زید دست کوتاه کنم	زمین را به کین رنگ دیه کنم
گراینده گرز و نماینده تاج	فروزنده ملک بر تخت عاج

ابا این هنرها یکی بنده ام
 همه دست بر روی گریان زنیم
 کز و تاج و تختست ازویم سپاه
 به راه فریدون فرخ رویم
 هر آن کس که در هفت کشور زمین
 نمایندۀ رنج درویش را
 برافروختن سر به یشی و گنج
 همه نزد من سر به سر کافرند
 هر آن کس که او جز برین دین بود
 وزان پس به شمشیر یازیم دست
 جهان آفرین را پرستنده ام
 همه داستانها ز یزدان زنیم
 ازویم سپاس و بدویم پناه
 نیامان کهن بود گر ما نویم
 بگردد ز راه و بتابد ز دین
 زیون داشتن مردم خویش را
 به رنجور مردم نمایند رنج
 وز آهرمن بدکنش بدترند
 یزدان و از منشش نفرین بود
 کنم سر به سر کشور و مرز پست^۱

حکیم بزرگ توس چنین سخانی را در حدیث بر تخت نشینی غالب فرمانروایان ایران دارد و کمایش اختصاصات فکری حکام و یا منویات جامعه را در خلال آنها بیان می کند.

هم او، به هنگام زوال ملک هر صاحب شوکتی، خلاصه دریافتها و تجارب فرمانروایی او را در کلماتی لطیف و زیبا و استوار به نظم می کشد و در قالب پند و حکمت مملکتداری راه و رسم ملکرانی را به دیگران می آموزد. چنین است سرانجام کار کیخسرو که در فرهنگ کهن ایران چهره عارفانه ای دارد و تفصیل خطبه های نهایی او تصویری حکیمانه از سیمای اساطیری رهبری خجسته و آرمانی به دست می دهد:

برین گونه تا سالیان گشت شست
 همی گفت زایران و آباد بوم
 هم از خاوران تا در باختر
 سراسر زبند خواه کردم تهی
 جهان از بداندیش بی بیم شد
 ز یزدان همه آرزو یافتم
 روانم نیاید که آرد منی
 شوم همچو ضحاک تازی و جم
 به یک سو چو کاووس دارم نیا
 شد همه شاه را زیر دست
 ز چین و زهند و ز توران و روم
 ز کوه و بیابان و ز خشک و تر
 مرا گشت فرمان و گاه مهی
 روانم نیاید که آرد منی
 و گردل همه سوی کین تافتم
 بداندیشی و کیش آهرمنی
 که با سلم و تور اندر آیم به زم^۲
 دگر سو چو توران پر از کیمیا

۱- شاهنامه فردوسی، تحت نظری ا. برتلس، مسکو، ۱۹۶۳، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۵.

۲- زم: تکبر و نخوت (همان کتاب، برگرفته از برهان قاطع، ص ۳۸۰).

که جز روی کژی ندیدی به خواب
به روشن روان اندر آرم هراس
گر آیم به کژی و راه بدی
به خاک اندر آید سر و افسرم
همان پیش یزدان سرانجام بد
بریزد به خاک اندرون استخوان
روان تیره گردد به دیگر سرای
به پای اندر آورده بخت مرا
گل رنجهای کهن گشته خار
جهانی به خوبی بیاراستم
که بد کژ و با راه یزدان درشت
که منشور تخت مرا برنخواند
همان گردش اختر و پای و پر
شوم پیش یزدان پر از آب روی
پرسـتنده کردگار جهان
که این تاج و تخت مهی بگذرد
بزرگی و خوبی و آرام و جام
بد و نیک هم آشکار و نهان
سرانجام بر مرگ باشد گذر...^۱

چو کاووس چون جادو افراسیاب
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس
زمن بگسلد قهره ایزدی
از آن پس بر آن تیرگی بگذرم
به گیتی نماند زمن نام بد
تبه گرددم چهر و رنگ رخان
هنر کم شود ناسپاسی به جای
گرفته کسی تاج و تخت مرا
زمن نام ماند بدی یادگار
من اکنون چو کین پدر خواستم
بکشم کسی را که بایست کشت
به آباد و ویران درختی نماند
سپاسم ز یزدان که او داد قهر
کنون آن به آید که من راهجوی
مگر هم بدین خوبی اندر نهان
روانم بدان جان نیکان برد
نیابد کسی زین فزون کام و نام
رسیدیم و دیدیم راز جهان
کشاورز دیدیم گر تاجور

۹- چنین برمی آید که حکومتگران نیز، همانند مردم متعارف جامعه، از فنون رزم می بایست آگاهی می داشتند؛ چه در دوره های پیش از اسلام، که شعار عمومی «راست بگوی و تیرانداز ماهر باش» بود و خرد و کلان ناگزیر بودند برای دفاع از کیان کشور و زاد بوم خویش، علی الدوام، در آمادگی جنگی به سر برند؛ و چه در دوره های اسلامی، که کثرت مهاجمه ها بر کس آرام نمی نهاد و خاصه حکمرانان پرورده شمشیر و بر کشیده آن در معرکه قتال و جدال را به حال خود رها نمی کرد. بخت کسانی که همراه با درایت سیاسی و تدبیر ملکرانی از قوت بازو و سر پنجه دلاوری برخوردار

۱- همان کتاب، ج ۵، تصحیح متن به اهتمام رستم علی یف، زیر نظر ع. نوشین، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۷۹-۳۸۱.

داشتند، برای غلبه بر حریفان و تحکیم پایه‌های تخت، طبیعتاً افزون‌تر بود.
 ۱۰- با اینکه در تاریخ ایران به ندرت پادشاهانی را می‌توان یافت که درک این معنی کرده باشند که:

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست
 با این همه، شک نیست که توجه به احوال جامعه و غمخواری از «رعیت» از وظایف آنان بوده است و خاصه اعتنای به عدل و جلوگیری از ستم زورمندان و آن عده از مباشرانی که به اتکای نیروی فایق حکومتی به پنج بیضه که سلطان ستم روا می‌داشت، خود هزار مرغ از باغ رعیت به سیخ می‌کشیدند.^۱

باری، مملکتداری اساساً بر «رعیت‌نیازاری» استوار بوده است، چرا که از قبل بهبود کار آنان، عایدات خزانه افزونی می‌یافت و بدین واسطه، لشکر بیشتر گرد می‌آمد و دشمنان را می‌هراسانید و از تعرضات آنان جلوگیری می‌کرد. آن کس که به زر با سپاهیان بخیلی می‌کرد، به تجربت معلوم می‌شد که با او به جان جوانمردی نمی‌کردند.

۱۱- در سلسله مراتب حکومتی کشور، حاکمان هر منطقه در مقام بالاترین پایگاههای قضایی جای می‌گرفتند و با آنکه «دیوان عدالت» و سازمانهای احتساب و شرطه به صور مختلف و نامهای متعدد برقراری نظم در اجتماعات شهری و روستایی را عهده دار بودند، با این حال، اجرای حکم نهایی بر عهده حکام بود و قانوندانی آنان ضروری می‌نمود؛ به اضافه که اینان می‌توانستند خود به صدور فرمان پردازند و براساس مصالحی که بر آنان مسلم می‌نمود، قانون وضع کنند.

۱۲- تأمین امنیت عمومی را در همه حال از مهمترین وظایف فرمانروایان دانسته‌اند و

۱- اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
 به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
 بر آورند غلامان او درخت از بیخ
 زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

گلستان سعدی، چاپ فرانسیس جانسون، لندن، ۱۹۸۸، ص ۳۲.

«و نیز رعیت را به لشکر مطیع توان کردن و لشکر را هم به رعیت نگاه توان داشت که دخل از رعیت حاصل شود و رعیت آبادان و برجای از عدل بود. پس بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملک‌ان دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیدادگران زود پست شود. زیرا که داد آبادانی بود و بیداد ویرانی. پس چون آبادانی دیرتر شاید کرد دیرتر بماند و ویرانی چون زودتر توان کرد. زود نیست گردد...» (عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمگیر بن زیار قابوسنامه، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۳).

در کشوری چون ایران، که همواره مدعیان فزون از شمار داخلی و خارجی در کار آن دخالت کنند، نفاذ حکم داشتن و به عبارت دیگر قانون را خوار نداشتن و جلوی متمردان و زبردستان زیر دست آزار را گرفتن، واجب است. صاحب قابوسنامه در باب چهل و دوم کتاب که «آیین و شرط پادشاهی» می‌نامد، تأکید می‌کند که: «دیگر سپاهی را بر رعیت مسلط مکن که مملکت آبادان نگردد، همچنان که مصلحت لشکر نگاه داری مصلحت رعیت نیز نگاه دار، از آنکه پادشاه چون آفتاب است نشاید که آفتاب بر یکی تابد و بردیگری نتابد»^۱ و در همان باب تأکید می‌کند که: «به شش خصلت اندر تقصیر مکن، نگاهدار: هیبت و داد و دهش و حفاظ و آهستگی و راست گفتن».^۲ و خواجه نامدار نظام الملک در آغاز سیاستنامه اشارت می‌دهد که: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او اندر دلها و چشم خلایق بگستراند تا مردم اندر عدل او روزگار همی گذرانند و آمن همی باشند و بقای دولت همی خواهند».^۳

پنجاه باب کتاب او، به طور اساسی، اشتغال بر همین نکته دارد که باید عمال نیک برگماشت، قوانین درست بر جای نهاد، رفاه و آبادانی را به جامعه باز گردانید و در پناه امنیت حاصل از توجه مستمر سلطان بر احوال رعیت، ملک و مردم را در فراوانی و آسانی داشت. و باز چنین است کلیه کتبی که در باب سلوک حکام سخن گفته‌اند و در باب اسباب و وسایل دوام ملک و قوام حکومتها دقیقه شمرده‌اند و هیچ کدام امری را مهمتر از امنیت زندگی اجتماعی به حساب نیاورده‌اند.^۴

تفاوت فاحشی که در روال ملکداری ایرانیان باستان و عصر اسلامی هست، یکی در تعدد سلسله‌هاست و دیگری در سرعت جابجایی حکومت‌ها، به نحوی که در برابر پنج سلسله مادی، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی که قریب هزار و چهارصد سال

۱- قابوسنامه، ص ۲۳۳-۲۳۲.

۲- همان کتاب، ص ۲۳۶.

۳- خواجه نظام الملک، سیر الملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، چ ۳، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵، ص ۱۱.
 ۴- از کارنامه اردشیر بابکان تا نصیحه الملوک غزالی و تذکره الملوک میرزا شفیعا و دستور الملوک میرزا رفیعا که آخرین کتاب از این نوع در عصر محمد شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۲۵۰ هـ. ق) است آثار متعددی در ادب فارسی وجود دارد.

زمام امور را در اختیار داشتند، در همین مدت به تعداد کثیری از حکومت‌های کوچک و بزرگ بعد از اسلام بر می‌خوریم که گاه در یک مرحله کوتاه از عمر ملت فرضاً سیزده فرمانروا بر بلاد مختلف حکمرانی می‌کردند (نمونه روشن آن سنوات منتهی به ظهور شاه اسماعیل صفوی است). به اضافه، برخلاف آداب و ضوابطی که در سطور فوق به آنها اشاره شد، تکیه هر یک از اصحاب دعوی بر شمشیر دو رویه بود که کارها را یکرویه می‌کرد و صاحب حق را بالطبع کسی می‌شمرد که در مقام لشکرکشی و دشمن‌کشی بر دیگر مدعیان تفوق می‌یافت.

این امر خود به نودولتان اجازه می‌داد که به ملک و ملت تنها به چشم تیول و خدمتکار بنگرند و خرابی هر دو را، که مآلاً در درازمدت به زیان خود آنان نیز تمام می‌شد، به دیده نگیرند.



فصل چهارم

نوع حکومت

نخستین پاسخی که هر کس، با مطالعه ولو سطحی تاریخ ایران، به عنوان مزبور می‌دهد، این است که نوع حکومت «فردی» و متکی بر انتخاب و یا انتصاب شخص واحد بوده است. دلایل ابتدایی این نوع گزینش هرچه بوده، محرز است که بعدها بر چنان قواعد و ترتیبات استواری ثبات و استقرار پذیرفته است که چند هزار سال حیات فعال مردمی نتوانسته است در ارکان آن تغییری وارد آورد و علی‌الاصول، در سرّاء و ضرّاء و در شدت و رخاء در بر روی همان یک پاشنه چرخیده است.^۱ بر این حقیقت اضافه کنیم که اگر چه بنیاد ظلم در جهان اندک بود ولی به تدریج هر کس آمد مبلغی بر آن افزود تا به غایتی که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد، رسید!

بنابراین، دشواری کار محقق در آن نیست که علل تشکیل چنین حکومت‌هایی را در کشور تشخیص دهد، چه، این دلایل مانند همه آنچه که در میان کلیه ملل و امم دیگر بوده است عواملی چون:

- شجاعت فردی و جنگجویی و دلاوری قهرمانانه
- عدالت گرایي جامعه
- ایستادگی در برابر دشمنان
- عقل و علم و تدبیر و فراست و کیاست انسانی فوق العاده
- برخورداری از بخشایش الهی و فره ایزدی که فی‌المثل نیرویی خاص (charismatique)

۱- تئودور نلد که جایی سخن بر این دارد که دلیل فردوسی برای سخن گفتن مکرر درباره شاه و شاهنشاهی در ایران آن است که او، نه به عمر خود و نه در تاریخ ایران، نوع دیگری از حکومت را نشناخته بود. ر.ک:

Theodor Noldke, *Das Iranische Nationalepos*, Berlin, 1920, Seite 1-4.

به فردی ممتاز کرامت می‌کند.

- انتخاب اصلح جامعه برای تعیین یک نفر میراب و یا مقسّم المیاء.

- تلاش کوه نشینان برای حفظ برتری بر جمعیت‌های ساکن شهری و روستایی

- کوشش و تکاپوی قشر معین و یا گروه‌های مشخصی از جامعه و فی‌المثل مالکان

اراضی و ملوک الطوائف برای حفظ سیادت و درآمدهای ثابت خود در برابر قشرها و گروه‌های فردوست؛

- مبارزه طبقاتی برای تامین برتری و منافع خاص گروه‌های معین

و غیره را در برمی‌گیرد؛ ولی مهم این است که دانسته شود چرا و چگونه، با وجود تمامی تحولات عظیم و بی‌شماری که بر کشور گذشته، و آن همه دست به دست گشتن‌ها که در حکومت‌های متعدد حادث شده و عناصر بسیار متفاوتی از عالم و غامی تا شهری و روستایی و بیگانه و خودی به دفعات بر این ملک استیلا یافته‌اند، باز روال حکومتها همیشه همان بوده است که مشهود است و اصول کار و مدار قرار آنها نیز به هیچ وجه تغییری نشان نداده است.

به عبارت دیگر، حکومتگران ایران از هر منشأ و مبدائی که بوده‌اند و از میان هر گونه قشر ضعیف و رنجیده مردمی یا طبقات متعین و صاحب دولت و قدیمی که برخاسته‌اند، به هیچ وجه در اصل «حکومت برمدار اراده فردی و استبداد مطلقه» اختلافی نداشته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که تکلیف «مجموعه مردمی» یا «ملت» یک بار برای همیشه و از همان صدر تاریخ و آغاز زندگی ایرانیان در این سرزمین، در کنار حکومت، تعیین شده و حکومت از چنان نظم و نسق و اعتباری برخوردار بوده که من بعد هیچ‌گاه مشروعیت آن مورد بحث و سؤال و تفسیر قرار نمی‌گرفته و هیچ حاکمی نیز خود و اعمالش را در مقام پاسخگویی نمی‌شمرده است. نکته مقابل آن نیز البته احوال مردم است که به تمامه تکلیف دیگری پذیرفته و باب چون و چراها را هم یک بار و برای همیشه بر روی خویش بسته بوده‌اند.^۱ به عبارت بهتر، حریم اراده حکومتها، با وجود همه وسعتی

۱- مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند هر آن قسمت که آنجا رفت از آن افزون نخواهد شد دیوان حافظ، به تصحیح و تنقیح دکتر خالری، ج ۲، ص ۳۳۸.

که داشته، حرمت خود را نگاه می‌داشته است و هر کس که بر اثر تغییر شرایط اجتماعی و حدوث تحولات فوق‌العاده تاریخی به قدرت دست می‌یافته و بر تخت فرمانروایی تکیه می‌زده، در مقام امن عزت و در حصن حصین دولت و دستگاه جای می‌گرفته و از تمامی امتیازاتی که در اختیار پیشینیان حکومتگر بوده، برخوردار می‌شده است.

درست است که امر «سابقه» در هر کاری از اسباب کامیابی و احراز «بهتری» در اجرای آن است، ولی وجود یک تشکیلات اداری کارآمد در ایران، که نظام مجزایی داشته و به عنوان «سازمان کار و خدمات دیوانی» تنظیم امور حکومت را در دست می‌گرفته و به طور خاص روابط آن را با مجموعه عناصر مطیع پیرامون تنسيق می‌کرده، تجربه‌های لازم برای فرمانروایی را تخفیف می‌داده و می‌توان گفت که مشکلات آنان را به حداقل می‌رسانیده است؛ به نحوی که عمده حکومت‌های ایران بعد از اسلام - اعم از آنها که منشاء ایرانی و یا خارجی داشته‌اند - نقش و وظیفه اصلی خود را سروری و مهتری بر غیر دانسته‌اند و تنها ابزار از معدلات حفظ سیادت را نیز سپاهی و لشکری معتقد به خود شمرده‌اند.

بنابراین، آن کس که از جا آغاز کرده و از هر وسیلتی بهره برده و فرمانروایی بر ملک رسیده بود، در برابر مردم و جامعه خود را مصیب و مجاز می‌دانست که از هر امکانی برخوردار شود و هر دستوری را به موقع اجرا گذارد. عوامل اجرای اراده او نیز آرتشیانی بودند که در مرتبه نخست از اقربا و انساب و ایل و حشم وی می‌آمدند و در کثرت ثانی از میان همه گروههایی که استطاعت خدمت داشتند و خلوص تابعیت و فرمان‌پذیری بی‌چون و چرا را به شخص حاکم مطلق ثابت می‌کردند. سلاطین ایران بعد از اسلام، تنها گروه و یا طبقه‌ای را که در همه شرایط اقبال و ادبار خویش می‌نواختند همین نظامیان بودند. اکرام آنها نیز علی‌القاعده از کیسه فتوت جامعه و به عبارت دیگر از جیب «رعیت» انجام می‌شد و معمولاً قانون معینی وجود نداشت که حدودی را القاء کند، و شاید تنها مجوز ماندگاری آنها عدم امحای همه مرغان تخم‌گذار بود. سعید نفیسی در سیرت آقا محمدخان قاجار، که در واقع آخرین پادشاه

صاحب اقتدار ایران است که به فرمان بیگانه گردن نمی‌نهاد و تقریباً بر قسمت عمده فلات ایران حکم می‌راند، می‌نویسد:

دیگر از کارهای مهم او در کشورداری این بود که سربازان و لشکریان را بسیار رعایت می‌کرد و همیشه جیره و حقوقشان را به موقع می‌رساند و در آسایش آنها جلی داشت. در جنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشورگیری بوده است تا وی اجازه نمی‌داد، کسی حق نداشت دست به یغما دراز کند. اما در برابر این سخت‌گیریهای متعادل رعایت را نسبت به لشکریان خود داشت. چنانکه گفته‌اند در محاصره کرمان و جنگ با لطفعلی خان سپاهیان عده‌ای از زنان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندی چند تن از محترمین کرمان با یک تن از علمای بسیار محترم تهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت: من هرگز راضی نمی‌شوم آنچه در دست سپاهیان من است از ایشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند. لشکریان را راضی کنند و هر که می‌خواهند با خود ببرند.^۱

روال مزبور از چنان جا افتادگی و حسن قبولی برای حکومتها برخوردار بود که به ندرت وجدان پادشاهی را آزرده و خسته می‌کرد و معمولاً حکمران مطلوب کسی تلقی می‌شد که حکم نافذی داشت و خرابی ملک، را به بهای پر شدن خزانه و یا جلب اعتماد گروه حکومتگر، به چیزی نمی‌گرفت. در شرح زندگی هارون الرشید نوشته‌اند که وی علی بن عیسی بن ماهان را به حکومت خراسان فرستاد و:

علی دست برگشاد و مال به افراط برستدن گرفت و کس را زهره نبود که باز نمودی و منهیان سوی یحیی (برمکی) می‌نیشند و او فرصتی نگاه داشتی و حیلتی ساختی تا چیزی از آن به گوش رشید رسانیدی و مظلومی پیش کردی تا نگاه در راه پیش خلیفه آمدی و البته سود نمی‌داشت تا کار بدان منزلت رسید که رشید سوگند خورد که هر کس از علی تظلم کند آن کس را نزدیک وی (یعنی نزدیک علی) فرستد و یحیی و همه مردمان خاموش شدند. علی خراسان و ماوراءالنهر و ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان یکند و بسوخت و آن سند کتر حد و شمار گذشت. پس از آن مال هدیه‌ای ساخت رشید را که پیش از او کس نساخته بود و نه پس از وی بساختند و آن هدیه نزدیک بغداد رسید. نخست آن بر رشید عرضه کردند سخت شادمانه شد و به تعجب بماند. فضل ربیع که حاجب بزرگ بود، میان بسته بود تعصب آل برمک را و پایمردی علی عیسی می‌کرد. رشید فضل (بن ربیع) را گفت چه باید کرد در باب هدیه‌ای که از خراسان رسیده است؟ گفت: خداوند را بر منظر باید نشست و یحیی و پسرانش و دیگر بندگان را بنشانند و بیستاند، تا هدیه پیش آرند و دل‌های آل برمک بطرقه، و مقرر گردد خاص و عام را که ایشان چه خیانت کرده‌اند که فضل بن یحیی (برمکی) بدان وقت که در خراسان بود (هدیه آن مقدار آورد از خراسان که عاملی از یک شهر بیش از آن آورد و علی چندین فرستد.

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران، مؤسسه مطبوعاتی مشرق، ۱۳۳۵، ص ۵۵.

نوع حکومت / ۱۷۷

این اشارت رشید را سخت خوش آمد که دل گران کرده بود و آل برمک و دولت ایشان به پایان خواست آمد. دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست. و یحیی (برمکی) و دو پسرانش را بنشانند و فضل ربیع و قوم دیگر و گروهی بایستادند و آن هدیه‌ها را به میدان آوردند. هزار غلام ترک بود به دست هر یکی دو جامه ملون از ششتری و سپاهبانی و سقلاطون و ملحم دیباجی ترکی و دیداری و دیگر اجناس، غلامان بایستادند با این جامه‌ها و بر اثر ایشان هزار کنیزک ترک آمد به دست هر یک جامی زرین یا سیمین پر از مشک و کافور و عنبر و اصناف عطر و طرایف شهرها و صد غلام هندو و صد کنیزک هندو به غایت نیکو رو و شمارهای قیمتی پوشیده و غلامان تیغهای هندوی داشتند ... و کنیزکان شارهای باریک در سقپهای نیکوتر از قصب، و با ایشان پنج پیل نر آوردند و دو ماده، نران با برگستوانهای دیا و آینه‌های زرین و سیمین و مادگان با مهدهای زر و کمرها و ساختهای مرصع به جواهر بدخشی و پیروزه، و اسبان گیلی و دویست اسب خراسانی با جللهای دیا و بیست عقاب و بیست شاهین و هزار اشتر آوردند، دویست با پالان و افسارهای ابریشمین دیباها در کشیده، در پالان و جوال سخت آراسته و سیصد شتر از آن با محمل و مهد، بیست با مهدهای به زر، پانصد هزار و سیصد پاره بلور از هر دستی و صد جفت گاو و بیست عقد گوهر سخت قیمتی و سیصد هزار مروارید و دویست عدد چینی ففغوری از صحن و کاسه و غیره که هر یک از آن در سرکار هیچ پادشاهی ندیده بودند، و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه‌های کلان و خمره‌های چینی کلان و خرد و انواع دیگر و سیصد شادروان و دویست خانه قالی و دویست خانه محفوری.

چون این اصناف نعمت به مجلس خلافت و میدان رسید تکبیری از لشکر بر آمد و دهل و بوق بزدند آن چنان که کس مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده، هارون الرشید روی سوی یحیی برمکی کرد و گفت: این چیزها کجا بود در روزگار (فرمانروایی) پسر فضل (بر آن دیار)؟ یحیی گفت: زندگانی امیر دراز باد، این چیزها در روزگار امارات پسر در خانه‌های خداوندان این چیزها بود به شهرهای عراق و خراسان. هارون الرشید از این جواب سخت تیره شد چنانکه آن هدیه بر وی منقص شد و روی ترش کرد و برخاست از آن خضراء برفت.^۱

بدین سان همه تاریخ ایران در گذشته شواهدی را عرضه می‌کند که طالبان قدرت از هر جا که برمی‌خاستند و از هر دیدگاهی که به امور جامعه و نظام کشورداری مینگریستند، در نهایت به اراده فردی و حکومت مطلقه استبدادی روی می‌آوردند؛ در تقسیم قدرت با هیچ کس انباز نمی‌شدند و در تمرکز نیروها چنان به وسوسه سوء ظن مبتلا می‌شدند که گاه افراد قدر اول خاندان حکومتی را نیز به کمترین گمان بد می‌کشتند یا کور می‌کردند.

۱- ابرافضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، ۱۳۲۴ هـ. ش. ص

کامیاب‌ترین سلاطین آنها بودند که توان مردم‌کشی بیشتری داشتند و به اندک بهانه افراد مظنون را از پای در می‌آوردند؛ تعدادشان نیز در تاریخ فراوان است، وضعیف‌ترین و عاجزترین آنان کسانی هستند که توان آدم‌کشی کمتری داشتند و به همین دلیل مهر محکومیت را برپیشانی خویش دیده و پذیرفته‌اند.^۱

۲- کنایه از تمثیلی کهن که: «بشر فانی است. مخصوصاً در ایران».

فصل پنجم

جایگاه حکومت در جامعه

«نهاد فراگیر سیاسی» تکیه بر عناصری داشت که به دلایل مختلف اقتصادی، اجتماعی، قومی و غیره از آن حمایت می‌کردند؛ از این رو، به مردم عادی جز به صورت ابزار کار و فراهم آورنده معاش مسرفان و مبذران جامعه نگاه نمی‌کرد. اقتدار عظیمی هم که برای حکام متصور بود چنان فاصله مخوف و دور از باوری میان حاکم و محکوم ایجاد کرده بود که، به تعبیر مالکم، سلاطین ایران را مقتدرترین فرمانروایان روی زمین قرار می‌داد و امکان تغییر در شرایط زندگی اجتماعی را متعذر و غیر ممکن می‌نمود.^۱ از طرفی نیز، ارزشهای مکتوم در کشور داری و ملک‌گیری بر اثر طول مدت این نوع حکومت و تبلیغات همه‌جانبه‌ای که برای ارائه مشروعیت خود به راه می‌انداخت، تثبیت شده به نظر می‌رسید و برابر نهادها (آنتی‌تزاها) حیاتی مجالی برای رشد به خود نمی‌دیدند و به تبع همینها (ستترها)ی جدیدی نیز فرصت شکل‌گیری و ظهور و بروز نمی‌یافتند. هر نوع اصلاحی که در درون بافتهای مرکب تشکیلات حکومتی به وجود می‌آمد، لامحاله باید بر ساختار اصلی و عمده آن، که حفظ فرد اول دستگاه بود، صحه بگذارد و به هیچ وجه متعترض مقام والای حکمران بزرگ نشود. بنابراین، باب استحاله به کلی بسته بود و تغییرات حکومتی همیشه بدان توجه می‌کرد که برای استفاده بیشتر از نیروی کار و تلاش جامعه، اهرمهای فشار را قوی‌تر کند و ابواب استفاده را متعددتر گرداند.

۱- سرجان ملک، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، هند، ۱۸۶۷ م، ج ۲، باب ۲۳، ص ۱۵۰.

- بنابراین اولویت‌های عملی حکومت‌های ایران را می‌توان چنین دانست:
- ۱- سعی در تثبیت وضع و قرارگیری در چهارچوب ارزشی فرمانروایی. (حفظ هیبت و مهابت سلطنت).
 - ۲- تلاش برای ماندگاری بیشتر و دائمی کردن عمر سلسله مخصوصی که از آن برآمده‌اند.
 - ۳- جستجوی عناصر مؤمن و معتقد به خود در میان قشرهای حکومتگر و وابسته و تقسیم منافع حاصل از ملک با آنان.
 - ۴- طرد عوامل متخالف و نابودی بی‌رحمانه همه کسانی که به دلایل مختلف سر به جدال و طغیان برمی داشتند.
 - ۵- گسترش حریم قدرت.^۱
 - ۶- استفاده از شیوه‌های تبلیغی معمول هر دوره برای تنفیذ امور و مشروعیت بخشی به احکام صادره.
 - ۷- سعی در جهت انطباق نهادهای فرهنگی و تربیتی جامعه با داشته‌ها و برداشت‌های خاص خود.

روابط حکومت با قشرهای مختلف

شاید مشکلات عمده هر حکومتی در ایران ایجاد رابطه با همان گروههایی بوده که از میان آنها برمی‌خاستند. و به حقیقت خود نیز مدعی سرشناس و قدر اول دوام و بقای آنان شناخته می‌شدند. به مصداق آنچه مشهور است: «اهل البیت ادری بما فی البیت»، اینان از احوال یکدیگر آگاهی‌های درست‌تری داشتند و به گاه برخورد منافع و اصطکاک‌های ناگزیر، مصدر عمده خرابی احوال طرف مقابل می‌شدند. نحوه سلوک همه ملوک با فرزندان و فرزندزادگان و برادران و بنی اعمام، شاخصه اصلی زندگانی آنها بود و کم می‌توان شخص موفق را یافت که بدون کشتارهای وحشتناک و ریختن

۱- ملک اقلیمی بگیرد پادشا همچنان دربند اقلیمی دگر. کلیات سعدی، ص ۴۰.

«خونهای رنگین» از میان جمعیت ممتازه مملکت توانسته باشد پایه‌های تخت را مستحکم کند و بی دغدغه خاطر ملک براند.

اطلاعات بی‌چون و چرا و تابعیت صرف و بی‌تکلف، امری است که حکومتگران عمده از همه مردم می‌طلبیدند و بالطبع، در رأس مطیعان و خادمان خان حاکم باید همه آنهایی باشند که حد اعلای استفاده را از تشکیلات بر سر پا می‌بردند. مهتری در قبول فرمان بود و ترک فرمان دلیل حرمان تلقی می‌شد. در حکایتی از گلستان آمده است:

درویشی مجرد به گوشه‌ای نشسته بود، پادشاهی برویگذاشت. درویش از آنجا که فراغ ملک قناعت است سر برنیاورد و التفات نکرد. سلطان از آنجا که سطوت سلطنت است برنجید و گفت: این طایفه خرفه پوشان امثال حیوانند و اهلیت و آدمیت ندارند. وزیر نزدیکش آمد و گفت: ای جوانمرد، سلطان روی زمین بر تو گذر کرد، چرا خدمت نکردی و شرط ادب به جای نیامردی؟ گفت: سلطان را بگویی توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد.^۱

در منابع ادبی و تاریخی ایران فراوان است حکایتی که کنایه از بی‌حسابی دستورهای سلاطین دارد و بسیار اتفاق افتاده است که: «ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته‌اند از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند».^۲ و این کردارها شاید نه بدین روال، که بل براساس حفظ منافع و موجودیت و بقای حیات حکمرانان و سلسله آنان انجام می‌گرفته است. حفظ «مهابت سلطنت» نیز البته اقتضا می‌کرد که گاه فرمانهای غلیظ صادر شود. و عقوبت‌های سخت و شدید انجام گیرد. درباره بی‌رحمی آقامحمدخان قاجار لطیفه‌ای باقی است: «یکی از عمال نزدیک او هرگاه که از پیش وی برمی‌گشت دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند که به جای خود باقی است یا نه»^۳ و این امر بی‌شائبه در نزد کثیری از ملوک عجم برقرار بوده است و به نسبت اقتدار و حشمت و عظمت آنان، مهابت بیشتر و ترساکتری به جامعه و بالخصوص خاصان خود تحمیل می‌کردند.

پس از افراد خاندان سلطنتی، که از بالاترین مزایای اجتماعی برخوردار می‌شدند و به تبع از شدیدترین عقوبتها نیز متأثر می‌گردیدند، هیئت حاکمه ایران در هر دوره ناگزیر

۱- همان کتاب، ص ۴۵.

۲- همان کتاب، ص ۳۰.

۳- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۵۴.

بود که خود را با منویات سلاطین وفق دهد. کارگزاران و گماشتگان حکومت، در واقع، مقام خود را از حاکم وقت به اجاره می گرفتند و در مدت تسلط خویش بر منطقه یا شغلی خاص از هیچ گونه بیداد و ستم بر زیر دستان روی برنمی گردانیدند. سلاطین علی‌الرسم از غارتگری‌ها و ناروایی‌های که به دست عمال آنها بر جامعه می رفت، ناآگاه نبودند و چون از تاراج و بیدادی که انجام می شد همیشه سهمی به حکمران کل می رسید، از روال کارها خشنودی داشتند، در نهایت، فرمانداران و صاحبان نام و نشان را به دو دسته می شد بخش کرد: آنها که مشاغل عمده حکمرانی در ولایات داشتند و به تعبیر تذکره الملوک «امرای سرحدی» بودند، و آنان که مقامات مهم درباری را برعهده داشتند و «امرای دولخانه» به حساب می آمدند. همه آنها منبع عایدات اصلی را از اقطاعات و مالکیت املاک و اموالی داشتند که به صور مختلف سیور غال و تیول در اختیارشان قرار گرفته بود و همیشه باید سهمی از درآمدها را به یکی از نحوه‌های ذیل به خزانه و شخص شاه برسانند:

- ۱- حق مقاطعه صریح، که معمولاً در فرمانهای واگذاری مقامات بدان اشاره می شد و خود نوعی فروش مزایده آسای مشاغل به حساب می آمد.
- ۲- تقدیم هدایا، که در همین فصل ذکری از آن گذشت، و این امر می توانست در خلال سال چندین مرتبه تکرار شود.
- ۳- تقدیم پیشکشی‌های معمول در اعیاد مهم ملی و مذهبی یا جشن‌های خاص تولد شاه و شاهزادگان قدر اول و نیز حدوث اتفاقات عمده برای هر کدام از آنان (عروسیها، غلبه بر دشمنان، وصول خبرهای مهم دولتی، صدور فرامین و منشورهای خاص و ...).
- گاه اتفاق می افتاد که پادشاهان خود را مهمان یکی از رجال بزرگ می کردند و حق القدم قابل اعتنایی از میزبان می طلبیدند. همچنین است وقتی که در نخجیر گاه‌ها شکاری به نام آنان صید می شد و با فرستادن تکه‌هایی از گوشت جانور به خانه هر صاحب منصبی، ناز شصت شاهانه وصول می گشت.
- اینها همه اتکا به وضعیت خزانه کشور و میزان تبهکاریها و اسرافهای فرمانروای کل

داشت. هر قدر که کفگیر خزانہ بیشتر به ته دیگ می خورد، باب چنین افاضاتی هم بیشتر گشوده می گشت.

۴- مصادره اموال بزرگان از منابع دیگر عایداتی است که حکام غالباً بدان دست می زدند. ثروت بی کرانه ای که برخی از سران کشور با استفاده از موقع و مقام سیاسی - نظامی - اجتماعی خود بدان دست می یافتند، آنان را محسود رقیبان می کرد و طمع فرمانروای اصلی را نیز برای تصاحب و مصادره و استیفای اموال آنان برمی انگیزخت. بهانه های تعذیب نیز همیشه به راحتی حاصل می شد و در این گونه موارد حتی کار به درازا نمی کشید، الا اینکه تصور می شد با ایراد بهانه ای بیش، مبلغی هنگفت تر از زر و جواهر و اموال دیگر به دستشان خواهد افتاد. معروف است که هارون خلیفه عباسی، وقتی که بر خاندان برمک خشم گرفت، فضل و یحیی را سالها در زندان نگاه داشت تا با فشار و شکنجه آنچه را که گمان می رفت پنهان کرده اند باز ستانند، و حکایتی باقی است که این دعوی را تأیید می کند:

خلیل بن هشام که رشید او را به زندانبانی یحیی و فضل گماشته بود، حکایت کرد که مسرور خادم با گروهی از چاکران نزد من آمد و با یکی از چاکران دستاری پیچیده بود. پنداشتم که مگر خلیفه با آل برمک بر سر مهر آمده است و کس فرستاده است تا از آنها دلجویی کند. مسرور مرا گفت که فضل بین یحیی را بیرون آور. چون فضل پیش وی ایستاد گفت: امیرالمؤمنین می گوید که تو را فرموده بودم تا همه اموال را به ما تسلیم کنی و می پنداشتم که این کار را کرده ای. اکنون به یقین دانسته ام که مال بسیاری برای خود نگه داشته ای، مسرور را فرمودم که اگر وی را بر آن مالها واقف نگردانی دویست تازیانه ات بزنند. فضل گفت: ای ابا هاشم هر چه تو را فرمان داده اند انجام ده. مسرور گفت ای ابا العباس صواب آن بینم که مال را بر جان مقدم نداری که اگر آنچه مأمورم به جای آرم، ترسم که جان تو برود. فضل سر بر آورد و گفت ای ابا هاشم، هرگز به امیرالمؤمنین دروغ نگفته ام و اگر همه جهان مرا بودی و مرا میان خروج از دنیا و خوردن تازیانه ای مخیر کردند خروج از دنیا را برگزیدی و امیرالمؤمنین این می داند و تو خود نیز می دانی که ما عرض خود را با بذل مال مصون می داشتیم، چگونه امروز مال را به بهانه عرض نگاه داریم.^۱

نکته ای که باید افزود ضعف و زبونی و ناچیزی و حقارت اکثر صاحبان مشاغل عمده و به سخن دیگر خانواده های حکومتگر است، که معمولاً از اقشار تهیدست بر

۱- مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۶، ص ۴۰۸-۴۰۹ به نقل از دو قرن سکوت، ص ۲۰۸-۲۰۷.

می‌خواستند و اطاعت بی‌قید و حد خود را از دستگاه حاکم، شرط ترقی می‌دیدند، این تنک مایگان، وقتی نیز که منصبی احراز می‌کردند آن را موقتی و زودگذر می‌دانستند و لابد در اندک مدتی که بر مصطفیٰ فرمانروایی و تحذیر خلق و غارت آنها جای می‌گرفتند، بدون مبالغه، هر قدر که دست می‌داد و زمینه می‌سر می‌شد، در آزار و بی‌بایی و چپاول زیردستان بی‌پروایی می‌نمودند.

تجربه‌ها نیز ثابت کرده بود که اعتبار و حیثیت آنها تا وقتی برجاست که سایهٔ سلطان را بر سر داشته باشند و همان که این سایه، به هر دلیل، محو و کم رنگ می‌شد، از آنان خود چیزی برجای نمی‌ماند. علی‌هذا، حکومت مرکزی را با آنان دشواری خاصی نبود جز اینکه از طریق منهیان خویش مواظبت تام از ایشان به عمل آورد و هرگاه که قصد خیانتی کردند یا مال بیش از استطاعتی به دست آوردند، فی‌الفور به بهانه‌ای خلع مرتبتشان نماید. آن مال بستاند و به تصرف در آورد.

در راه دیگری که خزانهٔ مرکزی از آن متمتع می‌شد، استفاده از وجوه غنایم بود که حکمرانان غازی از این امر غفلت نشان نمی‌دادند؛ و آنگاه که کفاف اندک بود و وجه معاش به تراجع حاصل می‌شد، خود بهانه‌ای برای سرکوبی طاغیان و یاغیان فراهم می‌کردند. غارتی که نادر از خزاین هند کرد، چنان بود که اگر او را تدبیری در ملکداری و ایرانبانی بود، تا سالها کفایت امر را می‌کرد. و بر همین منوال است جهانگشای‌های کثیری از نام‌آوران پیش و پس از وی.

بدین گونه، اگر جماعت زورمند و وابسته به دربار می‌توانستند رضای خاطر هستهٔ مرکزی قدرت را جلب کنند، بر دیگران مطاع بودند، و هر کدام در حریم فعالیت خویش فعال مایشاء به حساب می‌آمدند، هر آنچه شاه می‌کرد بر آنان مجاز بود، آنچه می‌خورد می‌خوردند آنچه می‌پوشید و می‌پوشیدند، و آنچه می‌گفت باز می‌گفتند؛ النهایه، در مقیاسی کوچکتر و به تناسب ظرفیت و مقام خود اندکی محدودتر.

جمع امرای دولتیخانه و سرحدی، مع‌الواسطه، کشور را اداره می‌کردند؛ و مردمی که در دوردست‌های ملک به سر می‌بردند در واقع و نفس‌الامر با همین جماعت و

مباشران آنها سروکار داشتند. چه بسا که چندین نسل از افراد - به ویژه در ادوار پیش از اسلام - روزگار به سر می بردند و متوجه نمی شدند که کدام پادشاه بر آنها حاکم است، و فی المثل اشک دوازدهم است که فرمانرواست و یا اشک سی و چهارم، و شاپور اول است که ملک می راند یا شاپور دوم و قس علی ذلک. اما این عده، که با دربار و دستگاه نزدیک بودند، هر کدام خود ملزم بودند که هر روز در صف خدام و جانفشانان و ندیمان و محرمان خاص حاضر باشند و از اسرار دولت و حوادث روزمره، به انحاء مقتضی، آگاهی یابند، و گرمای خانه خود را هم احیاناً با میزان الحرارة قصر شاهی تطبیق دهند، در همه وقت به هر چه که حاکم مطلق می خواست توجه و تمکین کنند و هیچ گاه بر خلاف رای و اراده او سخن نراندند، چرا که:

خلاف رای سلطان رأی جستن به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این بیاید گفت آنک ماه و پروین
بسیاری از آنان نیز از سوی خود مباشر و نایبی تعیین می کردند که کارها و مسئولیت های مربوط بدانان را در مناطق تحت حاکم انجام دهند و فی الحقیقه از برخی زحمات و مشقات متصور نیز ایمن بمانند.

در دوره های اسلامی ایران که آیند و روند حکومتها متعدد بود، طبیعتاً قشرهای درباری و نجبا و برجستگان قوم نیز دائماً تعویض می شدند و مثلاً ترکمانان غزو سلجوقی جای ترکان غزنوی را می گرفتند و متعاقب آنان عناصر قپچاقی و قنقراتی و خوارزمشاهی می آمدند و وقتی نوبتشان به سر می رسید، جای به عظما و زعمای قیات و قراختائی و غیره می سپردند. سرعت نقل و انتقالها البته مانع از آن بود که قوم و قبیله مخصوصی روزگار به خود بیند و در جایگاه تشخص و تعیین پای فشرده و شیوه های مکیدن خون رعایای بی دست و پا را موروثی شمرد ولی باز در نهایت، آنچه باقی می ماند فرهنگ شمشیر سالاری و تبختر گرایی و تفرعن فرمایی بود که خاص خواص ملک شناخته می شد و بی به کارگیری آن، اسباب کار راست نمی آمد!

خلاصه این است که فرهنگ اشرافیت برجای خود برقرار بود و مؤلفه های مختلف

خویش را هم داشت. ارزش‌هایی در امتداد اعتبارات دستگاه عظیم درباری، و به تعبیر ما هسته مرکزی همه تشخصات، تدارک دیده بود و به همان سبک و سیاق دربار آنها در قالب‌های معینی ریخته و متشکل گردانیده بود. هم در برابر مخدوم سفره خدمت می‌گسترده و هم در برابر خادم اسباب مهتری می‌چید:

عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه
 ظالم و بدخواه هرچه عاجز و مسکین
 «رعیت» جور همه را می‌کشید، آنچه می‌ماند نحوه تقسیم سهام بود که آن را هم تجربه‌های تاریخی مشخص کرده بود و پس از تقدیم «سهم شیر» بقیه را در کام مستحقان می‌ریخت!

فصل ششم

روابط شاه با جامعه

روابط شاه با جامعه دانشی و اهل فضل و فضیلت از دشواری ویژه‌ای برخوردار نبود. آن دسته از آنان که حریم قناعت را شناخته بودند، کنج عافیت را برگنجهای غنیمت ترجیح می‌دادند و به تعبیر صاحب قابوسنامه به همان چهار چیز که شیخ ابوسعید ابوالخیر - رحمه الله علیه - گفته است که آدمی را از آنها گزیر نبود: «اول نانی، دوم خلقانی، سوم ویرانی، چهارم جانانی، هر کس بر حدّ و اندازه او از روی حلال»^۱ و یا ادنی از آن رضایت می‌دادند و در میر و وزیر و سلطان را پیرامن نمی‌گشتند، خلق را نیز بدانان ارادتی تمام می‌افتاد و بی‌طمعی‌شان را فوزی عظیم می‌شمردند. سگان اخلاقی جامعه و منزلت‌های والای مذهبی و دینی را در دست و رسم و دیده آنها می‌دیدند و به شوق و رغبت تمام حمایتشان می‌کردند. جالب است که اینان حتی در پیشگاه نفوذ کسانی که جز شمشیر چیزی را واسطه کار نمی‌شمردند نیز همیشه احترام خاص خود را داشتند بر صدر می‌نشستند و قدر می‌دیدند. باری، ارباب قدرت از آنان یاری می‌طلبیدند و انفاس خیرشان را واسطه بقای ملکت خویش می‌شمردند. کم پیش نیامده است که سلاطین مقتدر غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و حتی مغولی و بعدها هم تاتاری، دست التجا به دامن اولیای زمان خود دراز کرده و یا حتی تظاهر به جانبداری از آنان نموده باشند. چه، اهل تقوا همیشه گرمی بودند و دانشمندان و فضیلا بر حق جامعه نیز جایگاه رفیعی داشتند.

و دسته دوم آنها که جستجوی راتبه و ادراری در حریم بزرگان می کردند، باز به سهم خود مایه تقویت دربارهای آنان می شدند و در غالب موارد صحراگردان خشن و کوه نشینان وحشی را با حکمت و موعظت راهنمایی می کردند. صلابت شمشیر تیز و مردمی کش آنان را به لطافت علم و عقل و تدبیر و رزانت ردی نرم و ملایم می کردند و از رعونت اطوار ناصواب و بی حسابشان می کاستند. چنین است که تحمل گستاخی های زور و تزویر را به پاس خاطر مردمی که به رعایت حال آنان موظف بودند، آسان می گرفتند و گاه حضور در مجامع نامتعارف و ناملایم طبع سلیم و عقل مستقیم خود را، به سبب خیری که از وجودشان متمشی بود، ضروری می شمردند. پادشاهان را نیز از آنان کراهتی دست نمی داد، چه، در نهایت می دانستند که اهل شمشیر نیستند و توان بر آغالیدن بر خلق را ندارند، به اضافه که بر سیل اسلاف فرهیخته ایرانی خود ادب و تواضع و اخلاق مردمی داشتند و این مراتب، فی الجمله، خواصی را که غالباً از اهل سیف بودند و از آداب و اصول زندگی شهری مهجور، سخت به کار می آمد!

با وجود بدرفتاری هایی که مکرر از سوی قدرت مرکزی، و نمایندگان او در ولایات نسبت به این گروه می شد، و گاه به بهانه هایی مشکوک از برخی از آنها هتک حرمت به عمل می آمد و به عقوباتی که سزاوار آن نبودند مبتلا می گردیدند؛ با این همه، اندک مردم دل راحت و آسوده خاطری بودند که در جمع کثیری محرومان جامعه جایی بالنسبه محترم برمی گزیدند و به کتاب و دفتر و دنیای خویش پناه می آوردند.

سومین قشر از مردم ایران را، که می توان گفت همیشه مورد توجه همه حکومتها بوده اند، بازاریان کشور می توان خطاب کرد. درست است که سوابق شهر نشینی های بزرگ در ایران همیشه به قلت و عسرت بوده است و به طور واقع بنا جایی که در این وجیزه بدان پرداخته می شود (آغاز سده بیستم میلادی و حریم ظهور مشروطیت در ایران که خود فصل مجزایی را می طلبد) اکثریت نود درصدی مردم در روستاها و کوهستانها ساکن و یا متفرق بودند؛ اما بی گمان در دوره های تثبیت وضع سلسله های حاکم بر ایران، شهرهای مختلف، و به ویژه مادر شهری که پایتخت تلقی می شد، از رشد جمعیتی

کافی برخوردار بوده است و به تبع آن نیز، نظامات حیات شهری و از جمله وجوه اصناف و اهل حرف و بازرگانان شکل می گرفته است. به خصوص که سلسله‌های بالنسبه بزرگتر ناگزیر می شدند که به دلایل مختلف اقتصادی و سیاسی و نظامی و اجتماعی نخست روابط خود را با بخشهای دیگر ایران، که در زیر تسلط آنها نبود، برقرار کنند و آنگاه مناسبات دیگری با کشورها و مناطق همجوار به هم رسانند.

با این همه، نقش بازار در ادوار پیچیده و سخت تغییر پذیرنده و تأثیر گیرنده حیات ملی ایرانیان ابهامات و مضایق تحقیقاتی ویژه ای دارد. چه، از یک طرف طبیعت سرمایه با سکوت و آرامش همراهی می کرد و مقتضی تمنای ایجاد ثبات و نظم و قانون و استواری حکومت‌های کوچک و بزرگ بود و از طرف دیگر اوضاع کشور و تحولات پر تلاطم دائمی آن که غالباً به جابه جایی خشونت آمیز سران سیاسی و نظامی وابسته بود، اجازه نمی داد که کسب و کار رونق گیرد و پول در دستهای مردم و مأموران قرار یابد. در برهه‌هایی چنان حساس، کمترین اشتباه محاسبه متمکین در جانب‌داری از سوی یک ضعیف یا عاصی بی‌پناه، موجب خسران تمام می شد و چه بسا که سیل بلا می آمد و بنیاد هستی و همه هر چه بود را، با قهر و خشم و سرکوبی دردناک، یکجا می برد. این امر، نه تنها جانب‌داری بازاریان را از حق و حقیقت و اشخاص به ظاهر محق دشوار می نمود بلکه حتی در ساده ترین صورتهای، بر ملا شدن دارایی و مکنت آنان نیز زیان عظیمی به بار می آورد و دیده طمع حکام بی حساب و کتاب را به رویشان می گشود!

با این حال، ضرورت مبادله کالا در مناطق شهری از چنان منطق صریح و مبرهنی برخوردار بود که خود وجوب واسطه کاران و کار آنها را حتمی می گردانید، به خصوص آن گاه که دو عامل قوی و مؤثر ذیل را نیز بدان بیفزاییم:

۱- تأمین معاش جمعیت قابل توجه نظامیان در هر دوره، که خواه ناخواه از دولتهای روز مستمری داشتند و اجناس مورد نیاز خود را نیز در سفر از اردو بازارها و در حضر از بازارهای داخلی و کسبه تهیه می کردند.

۲- حمایت صریح دین اسلام از امر تجارت، که کاسب را به منزله «حبيب الله»

می‌شناسد و بر نوع فعالیت او توجه می‌ورزد.

بی‌شک، اتکا به نکات مزبور، اگر همواره با دیگر شرایط توسعه اقتصادی و تکامل ابزارهای زندگی و بسط عدالت و تأمین امنیت نبوده باشد، رونق بازار را به صورت جامع ایجاد نمی‌کند و به پیدایش صنف و متعاقباً نظام متغیر اصناف فایده قطعی نمی‌رساند؛ به خصوص تجارت خارجی، که عایدات بیشتری تحصیل می‌کند و بر درآمد و ثروت مملکت می‌افزاید، نیاز به حمایت جدی از سوی دولتها دارد و چنین مهماتی در دوره‌های تاریخی ایران اسلامی به طور دائم از اقبال برخوردار نبوده است.

سلاطین، در مواجهه با بازاریان، همیشه به دنبال بهانه‌ها معاذیری بودند که گوش آنان را بیازارند و مال و دارایشان را از چنگشان بیرون بیاورند. سرچشمه تعزیرات هرگز خشک نمی‌شد و فرصت طلبان نیز هیچ گاه کم نمی‌آوردند. مقاومت بازار نیز راههای خود را داشت و از رخدادهای معینی تبعیت می‌کرد. وقتی که ضرورت داشت غاصبی از کار کناره گیرد و دست حاکمی از امور کوتاه شود، دو رکن مهم و اساسی جامعه یعنی بازار و روحانیت روابط محکمتری با هم پیدا می‌کردند و از طرق ویژه خود به مردم جامعه می‌فهمانیدند که فی‌المثل:

- دروازه‌های شهر یا بی‌محافظ بگذارند یا محافظان را غافل و طرف مقابل را هشیار بدارند.

- درهای خانه‌ها را ببندند و قشون مهاجم را بی‌یاور بگذارند.

- بمغازه‌ها را مسدود کنند و کالاها را به انبارهای پنهانی انتقال دهند.

- به صورتی رازآمیز، طرف‌محق را تقویت کنند و پول و تجهیزات در اختیار وی بگذارند.

به ندرت اتفاق افتاده است که جامعه بازاری ایران تلاش آشکاری برای حمایت از شخص و یا حکومتی معین به کارآورد و حتی در صورت روی کار آمدن اشخاص مورد نظر، از جانبداری خود سود برد. از دلایل واضح امر این است که حکومت‌های مطلقه، حتی در بهترین شرایط خود نیز، از وسوسه تجاوز به اموال زیردستان دور نمی‌ماندند و هر جا که گمان زری بود، زور بی‌تکلف را به کار می‌گرفتند و دیگر اینکه علی‌الاصول بازار از پشتوانه سیاسی لازم برای تأمین اهداف صریح خود برخوردار نبود و فعالیت‌های

جامعه بازاری نیز غالباً جنبه دفاعی و حکم دفع دخل مقدر را داشت و همان که اندک تأمینی حاصل می‌شد، رضایت اهل سودا را جلب می‌نمود.

رمزهای حرکت‌های آرام بازارها و نحوه‌های مقابله آنان با عناصر متغلب و متخالف را باید در خلال حوادث مختلف تاریخ جستجو کرد و به مواردی بسیار از حرکت‌های مردمی پی‌برد.

سرانجام، بخش‌هایی این بحث را روابط حکومت با اکثریت ملت، که دهقانان و کشاورزان و دامداران و کارگران باشند، تشکیل می‌دهد، محرز است که این قشرها فاقد حقوق سیاسی شهروندی تلقی می‌شدند و از نظر دولت و دستگاه حکومتی حقی برای تعیین مصالح خود نداشتند. از آنجا که حکومتها بر مبنای انتخاب اصلح یا تمایل اکثریت بر روی کار نمی‌آمدند و عنصر دخیل در بقا و دوام آنها زور و قائمه شمشیر تیز بود، تنها مردمی که دخیل در تغییرات سیاسی بودند طبعاً نظامیان و رهبران آنها بودند و بیش از نود و پنج درصد مردمی که در زاویه خمول به سر می‌بردند راهی برای خدمت نمی‌یافتند و بیش از آن درس فرزاندگی و حاشیه نشینی از روزگار آموخته بودند که خود در مهام پیشآمدها تدبیر و جستجو کنند.

با این همه، این سخن بدان معنی نیست که در برابر جبر و عنف عوامل شریر و دائماً آسیب رسان حکومتی، هیچ گونه واکنشی از سوی اکثریت به ظاهر خاموش نشان داده نشود. حوادث تاریخی دلالت می‌کند که:

۱- حکومت‌های ستمگر به مرور نفوذ و مشروعیت خود را در میان مردم از دست می‌دادند و نفرین و ناله آنان را بر جان می‌خريدند.

۲- آن گاه که دشمنی خارجی روی می‌آورد، با وجود خطراتی که از ناحیه تعدیات عناصر ناشناس مسلم بود، حکومت حق ناشناس را تنها می‌نهادند تا پاسخ زورگوییها و تعدیات بی حساب خود را بشنود و خواری و خذلان را علانیه احساس کند.

۳- وقتی که مبارزات داخلی آغاز می‌شد و قدرت طلبان درون مرزی به جان هم می‌افتادند، غالباً حالت تماشاگر به خود می‌گرفتند و از سقطاتی که بر هر طرف می‌رفت،

در دل خشنود می‌بودند. به تعبیر دیگر، جامعه از کتک خوردن پاسبان گذر خوشحال بود و در زمره ادعیه به گوش داشت که: خدایا ستمگران را با خود مشغول بدار.^۱

۴- درگاه عسرت و تنگدستی و تحمل فشارهای فوق طاقت، ناگزیر، شهر و روستا و مساکن خویش را رها می‌کردند و به مناطق دوردست و یا کوهستانها می‌کوچیدند. مهاجرتهاى خارجى همیشه در تاریخ ایران انجام پذیرفته است و مناطقی چون هند، سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای فارس (عمان) و روم قدیم و بعدها امپراتوری عثمانی و حتی آفریقا، جمعیت‌های قابل توجهی از ایرانیان عاصی را به خود جلب می‌کرده است.

۵- و دیگر اینکه به تکرار حادث شده است که همین مردم به ظاهر آرام و مطیع، همان که از غدر و شعوذه حکومت و بی‌کفایتی حاکمان اطمینان می‌یافتند و راههای مدارا و چاره را بر خویش بسته می‌دیدند، مترصد ظهور مدعیان تازه می‌شدند. و زمینه را برای حضور و خودنمایی اشخاص ماجراجو و عصیانگر فراهم می‌گردانیدند. این تظاهرات و مقابله‌ها و طغیانها و سرکشیها و مبارزه جوییها که در تاریخ ایران پیش و پس از اسلام فراوان است، و خاصه در ایران اسلامی که به دلیل کثرت منابع از بسیاری از آنها نام برده شده است، غالباً از جوّ سیاسی - اجتماعی مایه می‌گرفتند و منشأ و محرک اولیه خود را همان نارضایی‌های شدید مکتوم در بطن جامعه می‌یافتند و لامحاله به صور ذیل عرض وجود می‌کردند:

الف - نارضایی فردی، که عمدتاً منشأ شخصی می‌داشته و تظاهر آن نیز به صورت ترورهای سیاسی و حمله به فرد مخصوص و قتل و جرح او انجام می‌شده است. ماجرای ابولؤلؤ با خلیفه دوم در راستای تاریخی است که به هلاک ناصرالدین شاه قاجار در پایانه‌های سده نوزدهم میلادی (۱۳۱۳ ه. ق/ ۱۸۹۶ م.) می‌انجامد و قبل و بعد از این ادوار نیز حوادث مشابه بسیار به خود دیده است.

ب - مقاومت‌های محلی و منطقه‌ای، که به کرات حاصل شده و نمایش آن هم به

۱- اللهم اشغل الضالمين بالضالمين!

شکل بستن دروازه‌های بزرگ شهرها و یا درهای قلاع، در مناطق کوهستانی، و بیرون راندن وابستگان حکومت از محل عام یا راه ندادن آنها به داخل شهرها و محیط‌های شورش زده بوده است. این ماجرا از چنان عمومیتی در تاریخ ایران برخوردار است که می‌توان ردّ پا و آثار آن را تقریباً در دوران حکومت همه سلاطین کشور دید، و با آن که در نهایت به زیان عمومی تمام می‌شد و به کشتارهای وحشتناک جمعی و قتل عام سکنه بی‌پناه و چشم مناره و کله مناره‌سازیه‌ها و سفک دماء و بر باددهی عرض و ناموس کثیری می‌انجامید، با این حال، از راههای ناگزیر مقاومت در برابر حکومت‌های فاسد و خونریز و جبار بوده است.

در چنین مواردی به کرات مشاهده شده است که توده به جان آمده از مظالم حکومتگران نکته بدیهی و معلومی را بهانه قرار می‌داد و بی‌اینکه از حمایت شخص و یا نیروی معینی برخوردار باشد، دلاورانه و جان بازانه خود را در محل امتحان و ایستادگی و پایمردی می‌دید. روشن است کسانی که به هر بهانه خود را مستعد دامن زدن به طغیانها می‌شمردند در هیچ کجا کم نبودند. ولی مسئله اساسی همان است که شورش کور انجام می‌پذیرفت و توده مستأصل، بی‌اینکه بتواند حدود توانایی‌های خود و دشمن جابر را اندازه‌گیری کند و یا اسباب و معدّات جنگ و مقاومت و محاصره طولانی را فراهم بیاورد، مأیوسانه به پا می‌خاست و ناگزیر به تحمل تلفات کثیر راضی می‌شد. این گونه قیامها، خود جوشترین تظاهرات مردمی را در برمی‌گیرد و تحقیق در آنها منبعی غنی و قوی از روح مبارزه جویی حق طلبانه و عدالت طلبی جوامع ایرانی را برملا می‌گرداند.

ج - قیامهای محلی، که غالباً از کینه‌ها و نفرت‌های قومی نسبت به جمع و قبیله غالب منشأ می‌گیرد و پس از تحمل تحقیر و تضعیف فراوان، عکس‌العمل‌های اعتراضی خود را در قالب جنبش‌های مردمی شکل می‌دهد. از آنجا که جوامع ایرانی در کل موجودیت و هویت تاریخی خود از شأن و اعتبار و حیثیت عمده‌ای برخوردار بوده‌اند، و این کشور در طول قرنهای دراز به عنوان یکی از ارکان مهم سیاست‌های جهانی تلقی می‌شده است، در نهاد مردم همیشه آثاری از سیادت طلبی و عظمت جویی قدیم باقی

است؛ و این البته احساسی است که وارثان امپراتوری‌های بزرگ، در گذشته و حال تجربه کرده‌اند و به صور مختلف عواطف بزرگی طلبانه^۱ یا «احساسات ناشی از روزهای خوش گذشته»^۲ و عقده‌های برتری جویانه^۳ و غیره، از آن یاد شده است. براین اساس، کشوری که چندین گاه مرکز حلّ و عقد مسائل جهانی بوده، به تبع حوادث و پیشامدهای بی شمار مختلف، صاحب فرهنگی شده است که مدار آن خود محوری و خود مرکز بینی است. هر چیز یا هر پدیده‌ای نیز که بر پایه‌های چنین برداشتی لطمه وارد کند و به نحوی از انحا به مبارزه با آن برخیزد، بر غرور مردم لطمه می‌زند و نفرت آنان را به خویش بر می‌انگیزد، بالطبع، اشتداد چنان نارضایی‌های دائمی آن هنگام واقعی‌تر است که نیرویی خارجی بر جامعه استیلا یابد و با استفاده از زور و قهر و خشونت به پایمال کردن دستاوردهای عقیدتی و درهم شکستن ساختارهای فکری و ناچیز شمردن اختصاصات معنوی مردم پردازد.

در دوره‌های بعد از اسلام ایران، که حکومت‌ها غالباً به دست خارجی‌ان افتاده است و مرکزیت ثقل جامعه، خواه ناخواه برای مدتی از داخله کشور دور شده و به مناطق دیگری چون شام و عراق عرب یا دشتهای قره قوروم منتقل گردیده، نمونه این گونه قیامها تکرار شده است. مشخصه عمومی آنها، فوران احساسات عامه یا دامن زدن به اندیشه‌های قومیت‌گرایانه و ضدیت طلبی به هر نحو و بهانه با عناصر حاکم بیگانه است که غالباً مظهر اراده خود را در عصیان سریع و حادث و خونین به نمایش گذاشته است. گویی که مردمی رنجهای درونی را طی سالها در خویش انباشته‌اند و بی‌اینکه به معضلات اصلی و سببهای واقعی پیشامدها بیندیشند، مترصد صدور واقعه‌ای هستند که دامن خویش را از آلائش شکست پاک کنند و در صف عمال و کارگزاران حاکمیت جای مناسبتر و قانع‌کننده‌تری به دست آورند.

گذشته از طرز عمل و سلوک ناموجه حکام اموی و عباسی که به یکباره دستورهای

1- nostalgic de grandure

۲- به تعبیر انگلیسی‌های کنونی: good old days

3- complexe de supériorité.

آسمانی اسلام را فراموش کرده بودند و به سیادت جویی و تفوق طلبی عرب بر عجم تمسک می‌جستند و مشکلات ناشی از حکومت‌های ترکان، مغولان، تاتاران و ترکمنان نیز که دیرپای بودند و یکی بعد از دیگری در صحنه‌ها و صفحه‌های مختلف ملک اقامت گزیدند، شیوه‌های خشن و غیرانسانی حکام خودی و ایرانی هم منشأ جنبشها و نهضت‌های متعدد شده و عوارض ناشی از آن را به صور دردناک و خونین تاریخی عرضه داشته است.

مشخصه‌های عمومی قیام‌های مورد نظر را می‌توان چنین برمی‌شمرد:

- محلی بودن و در منطقه ای خاص گسترده شدن.

- جمعیت‌های کثیر هزاران هزار را در طی زمانی کوتاه به هواداری کشانیدن.

- برگرد وجود یک رهبر سرشناس حلقه زدن.

- شعارهای تند ضد بیگانه سردادن.

- و سرانجام، به دلیل سازمان داده نبودن کوتاه زندگانی شدن و به سرعت در برابر

دشمن قوی پنجه درهم شکستن و از میان رفتن.

بدیهی است که محققان تاریخ اجتماعی ایران، بدین نکته توجه دارند که در سرزمینی به وسعت کشور و همه قومیت‌های ساکن در آن، برای قدرتهای متشکل، چقدر آسان بوده است که بتوانند با ایجاد تفرقه در صفوف جمعیتها و به کار بردن راههای فریبکارانه چنان قیام‌هایی را سرکوب کنند.

د - مبارزه‌های متکّنی به مذهب، از دیگر انواع مبارزات مردمی ایرانیان علیه حکومتها، ظهور نهضت‌های مختلف متکّنی بر اندیشه‌های مذهبی است که در نوع خود از ماندگارترین و پرمایه‌ترین ایستادگی‌ها در برابر گروههای حاکم و مختار به حساب می‌آید. اینکه زمینه سازگاری ایرانیان با عقاید دینی امری قدیم و ریشه دار است، در فصلهای دیگر این تألیف به اختصار ممکن مورد بحث قرار گرفته و یادآوری شده است که از بدو حضور آنان در عرصه تاریخ، علی‌الدوام، جوامع ایرانی تحت تأثیر اندیشه‌های مذهبی قرار داشته‌اند و حکومت‌ها نیز به طوع و کره ناگزیر از قبول مسلمیات عصر خود بوده‌اند.

فقد منابع کافی اجازه نمی‌دهد که در باب قیام گئومات مغ و نحوه شورش‌های پدیده آمده در کهن‌ترین ادوار امپراطوری ایران، آن هم در شرایطی که جامعه تحولات عظیم و پر آوازه و چشمگیر را می‌گذرانید و نیزه مردان پارسی تا سرزمین‌های دور دست را در می‌نوردید و در غالب عرصه‌های حیات فاتح بود، قضاوت جامعی صورت بندد؛ ولی هر چیزی که سبب الهام قیام کنندگان بود و یا هر کس که در رأس جنبشی بدان گستردگی و اهمیت قرار گرفته بود، پر واضح است که اتکای امر بر مذهب بوده و مشورعت یا عدم مشورعت اتفاقات نیز از آن جانب تأیید می‌گردیده است.

بعد از این واقعه مهم، قیام پایه گذاران سلسله ساسانی برای تغییر حکومت پانصد ساله اشکانی را نیز باید تا حدودی به دلایل مذهبی و تحت تأثیر تبلیغات عقیدتی دانست و بی شبهه باید استفاده‌هایی را که موبدزادگان ساسانی، به جا و به موقع، از اهرمهای پرفشار و کار ساز دینی به عمل آوردند، در نظر گرفت.

در همین روزگاران، عناصری از اقوام آریایی ساکن در ارمنستان، که به دنبال استقلال و کسب موجودیت سیاسی بودند، دین حضرت عیسی مسیح (ع) را پذیرفتند و در محدوده ارضی فلات به تقویم ملیت و ترکیب ساختارهای فرهنگی - اجتماعی خاص خود دست زدند. همزمان، نهضت مانی بخش عظیمی از ایران را فرا گرفت و با حمایت ضمنی دربار، مرزهایی وسیع را در نوردید. و تا مناطق دور دست نیز رفت. کوشش‌های موبدان برای تنبیه شدید او و طرفدارانش و نشان دادن آن همه قساوتهای آشکار، نه تنها مانع پیشرفت مانویت نگشت بلکه به مدت بیش از هفت قرن تعالیم و عقاید او را در منطقه‌های وسیعی از آسیای میانه و حتی اروپای مرکزی و جنوبی زنده نگاه داشت و ادبیات و هنرهای سرشار و غنی و موزونی را به وجود آورد.

به دنبال آنهاست که در همان ایران یکپارچه قبل از اسلام، مزدک بامدادن ظهور کرد و به رغم بدعتهای آشکار دینی و مجادله مستقیم و بی‌تکلفی که با دیانت رسمی و هواداران ثابت و بر سر کار آن به عمل آورد، بر نفوذ خویش در میان توده‌های ستمکش افزود و بر دوام طولانی اعتقادات خویش تا سه قرن بعد مهر تأیید زد. بی‌شک، اینجا

سخنی از اصول عقاید این مرد و بدعت‌هایی که ظاهراً بدو نسبت می‌دهند، و همه آنها نیز منحصرأ به خامه دشمنان او به دست ما رسیده است، نمی‌رود. جان کلام فقط این است که به حکایت شاهنامه:

بیامد یکی مرد مزدک به نام	سخنگوی و با دانش و رای و کام
گرانمایه مردی و دانش فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد شهنشاه دستور گشت	نگهدار آن گنج گنجور گشت ^۱

مردی دانشمند می‌نماید و ظاهراً، به قیاس آنکه در آن ادوار علم در اختیار و انحصار روحانیان بوده، از اهل دین نیز محسوب می‌شده است. برخی روایتهای هم بر این نمط حکایت دارد که اگر اسلام ظهور نمی‌کرد و به ایرانیان عرضه نمی‌شد، ضرورت ایجاد تغییرات و تحولات اجتماعی بدان حد رسیده بود که مردم آیین ترسایان و یا دیگر مکاتب عقیدتی نظیر مانویان را بپذیرند و به نحوه‌های میسر از قید رقت موبدان و نفوذ عناصر حاکمیت متعصب خلاصی یابند.

بعد از اسلام نیز، با وجود آنکه اعراب اموی و عباسی شدت عمل فراوانی در مواجهه با غیر عرب و خاصه ایرانیان نشان می‌دادند؛ باز، تا آنجا که منابع معدود دلالت دارد، جنبش‌های متکی بر اشخاص و اندیشه‌های غیردینی، چونان به آفرید، راوندیان، سنباد، اسحاق ترک، مازیار و افشین، از توفیقات کمتری برخوردار بودند و با وجود جوشش کثیر مردم در مقاطع مخصوص قیام‌ها به زودی سرکوب شدند و نام و نشانی هم از آنان برجای نماند؛ ولی نهضت‌های مبتنی بر تفکرات مذهبی، از پیغمبر نقابدار خراسان (هشام یا هاشم بن حکیم ملقب به المقنع) گرفته تا بابک خرمدین، توان پایداری بیشتری پیدا کردند و حتی پس از اضمحلال سازمان‌های نظامی - سیاسی آنان نیز تا مدت‌ها در ذهن‌های مردم جای نگاه داشتند.

وقتی که از سده سوم هجری فعالیت‌های استقلال طلبانه ایرانیان اوج گرفت و از سلسله طاهری به بعد متوالیاً حکومت‌های مختلفی پیدا شدند که با تکیه بر آرمانهای جدایی

۱- شاهنامه، ج ۸، ص ۲۲۹۹.

خواهانه سیاسی به کوتاه کردن نفوذ خلفای عباسی و عوامل آنها بر کشور اقدام نمودند، باز همه جا کامیابی از آن کسانی بود که اسلام را به عنوان پایه و اساس اعتقادی خود پذیرفته بودند و با اتکای به دین و تعالیم آن در صدد امحای آثار زور و ظلم و تجاوزهای آشکار حاکمان بغداد بر می آمدند.

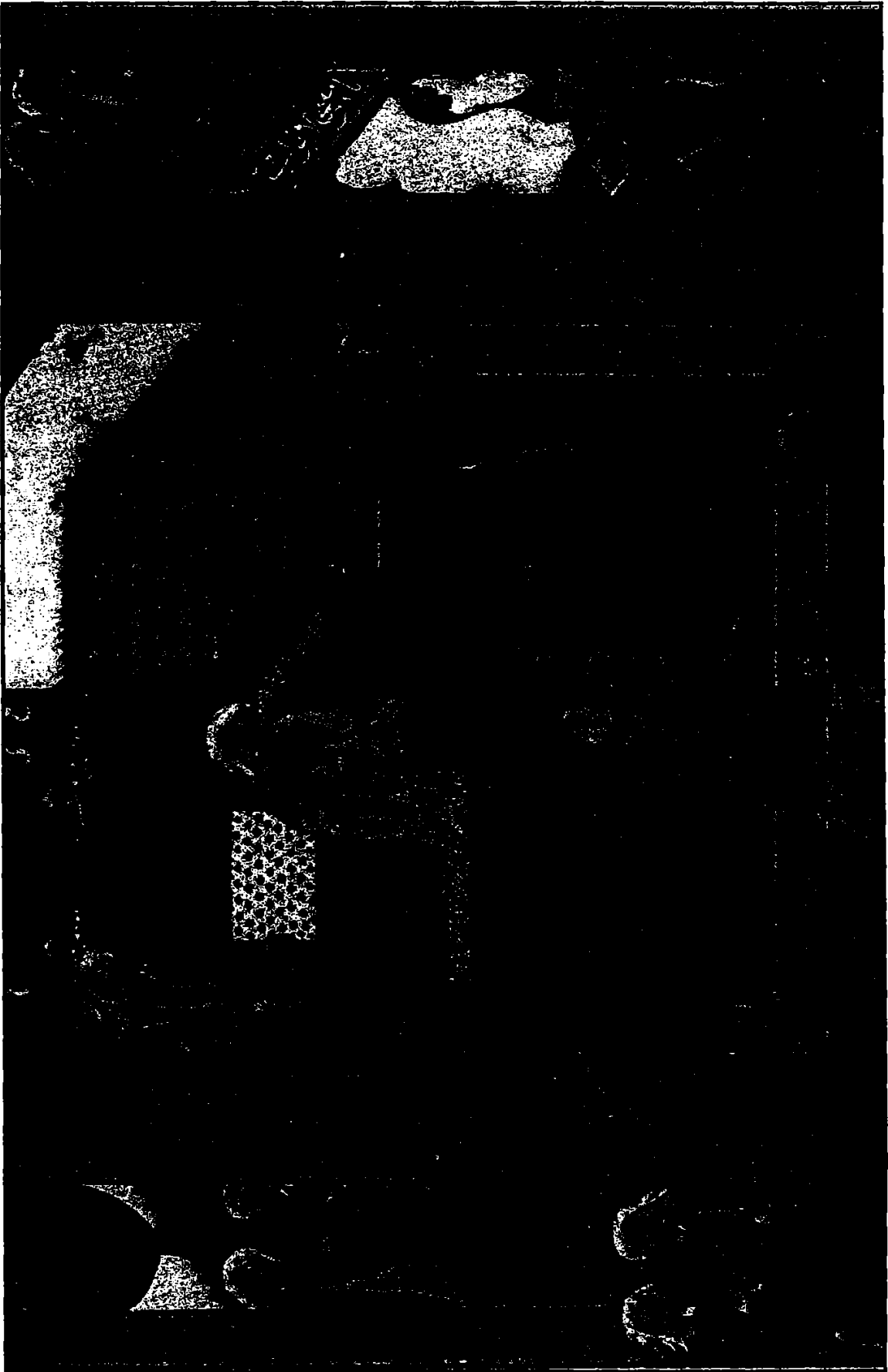
ظهور ترکان در صحنه حوادث سیاسی - نظامی آسیای غربی و دربار خلفا که به آغازهای سده سوم هجری و خلافت معتصم متوجه می شود، وقتی تأثیر صریح خود را به عنوان عنصر ثابت آغاز کرد که اسلامی بودن آنان محرز گشت، مردی مانند محمود غزنوی فرصتی به دست آورد تا با ملاحظه طرز نماز گزاری مؤمنان مذاهب شافعی و حنفی، دومی را بپذیرد و به دنبال آن کوشش های جهاد گونه و غزوی خود را آغاز کند. هیچ نیروی دیگری چون دین نمی توانست از غزان فتنه انگیز سلجوقی، مردمی چنان آرام خوی و مطیع بسازد که سی سال از حیات دو پادشاه بزرگ آن سلسله، آلب ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ ه. ق) و ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵ ه. ق) را وزیر با تدبیر و پخته و سخته و دانشمندی چون خواجه نظام الملک کفایت کند. سیاستنامه یا سیرالملوک او آکنده است از تعالیمی که پادشاهان را به کار آید و رعیت را امنیت و آسودگی بیفزاید.

هجوم مغول بی گمان فصلی است که ملالتهای خاص خود را دارد و ادبار تمام ملک و ملت و نابودی بسیاری از مآثر و آثار تمدن را به همراه می کشد؛ ولی بجز فاصله سالهای ۶۱۶ ه. ق (که نخستین هجوم ویرانگر چنگیز خونریز آغاز شد) تا ۶۵۴ ه. ق. (که هلاکو برای تأسیس حکومت خاص مغولان به ایران آمد و در این مدت، کشور به وسیله حکام محلی و با اعتنا به دانش اداری و مملکتداری آنان امرار طریق کرد)، به عمر یک نسل نیز نینجامید که سلطان احمد تکودار اسلام پذیرفت و سلطان محمود غازان به تکرار، رویاهای مسلمانی می دید. آنان به حقیقت نقطه ضعف اساسی کار خود را دریافتند و بنیادی ترین معضلی را که بر سر راه نفوذشان در جامعه وجود داشت، تشخیص دادند. مردم آن سان به مبانی مذهبی خو گرفته بودند که حتی بی دینی کوتاه مدت حاکمان نیز نتوانست زمینه نهضت های استقلال طلبانه و سیاسی محض را فراهم گردانند، و می بینیم که

در تمامی این مدت و تا روی کار آمدن حکومت صفویان، عمده جریانهای سیاسی تحت تأثیر مذهب و ذیل نام تلاشهای مذهبی - سیاسی انجام می‌پذیرفت.

راز مقبولیت عام شاه اسماعیل و سرعت غلبه او بر اعدا، در حالی که همزمان سیزده حکومت مختلف بر کشور فرمان می‌راندند، جز این نیست که او، با اعتنا به شهرت دست کم دویست ساله خانقاهی جد کلان خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ هـ.ق)، توانست نخستین «دولت ملی» ایران بعد از اسلام را در ابعاد متکثر ملکی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و غیره تأسیس کند و از آن پس، جامعه ایرانی را سراسر در اختیار و انحصار مذهب منتخب رسمی قرار دهد. توفیقی که از قبل انتخاب مناسب با اهداف و آرمانهای اخلاقی و انسانی صحیح برای او حاصل شد، باعث گشت که ریشه دارترین و با ثبات‌ترین و مردمی‌ترین حکومت‌های ایران بعد از اسلام، پدید آید و مهمترین دستاوردهای خاص خود را نیز در عرصه‌های مختلف هنری، فرهنگی، مدنی، اخلاقی، اجتماعی و ... به نمایش بگذارد.

بعد از انحطاط کار این سلسله و پدید آمدن سلسله‌های افشاریه و زندیه و قاجاریه و پهلوی نیز هیچ کدام نتوانستند از خطوط سیاسی مشخص شده احفاد و اولاد شیخ صفی - الدین تجاوز کنند و ایران شیعی را به تحولات و تغییرات نوع دیگری بکشانند. نکته جالب خود این جاست که شورشها و طغیانهای متعدد کوچک و بزرگ دیگری که به دنبال سقوط صفویان پیش آمد، بار مذهبی داشته و به وسیله مردمی (اعم از شیعه و سنی) انجام گرفته است که عموماً تکیه بر دیانت داشته اند. نمونه این حوادث در سده سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) بسیار است که نشان می‌دهد از داستان قیام یوسف خواجه کاشغری تا آقاخان محلاتی و سید علی محمد باب و شاخه‌های منشعب از آنها، نهضتی وجود ندارد که موفق به وقوع حوادث زنجیرهای و ممتد و مزمنی شده باشد، ولی بار و داعیه مذهبی نداشته باشد.



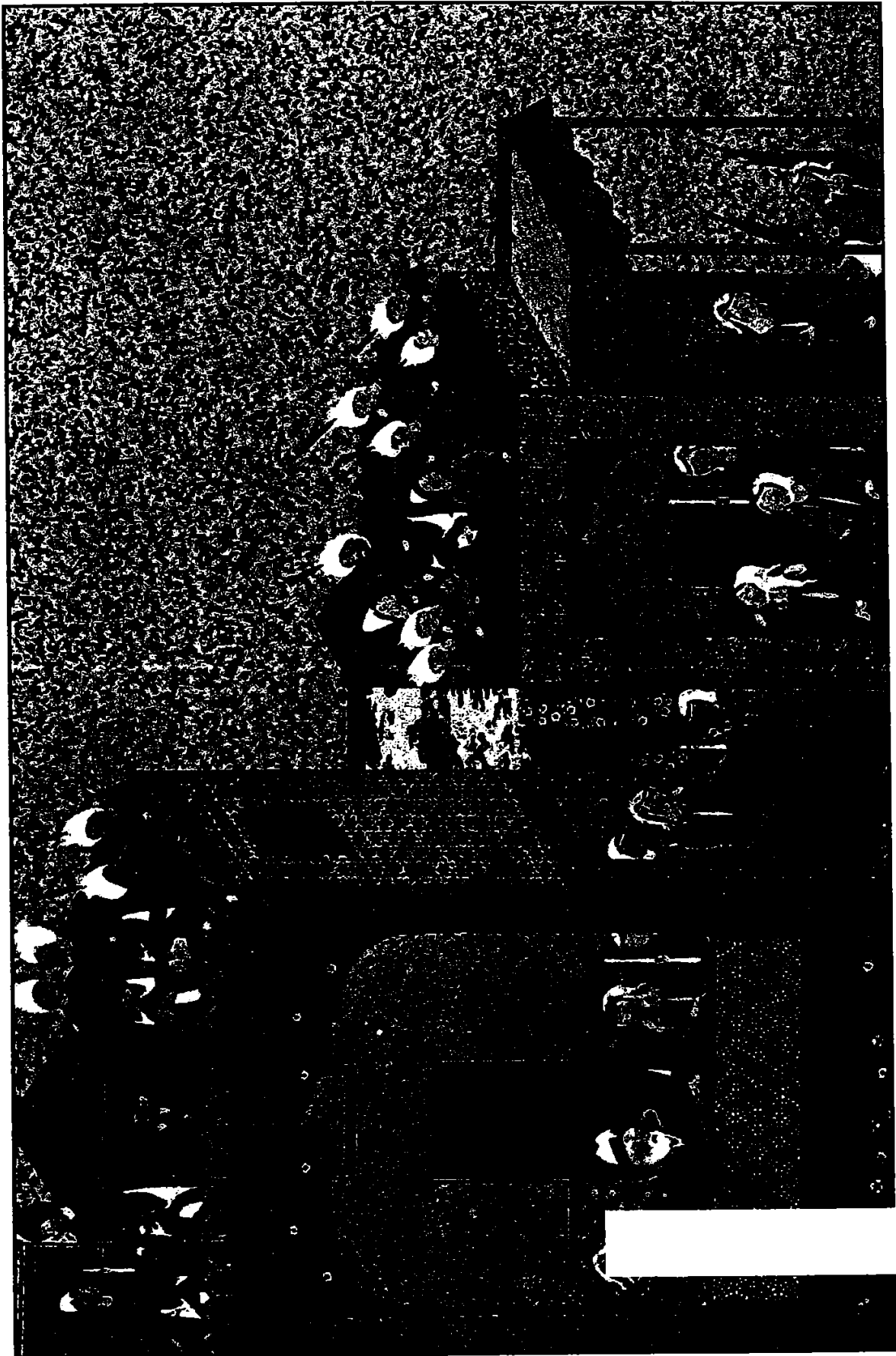
بخش چهارم

مقاومت‌های ملی

به گواهی تاریخ، ایرانیان مردمی زجر دیده و مقاوم و پُر استقامتند و حوادث نامطلوب بی‌شمار راههای ماندگاری را نیک بدانان آموخته است تا آنجا که مُهر ابدیت بر پیشانی خود دارند و در برابر تمامی مصائب ریز و درشت عالم مصونیت و دوامی جاودانه یافته‌اند.

نحوه ایستادگی ایرانیان در برابر قوای بیگانه و یا نیروهای مخرب داخلی را به دو صورت «مبارزه‌های فرهنگی» و «تلاشهای سازمان یافته اجتماعی» می‌توان تقسیم کرد که در دو فصل متعاقب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بدیهی است که طیف گسترده‌ای از عناصر پایداری و ارزشهای مرتبط با تواناییهای مختلف مبارزاتی را نیز در نظر باید داشت که به صور گوناگون مجال زیست و امکان فعال شدن در شرایط بحرانی را پیدا کرده‌اند.



فصل اول

مبارزه‌های فرهنگی

مبارزه‌های فرهنگی شاید از بارزترین خصایص عمومی ایرانیان برای دوام و بقای وحدت ملی باشد. بدون شک ایرانیان را نیز، مانند هر قوم و ملت دیگری که به عنایت حق تعالی موجودیت یافته‌اند، اختصاصات خلقی و خلقی متمایزی است که در مجموع ممیزات فرهنگی آنان را رقم می‌زند و از باب «لتعارفوا» شکل گرفته است. این پایه از خصوصیات، به خودی خود، از آن دید به کار نمی‌آید که مایه رجحان کسی بر غیر و یا دسته‌ای بر گروهی دیگر تلقی شود؛ چه بدیهی است که بسیاری از آنها محصول زندگی عمومی مردم ساکن در فلات ایران در خلال هزاره‌های بسیار و همراهی و سازگاری آنان با کلیه شرایطی است که، به هر صورت، در دسترسشان قرار گرفته است. فی‌المثل، نوع ساختمان‌هایی که در ایران است، بیش از همه، معلول و نتیجه عوامل اقلیمی و امکانات جغرافیائی و زیرزمینی کشور است، و این نیز که هنرمندان ملوک توانسته‌اند از ترکیب خاک‌های معینی، سفالها و کاشی‌های بسیار زیبا و دلنواز و ظریف و بی‌بدیل بسازند، بی‌شک، معلول دماغ کارآمد و ذهن روشن و دستهای قوی پنجه‌آنانی است که در هر جای دیگر جهان وجود دارد و می‌تواند در عرصه خاص خود خلاقیت یابد.

مقوله معنوی زبان فارسی به همان سان حاصل تجارب طولانی مردم با مظاهری است که به اندیشه پدید آورندگان آن وسعت و قوت داده و ظرافت‌های زندگی پربار مردمی مؤدب و صاحب‌دل و دوستدار جمال و کمال را در هر ذره از دقایق واژگانی و

ساختاری زبان نمودار ساخته‌اند. حوادث کوچک و بزرگ داخلی و خارجی نیز باعث شده که خردمندان سیاست ملک، به تناسب قدر، از هر خرمن خوشه‌ای برچینند و از هر پیشآمد توشه‌ای بگیرند تا آنگاه که چنین بنای استوار و جاوید مدنی پدید آید و کلام آنان را در شمار فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین و فی‌الجمله زیباترین و ساده‌ترین ابزارهای انتقال اندیشه و معنی محسوب گردانند.

همچنین است دیگر ظواهر و آثار مدنی، اعم از مادی و معنوی، که نمایشگر اراده زندگانی مردمی صاحب ذوق و با استعداد و پر قدرت است و توان و تمایل ماندگاری آنان را در پهنه کوچکی از خاک در خود ضبط و نگاهداری می‌کند. ایرانیان همواره از این ممیزه‌عالی نیز برخوردار بوده‌اند که بهترینها، را از هر جا که هست، کسب، و جذب فرهنگ مردمی خود کنند. به همین دلیل، بر سفره‌پر رونق و نعمت مردم ایران کرائمی از هر سوی و هر گوشه گیتی ممکن است فراهم شده ولی بدان سان جذب و حل فرهنگ جامع ایرانی شده است که اختصاصات نخستین خود را همرنگ با طبیعت غنی جایگاه ثانوی کرده و به یکباره، از رنگ و روایی و تازه و بدیع برخوردار شده است.

در بسیاری از زمینه‌های حیات انسانی، بی‌تردید، می‌توان گفت که همه ملل بلند نام عالم به مدارجی از تعالی دست یافته‌اند و هیچ طایفه‌ای را بر دیگری مزیت خاصی نیست که فرضاً در چه زمان معین با چه نوع پدیده مخصوصی آشنایی پیدا کرده است. سابقه تلاشهای فردی و جمعی آدمیان، در هر زمینه چنان وسعت و قدمت دارد که می‌توان دستاوردهای حیات درازمدت بشری را حاصل کار همه ابنای نوع شمرد و بالمناصفه سهمی به هر گروه فعال عرضه داشت. نهایت اینکه، ایرانیان نیز مانند دیگر مردم و اقوام حبه عالم، بر میراث مشترک انسانیت بسیار چیزها افزوده‌اند و خود نیز به نوبه وامدار و بهره‌گیر از حاصل تجربیات مفید و ماندنی دیگران هستند. به عبارتی دیگر آنچه تعلقات خاصه آنان است در مظان سنجش اعتبارات و اکتسابات، همان قدر و ارجی را واجد است که دیگر ملل گیتی نیز به نوبت از آن برخوردارند. ولی وجود

حکومت‌هایی که حتی در بهترین شرایط حضور خود در متن حیات جوامع ایرانی، باز حداقل حقوق انسانی ملت را رعایت نکرده‌اند، باعث شده است که مردم برای ادامه زندگانی و خاصه ایستادگی در برابر نیروهای ستمگر، از نوعی مقاومت هوشیارانه بی سلاح بهره بگیرند، تا در عین حفظ تمامیت اخلاقی و معنوی، از خشونت و شدت عمل قدرت‌های حاکم نیز جلوگیری نمایند.

این مقاومتها در اساس فرهنگی است و با زبان و اندیشه و خط و کتابت و عادات و رسوم اجتماعی بیشتر سروکار دارد تا مثلاً امور دیگری که با ظواهر مادی متجانس است، ولی پر پیداست که ریشه آنها را اخلاق و آداب و تفکر و شؤون مردمی و خاصه ایرانی‌گری تشکیل می‌دهد که در مجموع به صورت ذیل نمودار می‌شوند:

۱- ارزش‌های تازه‌ای را در برابر نظام اعتباری حاکم و حاکمیت مستقر خلق می‌کند و به گونه‌ای مردمی به رواج آنها می‌پردازد. فی‌المثل، جایی که قدرت بازوان مطرح است و جنگجویان اشغالگر در پناه رفتار خشونت بار خویش استیلایی جابرانه یافته‌اند، به اهمیت اندیشه و عرضه نقش آن در روشنی بخشیدن به جنبه‌های مختلف حیات روی می‌آورد و عنصر متفوق را از مرکز لجام گسیخته شمشیرزنی و کشورگشایی و لشکر آرای به پایین می‌کشاند و وادارش می‌کند که در برابر شیخ مدرسه و مرشد روحانی خانقاه به زانوی ادب بنشیند.

۲- آن گاه که زبان نیروی فرمانروا غیر از زبان مردم کوچه و بازار است، به رواج نظم و نثر فارسی اقبال می‌کند و مضامین بکر و دلپسند و زیبا را، به صد حیل هنرمندانه و استادانه، بیان می‌دارد تا از نفوذ تند و مخرب و بیگانگی آفرین قدرت غالب کم کند و همدلی و همراهی مردمان را با همزبانی آنان همدستان سازد. نقش عظیم ادب فارسی و بالاختصاص شعر را، که از ساده‌ترین ابزارهای تفهیم و تفهم و تفاهم همه جانبه ملی ایرانیان در همه بسط فلات ایران است، نیکو بیاید دانست و شاعران بزرگ، را در هر دوره‌ای که مشکلات اجتماعی توده‌ها افزایش یافته است، مظهر مقاومت ملی و ایستادگی فرهنگی ایرانیان شمرد.

استادان ادب در هیچ مایه نیست که به کار نپرداخته باشند و در هیچ عرصه نیست که به میدان نیامده باشند. آن گاه که زنده کردن عجم لازم بوده است، از نظم، کاخهای بلند پی افکنده‌اند و وقتی که ضرورت آموزش روابط اجتماعی و انسانی بر بیگانگان وجوب می‌یافته، آثار سراسر پند و حکمت و اندرز سروده‌اند. و زمانی که ظلم و بدعهدی و شقاوت و جهل همه جاگیر می‌شده، به عرفان روی نهاده‌اند، و در همه حال به صورتی آگاهانه و معقول و هوشیار به دفاع از موجودیت اصیل ملت ایران پرداخته‌اند. درست است که ایرانیان جاودانه‌ترین نغمه‌های ادبیات موزون جهان را به وجود آورده‌اند و در عرصه‌های مختلف ذوقی و احساسی قدمها زده و هنرها آفریده‌اند، ولی نقش عظیم ادبیات ملی در تفاهم همه جانبه‌ای است که در میان قشرهای گوناگون و در بخش‌های مختلف کشور، از خراسان و ماوراء النهر گرفته تا دجله به وجود آورده است. قلمرو زبان فارسی، به یقین، از این مرزها نیز فراتر است و قرنهای مدید (هشتصد سال) سراسر شبه قاره هند را فرا می‌گرفته و از سوی دیگر نیز تا به سواحل مدیترانه و تمامی مناطق آسیای صغیر می‌رسیده است. در همه این نقاط، ادبیات شکل و رؤیت و مضمون و روایت مردمی دارد، از میان مردم برخاسته و دربارهای سلاطین را تسخیر کرده، به حاکمان آداب انسانی و اخلاق نیکو آموخته، و جای خود را در کنار ملت‌ها و برای نوازش دل‌ها و روحها و اندیشه‌های آن باز یافته است.

وجه اساسی و غالب ادب فارسی، همان اطوار و گفتار و پندار مردمی است که از خلال همه اجزای سخن گویندگان بلیغ هویدا است و حتی در مواردی نیز که به حکم جبر زمانه راه تقرب دربارها را در پیش گرفته‌اند و به مدیح ارباب قدرت پرداخته‌اند باز، کلام آنان سرشار از حکمت و اخلاق و پند آموزی و راهنمایی است و کوشیده‌اند تا در قالب عبارات و استعاراتی که میسر افتاده، راه صواب را بدانان بنمایانند. بخشی مهم از آثار سخنوران بزرگ را نیز «ادبیات ستیز» در بر گرفته است که صورت‌های بس تلطیف یافته آن در مطاوی احوال و اشعار استادان نامبردار و شاخصه‌های جاوید عزت و عظمت ایرانی چون فردوسی و سعدی و مولوی و حافظ نمایان است:

سر مدحت پادشاهان نبود
مگر باز گویند صاحب‌دلان
در ایام بوبکر بن سعد بود ...
هنوز از تواضع سرش بر زمین
گدا گر تواضع کند خوی اوست
زبردست افتاده مرد خداست^۱

به هر مز چنین گفت نوشیروان
نه در بند آسایش خویش باش
چو آسایش خویش خواهی و بس^۲

در آن دم که چشمش ز دیدن بخت
نظر در صلاح رعیت کنی
که مردم ز دستت نیچند پای
کند نام ز شتش به گیتی سمر
کند آن که بنهاد بنیاد بد
نه چندان که دود دل پیرزن
مگر دیده باشی که شهری بسوخت
که در ملکرانی به انصاف زیست؟^۳

در خیر بر شهر و لشکر بیست
که آوازه رسم بد بشنوند
که نامت بر آید به صدر قبول
که نام نکویی به عالم برند
کز او خاطر آزرده گردد غریب
که دشمن توان بود درزی دوست^۴

مرا طبع از این نوع خواهان نبود
ولی نظم کردم به نام فلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود
کله گوشه بر آسمان برین
تواضع ز گردن فرزنان نکوست
اگر زبردستی بیفتد چه خاست

شنیدم که در وقت نزع روان
که خاطر نگهدار درویش باش
نیاساید اندر دیار توکس

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت
بر آن باش تا هر چه تبت کنی
الا تا نیچی سر از عدل و رای
گریزد رعیت ز یی‌دادگر
بسی بر نیاید که بنیاد خود
خرابی کند خصم شمشیر زن
چراغی که بیوه زنی بر فروخت
از آن بهره ورت در آفاق کیست

شهنشه که بازارگان را بخت
کی آنجا دگر هوشمندان روند
نکودار بازارگان و رسول
بزرگان مسافر به جان پرورند
تبه گردد آن مملکت عنقریب
ز بیگانه پرهیز کردن نکوست

۱- سعدی، بوستان، به کوشش نورالله ایرانپورست، ج ۲، تهران، ۱۳۵۶، صص ۱۴-۱۵.

۲- همان کتاب، ص ۲۵-۲۶.

۳- همان کتاب، ص ۲۳.

۴- همان کتاب، ص ۲۷-۲۸.

اگر خون به فتوا بریزی رواست
 الا تاننداری ز کشتش باک
 بدیشان بیخشای و راحت رسان
 چه تاوان زن و طفل بیچاره را
 و لیکن در اقلیم دشمن مران
 رسد کشور بی گنه را گزند
 که ممکن بود بی گنه در میان
 به مالش خیانت بود دستبرد
 به هم باز گویند خویش و تبار
 متاعی کز او ماند ظالم ببرد^۱
 وز آه دل دردمندش حذر
 چو مال از توانگر ستاند گداست
 که فرماندهی داشت بر کشوری
 شب از بین او خواب مردم حرام
 به شب دست پاکان از او بردعا
 بگو این جوان را بترس از خدای
 که هر کس نه در خورد پیغام اوست
 منه باوی ای خواجه حق در میان
 که ضایع شود تخم در شوره بوم
 برنجد به جان و برنجاندت^۲

نه بی حکم شرع آب خوردن رواست
 که را شرع فتوا دهد بر هلاک
 و گر دارد اندر تبارش کسان
 گنه بود مرد ستمکاره را
 نت زورمند است و لشکر گران
 که وی در حصاری گریزد بلند
 نظر کن در احوال زندانیان
 چو بازارگان در دیارت بمرد
 کزان پس که بروی بگریند زار
 که مسکین در اقلیم غربت بمرد
 بیندیش از آن طفلک بی پدر
 بر آفاق گر سربه سر پادشاست
 حکایت کنند از جفا گستری
 در ایام او روز مردم چو شام
 همه روز نیکان از او در بلا
 که ای پیر دانای فرخنده رای
 بگفتا دریغ آیدم نام دوست
 کسی را که بینی ز حق بر کران
 دریغ است با سفله گفتن علوم
 چو در وی نگیرد عدو داندت

در آثار شیخ فراوان است دقایقی که بازتاب تمناهای مردمی است که از کج
 رفتارهای سلطه گران در رنجند و بداهتاً نقل عسری از اعشار نیز در این مقام ممکن
 نیست. و اینک غزلی از خواجه بلند مرتبه شیراز که مانند همه غزلیات دلنشین و زیبا و
 جاودانی او، جامع است و خود کتابی را به تفصیل طلب دارد:

صلای سرخوشی ای صوفیان وقت پرست
 بین که جام زجامی چه طرفه اش بشکست
 چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست

شکفته شد گل خمیری و گشت بلبل مست
 اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود
 پیار باد که در بارگاه استغنا

۱- همان کتاب، ص ۴۴-۴۵ (کلیه اشعار مزبور خطاب به ابوبکر سعد بوده است).

۲- همان کتاب، صص ۹۵-۹۶.

رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست
بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست
که نیستیست سرانجام هر کمال که هست
به باد رفت و ازو خواجه هیچ ظرف نیست
هوا گرفت زمانی ولی به خاک نشست
که گفته سخت می‌برند دست به دست^۱

درین رباط دو در چون ضرورت است رحیل
مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج
به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش
شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
به بال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
زبان کلک تو حافظ چو شکر آن گوید

با اینکه سراسر کتاب حکمت آفرین استاد توس آکنده از اشاراتی است که بر پادشاهان ستمگر رفته است، در اینجا نمونه‌ای از تأملات وی دربارهٔ تباه شدن روزگار جمشید ذکر می‌شود:

پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
گسستند پیوند از جمّ شید
به کژی گرایید و نابخردی
یکی نامداری زهر پهلوی
سوی تازیان برگرفتند راه
پر از هول شاه ازدها پیکرست
نهادند یکسر به ضحاک روی ...
به تنک آوریدش جهاندار نو
بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
سپرد به ضحاک تخت و کلاه
ز چشم همه مردمان ناپدید
پدید آمد آن شاه ناپاک دین
یکایک ندادش زمانی درنگ
جهان را ازو پاک و بی بیم کرد
به فرجام هم زو نیامد رها
زمانه ربودش چو بیجاده کاه
از آن رنج بردن چه آمدش سود؟
پدید آوریدش بسی نیک و بد

از آن پس برآمد از ایران خروش
سیه گشت رخشنده روز سپید
بر او تیره شد فرّه ایزدی
پدید آمد از هر سوی خسروی
یکایک از ایران برآمد سپاه
شنودند کانبجا یکی مهترست
سواران ایران همه شاه جوی
چو جمشید را بخت شد کند رو
برفت و بدو داد تخت و کلاه
نهان گشت و گیتی براو شد سیاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید
صدم سال روزی به دریای چین
چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ
به ازه مر او را به دو نیم کرد
نهان بود چند از دم ازدها
شد آن تخت شاهی و آن دستگاه
از او بیش بر تخت شاهی که بود؟
گذشته بر او سالیان هفتصد

۱- دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ص ۵۶

چه باید همی زندگانی دراز
همه پروراندت با شهد و نوش
یکایک چو گویی که گسترده مهر
همه شاه باشی و شادی بدوی
یکی نغز بازی برون آورد
دلم سیر شد زین سرای سپنج

که گیتی نخواهد گشادنت راز
جز آواز نرمت نیاید به گوش
که خواهد نمودند به من مهرچهر
همه راز دل بر گشادی بدوی
به دلت اندر از درد خون آورد
خدایا مرا زود برهان ز رنج^۱

سخنی نیز از میر شاعران غزنه، حکیم سنایی در مذمت اهل قدرت می‌آید که تأثر او را از نا اهلانی که بر مسند عزت تکیه می‌زنند، می‌نمایاند:

مرد هشیار در این عهد کم است
زیرکان راز در عالم و شاه
هست پنهان ز سفیهان چو قدم
و انکه راهست ز حکمت رقمی
هر کجا جاه در آن جاه چه است
دست آن کز قلم ظلم تهی است
رسته نزد همه کس خسته گیاه
همه شیران زمین در آلمند
هر که را بینی بر باد از کبر
از یکی در نگری تا به هزار
پادشاه را ز پی شهوت و آزار
امرا را ز پی ظلم و فساد
سگ پرستان را چون دُم سگان
غازیان را ز پی غارت و سهم
سعی ساعی به سوی سلطان آن
قد هر موی شکاف از پی ظلم
مرد ظالم شده خرسند به دین

ور کسی هست بدین متهم است
وقت گرم^۲ است نه وقت کرم است
هر کرا در ره حکمت قدم است
خونش از بیم چو شاخ بقم است
هر کجا سیم در آن سیم سم است
پای آن کس به حقیقت قلم است
هر کجا بوی تف و نام غم است
در هوا شیر علم بی الم است
آن نه از فربهی آن از ورم است
همه را عشق دوام و درم است
رخ به سیمین بر و سیمین صنم است
دل به زور و زر و خیل و حشم است
بهرنان پشت دل و دین به خم است
قوت از اسب و سلاح و خدم است
که فلان جای فلان محتشم است
همچو دندانۀ شانه به هم است
که بگویند فلان محترم است^۳

۱- شاهنامه چاپ بروخیم، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

۲- گرم: اندوه و گرفتگی دل باشد و به معنی زخم و جراحت هم آمده است: برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۳، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳، ص ۱۶۲۵.

۳- ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱، صص ۸۱۸۳.

نمونه‌های مزبور به حقیقت اندکی از بسیاری و ذره‌ای در برابر خرواری از آثار ادبی فارسی است که نامداران سخن بدان پرداخته‌اند، و اگر در نظر آوریم که شعر در ایران هنر ملی است - و شاید هم از مهمترین و بزرگترین و شریف‌ترین هنرهای ملت است - و استقبال عمومی از آن به گونه‌ای است که ادبیات منظوم ایران را نه تنها در ردیف بلندترین مراتب نوع، که بل در بالاترین درجات جهانی آن قرار داده است. معلول می‌شود که خصوصیات و تمایلات و اندیشه‌های مردمی تا چه پایه در شعر تجلی پیدا کرده است. شاید هیچ زمینه‌ای از فکرت آدمی نباشد که در دست هنرمند شاعران این ملک به معرض بررسی و نمایش در نیامده باشد و هیچ نکته بدیعی، خاصه در مهام اخلاقی و وجدانیات بشری، شناخته نشده باشد که سخنوران نامی بدان پرداخته باشند در همان حال، پسندیده‌ترین کلمات در آنجا خانه کرده است که اندازی بر حاکمان ظالم رود و هشیاری بر مردمان غافل به شمار آید.

راز جاودانگی سخنان حافظ انقلابی بی‌شبهه در همین پابندی او به اصول اساسی فرهنگ ایرانی است. او، همانند دیگر بزرگان ادب فارسی، جامعه خود را می‌شناسد، دردهای آشکار و پنهان آن را تشخیص می‌دهد، مردم زورگو و متجاوز و طاغی را، در هر لباس که هستند، رسوا می‌کند و در قالب سخنانی که هم از معنی لطیف آکنده است و صورت زیبا دارد و هم موزون و دلفریب و گوشنواز است، قشنگ‌ترین و مطلوب‌ترین ایهامات و ابهامها را می‌آفریند. حملات مکرر او به اهل قدرت و پوشندگان جامه‌های زرق و ریا، مبارزه‌ای حمایت شده از سوی جامعه معقول و متین و در قالب صحیح قرار گرفته را نمایش می‌دهد که بر ذات حوائج خویش آگاهی دارد و معیارهای سنجیده معتبر مؤیدی را برای ارزیابی نیک از بد و صحیح از سقیم شناخته و تجربه کرده است. دوران حیات او، که وارث ادوار دردمندی دو صد ساله تاریخ ایرانیان در زیر فشار حکام جور و جبر مغولی و تیموری است، نیاز به عکس‌العملی قوی برای ماندن داشت، و این همان است که عصیانگرانه در غزلیات بی‌بدیل خواجه بلندمرتبه شیراز منعکس شده است و روح زمان و زمانه او را در خویش نگاه می‌دارد:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بازی دهر بشکندش بینضه در کلاه
ساقی بیا که شاهد رعناي صوفیان
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
صنعت مکن که هر که محبت نه پاک ساخت
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
ای کبک خوشخرام کجا می روی بایست
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد
و آهنگ باز گشت ز راه حجاز کرد
زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد
عشقش به روی دل در معنی فراز کرد
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
غرّه مشو که گریه عابد نماز کرد
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد^۱

باری، زمینه اعتراض و مبارزه در همه ادوار زندگانی ملت وجود داشته است. گویندگان پرتوانی که بار مردمی داشته‌اند و خدمات و کارهای عمومی بر عهده گرفته‌اند، زبان حال ابنای عصر بوده‌اند و به بهترین صورتی درد و رنج و نارضایی جامعه را ظاهر کرده‌اند. ارائه نمونه کار آنها با توجه به کثرت تعدادشان، سخت دشوار است و ناگزیر به ذکر مثالی از ادیب الممالک فراهانی، شاعر بلندمرتبه سده چهاردهم هجری قمری، اکتفا می‌ورزیم. آنجا که پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی خطاب به محمد علی شاه قاجار می‌گوید:

امروز که حق را پی مشروطه قیام است
کای شه به زمینت زند این توسن دولت
این طبل زدن زیر گلیمت نکند سود
نام تو بیالوده تواریخ شهان را
تا کی به دهان قفل خموشی زده باشم
والا پدرت داد همی کرد و تو بیداد
جایی که نمائد اثر از داد مپندار
کار تو تمام است و ندانی که از آن روز
هشدار که صیاد قضا می‌نشناسد
آن باده که در جام کسان ریختی ای شاه
بر شاه محمد علی از عدل پیام است
کامروز به زیر تو روان گشته و رام است
چون طشت تو بشکسته و افتاده زبام است
هر چند که نت ننگ و نه ناموس و نه نام است
جان در هیجان است و گه کشف لثام است^۲
اینجا گنه و جرم تو بر گردن مام است
بر مایه بیداد و ستم هیچ دوام است
شاهی تو و دولت و ملک تو تمام است
دستور که وشه که و شهزاده کدام است

۱- دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح خانلری، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲- دهن بند، لثام: جمع لثم؛ فرومایگان، ناکسان.

ساقیت بر افشاندن سرانجام به جام است
 دور فلکت ریخته نا کام به کام است
 زودا که بر افروخته ات درب خیام است
 روز عقلا از ستم و جور تو تار است
 وز خون شهیدانت در جام مدام است
 در کشتن و بر دار زدن حکم تو عام است
 سرهنگ تو پندار کاین شرط نظام است
 شمشیر خدا را رگ جان تو نیام است
 شاهی به ختام آمد و دولت به ختام است
 چون کبک به پرواز و چو آهو به خرام است
 وز خاک تو تا خاک مذلت دوسه گام است
 افکار تو پندار صداع است و ز کام است
 این پادشاهی نیست که مرگ است و جذام است
 بیدار و نگهبان سرا بر سر بام است
 این دشت همه گور صدور است و عظام است
 آمیخته با مغز جگر گوشه سام است
 تو همچو یزیدستی و این شهر چوشام است^۱

وان زهر که در کام جهان کرده‌ای از قهر
 وان شعله که از توپ تو افتاده به مجلس
 روز عقلا از ستم و جور تو تار است
 از مال فقیرانت در گنج زر و سیم
 در جامگی و راتبه فرمان تو مخصوص
 سرباز تو در شهر به غارت شده مشغول
 اندر پی زخمی که زدی بر دل ابرار
 هی‌هی جلی قم‌قم و قم‌قم که از این فتح
 هشیار شوای شاه که آوازه زین فتح
 از تخت تو تا تخته تابوت دو انگشت
 اطوار تو آثار جنون است و سفاه است
 ای تاجوری نیست که در داست و دریغ است
 وی دزد که از این خانه به در شو که خداوند
 این خاک پر از خون ملوک است و سلاطین
 دشتی که به هر دستی از آن خون سیاوش
 ما بر مثل آل محمد شده مقهور

نکته دیگری که در صفحات دواوین فارسی به چشم می‌خورد، و خود به نوعی دیگر بازتاب نظرهای اجتماعی است، طنزگویی و لطیفه سرایی و حکایت سازی در باب ارباب قدرت است. این جمله به صورتهای مختلف در ادوار گوناگون وجود داشته و ظرایف ظرفا هم در طی قرون باقی مانده و دست به دست گردیده است. بدین نحو، عقلای قوم، به صورتی آگاهانه، نقاط ضعف رجال و بزرگان و قدرتمندان روزگار را جستجو می‌کرده‌اند و بر هر کدام از آنها قصه‌ای بار نموده و با شیرین زبانی در میان توده رایج می‌ساخته‌اند. این راه از جدی شدن و صلابت پذیرفتن قبایح زندگی ستمگران و کج فهمان جلوگیری می‌نموده و دست کم پایه موجودیت و ثبات آنان را سست می‌گردانیده است. مطایبات

۱- به نقل از دکتر مهدی حمیدی، دریای گوهر (شامل گزیده اشعار شعرا و گویندگان معاصر)، ج ۳، چ ۳، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹، صص ۲۵-۲۹.

کثیری که در باب سلاطین مطرح است و اشارات ملیحی که در سخنان صاحبان ذوق مندرج، بر بساطت روح ایرانی و اشعار نکته سنجانه وی بر امور دلال دارد و خود از رنج درون مردم می‌گاهد و تحمل سختی‌های همه جاگیر و جانشوز را آسانتر می‌سازد.

از مهمترین کسانی که پس از عصر فلاکت و نکبت استیلای مغولان بدین شیوه روی آورده‌اند، نظام الدین عید الله زاکانی است که از فحول دانایان و کاردانان روزگار خود بود (وفات در حدود ۷۷۲ ه. ق). و به اعتباری، مقام صدارت و وزارت نیز داشت.^۱ وی ستیزه خود با حکام جور را در همه قوالب سخن آشکارا نشان داده و به خصوص در رساله «اخلاق الاشراف» با طنزی ظریف و زیبا، ستمگری و جهل و خبث شمشیر به دستان را بر ملا نموده است. نمونه‌ای از نقد گزنده او از باب چهارم این رساله در زیر نقل می‌شود:

اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل اربعه می‌شمرده‌اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده. معتقد ایشان آن بوده که بالعدل قامت السموات والارض خود را مأموران الله یا مبالعدل و احسان بداشتندی، بنابراین سلاطین و امرا و اکابر و وزرا دایم همت بر اشاعت عدالت و رعایت امور رعیت و سپاهی گماشتندی و آن را سبب دولت و نیکنامی شناختندی و این قسم را چنان معتقد بوده‌اند که عوام نیز در معاملات و مشارکات طریق عدالت کار فرمودنی و گفتندی: بیت

عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل

اما مذهب اصحابنا [مذهب مختار] آن که سیرت اسوه سیر است و عدالت مستلزم خلل بسیار، و آن را به دلائل واضح روشن گردانیده‌اند و می‌گویند بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدایی بر سیاست است، تا از کسی نترسند فرمان آن کس نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود. آن کس که حاشا عدل ورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست نسازد و بر زیر دستان اظهار عربده و غضب نکند مردم از او نترسند و رعیت فرمان ملوک نبرند، فرزندان و غلامان سخن پدران و مخدومان نشوند، مصالح بلاد و عباد تلاشی گردد و از بهر این معنی گفته‌اند: مصراع پادشاهان از بی یک مصلحت صد خون کنند

می‌فرمایند: «العدالة تورث الفلاکة». خود کدام دلیل واضحتر از اینکه پادشاهان عجم چون ضحاک تازی و یزدجرد بزهکار که اکنون صدر جهنم بدیشان مشرف است و دیگر متأخران که از عقب رسیدند تا ظلم می‌کردند دولت ایشان در ترقی بود و ملک معمور، چون به زمان کسرا انوشیروان رسید او از رکاکت رأی و تدبیر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد در اندک زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد و آتشکده‌ها که معبد ایشان بود به یکباره بمزد و اثرشان از روی زمین محو شد ... بخت النصر تا دوازده هزار پیغمبر را در بیت المقدس بی‌گناه نکشت و چند هزار پیغمبر را اسیر نکرد و دستور داری نفرمود، دولت او عروج نکرد و در دو جهان سرافراز شد. چنگیزخان که امروز به کوری اعدا در

۱- ر. ک: مقدمه عباس اقبال آشتیانی بر کلیات عید زاکانی، تهران، انتشارات مجله ارمنان، بی تا، صص ۷-۶.

درک اسفل مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران هزار بی‌گناه را به تیغ بی‌دریغ از پای دریاورد، پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت. در تواریخ مغول وارد است که هلاکوخان را چون بغداد مسخر شد جمعی را که از شمشیر بازمانده بودند، فرمود تا حاضر کردند، حال هر قومی باز پرسید، چون بر احوال مجموع واقف گشت، گفت: از محترفه ناگزیر است، ایشان را رخصت داد تا بر سر کار خود رفتند، تجار را مایه فرمود دادن تا از بهر او بازرگانی کنند. جهودان را فرمود که قومی مظلوم‌اند، به جزیه از ایشان قانع شد. مخشان را به حریمهای خود فرستاد، قضاة و مشایخ و صوفیان و حاجبان و واعظان و محرفان و گدایان و قلندران و کشتی‌گیران و شاعران و قصه‌خوانان را جدا کرد و فرمود اینان در آفرینش زیادت‌اند و نعمت خدای به زیان می‌برند. حکم فرمود تا همه را در شط غرق کردند و روی زمین را از خبث ایشان پاک کرد. لاجرم قرب نمود سال پادشاهی در خندان او قرار گرفت و هر روز دولت ایشان در تزیید بود. ابوسعید بیچاره را چون دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را به شعار عدل موسوم گردانید، در اندک مدتی دولتش سپری شد و خاندان هلاکوخان و مساعی او خیره در سرنیت ابوسعید رفت، آری، بیت:

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کندکش نیاید به کار

رحمت بر این بزرگان صاحب‌توفیق باد که خلق را از ظلم ضلالت عدالت به نور هدایت ارشاد فرمودند.^۱

طعن بزرگان گذشته، سخن گفتن درباره حوادث و وقایعی که گویی در سرزمینی نامشخص و با مردمی نامعین و بی‌هویت انجام پذیرفته است، تدارک تمثیلات بی‌شمار و ضروب امثالی که رفتار ناموجه زورمندان را تقبیح می‌کند، اشارات و کنایاتی که دلالت بر واقعیت‌های تلخ اجتماعی دارد، بر سر زبان انداختن شوخیها و مزاحهایی که آلودگی و ضعف و زبونی روحی و اخلاقی شمشیر بدستان را به سخره می‌گیرد، رواج داستان‌هایی که زندگی حیوانات را رقم زند،^۲ و در حقیقت نظر به حال مردم روزگار دارد. اسطوره سازی‌ها و باستان‌گراییهایی که قهرمانان افسانه‌ای کهن را به میان مردم می‌کشاند و بدانان زندگی با نام و نشان و اعتبار و شرف کهن را به میان مردم می‌کشاند و فی الحقیقه، تلاش منضبط و سازمان یافته ذهنی مردم را برای نادیده گرفتن حاکمان جور و امیدواری به ظهور عناصر مردمی و خودی صراحت می‌دهد، تقویت مبانی شخصیتی عقلاء المجانین و تمثیل روایات به نام آنان و بسیاری شیوه‌های پسندیده و اصولی دیگر، از طرق تلاش‌های فرهنگی است که ایرانیان برای مبارزه با ستمکاران و بلهای فرمانروا در پیش می‌گرفتند و بدان وسیله فشارهای خرد کننده و درهم ریزنده

ناشی از اختناقهای مدهش را از سر می گذرانیدند.

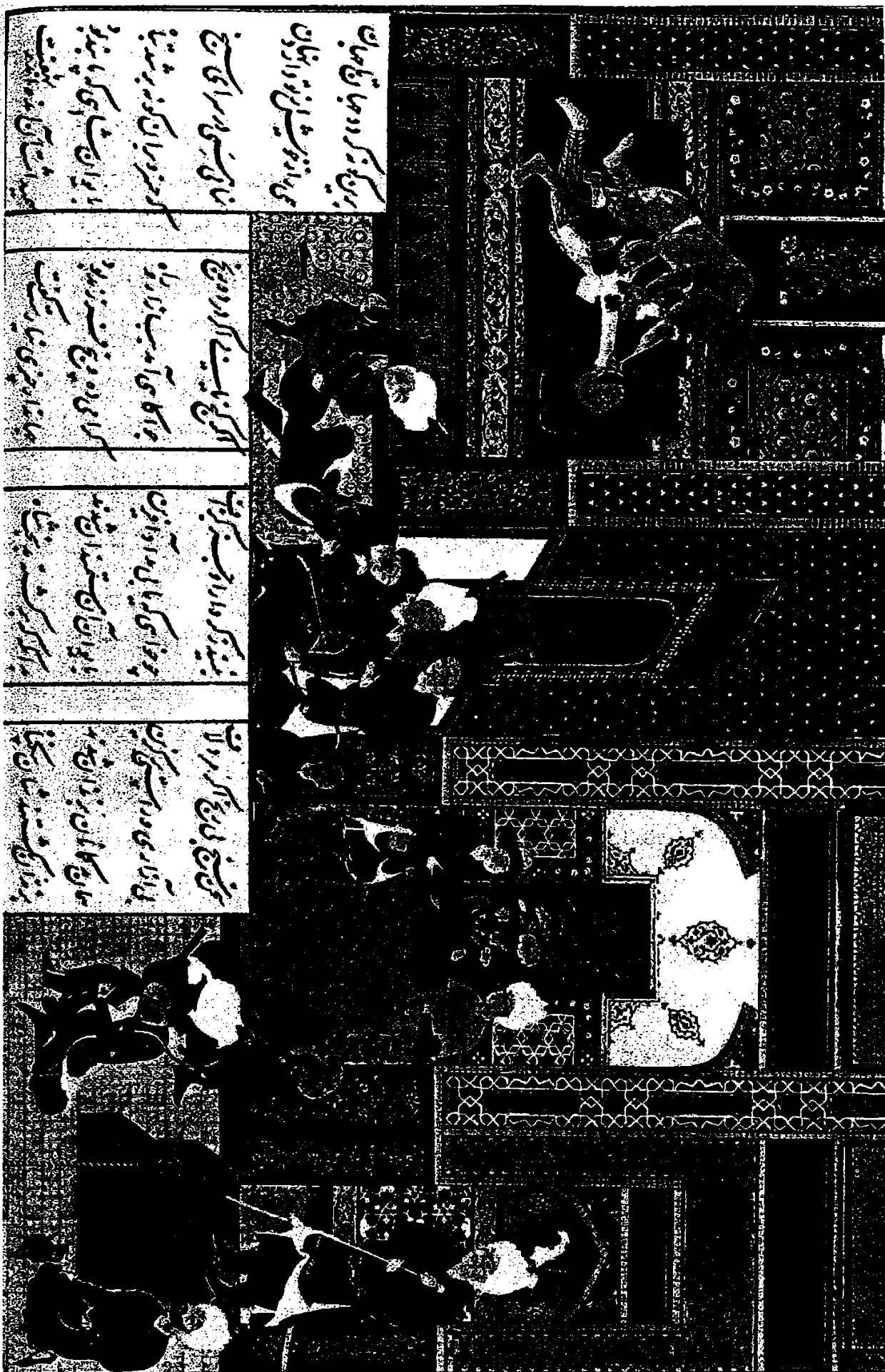
اینکه در فرهنگ ایرانی، آداب و سنن و شعایر بی شماری (اعم از ملی و مذهبی) جا باز کرده و تقریباً در همه منافذ فکری ملت رخنه و خانه نموده است، نشانه دیگری از استقلال خواهی مردم و جدایی طلبی آنان از راه و رسمهای حکومت های بیدادگر است. آنچه مسلم است این است که تجربه های طولانی به توده ها آموخته است که برای بقای موجودیت خود ناچارند که سبک و سلوک مشخص داشته باشند و هواداری از امور و اشخاصی کنند که به آمد و رفت ماجراجویان سبک مغز و جاه طلب و پر مدعا مربوط نباشد؛ حال اگر حکومت هایی نیز بوده اند که صلاح و صرفه خود را در کوتاه مدت، هماهنگی با منویات توده ها دیده اند، برخورد آنها سزااست، و گرنه اکثریت به ظاهر خاموش طریق خود می سپرده اند و عرض خود نیز نگاه می داشته اند.

کوشش حکومتها و به عبارت دیگر گروه های سیاسی خاصی که برای حفظ منافع مشترک به گرد هم جمع می آمدند و بقای خود را در فنای عناصر قدرت طلب غیر جستجو می کردند، بر این بود که مردم ایران را علی الدوام در چنان شرایط بحرانی و مختنقی نگاه دارند که هیچگاه از پرداختن به نیازهای اولیه زندگی منفک نشوند و لامحاله در اندیشه تشخیص ظالم از عادل و بدکار از نیکوکار برنایند؛ به اضافه، ظرفیت های سیاسی - نظامی خود را برای جانشینی ارباب سلطه ناچیز بینگارند و با تحمیق دائمی تبلیغاتی زورمندان، رابطه اجتماعی چوپان و گله را در میان خود و آنان حفظ کنند؛ ولی این نیز بدون شبهه تلاشی بی حاصل بود، چرا که مردم ایران قرنهای دراز سابقه سیاسی و دنیاداری داشتند و همان آگاهیه ها، که در متن فرهنگ سیاسی جامعه جایگیر بود، بدانان آموخته بود که صالح کیست و طالح کدام است، و وقتی که حکام متاع خویش می نمودند آنان را که سزاوارتر بودند در نظر می آوردند.

اصل دیگری که بی گمان در روان شناسی اجتماعی ایرانی مورد اعتناست، تلاش برای رجعت به ادوار خوب گذشته است، که به صورتی آرمانخواهانه در اذهان جایگیر شده است و در حالی که بدیها و نقایص و مشکلات روزگاران قدیم را به یک سو نهاده و

تنها محاسن و نیکویی‌های تصویری خود را زنده نگاه می‌دارد، می‌کوشد تا هر پدیده تازه‌ای را با معیارهای آرمانی و ذهنی قدیم بسنجد و در نهایت جایگاه ثابت و مطمئنی به امور دهد. بدیهی است که وقتی یک بار کسی به مدارجی از اعتلا رسیده باشد و چنان به نظر رسد که آن مراتب ذاتی او شده است، به اشکال می‌توان وی را از اصول دوباره بدانها منع کرد و کشش دائمی چنین فردی، همواره بدان صوب است که جایگاه نخستین را باز یابد. این است که خمیر مایه اصلی مبارزات مردم ایران با حکومت‌هایی که عمدتاً جز دسته‌های کوچک و متشکل نظامی نبوده‌اند و اهداف کوچک خود خواهانه و ترکتازانه‌ای را در این گوشه و آن گوشه کشور دنبال و جستجو می‌کرده‌اند، همیشه در متن فرهنگ اصیل ایرانی وجود داشته است و اگر نه در قالب زور و شمشیر، که در جامه چکامه و تدبیر، ظاهر می‌شد، این فرهنگ با اتکا بر عناصر زنده سازنده خود، جامعه را همچنان در حالت ستیز و آمادگی دائمی نگاه می‌داشت تا هشیارانه از موجودیت تاریخی خود دفاع کند. می‌توان گفت فضای سیاسی ایران مستمراً آماده شورش و عصیان بود و هر پدیده متخالف با کل نظام و هستی فرهنگی خود را زیرکانه و آگاهانه طرد و دور می‌کرد. سیاستهای حاکم، شاید به طور عمده از این امر غافل بودند و همان که جمعی را برای اطفای نایره شرارتهای بی حساب خویش اجیر و مطیع می‌دیدند، باطل در این خیال سیر می‌کردند که زمام کارها را در دست گرفته‌اند، ولی بازتاب دریافتهای ناصواب را وقتی می‌فهمیدند که منگنه اختناق، به دلیل معینی چون سر بلند کردن مدعی خاص، پیدا شدن دشمن خارجی، کهولت مزاج خان حاکم و ضعف عارض از بیماریها و هر حادثه مشابه دیگر، اندکی سست شده باشد؛ آن گاه بازتاب اجتماعی روان سیاسی ملت نمودار می‌شد و بی دریغ به برکندن ریشه درخت فساد و جور کمک می‌کرد.

نوع دیگری از مبارزه‌های ملی که در تشکلهای گروهی انسجام پیدا می‌کرد، ایستادگی‌های اخلاقی و تشکیلاتی فتیان، جوانمردان و عیاران بود که در فصل بعد بدان می‌پردازیم.



برینکه نکر در جهان جان جهان
می ماند خوشی از نو و از پنهان

ناری شیمی هر سرای شیمی
که جز در میان کوزه بر شید بنا
با جوان شیمی که با بند
خدا شیمی که با بند

اگر شیمی که اگر در دین
خاکهای آید بزم از راه
که می ده می رخ زنده زنده
بماند چیزی بماند شیمی

ببیند نکر در جهان جان جهان
به خدای که می آید از آفرین
با جوان شیمی که با بند
بماند چیزی بماند شیمی

موشخ با نیک اگر در دین
بی آفرین می در دین شیمی
موانع کمان بر نماند شیمی
به نماند شیمی که با بند

فصل دوم

تلاش‌های سازمان یافته اجتماعی

الف - عیاران

شیوه‌ای، از مبارزه‌های مردمی ایرانیان را تشکیل مجامع جوانمردی و عیاری می‌توان شمرد، مردمی که به صور مختلف مطوّفه، جوانمردان، فتیان، آزادگان و نظایر آنها که گاه دسته‌هایی به وجود می‌آوردند و در فرصتهای مقتضی به اخلال در امور دولتهای جائز می‌پرداختند. این گروهها بیش از همه نمایندگان اصناف شهری و محترفه‌اند و روح پیشه‌وری و تعاون برخاسته از فضای مدنی بر فعالیت‌هایشان حاکم است. مهمترین اختصاصات آنان را چنین می‌توان خلاصه کرد:

- ۱- فرهنگ مردمی دارند و غالباً از میان محرومترین قشرهای اجتماعی بر می‌خیزند.
- ۲- تلاش‌هایشان خود جوش است و از شوائب تحریک خارجی مبرا است.
- ۳- رشد و پایداری تشکیلاتی آنان در دوره‌های بحرانی زندگی اجتماعی است و به گونه نوعی عکس‌العمل در برابر نابسامانیها و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی روز جلوه می‌کند.
- ۴- بر زمینه‌های اخلاقی تکیه دارند و مبارزات آنان عمدتاً بر مدار دفع یی‌داد و رفع یی‌داد گری است.
- ۵- هسته‌های مقاومت بر حول وجود یک فرد قهرمان و مبارز و نترس شکل می‌گیرد و اهداف محلی و منطقه‌ای را تعقیب می‌کند؛ بدین طریق شورای به هم می‌رسانند که برخی مصلحت‌اندیشیها در آن صورت می‌پذیرد.
- ۶- رسم و راهها منطبق بر آیین فتوت و جوانمردی است که از دیرباز در جامعه ایران

وجود داشته و ممدوح طبقات فقیر و تهیدست بوده است. به همین سبب، کوشش‌های جوانمردان بر آن متوجه است که تا اسوه حسنه برجسته‌ای از میان رهبران مذهبی و ملی داشته باشند و با انتصاب خود به چنان مقامی رفتار و گفتار و اندیشه وی را ملاک عمل و ارادت و اقدام قرار دهند. به عبارت دیگر فضیلت مآبند و از میان داستانها و اساطیر قهرمانی ملی و مذهبی رهبران آرمانی خود را برمی‌گزینند.

۷- مورد حمایت قاطبه زحمت‌کشان و فقیران و ستم‌کشیدگان جامعه خود هستند.

۸- فعالیت‌های آنان جنبه‌های عملی آشکار و پنهان دارد. گاه قیامی را به صورت دسته جمعی صورت می‌دهند و زمانی نیز به شیوه فردی دست می‌زنند.

۹- در میان آنان نه ضوابط شرطگی وجود دارد و نه مقررات حکومتی، اما سوگند و پیمان پیوستگی‌ها را محکم می‌کند و روابط دوستانه را برقرار نگاه می‌دارد.

۱۰- عرصه عمل آنان نامحدود است و در امور کوچک و بزرگ نیز مداخله می‌کنند. یک بار ممکن است که اسبان حاکمی را از ایلخی رم دهند و از این طریق به دارایی او زیان رسانند، گاه محتمل است که سر سرکشی را از تن جدا کنند و عبرت دیگران سازند، زمانی شاید به قافله‌ای متمکن، که در پناه حکومت است، حمله برند و مال و متاع آن را به غارت گیرند و خرج مستمندان کنند، روزی نیز پیش می‌آید که سلاح در پوشند و رویاروی با دشمن ملک و ملت به ستیز پردازند؛ نمونه‌هایی از مبارزات یعقوب لیث با عمال خلیفه عباسی و نیز نهضت سرداران در برابر حاکمان مغول از این دست است، که هر کدام توانستند یک چند فضای سکوت آمیخته به ترس و دهشت و وحشت را بشکنند و به همت یاران صمیمی، مدتی زمام حکومت را به دست گیرند. بی‌پناهی مردم در برابر قدرتهای قومی ظالم، که به خصوص فسق آشکارا دارند و چنین می‌پندارند که دیگران باید بکارند و آنها درو کنند، زمینه ایجاد و رشد و تظاهر دسته‌های عیاری را فراهم می‌گرداند و مردم مستعد را به تلاش جدی برای واژگونی اوضاع وا می‌دارد. کسانی که به این کار دست می‌زنند، حداقل از برخی شرایط ذیل برخوردارند:

- اخلاقی بودن و به آیینی الهی اعتقاد داشتن و به خصوص محرّمات مذهبی در باب

- حلال و حرام و مکروه و مستحب و واجب را رعایت کردن.
- عدالت طلبی و حق دوستی و فضیلت شعاری بر مبنای مثل اعلایی که در ذهنیت عام جا دارد.
- مشورت با جمع و تصمیم گیری جمعی و فی الحقیقه عمل در چارچوب قراردادهای اجتماعی.
- اعتقاد به مروّت و جوانمردی به عنوان یک اصل اساسی زندگی.
- ایستادگی در برابر زور و لو با سرقت و غارت و مخصوصاً با جنگ و ستیز و شمشیرزنی.
- دارا بودن روح و روحیه اجتماعی و آمادگی همکاری با عناصر متجانس.
- فداکار بودن و از مرگ نهراسیدن، بدان گونه که خطر کنند و دل به دریا سپرند و به نتایج آنی نیندیشند.
- سرکش باشند و دچار یأس و زبونی نشوند و از اندیشه بلند و مقصد ارجمند دست برندارند.
- قهرمانانه زیند و خود به قهرمانان معتقد باشند و به همین گونه الگویی اصیل از تصویر رهبری کامل را در خاطر نگاه دارند.
- منافع دیگران را بر خود مقدم دارند.
- به مساوات و برابری اجتماعی نظر کنند و به خصوص در تقسیم ثروتها و برخورد ظالمانه کار و سرمایه جانب ناداران را بگیرند.
- برادری را در میان خود، به صورت یک اصل، مقدس و محترم شمارند.
- توان تغییر در شرایط مختلف اجتماعی و سیاسی را داشته باشند، عنداللزوم حرفه‌های مختلفی را که دارند محترم شمارند و در عرصه‌های متفاوت به کار گیرند.
- چون اساس کار و تلاش و واسطه قیام و مقاومت آنان بر فرهنگ شهری و خاصه نظامات صنفی متکی است و بدین ملاحظه می‌توان در برابر ستمگران زورمند، آنان را مدنی طبعان خردورز و سنت گرا به حساب آورد.

بدین سان، در جوامع ایرانی قبل و بعد از اسلام، همیشه گروه‌های آرمانخواهی در شهرهای کوچک و بزرگ وجود می‌یافتند که براساس پیوستگی‌های صنفی و عقیدتی و همزبانی و همدردی و ضرورت‌های مردمی دفاع از خود و ناموس و شرف مردم بی‌دست و پا، تشکیلاتی به وجود می‌آوردند و ناگزیر تعالیم و آدابی را نصب العین می‌ساختند، و باز به ترتیب‌های جسمی و روحی معینی روی می‌کردند تا آنان را، برای مسئولیت‌هایی که عموماً یک‌جانبه بوده و حقوقی بر کسی متصور نمی‌شده است، آماده نگاه دارند.

آنچه در عرف جوانمردی «مروت» خوانده می‌شود، معنی وسیعی پیدا می‌کند که از یک سو حصول به مقصدهای عالی مردمی را در برمی‌گیرد و از جانب دیگر فداکاری در حدّ جانبازی و ایثار نفس را شامل می‌شود. عیاران چه بسا که برای تشخیص و تشخیص خود ناگزیر می‌شدند که لباسهایی معین بر تن کنند، سر و روی را به آیینی خاص آراسته دارند، در مجامعی شناسا جمع شوند و به اطواری ویژه با اخوان صفا و خلّان وفا تماس گیرند، از ذکر کلماتی در سخن پرهیز کنند و بالعکس عباراتی ممدوح و مستحسن را بر زبان آورند. تمرین‌هایی که برای آماده سازی فرد و رشد او برای قبول مسئولیتها و در واقع به منظور «اجتماعی سازی» عناصر تازه کار به کار گرفته می‌شد، سخت بود و طالب باید مراحل متعددی را چونان اهل طریق می‌پیمود، و از آنجا که ابتدا می‌کرد تا به سر حدّی که غایت القصوای رشد و تعالی بود، امتحاناتی را می‌گذرانید، هم مگر شایسته وصول به بارگاه بلند فیان می‌شد.

در فضای عقیدتی - مذهبی جامعه ایرانی، هر جنبشی رنگ دینی داشت و به طور قطع می‌بایست از تأثیرات مذهبی برخوردار بماند و با مضامین اعتقادی اکثریت مردم هماهنگی یابد تا بتواند جایی در دلها باز کند و کسب مشروعیت علنی نماید. از طرف دیگر هم اینان خود را نماینده مردم و خواست‌های بحق آنان در برابر متعدیان و زورگویان متکی به حکومت و دولت می‌دانستند و برای ادای وظیفه ای چنین شکوهمند ناگزیر بودند که بر صراط تعالیم دینی مستقیم باشند و با تمرین‌های مکرر بر نفس و هواهای جسمانی مسلط شوند و پاکیزه خویی و نیک طینتی ظاهر سازند. حرکتی که

پشتوانه مردمی نداشت ناگزیر متوسل به راههای دیگری چون اتکا بر قوم و قبیله و مال و اسلحه می‌شد و در واقع خود را به همان عرصه خطرناکی می‌کشانید که شأن و احترام عمومی را از دست بدهد و به صورت مظهري از نمادهای رسمی عصر درآید؛ ولی اینان بیش از هر چیز زاده فرهنگ مردمی و برخاسته از متن نیازهای محتوم اجتماعی بودند. بی‌پناهی هموطنانشان در برابر قدرتهای مستبد و بی‌رحم و تکرار دردها و آلامی که قبل ظلم و شقاوت و قساوت برمی‌خاست، دلهای حساس را به فغان در می‌آورد و منویاتشان را در عرصه وسیع فریادها و ناله‌ها به یکدیگر نزدیک می‌نمود.

از آنجا که امر ظلم در تاریخ ایران همواره بر استمرار بوده است، ناگزیر پیدایش این گونه نهادهای حمایتی و حفاظتی جامعه نیز به عنوان واکنشی ضروری، دائمی می‌شده و خود مردمی را به صرافت کار و فعالیت و چاره‌جویی وا می‌داشته که طبعاً از درجات بالای رشد عقلی و عملی و حرفه‌ای برخوردار بوده‌اند، و بر خلاف کارگران و کشاورزان و گله‌دارانی که در مراکز روستایی و عشیرتی علی‌الدوام و بی وقفه ناچار به تلاش معاش‌اند و فراغت در زندگی آنان متصور نیست، از برخی مجالهای مغتنم برخوردار شده‌اند. به همین دلیل، مشاهده می‌شود که فعالیت‌های عیاران غالباً در شهرها و آن‌هم شهرهای نسبتاً بزرگی که اصناف شهری مجال‌پاگیری و تأسیس تشکیلات حرفه‌ای داشته‌اند، نضج می‌گرفته و به مثابه کانون محوری حرکت، به مرور، بر قشرهای دیگر شهری و حتی روستایی تأثیر می‌نهاده است. خصیصه سرعت گردش اخبار، که در فرهنگ شفاهی ایرانی به مفهوم عام خود شناخته شده است و بیش از هر چیز نشان از تشنگی روحها برای درک و دریافت تغییرات جدید و طبعاً پیدا کردن راههای محافظتی خویش در برابر وقایع ناشناس دارد، به کمک آنها می‌آمد و نجواهایشان را به داخل خانواده‌ها و درون دلها می‌برد. به همین گونه، اخبار شهرها و مناطق دیگر به هم می‌رسید و علاقه‌مندان، و در واقع همدردان را با عمق گرفتاریهای موجود در جامعه آشنا می‌ساخت. مناطق اساسی تجمع افراد برای خودسازی و پرورش تن و تهذیب نفس و کسب تعلیمات مفید با توجه به شرایط اختناق مدهش سیاسی کشور، علی‌القاعده می‌بایست در مراکزی

باشد که از نظر حکومت و عوامل آن نیز معروف باشد و مخالفتی را برنیا نگیزد. این است که ورزشگاهها، در مفهوم عام کلام، و خاصه زورخانه‌ها مناسبترین کانون‌های تجمع شناخته می‌شد و علاقه مندان به نیرو و راستی^۱ را در خود گرد می‌آورد.

توجه به نوع ساختمان، اجتماع مردم، ابزارهای کار و تعلیماتی که به افراد داده می‌شد و خاصه سلسله مراتبی که در نظام تربیتی آنان وجود داشت و نحوه ارتقای کسانی که به درجات بسیار بالا می‌رسیدند، نشان می‌دهد که همه و همه بر پایه اخلاق آرمان‌خواهانه مردم و رشد و گسترش توانایی‌های روحی و جسمی افراد و خاصه قبول مسئولیت‌های حمایتی از سوی برگزیدگان بود. پرورش فرد از مرحله بدوی تا به درجات کمال، با دیگر مضامین عالی فرهنگ ایرانی، که به نحوی ممتاز در مراحل سیر و سلوک عارفانه وجود دارد، هماهنگی می‌یافت و در واقع مکتبی عملی برای ارائه تصویر انسان آرمانی و مسئول محسوب می‌شد. آنگاه شناسایی جامعه و الگوهای عالی مردمی آن آغاز می‌گردید و همه دانستنیها در لباس شعر و تمثیل و همراه با حرکات فعال و بشاش و زندگی بخش معرفی و عرضه می‌شد و شخص نیز در هر مرحله که قرار داشت شناختی اصولی و عملی از پیرامونیان خود و جایگاههای اجتماعی و سلسله مراتب آنان به دست می‌آورد، و در وهله نهایی تکالیف و مسئولیت‌های منتظر را در اختیار می‌گرفت و به عرصه دائمی پیکار با استقامت و خستگی ناپذیر، پای می‌نهاد.

قیام یعقوب لیث صفاری در تاریخ عیاری ایران، نمونه روشنی از به پاخیزی صنف‌های شهری برای مبارزه با ستم حکومتی جائر است و داستانهای سمک عیار، هر قدر هم که مایه‌های ذهنی و داستانی داشته باشد، نماینده دیگری از خود جوشی مبارزه‌های مردمی برای ایستادگی در برابر بیدادگری و بدعهدی است. همچنین است حکایت نهضت سربداران که خاستگاهی سخت مردمی یافت و به مجادلاتی جدی دست زد و تا پنجاه سال عناصری متکی به حمایت توده‌ها را بر سر کار نگاه داشت؛ و باز شاید تلاشهای اولیه نادر قلی بیگ افشار ایبوردی و کریم خان زند را، در دوره‌های بی‌سامانی و پریشانی اقبال

۱- اشاره به سخن استاد توس است که تا همین اواخر بر سر در ورزشگاه‌های باستانی نوشته می‌شد: ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی

صفویان و تغلب روس و عثمانی بر کشور، بتوان در همین زمره شمرد. اضافه کنیم که در نهضت‌های عیاری نیز، همانند همه حوادث دیگر تاریخ، چه در مقیاس فردی و چه جمعی، مردم و مردان کاذب و بدلی نیز فراوان بوده‌اند و به تعبیر دیگر، توالی فاسده بسیاری داشته‌اند. ولی روی سخن ما با کسانی است که از نمونه‌های واقعی فتیان و جوانمردان بودند، آنان که زهاد اللیل و اسدالنه‌ار شناخته می‌شدند، پاکدامنی و تقوا را شعار خود می‌ساختند، حق شناس و حق دوست و حق طلب بودند در برابر «غیر حق» با تمام توان می‌ایستادند و به جان مبارزه می‌کردند و ناموس مردمی را پاس می‌داشتند. در همان معنی که سه اصل اساسی سخا و وفا و صفا را عزیز و عملی شمارند.

ب - خانقاه‌ها و مجامع اهل طریق

نمود دیگری از ستیزهای مردمی ایرانیان با عناصر جور را در اقبال عمومی به تکریم از شخصیت‌های غیر حاکم می‌توان دید. خانقاه‌های دراویش، مزار پیران طریق، مساجد، بقاع متبرکه، مدارس عام، ساختمان‌های عمومی و مراکزی که از دایره توجه دولت و دستگاه حکومتی بیرون بود، همانند خود شخصیت‌هایی که دور از حریم دربارها برکناره می‌رفتند و مهر مردمی در دل می‌پروردند، مورد توجه قرار می‌گرفت و غالباً به عنوان معادل عالی و بل‌اعلایی از کاخ‌سازی و قصرنشینی و اوج‌گیری و عظمت جویی حکام و عاملان آنها به حساب می‌آمد. زیرکی و هوشمندی ملتی که در عرصه پیکار شمشیرش می‌شکند و در برابر سر نیزه نیروی تجاوز کار و زبان نفهم و بی‌اعتنا، پناهی جز خدا ندارد، در این است که به راههای دیگری برای نشان دادن عزت و حرمت و هویت خود دست می‌یازد.

محرز است که فرمانروایان ایرانی چنان سلطه‌ای بر جان و مال مردم احراز کرده بودند که کمتر کسی می‌توانست جز از طریق اطاعت از دربارها و درباریان، تمگنی گرد آورد و استطاعتی یابد. هر چه در ملک بود فقط آنگاه اعتبار و اجازه ماندن می‌یافت که مهر حاکم بر آن بخورد و از زیر نگاههای پرسوسه کنجکاوان رذل و فاسد و رشوه‌خوار به اصطلاح دولتمرد بگذرد. غالباً نیز باغ خوب و خانه زیبا و مفروش

گرانها و هر چیز ذی‌قیمتی که اعتباری انحصاری داشت، نذر دربار می‌شد و اگر هم به اکراه نمی‌دادند ستمگران به زور می‌ستاندند.

در این شرایط انسان اندیشمند ایرانی برای نشان دادن استقلال زندگی و نیز تفوق خاصیات خود بر حکومت‌های جائز و زودگذر ولی قاهر و پرشور و شر، به دنیایی روی می‌آورد که به یکباره از دسترس متجاوزان بیرون بود و ارزشهایی را عزیز و گرامی می‌شمرد که حتی بدترین خبیثان نیز از التزام ظاهری بدانها ناگزیر بودند و در همان حال پایگاه مردمی آنها ثابت بود و راه به ابدیت می‌برد.

وجود تعداد زیادی از مراکز مقدس مذهبی در ایران قدیم و زیارتگاه شمرده شدن آنها در فرهنگ جامعه^۱ و ماندگاری این ساختمانها در ادوار بعد از اسلام، نشانه‌ای است که مردم راه خویش را تشخیص می‌دادند و در آن قدم می‌نهادند. و اما در روزگاران اسلامی، تعداد این بناها افزایش یافته و استحکام ساختمانها و زیبایی نقوش و کارهای هنری درون و برون آنها به مراتب چشمگیرتر شده است. سخن تنها از مساجد جامع شاه و شیخ لطف الله و یا مدرسه چهارباغ اصفهان در برابر عالی‌قاپو و چهل ستون و کاخ هشت بهشت نیست که عظمت قدسی مالاکلام آثار مذهبی و ملی و مردمی را در برابر بهترین نمونه‌های معماری سلطنتی بر سر پا مانده بعد از اسلام نشان می‌دهد، بلکه از مساجد جامع متعدد شهرهای مهم ایران، بقاع و زوایای مقدس موجود در سرتاسر استانها و به خصوص بارگاه رفیع و شکوهمند و بی نظیر امام هشتم (ع) شیعیان در مشهد و اعتبار متبرک دیگری که موجود است و بابهای آنها بر خلاف در میرها و وزیرها و سلطانها^۲ همیشه به روی مردم مفتوح، تلاشی که نقش آفرینان مخلص و صمیم در برپایی این اعجوبه‌های زیبایی و شکوه ابدی به کار آورده‌اند، متضمن این معانی است:

۱- نماینده خواست عمومی است و به اراده فرد واحد و مشهوری وابسته نیست، هر چند که در برهه‌ای از زمان یک نفر خود را مظهر عملی آن بداند.

۱- برای نمونه، ر.ک: دکتر پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیا و مکانهای مذهبی کشور، یاد شده.

۲- سعدی می‌فرماید:

بی وسیت مگرد پیرامن
این گریبانت گیرد آن دامن

در میر و وزیر و سلطان را
سگ و دربان چو یافتند غریب

- ۲- به بارگاه عز و کرامت حق که اصل ازلیت است منتهی است و از ساحت دست اندازی حکمرانان این جهانی دور است.
- ۳- به ابدیت مبانی اساسی اندیشه توجه دارد و از روزمرگی‌ها برکنار است.
- ۴- تجلی نعم الهی و شکوه انعام سرمدی را به ذهنها متبادر می‌کند.
- ۵- مقدس است و از حریم تجاوزها و دست درازیها مبرا است.
- ۶- بالاترین و والاترین و زیباترین بارقه‌های تلاش‌های مادی و معنوی فرزندان آدمی را منعکس می‌گرداند.
- ۷- محل امن و ملاذگرم و ملجأ نرم ملت است و در تلخ‌ترین روزان و تاریک‌ترین شبان پناه آورندگان را می‌پذیرد.
- ۸- دری است که با همه اعتلا به روی همه کس باز است و فقیر و غنی یا کوچک و بزرگ نمی‌شناسد.
- ۹- نیرومندترین قدرتهای زمینی و این جهانی در برابر آن به خضوع می‌افتند و بدان التجا می‌کنند. فی الحقیقه گاه بزرگترین سلاطین ایران هم به جارو کشی آستانهای مقدس پرداخته‌اند و حسب ظاهر یا باطن برترین مراتب سیاسی - قدرتی خود را با پایین ترین درجات خدمتی امکنه شریف برابر شمرده‌اند. این امر از یک جهت مشروعیت و قبول خاطری برای حکمرانان بزرگ، در دید مردمان عادی، فراهم می‌آورده و از طرف دیگر، زبونی و ضعف و درماندگی انسانی آنها را در منظر عام، مبرهن می‌ساخته است.
- ۱۰- در جامعه‌ای که قصرهای سلاطین بزرگ و سردمداران برجسته چنان ساخته می‌شد که هر سال به مرمت جدی نیاز داشت و اگر زمانی کوتاه از حریم توجه حاکمان به دور می‌ماند، به خرابه مبدل می‌گردید،^۱ این ساختمانها طولانی‌ترین عمرها را به خود

۱- دکتر پلاک اتریشی، که در آغاز زندگی ناصرالدین شاه و برای تدریس در دارالفنون به وسیله مرحوم میرزاتقی خان امیرکبیر استخدام شده و درست در همان روزهای پایانی کار این مرد نامدار و مصلح کبیر به ایران وارد شده بود، می‌نویسد که ساختمانهای درباری و درباریان قدر اول ایران که از انعام شاه برخوردارند، چنان سست و نامطمئن درست شده است که هر سال نیاز به تعمیرات اساسی دارد و هرگاه که کارداران فاسد حکومت کوتاه زمانی از مراقبت و حراست آنها دست برمی‌دارند، به خرابه ای بدل می‌شود، و او خود در منطقه عباس آباد تهران بر قصری مرکب رانده است که چهار پنج سال پیش از آن، به روزگار محمدشاه، محل زندگی و کانون توجه «پادشاه غازی» بوده است: سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۴۵.

اختصاص می‌دادند و نه تنها در ادوار مختلف و آمد و شدهای مکرر سلسله‌ها از جلال و آراستگی و عزت و شوکت آنها چیزی کسر نمی‌شد بلکه با اعتنا به همان تلاشهای مردمی و خواستهایی که جامعه، به صور مختلف آنها را منعکس و ظاهر می‌ساخت، هر کس به مرور زمان چیزی اضافه می‌نمود، یا هدیه‌ای تقدیم آستان می‌کرد و بر صلابت و استواری و دارایی و حشمتش می‌افزود.

۱۱- و اما خانقاها به بیانی دیگر، کانونهای حزبی دوران معاصر را نیز شبیه‌اند و با انتخاب اشخاص مناسب و دادن تعلیمات عملی بدانها، قدرتهای معنوی معتابهی را به وجود می‌آوردند که در تاریخ ایران بعد از اسلام نقشهای مهمی را بر عهده گرفته‌اند.

پنجششم

خصوصیات فرهنگ و تمدن ایرانی

اگر فرهنگ را به مفهوم «مجموعه بافت‌های آموخته رفتاری، عقیدتی و ارزشی انسانی که عضو یک گروه اجتماعی است» بپنداریم، بدیهی است که تأثیر و تأثر دائمی فرد و جامعه و محیط زیست بر یکدیگر مبنای اساسی تحولات آن را تشکیل می‌دهد و در نهایت انسان بر مدار قواعد و مقرراتی حرکت و فعالیت می‌کند که روح کلی جامعه بر آن حاکمیت دارد و به عنوان سرمایه و میراث مشترک همه عناصر متشکل شناخته می‌شود. در کنار آن تمدن به همه تغییرات کمی و کیفی‌ای اطلاق می‌شود که در زندگی بشری حاصل شده و در عرصه حیات مشترک انسانهایی که با یکدیگر در ارتباطند مجال بروز و ماندگاری و تحول یافته است. به بیان دیگر، تمدن از ریشه «مدن» و خویشاوند «مدینه» اخذ شده است. در این تعریف «مدینه» به معنای شهر است و تمدن به معنای انتساب و وابستگی بدان. در زبانهای فرانسه و انگلیسی و لاتین نیز همین بینش را برای تمدن گرفته‌اند که civilisation است و از لغت civil به معنی شهری و قانونمند می‌آید. اما تمدن در عین حال که به معنای کامل شهرنشینی نیست ولی مفهوم «شهر» در تاریخ با مفهوم تمدن همزاد است. انسان متمدن انسانی است که حیات ساکن را شناخته و وارد مرحله شهرنشینی شده است. در معانی بیان این امر را سمیه شیئی نه به خودش بلکه به لازمه آن می‌گویند.

در این معنی، تمدن عبارتست از مجموعه ساخته‌ها و اندوخته‌های معنوی و مادی جامعه بزرگ انسانی. مقصود از ساخته‌های انسانی آن چیزی است که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آن را می‌سازد و به نوعی طبیعت را به سود خویش

تغییر می‌دهد و تکمیل می‌کند و به همان اندازه که در ساخت و یا تکمیل یک شیئی دخالت دارد آن چیز جزو تمدن انسانی می‌شود. تمدن به نسبت فرهنگ که جزو خالص موجودیت گروه اجتماعی معینی را تشکیل می‌دهد، بر همه آثار و نشانه‌ها و دستاوردهای مادی و معنوی به هم پیوسته همه انسانها در همه زمانها و مکانها اشتمال می‌یابد. علی‌هذا، فرهنگ جزو اصیل تمدن است که بر مبنای عملکرد ساز و کارهای موجود در درون^۱ و بیرون^۲ جامعه شکل می‌گیرد، در تداوم ایام صیقل می‌پذیرد و تکامل می‌یابد و از عناصر دخیل تمدنها هر جزء را که قابلیت جذب و تحلیل و مطابقت با بافت و نظام بالنسبه ثابت موجود در هسته اصلی دارد، به خود می‌گیرد و هر چه را که نامطلوب است به دور می‌اندازد.^۳

به عبارت دیگر فرهنگ، مجموعه مشترکات و ساخته‌های معنوی و مادی یک ملت است که محتوای آن در طول تاریخ فراهم شده و شکل گرفته است. این شکل را «وجدان» یا «روح» جامعه بدان می‌بخشد و لامحاله هر فرهنگی مستقیماً با تقدیر تاریخی و زیربنای اجتماعی ویژه آن پیوندی علت و معلولی و رابطه‌ای منطقی و متقابل پیدا می‌کند. بدین قرار، جوامع تاریخی ایران همیشه هم فرهنگ خاص خود را دارا بوده‌اند و هم تمدن خود را. کثرت اقوام و مللی که از دیرباز با ساکنان کشور در تماس بوده‌اند و شیوه‌های معاش و سلوک و تفکر و عمل خود را به درون جوامع ایرانی راه داده‌اند، باعث شده است که رسم و راههای بیگانه جایی برای حضور و نفوذ پیدا کند و همراه با عملها و عکس العمل‌های دائمی مردمی که خواه ناخواه با آنان در اصطکاک و مجادله و برخورد و آمیزش بوده‌اند تغییر و تحول یابد. قوت غلبه و گاه نوع آن و استمرار آن که به هر واسطه در بخش معینی از کشور و یا همه سرزمین‌های ایرانی نشین پیدا کرده، به نوبه خود باعث شده است که برخی دگرگونیها از حد عوارض زودگذر خارج شود و به صورت زایده‌های معنی دار و تأثیر گذار بر کل پیکره و نظام فرهنگی و

1- Mechanisme de dedans.

2- Mechanisme de dehors.

۳- امه سرز نویسنده معروف معاصر می‌گوید: فرهنگ عبارتست از وجوه خاص قومی، ملی و نژادی، در صورتی که تمدن عبارتست از نماینده وجوه عام بشریت.

مدنی درآید؛ و اما باز به دلایل تاریخی این گونه تحولات کوچک و بزرگ نتوانسته است بنیادهای اساسی اجتماعی را متزلزل کند و هویت صریح و واقعی ملت ایران را تغییر دهد.

باری، اهم خصوصیات روح ایرانی و به تبع اجتماعات و فرهنگ و تمدن ملت ایران را در گذار از مراحل تاریخی متعدد، بدین نحو می‌توان رقم زد:

الف - پیوستگی: دشوار به نظر می‌آید مردمی که در عمر دراز و پرزحمت خود هزارها دام بلا را پشت سر نهاده‌اند و به همان سان از مهلکه‌های بی‌شمار جسته‌اند و مصیب‌های لاتعد و لاتحصی را تجربه کرده و مزه تلخ انقطاع‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره را دریافته‌اند، هنوز از پیوستگی تاریخی خاص خود برخوردار بوده باشند؛ ولی به عنوان یک حقیقت روشن و موجود در تاروپود زندگی مردم فلات می‌توان گفت که پیشامدهای تند و شتابزده گوناگون داخلی و خارجی تعارضی جدی با بنیادهای حاکم بر نظامات اقتصادی، طبیعی، اقلیمی، قومی و اجتماعی و حتی مناسبات موجود در میان عوامل مزبور، پیدا نکرده و از تغییر ماهوی آنها عاجز و به طور اساسی بی‌نیاز بوده است.

نخست اینکه ایرانیان از قریب دو تا سه هزار سال پیش از میلاد که به این کشور آمدند، عناصر انسانی غالب را تشکیل دادند و غلبه عددی خود را، به نسبت هم اقلیت‌هایی که به مرور زمان روی به ایران نهادند و در هر نقطه‌ای از بسیط فلات جای گرفتند، حفظ کردند. یکپارچگی و انسجام و جمال و کمال عنصر ایرانی در مقابله با تمامی مهاجمان مقدونی و عرب و ترک و مغول و تاتار که با وی در ارتباط قرار گرفتند، به نحوی بوده است که میل به جذب در جوامع ایرانی را در آنان برانگیخته و به مرور زمان ممیزه‌های شکل و جمیل قومی خود را بدانان بخشیده است تا آنجا که جملگی لباس ایرانی پوشیده و تمایلات ایرانی‌گری یافته‌اند. به خصوص که در دوره‌های اسلامی ایران امتیازات خونی و نژادی اشرافیت ساسانی و خانواده‌های ایرانی پیش از اسلام به یکباره از بین رفته و از نظر معتقدین صمیم و مؤمن این ملک سید

قرشی را با بلال حبشی توفیری در میان نبوده است. دیگر این که ایرانیان در برابر موجهای انسانی معدود و کوچک و چیرگی طلب، دریایی را می‌مانده‌اند که رودهای کوچک را در درون خود جای می‌دادند و به مجرد ورود خردآبها، آنها را منکوب و مجذوب و محلول می‌گردانیدند گواهی تاریخ این است که در هیچ مرحله‌ای از هجوم‌های متعدد، گروههای نظامی غالب از یک تا دو درصد جمعیت کشور بیشتر بودند و این رقم در برابر اکثریت قاطع سکنه اصلی برکه‌ای را مانده بود که به دریا می‌ریزد. بدهاتاً شرایط ارضی و اقلیمی و طبیعی هم تغییر فاحشی به خود ندیده و آنچه واسطه بقا در سرزمین ایران بوده، در خلال هزاره‌ها بدون تفاوت مانده است. ایرانی هم از آن باب عاشق ایران است که دشواریهای زندگی در آن را درک می‌کند و به تلاشهای بی‌نهایت خود برای گرفتن روزی از سینه چنین مام استخوانی و لاغر و تکیدهای قدر می‌گذارد، و هم اجزاء زندگی بخش آنها را می‌شناسد و برای مکیدن عصاره‌های لازم حیات تدابیر ویژه‌ای به کار می‌گیرد. سرزمینی که برای بسیاری از خارجیان قفر و ریگ روان و انباشته از کوههای سرد و خشک و تسلیم ناشدنی است، به چشم ایرانی بهشت برین و روضه رضوان جلوه می‌کند.

و سه دیگر اینکه هیچ یک از حوادث سخت و تکان دهنده تاریخی مناسبات موجود در میان افراد و قشرها و گروهها و حتی طبقات مختلف اجتماعی را به صورت بنیادی دیگرگون نکرده است. روستایان ایران یا اکثریت ساکنان مناطق مهجور و محروم مملکت، در قرای دور افتاده و پراکنده و در غین حال بالنسبه مستقل از یکدیگر به کار و تلاش می‌پرداخته‌اند؛ جمعیت‌های کثیر گله دار و عشایر نیز رغبت خود را برای ادامه زندگی سرشار از آزادی و بلندپروازی و سربلندی حفظ می‌کرده‌اند و حتی التفات به محیط ساکن را دون شأن و مخالف با طبیعت قاهر و سرشار از شور زندگانی خود می‌دیده‌اند. عوامل قدرت طلب و هیاوگر ساکن در شهرها هم فقط جا به جا شده و به نوبت بر سپنج سرای دارایی و تمکن تکیه زده‌اند. فرهنگ اقتصادی یا سیاسی یا ارزشی هیچ کدام از دسته‌های مزبور تحولی آنچنان طولانی بر خود ندیده است که مبنای

دگرگونی‌های عمیق شود و چهره اجتماعی را تغییر دهد. البته جابه جایی‌هایی در نامها و مقامات کسان سریرنشین صورت می‌پذیرفته ولی اساس ارتباطات جوامع بالنسبه دست نخورده و ثابت و معتبر باقی می‌مانده است.

ب - توان جاذبه و دافعه: وسعت نظر مردم ایران از دیرباز مشهور بوده است و کثرت مشربها در درون جامعه نیز بی‌گمان حکایت از ظرفیت عقلی آنان برای ارائه اندیشه‌های متنوع و رسم و راههای دیگرگونه است. هر یک از مظاهر وجودی جامعه را می‌توان میانگین مجموعه خواستهای عناصر مرکبه در زمان و مکان معینی دانست و به همین نحو رویت تاریخی خصیصه زمانی تحقق می‌یابد که به تکرار حادث شود و علی‌رغم حوادث غیرمترقب استمرار پذیرد.

نیروی جاذبه جوامع ایرانی، که بالطبع از قدرت لایزال مردم این سامان برای فهم و درک و پذیرش صنع صانع و بدایع عالم امکان منشأ می‌گیرد، مهمترین ممیزه فرهنگ و تمدن ایرانی است و حقیقت آنکه، برخلاف تصور برخی از محققان، ریشه در ضعف اخلاقی و افول قدرت سیاسی حکومت و جامعه بر سرکار نداشته و از دیرباز به عنوان مظهری از جهان بینی ایرانیان و به عبارت دیگر، سلوک ایرانی در برابر عناصر غیر و حتی متخالف، وجود داشته است. این امر به مردم کمک کرده است تا بتوانند پوسته و لاک سنتی خود را، به عنوان یک عنصر متحول، بشکافند، آنچه را که به دیگر ساکنان جهان تعلق دارد و حاصل کار و زحمت و رنج بی‌شمار آنان است به چشم پذیرش بنگرند، نکات و دقایق مطلوب و مناسب آن را انتخاب کنند و با مجموعه بافتهای ساختاری فرهنگی و ارزشی خویش انطباق شایسته دهند. برای تحقق این امر در جهات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مدنی ایجاد زمینه‌های ذیل ضرورت داشته است:

۱- وجود مایه‌های سرشاری از استعداد و قابلیت و کفایت عقلی، که خود به خود صورت نمی‌بندد و جز از طریق حصول به مرتبه‌ای بلند از رشد و بلوغ مدنی حاصل نمی‌شود. بدین معنی که انسان گرسنه و طامع و تهیدست هرگز بدان رتبت عالی پای

نمی‌نهد که به مال غیر به چشم بی‌نیازی بنگرد و از بخل و حسد و غرض ورزی دست بدارد، لامحاله در بایست است که خود از متاعی که در بازار عرضه می‌شود، در خانه داشته باشد و حتی به فزونی و افزونی آن نیز اعتقادی راسخ و بی‌تزلزل پیدا کند و پس آن گاه به اموال دیگران با دیدی خاضع و متواضع و سیر بنگرد و ارج آن را با معیارها و محک‌های درست اخلاقی تشخیص دهد.

۲- خالی نبودن عرصه‌های ذهن ایرانی از اندیشه و عمل موجب شده است که به هیچ پدیده تازه‌ای به طور چشم بسته و تسلیم بلا شرط ننگرد. هر چند که کوه‌های سنگین حوادث در کولاب هجوم‌های مدهش فریادها را به آسمان رسانند و استخوانها را نیز بخایند؛ با این همه، از ظرفیت و استقامتی چنان برخوردار است که دگر باره سمندروار از میان خاکسترها برخیزد و گرد و خاک‌های نکبت و فلاکت را بسترده، چهره خود را باز بیابد و در برابر پیشامدها، آگاه و هوشیار، عمل کند. فرجه‌های بعد از شدت زندگی ایرانیان و قیامهای پس از قعود آنان، گاه چنان غرابت دارد که به اعجاز شباهت پیدا می‌کند و به همین صورت دیده شده است که مجدداً حال و هوای خود را باز می‌یابد. و در فرصتی مطمئن و بی تشویش، انگار که سمومی بر طرف بوستان نوزیده است و نهی می‌نیز بر برگ نسترنی ندیده، به ارزیابی می‌نشیند. پدیده‌های سره را از ناسره جدا می‌سازد. عناصر قابل جذب و مقبول را از زواید و احشا تمیز می‌دهد و مهر تأیید را بر آنچه که من بعد شکل خودی پیدا می‌کند، می‌زند.

۳- حسن نیت و صافی طویت جزء دیگری از پدیده است. فرهنگ ایرانی را آکنده از خوش بینی به زندگی و مهربانی شمرده‌اند و این حقیقت دارد که ایرانی به جهان و مردم آن همیشه به دیده مهربانی نگریسته است که سراسر لبریز از حسن ظن و محبت است: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست جنبه‌های خیرخواهانه و مردمی و بردبارانه و شکیبایی ملتی که در زمره اخلاقی‌ترین امم عالم محسوب می‌شود و همه مظاهر حیاتی او مملو از مهر و لطف به آفرینش و آفریننده آن است، به نوعی با تار و پود هستی ایرانی پیوند یافته که با هر ذره از عناصر و

اجزاء کائنات سازگاری نشان می‌دهد و با هر زیر و بمی از نوای هستی هماهنگ می‌شود. خشونت‌ها و وحشیگری‌های برخی از اقوام بدوی، که در مواجهه با مردم بیگانه زبانها بریده‌اند و چشمها کنده و کله مناره‌ها ساخته و یا از خون بی‌دست و پایان آسیاها جاری کرده‌اند، در ایرانیان نیست یا کم است، و آنچه هم دیده شده عمدتاً منشأ غیر ایرانی داشته است. آثار به جا مانده در دل کوهها و یا دیواره‌های سنگی ساختمانها، نشان می‌دهد که حتی وقتی که قهرمانی کارد تمثیلی خود را بر شکم جانوری خیالی فرو کرده و خواسته است که کنایتی از دلاوری و کفایت ذاتی خود را در معرض تماشا بگذارد، باز نقش به جا مانده به صورتی است که گویی از سر حسن ظن و کمال محبت و البته شرمساری خاص بدین عمل پرداخته است و حتی نفرکنندگان هم به تمثالی ماندن و مثالی بودن هنر خویش وقوف داشته‌اند!

ادبیات ایرانی در همه آنچه از باستان زمان تا امروز به جا مانده سرشار از مهر و عشق نسبت به کائنات و زیبایی‌های آن است. در کمتر فرهنگی این همه ستایش از خوبی‌های هستی به عمل آمده و علاقه به زندگی سالم این سان با شور و جذبه و خلوص جلوه کرده است. دوست داشتن گیتی و بهره‌گیری از نعم آفرینش با تلاش برای سازندگی خوبی‌ها و دست کم اجتناب از ارتکاب قبايح همراهی دارد، و مرتبت درستی و پاکی و راستی و راستکرداری را چنان بالا برده است که هیچ اندیشمندی از ستایش آنها دریغ نورزیده است. اینکه بدی چندان ناستوده است که هرگز راه به ساحت خوبی نمی‌برد، و اینکه بداندیش چنان منفور است که در هیچ جا مأمنی نمی‌یابد، در فرهنگ ایرانی و در اندیشه و عمل او چنان جای ثابتی یافته است که هیچ کس را یارای جدال با آن و تخطی از حریمش نیست.

در دوره‌های پیش از اسلام، اقوام تابعه ایران همه، هر کدام به نحوی، از اندیشه خوب و سلامت نفس مردم و قوانین عالی مملکتداری بهره می‌بردند و اگر مصالح سیاسی را دستاویز تشبّات عقیدتی قرار نمی‌دادند، نه تنها مورد سخط و آزار کسی قرار نمی‌گرفتند، بلکه در پیروی از اصول عقاید خویش آزادی کافی داشتند و حتی مناسک

دینی را بی‌واهمه و تزلزل اجرا می‌کردند. در ازمئه اسلامی نیز هیچ سرزمینی حاصلخیزتر از ایران برای کشت و برداشت اندیشه‌ها و عقاید گوناگون نبوده است و ملل و نحل، به رغم وجود حکومت‌های تندرو، در هیچ جا به راحتی این ملک به فحوص و بحث و خودنمایی در میان مردم نمی‌پرداختند.

۴- قبول ضمنی دیگران و احترام به آراء و عقاید آنها، که در فقره پیش بدان اشاره شد، مؤید آن است که فرهنگ ایرانی در هر پدیده مایه‌ای از حقیقت را می‌بیند و به تعبیر عارفانه، هیچ سری را نمی‌شناسد که سری از حق در آن نباشد. به همین سبب جهان بینی او جهان شمول است و بر بنی آدم و مرغ و مور و مگس به چشم تلطف و اشفاق می‌نگرد. اما در همان حال دافعه قومی نیز دارد و از هر چه نامردمی و غیراخلاقی و مفسد و فاسد است کناره می‌گیرد. مردم ایران طعم تلخ مغلوب شدن در برابر شمشیر را بارها تجربه کرده‌اند و بعد از دوره‌های درخشان و پیروزمند زندگی سیاسی - نظامی طولانی، به کرات نیز شاهد تسخیر سرزمین خود به وسیله دیگران و تسلیم ظاهری در برابر پرخاشگران بی‌منطق و متجاوز و سبک مغز بوده‌اند؛ ولی راز عدم قبول رفتار و آداب و رسوم غیر موجه دیگران در همین معنی است که دافعه نیرومند به کمک فرهنگ پربار و توانا و زاینده جامعه ایرانی آمده و با براهین ساطعه سلوک ناهنجار و غیر قابل توجیه خلافاکاران را محکوم و مخدول کرده است.

اینکه در مبانی اعتقادی اخلاقی مردم، خیر و شر، و خوبی و بدی و بهمن و اهریمن در تعارض دائمی قرار دارند، بدان معنی است که در تفکر آنان جای وسیعی نیز به نمایش رفتار و گفتار و اندیشه ناصواب اختصاص یافته است، و پاکی و ناپاکی، درستی و نادرستی، راستی و کژی، بلندی و پستی و همه تضداد دیگری که در جهان معنی تحقق می‌یابند، مفاهیم صوری پایداری پیدا کرده‌اند. فرد ایرانی خود را ملزم دیده است که از تاریکی اجتناب کند و از تبهکاری دوری گزیند و حتی در بحرانی‌ترین مواقع حیات دشوار خویش نیز، جانب حق را نگاه دارد و اگر موفق به جلوگیری از ستم و شقاوت و بیداد نباشد، دست کم از تعمیق نهادینه و توسعه ساختاری آن پرهیزد.

تاریخ ایران پر است از حضور عناصری که با متن اساسی فرهنگ جامعه در تضاد کامل قرار داشته و به هر حیل نظامی و سیاسی و فرهنگی راه به درون مرزها گشوده‌اند، ولی غیرت قومی و مردمی و عصیانی که برخاسته از بینایی و دانایی و فعالیت وجدانهای عمومی است موجب شده است تا با واکنش‌های صحیح و به موقع از بروز فجایع پیش گیرد و بر سینه نامحرم دست رد زدند. به تعبیر خواجه شیراز، که مصداق روزگار وی و بسی ایام دیگر است، هموطنان وی مترنم بوده‌اند که:

ببین در آینه جام نقش بندی غیب	که کس به یاد ندارد چنین عجب ز منی
ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن	در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
از آن سموم که بر طرف بوستان بگذشت	عجب که بوی گلی هست و رنگ یا سمنی
به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند	چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی ^۱

آنچه که در فرهنگ ایرانی در فضیلت «صبر» و «بردباری» و «گذشت» و «حوصله» و «تأمل و نظایر آنها آمده است، فی الحقیقه نماینده بی‌طالعی مردمی است که به دست «اهرمنا» گرفتار بوده‌اند و از راههای دفع ستم و رفع محن یکی را هم این گونه تشخیص داده‌اند که چندان شکیبایی در پیش گیرند تا از شدت و حدت وقایع و تعدد حادثه آفرینان کاسته شود و «کلبه‌های احزان» دگر باره گلستان گردد.

ج - قابلیت تلفیق و تطبیق با امور و اتفاقات غیرمترقب و حوادث پیش‌بینی نشده:
این نکته نیز همانند دیگر امور اجتماعی به سایر مسائل مشابه پیوسته است و ایرانی را مخیر می‌گرداند که به مدد ارزشهای مندرج در جدول حیات فرهنگی خود همراه به جستجو پردازد و بهترین‌ها را انتخاب کند.

عوامل بی‌شماری، که مهمترین آنها استقرار کشور در منطقه‌ای مهاجم‌پذیر و مهاجریاب می‌تواند باشد، به ایرانیان کمک کرده است تا از دستاوردهای نیک و بد دیگران آگاهی یابند و در عرصه‌های مادی و معنوی تمدن، حاصل کارهای بسیاری را معاینه بنمایند. گزینشی که در هر مرحله از برخوردهای اجتماعی و علمی و ادبی و هنری و غیره اتفاق افتاده، به یک اعتبار به منزله انتخاب اصلح انجام گرفته و با مشاهدات

۱- دیوان حافظ، تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، ص ۹۵۲.

اصیل خود در فرهنگ ایرانی به سه صورت برخورد کرده است:

۱- حفظ اصالت شیء و یا امر معین، که طبیعتاً از دستکاری‌ها دور مانده و به دلیل حرمت و تقدس یا اعتبار خاص و جهانی خود، همان گونه که در اساس وجود داشته، محفوظ نگاه داشته شده است. در این مورد، طبیعت ایرانی اصرار ورزیده است تا از بهترین بخشهای پدیده مورد نظر استفاده برد و نیازهای خود را با انتخاب مطلوب‌ترین دقایق مندرج در آن هماهنگ بدارد.

۲- مرحله دیگر سعی مفروطی است که در فضای حیات ایرانی برای سازگاری با نوآوریها و تلاقی با عناصر مفید و مناسب بیگانه به کارآمده و بر آن نمط، از هر فرصتی برای کسب کمال بهره برگرفته شده است. تغییراتی که در آحاد و اجزای امر و یا شیء مورد نظر حاصل می‌شود، در حقیقت تلاش خلاقیتی را برای ایرانی کردن آن در برمی گیرد و تا بدانجا پیش می‌رود که نکته مقبولی را از دست نمی‌گذارد.

۳- سخن آخر این است که تغییرات محدثه ناشی از قوای دماغی ایرانیان در آنچه مطلوب و منظورشان قرار گرفته، چنان قوی است که به مرور خود بدعتی ایجاد کرده و اصالت پدیده نخستین را به تحلیل برده است. سلیقه ایرانی در این خصوص چنان است که:

- پدیده را در ترازوی نقد خرد و سازگاری با مبانی فرهنگی خود می‌گذارد.
- نیاز دائمی بدان را تشخیص می‌دهد و نکات و مسائل اساسی امر را جدی می‌گیرد.
- به حد ممکن از تعبد و اطاعت محکومانه بپرهیزد و به تعبیر دیگر، زور و فشار و جبر را با ظرافت عمدی به یک سو می‌گذارد.
- شوق و هیجان قبول و تعلق پذیری را در خود ایجاد و احساس می‌کند.
- به کاهش کاستی‌ها و افزایش فزونی‌های موضوع می‌پردازد و سلیقه و میل و روح و اراده خود را در پیدایش شکل مطلوب به کار می‌گیرد.
- و سرانجام، با استفاده عملی و ایجاد تغییرات لازم قالب و محتوای دیگری خلق می‌کند که نه تنها نام و نشانی از گذشته دور را بر خود ندارد بلکه به همه حیث در

فراخنای فرهنگی جدید مستحیل و متبدل گشته است.

وسعت قلمروهای تحت تسلط ایران و کثرت حضور مهمانان خواننده و ناخوانده بدین کشور، فسحت میدان عملی را برای ذهنها و دماغهای سازنده و مبدع ایرانی پدید آورده است تا به قدر همت از بهترین‌های جهانی، که به قوت و رأی دیگران راست آمده است، برخوردار شوند و از مساعی نیکوی سایرین نصیب بگیرند.

نکته نهایی در قبول و نگاهداری ملکات فاضله دیگران در نظر ایرانیان آن است که حدود فایده بخشی معنوی و مادی آن تا به چه پایه باشد و قابلیت دوام امر در عرصه زندگی مردم تا به کجا رسد. هر قدر که پدیده‌ای دلنشین‌تر و موزون‌تر و زیباتر بوده، اشتیاق قاطبه متوجهان را برای تملک و تسلط بر خود افزون‌تر گردانیده و به مرور زمان فرصت بیشتری برای ماندگاری در میان مردم پیدا کرده است. به اضافه که تنها پذیرش «نخبگان» و «زیدگان» نیست که موجب اساسی دوام امر است، چنان گروه از مردم همواره می‌توانند، به دلیل روشن بینی و تیزنگری و دوراندیشی خود، زودتر از «عموم» به اعتبار و اهمیت امری واقف شوند؛ ولی برای حضور دائمی و پیوسته در عرصه زندگی ایرانیان، تنها همین «قبول عام» و تأمین «منافع ناس» است که مایه نقد بقا را ضمان می‌گردد!

د - ترقی خواهی و نوگرایی، از جمله شئون دیگری است که نیاز ایرانیان آگاه و زبده و زنده را به برخورداری از تحولات جهانی بر می‌آورد. بسیاری از ملل قدیمی، که همپایه ایرانیان می‌زیسته‌اند، هرگاه که به مسائل تازه‌ای برخورد کرده‌اند که با تقاویم ارزشی آنان در باب اعتبار اشیا و امور متضاد و متناقض بوده و یا کنش جدیدی را برای همراهی با دنیای متحول ایجاب می‌کرده است، از کشش و کوشش بازمانده‌اند و در عرصه رقابتهای ناگزیر و تنازعه‌های جاودانه تاریخی منزل به دیگران پرداخته‌اند.

توان خلاقیت و دوست داشتن نوآوری و تدارک اسباب جدیدی که بتواند شأن و منزلت تازه‌ای برای انسانها فراهم کند و فاصله میان ملل و اقوام متحرک و زنده و پرتلاش را با امم قدیم از میان بردارد، همه وقت و همه جا دشواریهای عظیمی داشته است و فراوان‌اند دولتها و مردمی که چون سختی دیده‌اند به تلخی و بدبختی مرده‌اند، و

یا چنان جذب نیروها و آثار تازه وارد شده‌اند که بالکلیه خود و دستاوردهای تاریخی خود را از دست داده‌اند. ارائه اندیشه‌های جدید و نوآوری مستلزم قوتی است که در ذات تمدنهای زنده وجود دارد و از خود باختگی و اضمحلال آنان در خلال سوانح طوفانی و وقایع دردناک جلوگیری می‌کند.

عرصه‌های تراحم دائمی انسانها گاه از چنان خشونت و حدی متأثر است که جز مردم نیرومند و با استقامت و پرتوان و خلاق را مجال بقا نمی‌ماند و در این میانه کسانی به حفظ هستی خود سرافرازی می‌یابند که از قافله تغییرات الزامی مدنی ملل دیگر عقب نمانند و در درون دیوارهای بلند تحجرگرایی و خویشتن بینی پوسیده و فرسوده نگردند. استعدادهای مغزی و ساز و کارهای حیات فعال اجتماعی، با نمونه ارزشهایی همراهی می‌کند که در آن فرد را به کوشش و تلاش می‌کشاند و قبول زندگی بهتر را الزامی و رغبت انگیز نشان می‌دهد. چنین خصلتی اعضای جامعه را وادار می‌دارد که کمبودها را در هر باب جستجو و رفع کنند و ضرورت همگامی با ملل راقی را مغتنم شمارند. سهمی که ایرانیان در گسترش فرهنگ جهانی دارند، به توبه خود سزاوار توجه است و اگر همه ابعاد فعالیت‌های مادی و معنوی تمدن‌های سه هزار سال اخیر را در میان نگیرد، به طور صریح در مبانی فکری و ذوقی و هنری، به حد خود شایستگی‌هایی عرضه داشته است که موقعیت آنان را در صف ملل پیشرفته تثبیت می‌کند. به ضرس قاطع، هیچ ملتی را نیز نمی‌توان یافت که در همه زمینه‌ها از موفقیت چشمگیرتری برخوردار مانده باشد؛ آنچه مهم است آن است که برپای دارندگان تمدنها به عقیم و نازایی دچار نشوند و به قهقرا نروند، خود را کم نگیرند و به زبونی و پستی روی نکنند، به منابع خلاقه اقبال کنند و از بدعتهای مفید روی نگردانند، زندگانی افراد آدمی را در تحول دائمی و تکامل پیوسته بیانگارند و نقش خود را برای قبول مسئولیت‌های بزرگ و ایفای سزاوار آنها به دیگران وانگذارند.

نوجویی و نوگرایی ایرانیان همیشه به صورت اعجاب انگیزی انتظار ملل دیگر را به خود متوجه ساخته است، و اینکه تلاش ورزیده‌اند تا از دیگران عقب نمانند و عناصر جدید و جالب را به موقع خود جذب کنند و نحوه همپایی خویش را در عرصه رقابتها و

خصوصیات فرهنگ و تمدن ایرانی ۲۴۱/

همسویی‌ها و همسری‌های جهانی آشکار سازند، سخت چشمگیر است. اینان حتی در مواردی نیز که ابتکار عمل را از دست داده‌اند، کوشیده‌اند که با برخورد‌های درشت و مسلط از قبول دائمی ضعف اجتناب ورزند و پس از تشخیص نقاط قوت خود و شناخت نحوه رویارویی با هر پدیده تازه به صورت آگاهانه ای اجزای مفید آنرا جذب کنند. ذوق و شوق عمومی ایرانیان برای حضور در عرصه فعالیت‌های علمی و مردمی تحسین انگیز است و آثار خلاقه بی‌شمار آنان را در خدمات کثیری می‌توان ملاحظه کرد که در تمامی هزاره‌های حیات پر برکت فرهنگی آنان مشهود بوده و مشهور مانده است.^۱

خلاصه این که ذهن ایرانی از سکون می‌گریزد و سکوت را درهم می‌شکند، هر جا که دسترسی دارد به دامن تحقیق روی می‌آورد و مرزهای خلاقیت و بدعت را فراخی می‌دهد، نوآوری را دوست می‌دارد و از تقلید صرف می‌گریزد، کمتر پدیده‌ای است که در دست‌های چالاک و هنرآفرین او شکل اولیه خود را حفظ کرده و دچار تغییر نگشته باشد و این بدان سبب است که در کمتر مواردی است که خود را بیازد و چشم بسته تسلیم حوادث شود!

ه - خصیصه اطاعت از رؤسا و بزرگان قوم، با آنکه این امر به ظاهر مصدر خرابی‌های فراوان و لطمات بی‌پایان شده است، در فرهنگ ایرانی مقام والا و ثابتی دارد. اینکه گروه‌های حاکم، در خلال همه عمرهای درازی که بر مردم و مملکت گذشته، از چه تدابیری برای مشروعیت بخشیدن به سلطه خود استفاده کرده‌اند سخنی دیگر است و در سوابق این بحث نیز بدان اشارت رفته است،^۲ ولی این نکته بدان معنی نیست که ایرانیان را از پیروی دستورهای حکومت مرکزی و قشر حکومتگر بری کند. خوب یا بد مردم ایران در همواره تاریخ عادت کرده‌اند که از بزرگان خویش اطاعت کنند و از سردمداران جامعه، که زمام امور را در کف می‌گیرند، فرمانبرند.

هسته مرکزی قدرت، که الزاماً هم همیشه از عناصر ایرانی تشکیل نمی‌شده و نماینده تام منویات جامعه خود نیز نبوده است، از ساز و کارهای ویژه‌ای برخوردار است که در

۱- مضمون حدیث نبوی است که اگر علم در ثریا باشد همانا کسانی از ایرانیان بدان دست می‌یابند.

۲- ر.ک: بخش «جهت‌گرایی اجتماعی» در همین تألیف.

فرهنگ مردمی سخت ریشه دوانیده و به رغم آزرده‌گی تاریخی مردم از اکثریت قریب به اتفاق حکومتها، جایگاه مطمئنی برایشان ایجاد کرده است. بدان نحو که مهمترین مسئله سردمداران حکومتی همیشه حذف گروههای معارض مشابه و مدعی بوده است، و همان قدر که بر سریر سیادت تمکّن می‌یافته‌اند، دیگر از میان جمع و جانب مردم، مخالف سرکشی نمی‌یافته‌اند.

این امر، به یقین، دلایل استمرار تاریخی خاص خود را دارد که در رأس همه آنها می‌توان تبری برای عمومی را از سیاست زدگی و آلودگی‌های ناشی از آن دانست که به زعم توده با فعالیت‌های سیاسی در مفهوم سستی کلام تعاطی نداشته است؛ و از سوی دیگر ملاحظه معقول طوفانهای است که به صد گوهر نمی‌ارزیده است.^۱ تبلیغات پر دامنه دولتمردان نیز گاه از چنان مجراهای باز و وسیعی گذر می‌کرد. که عملاً کارهای حکومتی را مخصوص عده معدودی می‌شمرد و مردمان بیرون از دایره قدرت را جرأت فرافز اندیشی نمی‌ماند. شاید عامل اساسی دیگر اخلاقی بودن عمومی و عمیق جامعه تلقی شود که با ملاحظه بداخلاقی‌های دست‌اندرکاران، همیشه، زور و زر و تزویر را در کنار هم می‌دیدند و تشبّت به مقامات حکومتی را، جز برای حکیمانی که هیچ‌گاه در حاکمیت پایدار نمی‌ماندند، مایه فساد و تعذّر می‌شمردند. با این همه، این را نیز هر کسی، نه به فراست که به سهولت می‌دانست و به رأی العین می‌دید که حفظ امنیت و تنظیم امور ملک به ثبات قدرت مرکزی وابسته است، آن هم قدرتی که وقتی خود را به اریکه رسانید، حمایت شود و امنیت و سلامت مردم بی‌پناه و تهی دست را تضمین کند. استحکام پایه‌های حکومت ایرانی در درون ایران آرزوی هر ایرانی بوده است چون با تقویت منطقی چنین دستگاهی سرکشان مردم آزار داخلی از میان می‌رفتند و یا جرأت تعدّی نمی‌یافتند. تکلیف دشمنان دائمی کشور نیز در برابر چنان نظام مسلّطی روشن بود و بالمال در ملاحظات سیاسی - نظامی خود به تأمل گرایش می‌یافتند. هم تکلیف

کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی‌ارزد
غلط گفتم که این طوفان به صد گوهر نمی‌ارزد
که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد

۱- شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است
پس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود
تو را آن به که روی خود ز مشتاقان پوشانی
دیوان حافظ، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، ص ۳۱۰.

حکومتها در برابر مردم روشن بود و هم حدود خدمت خلق به ارباب قدرت صراحت داشت؛ بنابراین، جز این نمی ماند که بالاخره کسی جالس سریر و فرمانروایی باشد و خیال خود و بسیاری را از این باب راحت نگاه دارد. چنین کسی در همه جا حکمش نافذ می ماند و در تسلط بر جان و مال مردم از خود آنان اولی تر می نمود.

گفته اند که در میان حیّه عالم دو قوم ایرانی و آلمانی را از این نظر مشابَهت بسیار است و هر دو از فرهنگ و خصیصه هایی برخوردارند که آنان را نسبت به رؤسای خود در تمامی سلسله مراتبی که دارند، خاضع و خاشع نگاه می دارد. چنین خصوصیتی البته مشکلات و مسائل خاص خود را هم داراست که در بادی امر و نخستین نظر به دو دسته نیک ها و بد ها تقسیم می شود:

۱- دشواری های اساسی:

- دور نگاه داشتن جامعه از کم و کیف امور جاری و آگاهی از سرنوشت سیاسی خود، بدان گونه که اختیار را همیشه در کف دیگران پندارند و در مواقع حسّاس و بحرانی از اتخاذ تصمیم های سریع و به موقع عاجز مانند.

- اتکا به انسانی واحد، که هر آینه لغزشی در کار او افتد، ملک را بلغزانند و خبط دماغ و بیماری و نابسامانی حال وی سلسله بجنبانند. تاریخ ایران گواهی می دهد که تمامی بحرانا و شکست های جبران ناپذیر بر اثر ضعف و درماندگی فرمانروایان خائف و خاطی آخرین پیش آمده است.

لابد چنین کسی حسب طبیعت، منافع خود و خانواده و بستگان را بر مصالح دیر پای خلق مقدّم می دارد، آنجا که پای انتخاب و فداکاری از منافع ملّی به میان آید، تنها جانب خویشان نگاه می دارد.

- فاصله بین راعی و رعیت را زیاد کند و حکام را به نوعی گوش استماع نداشتن و به تبع عقب ماندن از اوضاع و احوال و منویات جامعه و اهتمام به اندرزهای ریزنان فاسد و مفسد و غیر اهل صلاح راغب گردانند.

- در ادوار دردناک، سران حکومت‌ها آخرین مردمی بودند که می‌فهمیدند در دوران ملک چه می‌گذرد.

۲- تسهیلات عمده:

در دوران سلامت عقل و اعتدال مزاج، تصمیمات مفید گیرد و سریعاً به مرحله اجرا گذارد. از تشویق‌ها بکاهد، دشمنان را سرکوب کند و به حیث حفظ منافع اجرا گذارد. از تشویق‌ها بکاهد، دشمنان را سرکوب کند و به حیث حفظ منافع خود نیز اگر باشد، امنیت ملک و ملت را مقدم دارد.

- هویت سیاسی یکپارچه جامعه را تأمین کند و به عنوان مظهر اراده ملت سخن گوید، نام خود را با احترام به اعتبار و عزت و شأن عمومی بلند دارد و وحدت ملی و انسجام عمومی را خواستار باشد.

باری، در ادوار تاریخی ترقیات عمده، رفاه و فراوانی، ارزانی و آسانی و کافه تحولات مفید وقتی رخ داده که عنصری مسلط و دل آگاه و درد آشنا بر شهر و دیار حاکم بوده و خیرات و میراث را وجه حسن زندگی شمرده است.

سخن بر آن است که جوامع ایرانی همواره نقطه نظرهای حکومتی و فرهنگ سیاسی خود را داشته‌اند و از آغازهای حضور در تاریخ کسانی را از میان خود برگزیده و رتبت سروری داده‌اند که، زبان آنان را می‌فهمیده و نیازهایشان را تشخیص می‌داده‌اند و چون در ابتدا نیز در میان چوپان و ربه تفاوت محسوسی در میان نبوده و همزبانی و همدلی و همداستانی آنان با یکدیگر همسویی و همعنانی داشت، به تبع نیک و بد چنان فرمانروایانی نیز نیک و بد جامعه محسوب می‌شد، ولی به مرور ایام فساد ناشی از حکومت‌های فردی نالایق بالا گرفت و به جایی رسید که زیانهای حکومتها بر سودی که احیاناً داشتند، برتری می‌یافت. خسران مبین اطاعت‌های کورکورانه به حدی است که می‌توان گفت کمتر رئیسی فراخور اعتماد فرودستان، خویش، شایستگی خدمت به آنان را پیدا کرده و متناسب شأن و رتبت فداکاران زیر دست و صمیمت‌های مالا کلام

توده‌ها، منزلت سالاری یافته است.

و - اخلاقی ماندن و مذهبی بودن، تصویر تمام نمای چهره فرهنگ مردمی است. خصوصیات اقلیم گرم و خشک، و صحاری سوزان ولایت‌های، با آسمانهایی پر از ستاره و آفریننده خیال، همراه با این حقیقت که اکثریت مردم از طریق کشاورزی و گله داری زندگی کرده‌اند و علی‌الدوام چشم به بخشایش الهی و نعم لاهوتی داشته‌اند. ایرانیان را مردمی خونگرم و مهربان و قدردان و حق شناس بار آورده است. در این فرهنگ، که هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد، لطف دوستی و محبت و انسانیت را چنان مقامی است که با هر ذره از تار و پود وجود انسانها مرتبط است. با بهره گیری از عشق و صمیمیت تا اعماق هر دلی می‌توان نفوذ کرد و دیواره‌هایی هر قدر استوار و مستحکم و متزوی را لرزاند. پاداش نیک به هر خدمتی چنان در عرصه ذهن ایرانی راسخ است که به جرأت می‌توان گفت محال است که هرگز فرد نیکوکاری مردمان بزرگوار را از خاطر به در کند. همه ارزشهای والای اخلاقی که جای بلندی در مذاهب آسمانی دارد در فرهنگ ایرانی پایگاه مخصوص به خود را پیدا کرده و در عمق دل و جان مردم مهربان این سامان نفوذ بی‌تزام و پایداری یافته است تا آنجا که می‌توان گفت ملکه قلبی آنان شده است.

ایرانیان از بدو تاریخ تاکنون به صورت مردمی محجوب و با حیا شناخته شده‌اند، چهره عمومی مرد و زن شرم‌آگین و خجالتی است و چنان است که گویی حتی در خلوت خانه‌های خود نیز مقید می‌زیند و در برابر انساب و محارم هم همه حدود و قیود را رعایت می‌کنند. لباسهای محلی و ملی همیشه مسئولیتی بیش از دفع سرما و رفع گرما را با خود داشته‌اند، و گذشته از ایجاد زیبایی و آراستگی و تناسب، وظیفه پوششی خاص اندام‌های شاخص انسانی را نیز ملحوظ می‌داشته‌اند. فرهنگ برهنگی یا برهنگی فرهنگی در فضای زندگی سنتی ایرانیان غریب است و بیگانگانی تام با نهادهای اخلاقی حاکم بر جوامع آنان دارد. اندیشه پوشیدگی چنان بر مزاج انسان ایرانی غالب است که گویی در زیر پوست بدن‌ها جا کرده و در عمق دل‌ها و دماغها نشسته است. به عبارت دیگر، حتی چهره بی‌نقاب ایرانی نیز آکنده از حیا و حجاب است و در زیر پوشش

قشری ضخیم و جدا نشدنی از معنویت و اخلاق و آزرَم دلنواز مستور مانده است. عشق و دوستی صورت دیگری از بیان احساسات و ذوق ظریف مردم را در بر می گیرد و نیروی عظیم ناشی از تلطیف عارفانه آن، سراسر فعالیتها و کوشش های معنوی و مادی توده ها را می پوشاند. علاقه به مظاهر آفرینش و ستایش زیبایی های بی شمار هستی، فرهنگ پر باری آفریده است که از ابتدای ورود ایرانیان به ساحت مدنی ملل عالم نیاز به شناسایی ذات لم یزل لایزال را بدیهی ساخته و شورانگیزترین حماسه های عاشقانه بندگان خالص را به پیشگاه خداوند یکتا تقدیم داشته است. ایرانیان به حقیقت زیباترین روحهای پرستنده را در میان خود دیده اند و می بینند و دلبستگی آنان به صور کمال، تقریباً تمامی صفحات ادب بی نظیر ایرانی را انباشته است. باری که محور اساسی و عمده حیات ایرانیان را باید عشق شمرد و این کلمه در شقوق مختلف معنی بخشی خود گرانبه ترین عنصری است که چرخ زندگیا را می چرخاند و تمامی نکبات ناشی از حیات پر زحمت را می زداید.

و اما ایثار، که از مقوله های تعلیمات شریف اخلاقی و هم دینی است، در فرهنگ ایرانی جای ویژه ای دارد. مردمان به فداکاری و سربازی در راه دوست و دوستی چنان خو گرفته اند که به مفاهیمی چون «از جان گذشتگی» و «جانبازی» جانی تازه و رؤیتی واقعی می دهند و هر زمان در مقیاس های فردی و اجتماعی آثاری از آنان مشهود می شود که مرزهای جدیدی از عشق و نجابت را پدید می آورد.

عدالت طلبی، خیرخواهی، دستگیری از درماندگان و ضعیفان، گشایش ابواب بر، تعظیم بزرگان خانواده، جلب رضای والدین، دوست داشتن فرزندان، نیکی به اقارب و انساب، گذشت از دعاوی و حقوق فردی خویش در برابر دیگران و خاصه جوانمردی و مروت با دوستان و مدارای با دشمنان، واگذاری ملک و مال در راه حق و در طریق نجات محرومان، جلوگیری از ظلم ظالمان و همدردی با بلاکشان و محرومان و محکومان روی زمین و بسیاری دیگر از خصوصیات که مایه اعتلای نفس و امتیاز انسان از بهایم است، هر کدام در این فرهنگ جای برجسته ای دارد و الگوهای ذهنی و حقیقی

ایرانیان بدانها حلیت یافته‌اند. به اضافه که انسان ایرانی اساساً موجودی مذهبی است و در جزء و کلّ موجودیت معلوم چند هزار ساله خود، با خالق جهان و نظام حاکم بر هستی ارتباط محکم و لایتجزا دارد. اصل و منشأ همه خویها را به خداوند متصل می‌داند و اراده او را برای تعیین سرنوشت در روز داوری به یاری می‌خواند.

ز - قهرمان دوستی، فی نفسه بدان تحلیل است که جامعه مردان و زنان برجسته‌ای را از دامان خود برمی‌کشد و جدای از زندگی شاهان و منتسبان بدانها، که عناصر رسمی حکومت‌هایند و نماینده تفوق قهر و غلبه بر مردم محسوب می‌شوند، پاسشان می‌دارد و در تکریم آنان اهتمام می‌ورزد، حضور قهرمانان مردمی در متن ذهنیات، خفیات، اساطیر و افسانه‌ها تفکرات تاریخی و حوادث برجسته‌ای که بر ملت و مملکت گذشته، نشان از آرزومندی جامعه برای تداوم موجودیت آنان دارد و در همان حال نمایانگر خواست زادن و آفریدن و رشد دادن و به عرصه رسانیدن آنان نیز است. مختصراً عوامل ذیل را معدّ نظر می‌توان شناخت:

۱- جامعه زی خود مردان و زنانی الگویی دارد و بدین نحو روز بازار قهرمانیهای سلاطین و مداحان آنان را به خودشان وامی‌گذارد.

۲- این قهرمانان در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، اخلاقی، علمی، نظامی و غیره جلوه می‌کنند و با اعمال خارق عادت نشان از بلندی همّت و وسعت نظر و قوت اراده و فزونی فکر و عمق معنویت و تقوای مردمی می‌دهند. اینان در واقع الگوهای اساسی رفتاری و گفتاری و فکر جامعه‌اند و آن طور که مستفاد می‌شود در فرهنگ ایرانی جایز است همه محامد مورد نظر و یا بسیاری از آنها را که در خلال قرون مّهر ایرانیگری خورده است با خود حمل می‌کنند.

۳- چون وجود چنان نامدارانی در هر دوره از حیات پر تعب مَلّت ضرورت دارد و خواستنی است، لامحاله فرهنگ انتظار به قوت و استقامت برجای می‌ماند و همراه و همقدم با آن از تمکین به وضع موجود و تسلیم به نشیئات قدرتمندان روزگار جلوگیری می‌کند. به سخن دیگر، توده ایرانی همواره درهای رحمت حق را به روی خود باز می‌یابد

و از ناامیدی و حرمان، که مستوجب ناتوانی و خذلان است، پرهیز می‌کند.

۴- نقطه نظرهای زندگی قهرمانان و یکه مردان و زنان حیات ایرانی چنان والاست که بالکلیه مردمی است و فی‌الجمله از آرمانهای اخلاقی ملی و انسانی حمایت دارد. لابد که چنین کسانی مرزهای دورویی و نیرنگ و تشبثات خودخواهانه و خود محور دولتمردان را پشت سر می‌گذارند، معیارهای آنان را به پوچی می‌سپارند و ارزشهایشان را سست و بی‌مقدار می‌گردانند.

به بیان دیگر، قهرمان خود زاده آرزوهای پنهانی و آرمانهای سرکوب شده اجتماعی است که در شرایط اختناق جان می‌گیرد و در درون ذهنها رشد می‌کند و اعم از اساطیری، باستانی، داستانی، تاریخی، مذهبی، ملی، عامیانه، و ... در متن زندگی مردم جا می‌یابد. بدین نحو، مرزهای زمان می‌شکند و اسطوره قهرمانی و اقتدار ملی بر ناتوانیهای روزمره چیرگی می‌یابد و ناشدنیها را به عرصه شدن می‌آورد. تعدد آنها، اهمیتشان، نوع کارهایی که انجام می‌دهند و انتظاراتی را که بر آورده می‌کنند، همه متکی بر شدت و ضعف دشواری‌های است که روح در زنجیر و متلاطم ملی در فضای معینی از هستی و سیوروت احساس می‌کند و بازتاب تلاشهای پدافندیه‌اش را در قالبهای غالباً تخیلی و افسانه‌ای به نمایش می‌گذارد.

برای ملت ایران، که در هماره تاریخ از ستم زورمندان متأثر بوده و در زیر فشار حکومت‌های مطلقه و خشن و نادان پشت دو تا کرده است، آرایش و پیرایش قهرمانان بزرگ، که به مثابه مظاهر اراده ملی‌اند، همیشه ضروری بوده است، اینان در همه ادوار حیات او بوده‌اند، نوبه نو زاده شده‌اند، در متن انتظارات مردمی زیسته و رشد کرده‌اند و اعم از واقعی یا خیالی، قدیمی یا جدید، بزرگ یا کوچک، زودگذر یا دیرپای، نقشهای عمده‌ای را در لحظات حساس حیات ملی برعهده داشته‌اند. آنان را فی‌الجمله باید خط الرأسهای قلبی دانست که وظیفه پیوند دادن مناطق گوناگون به ظاهر پراکنده را بر دوش می‌کشند. ستارگان قطبی و تیرها و ستونهای راهنمایی بر افراشته‌ای را شبیه‌اند که در صحراهای وسیع و بیابانهای بی‌انتهای کویر شب و روز مسافران را هدایت می‌کنند و یا

خصوصیات فرهنگ و تمدن ایرانی / ۲۴۹

خود گلپایی را مانده‌اند که در شوره‌زار استبداد کهن می‌رویند و زندگانیشان نیز به مثابه گلبرگ‌های بهاری لطیف، زیبا، دلنواز و عزیز است.

باری که فضای تمدن ایرانی به وجود آنان معطر است و در مجموع امتیازات ذیل را به زیدگان اخلاقی جامعه تخصیص می‌دهد:

- نماینده اخلاق برترند و از ضعف‌ها و زبونی‌های روزمره دورند؛ به عبارت دیگر، مثل اعلای کفایت‌اند و مظهر تام خوبیها.

- خیر مردم و مملکت را می‌خواهند و در عمق دل از خبث و خیانت و نامردمی نفرت دارند.

- عصر حیات آنان دوران طلایی روزگار ایرانی است و بهترین‌های مورد توقع جامعه در مدت زندگانی و حضور آنان، حتی به صورت زودگذر، تحقق یافته است.

- مرگ آنان، عمدتاً شهادت گونه است و در راه انجام وظایف بزرگی که داشته‌اند صورت پذیرفته. قاتلان آنها هم بدترین مردم روزگار خود بوده‌اند و نماینده کامل پستی‌ها و خیانت‌ها و درماندگی‌ها و بداخلاقی‌ها؛ بدین گونه اینان مظلومان تاریخ ایران‌اند و مظهر مظلومیت و ستم‌دیدی مردم بی یار و یاور جهان. امری که به ذائقه ایرانی سخت شیرین است.

- هیچ گونه خلاف و حتی ترک اولای مذهبی و اخلاقی و ملی را بدانان نسبت نمی‌توان داد. بالعکس، مردمی جا گرفته در قالب فضایل آشکار و ارزشهای مقبول جامعه‌اند و مصالح ابدی آن را بر همه امور دیگر ترجیح می‌دهند.

- زندگی آنان سرشار از خوارق عادات است و فی الواقع بعد از مرگ و زوال ظاهری نیز بیش از هر فرد زنده، ملموس و محسوس‌اند و قوت و جسامت و جسارت دارند. برخی از آنان نیز همچون قهرمانان اساطیری و پهلوانی عمرهای دراز داشته‌اند و به اموری نتوانستی دست یافته‌اند.

- نه مکان معینی آنان را سزااست و نه گاه و دوره محدودی چنین بزرگان را جزا.
- مجموع آنچه که از ایشان صادر شده است، به مقام طهارت و پاکی مخصوصی

ارتقاییشان داده و از تقدسی مکتوم در فضای روحانی جامعه برخوردار ساخته است. - دیگر آنکه مرزهای تعلق را شکسته‌اند، پدر همه‌اند و مادر همه، برادر همه‌اند و خواهر همه. مهمتر همگان‌اند و کهنتر همگان، نیروهایشان به همه جا می‌رسد و در لحظات بحرانی حیات اجتماعی روحهایشان به همه از پای فتادگان مدد می‌رساند.

پس جامعه یاوران خود را دارد و در هیچ مرحله‌ای دستش تهی و پشتش خالی نیست: اینان که عمدتاً نه شاهان‌اند و نه شاهزادگان، چهره مردمی دارند و حافظ ناموس ملی‌اند؛ اگر کسی را سزد که کوس مردمی گوید، آنان را اقتفا باید کرد و اگر خواهد که طریق خدمت گیرد، هم به چنان مردمی که از سام نریمان و رستم دستان تا آرش کمانگیر و آریوبرزن دلیر و بزرگمهر خردمند و ابومسلم نیرومند و حکیم توس و خواجه شمس‌الدین محمدحافظ و شیخ شامل داغستانی و میرزا محمد تقی خان امیرکبیر و کثیری دیگر خویشاوندی اخلاقی دارند، تاسی باید جست.

اینکه در تاریخ ایران افراد علمی جز حکام نبوده‌اند و آنان نیز همیشه تاریخ‌نویسان و دبیران را ناگزیر به نوشتن شرح شجاعتها و جهانگیریها و صفات پسندیده نداشته خود کرده‌اند، باعث شده است که گهگاه ذکر دلاوریها و فداکاریها و خصلتهای مطلوب جامعه در قالب اشخاص بدون چهره و یا حکایات عام عنوان شود و اهل قلم، وقتی که سخن از گذشته‌های دور به میان می‌آورند، تنها به ذکر محامد مردمی اعتنا کنند که به تاریخ پیوسته‌اند و نشان ثابتی ندارند. انتخاب صفات مطلوب پیش و پس کردن واقعه‌ها، و حتی جابه جایی نام اشخاص و زمان و مکان زندگانی آنان، بر عهده مردمی است که «بهترین مصالح» را در اختیار می‌گیرند و «برترین قهرمانان» را براساس نیاز موجود خویش می‌سازند. رابطه سالم بین مردم و قهرمانان همیشگی است، در خلال زمانها بسیار چیزها بدانان می‌دهند و برخی چیزها را نیز از آنان می‌گیرند تا آن جا که موجود قهرمان چهره مطلوب و محبوب تاریخی خود را برای همیشه حفظ می‌کند و در زمره «بی‌مرگانی» درمی‌آید که سزاوار جای گرفتن در ذهن و حافظه مردم و آغوش نوازش بخش ملت خود می‌شود.

ح - جمال گرایی، از خصایص دیگر تمدن ایرانی است که تکیه بر ذوقهای سلیم و

زیبا پسند و احساسات لطیف و ممتاز مردم ایران دارد. سبب‌های جغرافیایی و آب و هوایی نیز البته کمک کرده است تا به صورت عام طبایع مردمان رقت یابند و لطافت و جذبه و صباحت خاص خویش برخوردار بمانند. عوامل مختلفی که بدین کار کمک می‌رسانند همان‌هاست که مانند آب و هوا، مشخصه‌های قومی، نوع و کیفیت تغذیه، جو فرهنگی و اجتماعی و خاصه محیط و مقتضیات ناشی از آن در همه امور کلی ایرانیان دخیل بوده‌اند و به مصداق *كُلُّ اُتَاهُ يَتَرَشَّعُ بِمَا فِيهِ* (از کوزه همان برون تراود که در اوست)، تراوش‌های ذهنی و مصنوعات هنری و پدیده‌های ذوقی آنان را به حلیت دلفریب آراسته داشته است. جمال‌گرایی ایرانی خاصه در تکریم و تمجید جامعه نسوان از کمال جویی او جدا نیست و به حقیقت تقاطعی مقبولی است که مداوماً به عرصه رشد رسیده و مراتبی ابتدایی و تشویش‌آمیز را پشت سر نهاده است و درجاتی متعالی از تشخیص بهتر و انتخاب اصلح را، از خود نشان می‌دهد. سابقه آن نیز در ایران طولانی است و به ابتدایی‌ترین ازمنه‌ای می‌رسد که از حدود ده هزار سال پیش آثاری از پدیده‌های هنری ساکنان ملک به دست آمده است. برخی از مشخصات عمومی هنرهای ایرانی و بدایع صناعی که به وجود آورده‌اند، چنین است:

- ۱- از منابع درون مرزی الهام گرفته و غالباً نقش‌های موجود در آثار محیطی را بر خود ثبت کرده است.
- ۲- از پیچیدگی‌های موجود در تفکر ایرانی و به سخن دیگر، جهان‌بینی او نشأت گرفته و اموری را با هم تلفیق کرده است که ذهنی هنرمندان است و غوامض روح آنها را در خود منعکس می‌کند.
- ۳- زیبایی جزء اساسی هر پدیده است و نمودی دلفریب و پرکشش و هیجانی دارد.
- ۴- در هر یک از اجزای پدیده‌ها هماهنگی مشهود است و در مجموعه کار و هیئت اصلی نیز تناسب عمومی ملحوظ می‌نماید.
- ۵- اشیاء بازمانده و بدست آمده همه هر یک منحصر به فردند و تمایزاتی ویژه خود دارند.
- ۶- غرابتی عقلی در کس بر نمی‌انگیزند و فی الحقیقه با کمال‌گرایی انسانی مقارنه یافته‌اند.

- ۷- مبالغه‌ها و گزافه‌ها در قالبی پسندیده عرضه می‌شوند و مرزهای خردناب را نمی‌شکنند.
- ۸- تصوّرات و خیالگری‌ها نماینده وسعت نظر صاحبان آنهاست و به اغراقات پوچ و میان تهی محدود نمی‌مانند.
- ۹- طبیعت گرایی و برخورداری از مآثر و آثار محیط غنی ایران در همه صنعتی انعکاس دارد.
- ۱۰- هر پدیده غیریه نیز که به عرصه ذهنیت و خلاقیت ایرانی راه یافته، در گذر از صافی‌های فکری او صیغه موجودیت استواراش را بر خویش دیده و لامحاله هیثی ایرانی پذیرفته است.
- ۱۱- نازک خیالی‌های ایرانی و تلاشهای هنرمندان این عنصر مقاوم را که با هزار گریزی و ترفند زمانه ناسزاوار را همراه می‌کند و می‌کوشد تا ناهمواریهای مسیر را با صد تدبیر زیر کانه هموار بگرداند، در همه آثار به جا مانده مادی و معنوی وی می‌توان دید و شاهکارهای خلاقیت و دقت نظر و حوصله و صبر عظیم او را برای آفرینش آثار بدیع و بکر در هر گوشه می‌شود نگریست.
- معلوم است که ایرانیان نیز، همانند بسیاری از ملل دیگر جهان، در برخی زمینه‌ها استعدادهای خاص و جهان بینی ویژه خود را دارند و در بخش‌هایی نیز دنباله رو دیگران بوده‌اند و چیزهایی را از آنان اقتباس کرده‌اند. عرصه فعالیت‌های فرهنگی و مدنی عالم شاهد داد و ستدهای ذهنی، فکری، مادی، و معنوی همه مردمی است که توان ماندن و رقابت با یکدیگر را دارند. ریزه خواری دائمی از خوان نعمت دیگران را عار می‌شمرند و هر بار در هر عرصه ای که میسر افتد، سهم مناسب خود را برای پیشبرد اهداف عالیه تکاملی بشر عرضه می‌کنند.
- زیبایی‌های چشمگیر فرهنگ ایرانی در صنایع و هنرهای ملی آن همانند ساختمان، کاشی کاری، قالی بافی (و اجزای متعدد آن)، منبت کاری، خاتم کاری، قلمزنی، خط نویسی، نقاشی، موسیقی، و بالاخص شعر و ادب موج می‌زند. در بسیاری از آنهاست که تا امروز هم ایرانیان را یگانه می‌دانند و هیچ کس را به رقابت نمی‌پذیرند. در موارد

بی‌شماری نیز بی‌تردید وامدار ملل حیه و صاحب رأی جهان‌اند و نقش آنان را در پیشبرد تمدن‌ها و گسترش مرزهای دانش و فن به دیده تکریم می‌نگرند.

آنچه در سراسر دستاوردهای مادی و معنوی آنان صراحت دارد، هماهنگی اجزای پدیده‌ها با یکدیگر و در مجموع با کل موجودیت قویم مدنی ملت است؛ به نوعی که جوامع ایرانی را، از گذشته‌های دور تا امروز، از هویت واحدی برخوردار ساخته و تمامی تحولات کوچک و بزرگی را در زندگی ملتی کهنسال رخ داده در نظم و سمط معینی سمت داده است. هم بدین نمط است که ایرانیان، به رغم اختلافات فاحش اقلیمی کشور پهناورشان و به رغم تمامی طوفانهای مهیب متخالفی که بر هستی‌شان وزیده و تا امروز کاستی‌ها و بریدگی‌های چشمگیری را در فضای عمومی زندگی و ملک و ملکت ایرانی پدید آورده، از تصویر اجتماعی روشنی برخوردارند. نیروهای دماغی آنان قوی است و ضعف و فساد نمی‌نمایاند. شور زندگیشان در جوش است و هر جا که مجال می‌یابد فواره می‌زند. سکنه نجد بیش از پنج هزار سال سابقه زیست مشترک با هم دارند و یکی از قدیمی‌ترین ملت‌های واحد بر سرپای عالم را تشکیل می‌دهند. به ترقی خواهی مولع‌اند و برای ایجاد تغییرات جدید توانایی‌های عجب انگیز نشان می‌دهند. همچون همه اسلاف خویش اخلاقی می‌زیند و دین اسلام را محور اساسی کار و فعالیت می‌شمرند. ابزارهای زندگی جمعی و موارث اجتماعی و ملی بی نظیری چون:

- قومیت انسانی مشترک

- دین مشترک

- فرهنگ مشترک

- سرزمین مشخص و محیط زیست مشترک (با همه منابع کم نظیر زمینی و دریایی و

زیرزمینی و هوایی)

- زبان و خط مشترک

- آداب و عادات و رسوم و شعایر مشترک.

- جهان بینی متعالی مشترک.

۲۵۴ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

- تاریخ چند هزار ساله مشترک.

بدانها مبانی اجتماعی یکسانی را تسلیم و تقدیم کرده است تا بتوانند سرفراز زندگی کنند و نقش تاریخی خود را در بهبود حیات انسانها و تأمین سعادت و تعالی عموم آنان به نحو شایسته‌ای ایفا کنند.

فهرست منابع

فارسی

- امام الهند، مولانا ابوالکلام آزاد، ذوالقرنین یا کوروش کبیر، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۴.
- افشار، ایرج، یادگارهای یزد، ۳ جلد، چاپ دوم، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، کتابخانه خیام، تهران ۱۳۴۶.
- بهنام، جمشید، ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران، خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰.
- برهان تبریزی، محمدحسین، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۲، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۳.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین دبیر، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران، ۱۳۲۴.
- پاپلی یزدی، دکتر محمدحسین، فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، مرکز پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.
- پلاک، دکتر یاکوب، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
- پیرنیا، حسن، (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، (۱۰ جلد)، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، قطع جیبی، تهران ۱۳۴۲.
- حافظ، دیوان، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، (۲ جلد)، ۱۳۶۲.
- حمیدی، دکتر مهدی، دریای گوهر، (شامل گزیده اشعار شعرا و گویندگان معاصر) (۳ جلد)، ج ۳، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- خسروی، خسرو، جامعه شناسی ده در ایران، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.
- دبیرسبائی، دکتر محمد (به کوشش)، تذکره الملوک، چاپ عکسی، تهران، ۱۳۳۲.
- زرتشت، گات‌ها، ترجمه ابراهیم پور داود، بمبئی، ۱۳۳۱.
- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، دو قرن سکوت (سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخ ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان)، ج ۳، تهران ۱۳۴۴.
- سعدی شیرازی، بوستان، به کوشش نورا... ایرانشهر، ج ۲، ۱۳۵۶.
- سعدی شیرازی، گلستان، چاپ فرانسیس جانسون، لندن، ۱۹۸۸.
- سعدی شیرازی، گلستان، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۱۶.
- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۱.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، قاهره، انتشارات سید محمد عبداللطیف و شرکاء، بی تا.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک ابوعلی حسن، سیرالملوک (سیاستنامه)، ج ۳، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
- عیدزاکانی، رساله اخلاق الاشراق (در کلیات)، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات مجله ارمغان، بی تا.
- عدل، احمد حسین، ایرانشهر (۲ جلد)، ج ۲- بخش ۴، نشریه کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران ۱۳۴۳.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، قابوس نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح سعید نفیسی، ج ۱ و ۷ و ۸، تهران چاپخانه بروخیم، ۱۳۱۴ و ۱۳۴۵.

۲۵۶ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تحت نظری ۱ (الف). برتلس، مسکو، ۱۹۶۳.
- کریستن سن، پرفسور ارتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ج ۲۴ تهران، ج ۴، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۱۱.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی یا زین الاخبار، با مقدمه میرزا محمدخان قزوینی، تهران، ۱۳۲۷.
- گزنفون، کوروش نامه، ترجمه مهندس رضا مشایخی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲.
- مجیدزاده، دکتر یوسف، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
- مسعودی، حسن بن علی بن حسین بن علی، «مروج الذهب و معادن الجواهر»، ج ۶، پاریس، بی تا.
- مالکم، سر جان، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، (۲ جلد)، ج ۲، هند، ۱۸۶۷.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهارمقاله، به کوشش دکتر محمد معین، ج ۳، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۳۳.
- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، (۲ جلد)، ج ۱، موسسه مطبوعاتی مشرق، تهران، ۱۳۳۵.
- وثوقی، دکتر منصور، جامعه شناسی روستائی، تهران.

خارجی:

- Christensen, Arthur. *L' IRAN sous, les Sassanides*, Copenhagen, 1944.
- Colpe Carsten, *The Cambridge History of Iran*, Cambridpge, Vol. 3(2). 1983.
- DU, Chense, Guillmin, J, *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, Vol.3(2).1983.
- Fisher, W.B. *The Cambridge History of Iran*, Vol.1, Cambridge, 1968.
- Lambton, AK.S, *Landlord & Peasant in Persia*, London, 1953.
- Noldeke, Theodr, *Das Iranische Nationalepos*, Berlin, 1920.
- Reid, James. J, *Tribalism and Society in Islamic Iran 1500 – 1629* Undena Publication, Malibu, California, 1983.
- Schwarz, M, *The Cambridge History of Iran*, Vol. 2, Cambridge, 1983.

نمایه

آ	آل زیار ۸۲
آذربایجان ۲۰، ۳۹	آل صفی ۱۲۴
آرارات ۸	آلب ارسلان ۱۹۸
آرال (دریاچه) ۸	آلمانی ۱۰، ۲۴۳
آرش کمانگیر ۲۵۰	آمریکا ۲۶
آری ورت ۱۶	آمودریا (رود) ۸
آریا ۱۱، ۱۲، ۱۶	آناتولی ۳۹
آریوبرزن ۲۵۰	آناهیتا ۱۰، ۱۳، ۱۴
آزاد، ابوالکلام ۵۲، ۵۳	آیران واج ۱۴
آسوری ۱۳	
آسیا ۸، ۹۳، ۱۴۷، ۱۵۲	الف
آسیای صغیر ۳۵، ۹۱، ۹۵، ۲۰۶	اثیریه ← آریایی ۱۰، ۱۱
آسیای میانه ۱۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۶	ابن خلدون ۱۳۶
آسیایی ۴۹، ۹۶	ابن سینا ۵۳، ۷۲، ۲۱۰
آشور ۱۸، ۲۳، ۳۹-۴۱، ۹۵، ۱۱۴	ابوبکر ۲۰۸
آشوری ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۹۵، ۱۱۴	ابوبکر سعد ۲۰۷، ۲۰۸
آشوریها ۳۵	ابوسعید ابوالخیر (شیخ) ۱۸۷
آفرودی سیاسی اوکیی ۹۵	ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود
آفریقا ۲۶، ۹۳، ۱۵۲، ۱۹۲	گردیزی ۱۳۴
آفریقایی ۶۷	ابولؤلؤ ۱۹۲
آق قویونلو ۸۲، ۱۲۴	ابومسلم خراسانی ۲۵۰
آقامحمدخان قاجار ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱	اترک (نهر) ۱۴۸
آکد ۹۴	اتوپیا ۳۶
آل برمک ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳	احمد تکودار (سلطان) ۱۴۹، ۱۹۸
آل بویه ۸۲	اران شهر ۱۶

۲۵۸ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

- اردبیلی، شیخ صفی‌الدین ۱۹۹
 اردشیر ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۰
 ارس (نهر) ۱۴۸
 ارمنستان ۸ ۱۹۶
 ارمنی ۴۶
 اروپا (قاره) ۸ ۴۷، ۹۳، ۱۵۲، ۱۹۶
 اروپای شمالی ۱۵
 اروپایی ۱۰، ۱۳۸
 ارومیه (دریاچه) ۱۸
 آری ورت ۱۶
 اسپانیایی ۱۰
 استخر ۱۵۸
 استرآباد ۲۰
 استرابون ۵۲، ۵۳
 استرالوئیدی ۳۵
 اسحاق ترک ۱۹۷
 اسکندر مقدونی ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۰
 اسماعیل صفوی (شاه) ۱۷۱، ۱۹۹
 آسورا ۱۳
 اشک دوازدهم ۱۸۵
 اشک سی و چهارم ۱۸۵
 اشکانی ۱۴، ۲۴، ۸۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۷۰، ۱۹۶
 اشکانیان ← اشکانی ۱۱۵، ۱۶۶
 اشوین ۱۰
 اصفهان ۳۹، ۶۳، ۱۵۸، ۲۲۶
 اصفهانی، شیخ محمد ۱۷۹
 اعتمادالدوله، حاجی میرزا ابراهیم ۱۲۹، ۱۳۰
 اعراب ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۹۷
 افراسیاب ۱۶۸
 افریقا (قاره) ۲۶، ۶۷، ۹۳، ۱۵۲، ۱۹۲
 افشاری ← افشاریه ۸۲، ۱۲۵، ۱۵۶
 افشاریه ۱۹۹
 افشین ۱۹۷
 افغانستان ۱۵
 افلاطون ۳۶
 اقبال آشتیانی، عباس ۲۱۴
 اکبتانه ۴۳
 اکد ۹۴
 الحمراء (قصر) ۱۱۷
 الهی، دکتر همایون ۲
 الیوت، جرج ۱۴۴
 املش ۱۸
 اموی ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۹۴، ۱۹۷
 امیر کبیر، میرزا محمد تقی خان ۱۳۰، ۲۵۰، ۲۲۷
 انثیره ۱۱
 انشان ۳۹
 انگلیسی‌ها ۱۰۶، ۱۹۴، ۲۲۹
 انوشیروان ۱۵۷، ۲۱۴
 انوشیروان عادل ۲۰۷، ۲۱۴، ۱۵۷
 انیران ← غیر ایران ۱۱، ۶۶، ۸۲، ۱۵۱، ۱۶۳
 اوجاگرپسنت ۵۳
 اورارتو ۳۹
 اورفا ۱۱۷
 اورو ← توس ۱۵

اوزیکان ۱۳۶	بردیا ۱۶۵
اھاریا ۱۱	البرز (جبال) ۸، ۹، ۱۵، ۸۷
اھریمن ۱۳، ۲۲، ۳۱، ۳۸، ۲۳۶	برمک ← آل برمک ۱۸۳
اھورا ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۵۱	بزرگمهر ۱۵۷، ۲۵۰
۵۲، ۵۳، ۱۰۶	بغداد ۱۷۶، ۱۹۸، ۲۱۵
ای تومنت ← ھیرمند ۱۵	بلاش اول ۱۱۷
ایرناری ۹۵	بلاش سوم ۱۱۷
ایران ویج ۱۵	بلال حبشی ۲۳۲
ایران ویژه ۱۵	بلخی ۴۶
ایرانپرست، نورا... ۲۰۷	بندرعباس ۶۴
ایرانشهر ۱۴۱	بنی عباس ← عباسی ۱۲۴
ایرلند ۱۱	بوشهر (بندر) ۶۴
ایلام ۳۹	به آفرید ۱۹۷
ایلامی ۱۷، ۱۱۴	بیت المقدس ۲۱۴
ایلخانی ۸۲، ۱۴۹	بین النهرین ۸، ۳۵، ۳۹، ۹۱، ۹۳، ۱۱۹
ایمه و یونگهان ۱۴	بیہقی دبیر، ابوالفضل محمدبن حسین ۱۷۷

ب

پ

باب، سید علی محمد ۱۹۹	پاپلی یزدی، محمدحسین ۵۸، ۲۲۶
بابک خرمدین ۱۹۷	پارتھا ۳۴
بابل ۳۹، ۹۵	پارتیان ۱۱۷
بابلی ۲۳	پارس ← انشان ۳۹
بحر عمان ۹	پارسها ۱۵، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۲
بخت النصر ۲۱۴	پارسی ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۹۶
بدخشی ← بدخشان ۱۷۷	پارسیان ← پارسها ۵۲
برامکه ← آل برمک . ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳	پاریزی، باستانی محمد ابراهیم ۵۳
برتلس ۱۶۷	پاریس ۱۸۳

۲۶۰ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

پامیر (فلات) ۷۰، ۹۷، ۱۵۲	تورنگ تپه ← استرآباد ۲۰
پلاک، یاکوب (دکتر) ۲۲۷	توس ۱۵، ۱۲۰، ۱۶۷، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۵۰
پنجاب ۱۵، ۱۱۹	تونس ۵۲
پهلوی ۱۴، ۵۷، ۲۰۹	تهران ۱۵، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۷۲، ۸۹، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۳۸
پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن ۱۵، ۴۳، ۹۵، ۱۱۷، ۱۶۰	۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۷
	۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۷

ت

تاتاران ۱۳۶، ۱۵۶	تیموری ← تیموریان ۲۱۱
تاتارها ۴۶	تیموریان ۸۲

ج

تاتاری ← تاتاران ۱۲۴، ۱۸۷، ۱۹۵	جانسون، فرانسیس ۱۶۹
تاجیک ۹۲	جبال ۸، ۹، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۱۷۶
تبرستان ← تپورستان ۳۹	جم ← جمشید ۱۴
تپه سیلک کاشان ۱۷، ۱۸، ۱۱۴	جمشید ۱۵
تپورستان ۳۹	جندی‌شاپور ۶۴
تپوری‌ها ۳۴	جهان‌داری، کیکاووس ۲۲۷
تپه حصار ۲۰	جهانگشای جوینی ۱۵۷
تخت جمشید ۶۷	جیحون (رود) ۲۷، ۹۳، ۱۴۸
ترک ۹۲، ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۱	
۱۷۷، ۲۳۱	

چ

ترکان ۱۳۶، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۸	چخر ← شاهرود ۱۵
ترکستان ۱۵	چشمه علی دامغان ۱۱۴
ترکمان ← ترکمن ۱۲۴	چنگیز خان ۱۹۸، ۲۱۴
ترکمانان غز ۱۸۵	چهارباغ اصفهان (مدرسه) ۲۲۶
ترکمن ۹۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲	چهرآزاد، همای ۳۳
ترکمنان ۱۳۶، ۱۹۵	چهل ستون ۲۲۶
ترکها ← ترکان ۱۵۶	چین ۱۱، ۹۳، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۰۹
توران ۱۶۸	

تاریخ هما / ۲۶۱

دارک، هیویرت ۱۷۰

داریوش ۵۲، ۵۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲

دامغان ۲۰، ۶۳، ۱۱۴

داتوب ۱۱۵

دجله ۸، ۹۳، ۲۰۶

دراویدی ۳۵

دریند ۶۳

دماوند ۳۹

دو ۱۰، ۱۳

دویی ۳۵

دهیو ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۴۲، ۴۳، ۱۰۵

دینوش ۱۰

دیلمان ۱۸

دیوس ۱۰

دیوکس ۴۳

ذوالقرنین ۵۳

ر

راوندیان ۱۹۷

رخج ← هرهوواتی ۱۵، ۹۵

رستم ۲۵۰

رشت ۱۸

رشید یاسمی (غلامرضا) ۷۲

رگ ← ری ۱۵

رودبار گیلان ۱۱۴

روس ۱۰، ۹۲، ۲۲۵

روسی ۹۲

ح

حافظ ۱۴۰، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۴۲

۲۵۰

حجاز ۲۱۲

حسنلو (تپه) ۱۸، ۱۱۴، ۱۵۸

حلوان ۱۵۸

حمیدی، دکتر مهدی ۲۱۳

خ

خاورمیانه ۲۶، ۴۴، ۹۱، ۹۵

خراسان ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۳۴، ۳۹، ۱۳۴، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۹۷، ۲۰۶

خراسانی ۱۷۷

خرمشهر ۶۴

خزر (دریاچه) = دریای مازندران ۸، ۶۳، ۸۷

خسرو پرویز ۲۰۷

خسروی، خسرو ۵۸

خلیج فارس ← دریای فارس ۹، ۷۰، ۹۳، ۱۹۲

خلیل بن هشیم ۱۸۳

خوار ← البرز ۱۵

خوارزم (شهر) ۸، ۱۵، ۱۷۶

خوارزمشاهی ۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۲۴

خوروین ۲۰

خوریها ۲۰

خوزستان ۱۷، ۱۱۴

د - ذ

دارالفنون ۲۲۷

۲۶۲ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

ساسانی ۶۷، ۸۲، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۵،	روسیه ۳۴
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۳۱	روم ۴۷، ۹۳، ۹۴، ۱۱۷، ۱۶۸، ۱۹۲
ساسانیان ← ساسانی ۷۲، ۱۵۶، ۱۶۶	روم شرقی ۱۰۶
سام ۲۱۳، ۲۵۰	رومی ۱۴
سامی ۲۱	رها ← اورفا ۱۱۷
سپاهان ← اصفهان ۱۷۶	ری ۳۹، ۱۷۶
سَتم ۱۱	
سرخس ۱۵	ز
سِزر، امه ۲۳۰	زنوس ۱۰
سعدی ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۶	زاغه ۱۷، ۱۱۴
سغد ۱۴، ۹۵	زاگرس ۸، ۹، ۱۶، ۷۰
سکایی ۴۶، ۱۱۴	زاینده رود ۱۴۸
سگز آباد ۱۱۴	زرتشت ۱۳، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۸-۳۶، ۴۶، ۵۱
سلجوقی ۸۲، ۱۲۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۸	۶۶، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸
سلجوقیان ← سلجوقی ۱۳۰	زرین کوب، دکتر عبدالحسین ۱۵۸
سلدوز ۱۸	زنتو ۱۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۳۹-۳۹، ۱۰۵
سلوکی ۱۷۰	زندى ۸۲، ۱۲۵، ۱۵۶
سلیمان (جبال) ۹	زندیه ۱۹۹
سَمَك ۲۲۴	زیوه ۱۱۴
سمنان ۶۴	
سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم ۲۱۰	ژ
سنایی، حکیم ۲۱۰	ژوبیتر ۱۰
سنباد ۱۹۷	ژوستن ۵۲
سند (دامنه) ۱۱۹	
سند (دره) ۱۶	س
سند (رود) ۵۴، ۱۱۵، ۱۱۶	سائیس ۵۳
سنسکریت ۱۳، ۲۵، ۲۸	سارد ۹۵

- سواحل مدیترانه ۲۰۶
 سوغد ← سغد ۱۴
 سهل ۱۳۰
 سیاوش ۲۱۳
 سیاه (دریا) ۸، ۱۰، ۲۷، ۳۴
 سیحون (رود) ۲۷، ۵۴، ۱۱۵
 سید قرشی ۲۳۲
 سیر دریا (رود) ۸
 سیستان ۱۷، ۱۱۴، ۱۷۶
 سیستانی ← سکایی ۴۶
 سیلک کاشان (تپه) ۱۷، ۱۸، ۱۱۴
 سین کیانگ ۱۵
- ش**
 شاپور ۱۲۱
 شاپور اول ۱۸۵
 شاپور دوم ۱۰۶، ۱۸۵
 شام ۱۹۴
 شامل داغستانی (شیخ) ۲۵۰
 شاه (مسجد) ۲۲۶
 شاهرود ۱۵، ۶۴
 شخر ← شاهرود ۱۵
 شستری ۱۷۷
 شعبانی، رضا ۲
 شوش ۵۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۴
 شهداد کرمان ۱۱۴
 شهر سوخته ۱۷
- شیخ لطف ا... (مسجد) ۲۲۶
 شیدویه ۲۰۷
 شیراز ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۷
- ص - ض**
 صفوی ← صفویان ۸۲، ۹۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۵۶،
 ۱۶۰، ۱۷۱
 صفویان ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۲۵
 ضحاک ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۰۹، ۲۱۴
- ط**
 طاهری ← طاهریان ۱۹۷
 طاهریان ۱۳۴، ۱۵۸
 طبرستان ← مازندران ۳۹، ۱۷۶
 طبری ۱۵۸
 طوسی، خواجه نصیرالدین ۱۵۷
- ع**
 عالی قاپو ۲۲۶
 عباس آباد (منطقه) ۲۲۷
 عباس میرزا ۷۸
 عباسی ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۰
 عبدا... بن طاهر ۱۳۴
 عثمانی ۱۹۲، ۲۲۵
 عجم ← غیر عرب ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۴
 عدل، احمد حسین ۱۴۱
 عدن (بندر) ۹۳

۲۶۴ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

فضل بن یحیی ۱۷۶

عراق ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۳۱

فیاض (دکتر) ۱۷۷

عرب ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۳۱

عشق آباد ← نسا ۱۱۷

ق

علی بن عیسی بن ماهان ۱۷۶

قائم مقام فراهانی ۱۳۰

علی یف، رستم ۱۶۸

قاجار ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۱، ۱۹۹

عمان (دریا) ← دریای فارس ۹، ۱۹۲

قاجاری ← قاجار ۸۲

عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس

قبات ۱۸۵

بن وشمگیر بن زیار ۱۶۹

قباد ۱۴، ۲۵، ۱۹۷

عیسی مسیح (ع) ۱۹۶

قراختانی ۱۸۵

غ

قراقویونلو ۸۲، ۱۲۴

غزالی، محمد ۱۷۰

قرطاجنه ۵۲، ۱۱۶

غزنوی ۸۲، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۰۹

قره قوروم (دشت) ۱۹۴

غزنه ۱۵، ۲۱۰

قزوین (دشت) ۱۷، ۱۱۴

غنی، دکتر قاسم ۱۷۷

قزوین ۸، ۲۰، ۶۳

غیرآریایی ۱۰۵

قزوینی، میرزا محمدخان ۱۳۴

غیرایرانی ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۳۵

قصر الحمراء ۱۱۷

غیرایرانیان ۶۶، ۷۱، ۱۵۰، ۱۵۷

قفقاز (جبال) ۸، ۱۵، ۷۰، ۹۳

ق

ف

قنقراتی ۱۸۵

فارس (دریا) ۹، ۱۹۲

قیچاقی ۱۸۵

فرات (رود) ۹۵

ک

فرانسه ۱۰، ۲۲۹

کابل ← وای کرت ۱۵

فراهانی، ادیب الممالک ۲۱۲

کارتازیا ← قرطاجنه ۵۲

فردوسی ۱۰۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۶

کارون (نهر) ۱۴۸

فرورتیش ۴۶

کاشان ۱۷، ۱۸، ۶۴، ۱۱۴

فروغی، محمدعلی ۱۳۸

شماره ۲۶۵/۷

گزنقون ۵۲، ۵۳، ۱۶۱

گشتاسب ۲۵

گنگ (رود) ۹۰

گوهر رود (دره) ۱۸

گوی تپه ۱۸

گیان نهاوند (تپه) ۱۸

گیلان ۶۳، ۱۱۴

ل

لاتین ۱۰، ۲۲۹

لبنان ۹۵

لر افشاری ۱۲۵

لرستان ۱۱۴

لرها ۳۴

لطفعلی خان زند ۱۷۶

لندن ۱۶۹

لولویها ۳۹

لیدی ۳۹

م

ماد ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۸۲، ۱۷۰

مادها ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۱۱۳، ۱۱۵

۱۵۶، ۱۶۶

مارلیک (تپه) ۱۸

مارلیک (منطقه) ۱۱۴

مازندران ۸، ۶۳، ۸۷

مازیار ۱۹۷

کاووس ۱۴، ۲۵، ۱۶۷، ۱۶۸

کرتیر ۱۵۷

کردستان ۱۱۴

کردها ۳۴

کرمان ۱۷، ۶۴، ۱۱۴، ۱۷۶

کرمانی ۴۶

کریستن سن، پرفسور آرتور ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۷

کریم خان زند ۲۲۴

کریمه (شبه جزیره) ۱۵

کمانگیر، آرش ۲۵۰

کمبروجیه ۱۶۰، ۱۶۵

کنتوم ۱۱

کوات (قباد) ۱۴، ۲۵

کوروش ۵۳، ۱۶۰، ۱۶۵

کوش ۹۵

کوه بابا ۹

کوی اوسن (کاووس) ۲۵

کوی ویشتاسپه (کی گشتاسب) ۲۵

کوی هنوسرونگه (کی خسرو) ۲۵

کویان ۱۴، ۲۵، ۳۰، ۳۷

کویر لوت ۹

کویر نمک ۹

گ

گنومات مغ ۱۹۶

گرگان ۱۵، ۳۹، ۱۷۶

گرمانیها ۳۴

۲۶۶ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

ماکو ۶۳	مغولان ۴۶، ۶۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۶،
مالاکا (تنگه) ۹۳	۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۵
مانتاییها ۳۹	مغولستان ۹۴
ماوراءالنهر ۱۰، ۹۳	مغولی ← مغولان ۱۸۷، ۲۱۱
مجیدزاده، یوسف ۸۹، ۱۱۴	مقدونی ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۰، ۲۳۱
محلّاتی، آقاخان ۱۹۹	مقدونیان ۴۶
محمد (ص) ۲۱۳	ملکشاه سلجوقی ۱۹۸
محمدشاه ۱۷۰، ۲۲۷	ملکم، سرجان ۱۷۹
محمدعلی شاه ۸۶، ۲۱۲	منوچهر ۱۶۶
محمود غازان (سلطان) ۱۴۹، ۱۹۸	مورو (مرو) ۱۵
محمود غزنوی (سلطان) ۱۳۲، ۱۹۸	مولوی ۲۰۶
محمود گردیزی ۱۳۴	مهر ۱۰، ۱۲، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۸۳، ۲۱۰،
مدرس رضوی ۲۱۰	۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۵
مدیترانه ۲۶، ۹۷، ۱۵۲، ۲۰۶	میتانی ۲۹، ۳۵
مزد ۱۳، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۵۱-۵۳، ۱۰۶	میتانی‌ها ۳۹
مزدک ۱۹۶، ۱۹۷	میترا ← میتره ۱۰، ۱۲
مسکو ۱۶۷، ۱۶۸	میرزا رفیعا ۱۷۰
مشهد ۶۳، ۲۲۶	میرزا شفیعا ۱۷۰
مصر ۵۳، ۹۳، ۹۵، ۱۵۸	
مصری ۹۵	ن
مصریان ۵۳	نائین ۶۴
مظفرالدین شاه ۱۴۰	ناتل خانلری، پرویز ۱۴۰، ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۴۲
معتصم (خلیفه عباسی) ۱۹۸	نادرقلی بیگ افشار اییوردی (نادرشاه) ۸۶
معین، دکتر محمد ۲۱۰	۱۸۴، ۲۲۴
مغان (دشت) ۳۴	ناصرالدین شاه ۱۹۲، ۲۲۷
مغول ۹۲، ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۱۵،	ناهید ۱۰، ۳۱، ۳۷
۲۲۰، ۲۳۱	نجد ایران ← فلات ۸، ۹، ۱۷، ۱۴۷

نمایه ۲۶۷/

هپت هیندو ← پنجات ۱۵
 هخامنشی ۱۶، ۸۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۷۰
 هخامنشیان ← هخامنشی ۴۶، ۹۴، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۵۶، ۱۶۶
 هرات ← هرایو ۱۵
 هرایو ۱۵
 هرمز (تنگه) ۹۳
 هرمز ۲۰۷
 هرودوت ۱۲، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۱۶۱
 هرهوواتی ۱۵
 هشام یا هاشم بن حکیم - المقنع ۱۸۳، ۱۹۷
 هشت بهشت (کاخ) ۲۲۶
 هفت هند ۱۱
 هگل ۱۰
 هلاکو خان ۱۹۸، ۲۱۵
 همدان ۳۹، ۶۳، ۱۱۴
 هند (اقیانوس) ۹۳
 هند (دریا) ۵۴
 هند ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۳۵، ۹۵-۹۲، ۱۳۲،
 ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۲، ۲۰۶
 هند و آریایی ۱۰-۱۲، ۳۵، ۹۲
 هند و اروپایی ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۷
 هند و ایرانی ۱۰-۱۲، ۳۱
 هندوکش (جبال) ۹
 هندی ۱۱-۱۳
 هندیان ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴
 هونخستره ۴۶

نسا ۱۱۷
 نصیرالدین (خواجه) ۱۵۷
 نظام الدین عیبا... زاکانی ۲۱۴
 نظام الملک ابوعلی حسن طوسی ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۷۰، ۱۹۸
 نفیسی، سعید ۱۰۵، ۱۷۵، ۱۸۱
 نلد، تتودور ۱۷۳
 نمان ← دمان ۱۲، ۲۴، ۲۷-۲۹، ۳۲-۳۵، ۳۹،
 ۴۰، ۴۲، ۱۰۵
 نوشین ۱۶۸
 نیبرگ ۳۶
 نیسایه ۱۵
 نیل ۵۴، ۱۰۵، ۱۱۵
 نیمروز ۵۲، ۱۷۶
 و
 وارونا ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۳۱
 وای کرت ۱۵
 ورن ۱۵
 وندیداد ۱۵، ۳۹
 وهرگان ← گرگان ۱۵
 ویدودات ۳۹
 ویس ۱۲، ۲۴، ۲۵، ۳۲-۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳
 ه
 هارون ۱۸۳
 هارون الرشید ۱۷۶، ۱۷۷

۲۶۸ / مبانی تاریخ اجتماعی ایران

هیتی ۳۵	یعقوب لیث صفار ۲۲۴، ۲۲۰
هیتی‌ها ۳۹	یوسف خواجه کاشغری ۱۹۹
هیلمند ← هریمند ۲۸، ۱۵	یوسفی، دکتر غلامحسین ۱۶۹
هیمالیا ۹	یون ۹۵
	یونان ۴۷، ۵۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶
ی	یونانی ۱۰، ۴۲، ۴۳، ۵۳، ۹۵، ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۶۱
یحیی برمکی ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳	یونانی‌ها ۵۲، ۹۵، ۱۱۸
یزد ۳۰، ۶۴	یهودی ۲۱
یزدگرد سوم ۱۵۸	
یزید ۲۱۳	

THE FUNDAMENT OF SOCIAL HISTORY OF IRAN

REZA SHABANI (Ph.D)

بررسی شیوه‌های زندگی و چگونگی چهره‌یابی تاریخی مردمی که هزارها سال است در عرصه معینی از زمین به سر می‌برند و یکی از با نام و نشان‌ترین و پایداترین فرهنگ‌های جهانی را به خود اختصاص داده‌اند کار ساده‌ای نیست، به ویژه که اگر چنین مردمی در درازنای عمر پرزحمت خود مخاطره‌های بسیاری را از سر گذرانیده باشند و محیط و مسکن مألوف آنان نیز در عمر هیچ نسلی از دستبرد هجوم‌های مکرر خارجی‌ان و اغتشاش‌های کوچک و بزرگ داخلی پراکنده باشد.

علیرغم اینکه برخی از محققان ایرانیان چگونگی ملت‌ها را نیست که سوابقی طولانی از زندگی انسان‌های پر تلاش، در خم‌های پشته‌شده و آب‌وهوای گوناگون، گونه‌های مشخصی از حیات جمعی و مظاهر مدنی در برخی از صفحات کشور بر جای مانده و با نام و نشان کشور نیز دلالت دارد که حدود ده هزار سال پیش ایران و با صفحات متفرقی از چهار گوشه آن در تصرف مردمی بوده است که میل به توطن طولانی www.adinehbook.com می‌باشد و توفیقانی شایسته نصیبشان گرداند.

متخالف به خلق آثار و ابزارهایی پرداخته‌اند که متضمن بقایشان باشد و توفیقانی شایسته نصیبشان گرداند. بدین‌قرار، هر قدر هم که بدها نام ایران مشتق از نام و خصوصیات ممتاز عناصر انسانی فعلی باشد که در زمان‌هایی بین سه تا چهار هزار سال پیش بدین ملک پای نهاده‌اند مسلم است که ساکنان کنونی کشور بدون استثناء از میراث‌های مشترک همه مردمی برخوردارند که از کهن‌ترین روزگاران تا امروز در آن به سر برده‌اند و آثار ماندنی بی‌شماری در عرصه‌های مختلف حیات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، ادبی، نظامی، اجتماعی و غیره بر جای نهاده‌اند.



Publisher :
Ghoomes Publishing company.Ltd
Tehran-Iran
Printed in Iran
www.ghoomes.com